تصوير ابو عبد الرحمن الكردي

تروریسم صهیونیستی

ماهیت، تاریخ و واقعیت‌ها

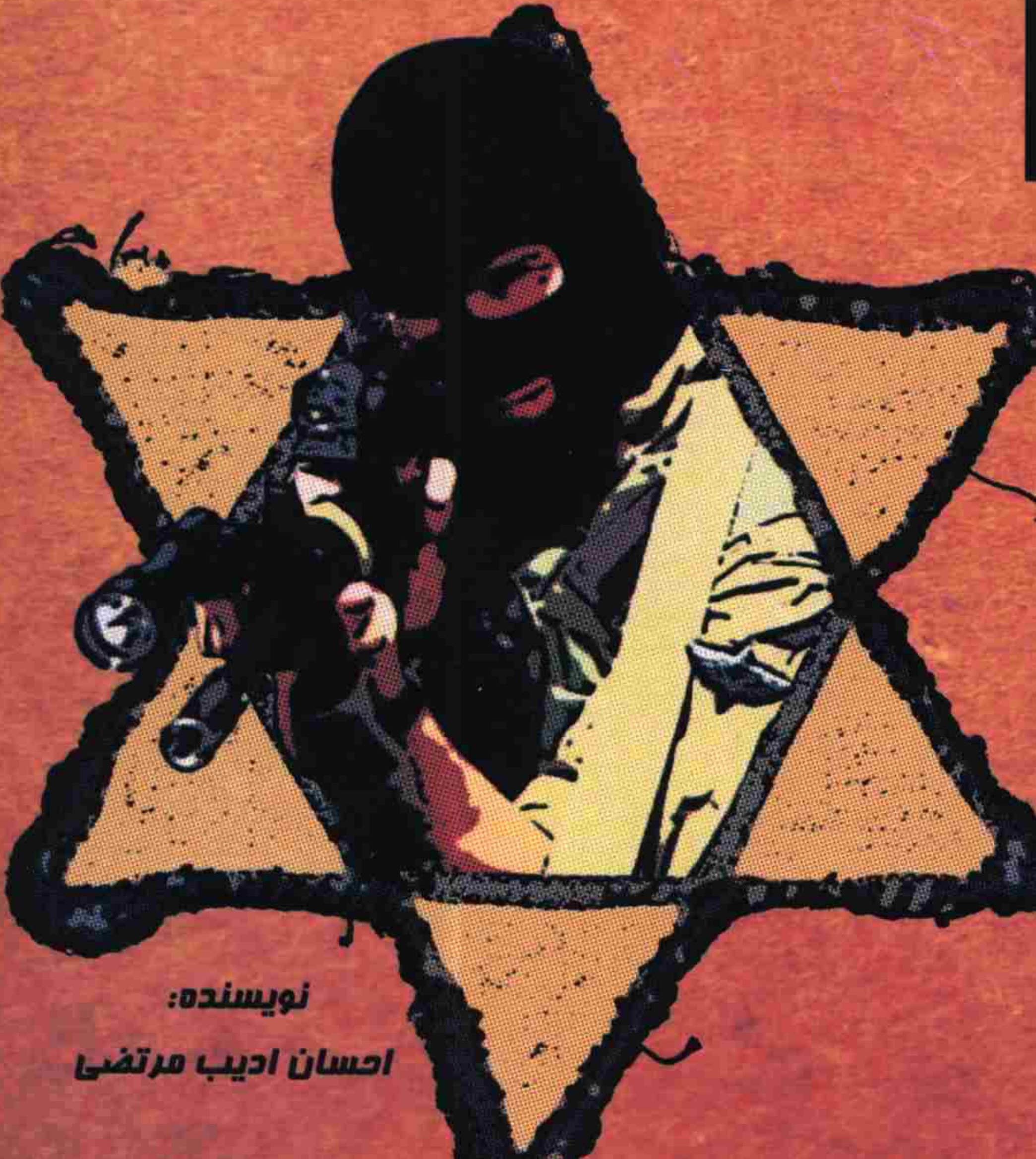

نویسنده:

احسان ادیب مرتضی

تروریسم صهیونیستی

ماهیت، تاریخ و واقعیت‌ها

مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور

سرشناسه	: مرتضي، احسان اديب
عنوان قراردادی	: الارهاب الصهيونى جوهرا و تاريخا و تجليات. فارسی.
عنوان و نام پدیدآور	: تروريسم صهيونيستى: ماهيت، تاريخ و واقعيت‌ها/ نويسنده احسان اديب مرتضى؛ مترجم محمدرضا بلوردى؛ ويراستار طاهره زارع زواردهى.
مشخصات نشر	: تهران: مؤسسه مطالعات انديشه‌سازان نور، ۱۳۸۸.
شابک	: ۷۵۰۰۰ ريال: ۱- ۹۷-۸۳۱۶-۹۶۴-۹۷۸
وضعيت فهرست‌نويسی	: فيپا.
يادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: تروريسم.
موضوع	: صهيونيسم.
موضوع	: خشونت سياسی ـ ـ فلسطين.
شناسه افزوده	: بلوردی، محمدرضا، مترجم.
شناسه افزوده	: زارع زواردهی، طاهره، ويراستار.
رده‌بندی کنگره	۱۳۸۷ ۴۰۴۱ الف ۴۳ م/۱۴۹ DS
رده‌بندی ديويی	: ۳۲۰/۵۴۰۹۵۶۹۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۵۸۶۶۲۰

مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور

عنوان: تروریسم صهیونیستی؛ ماهیت، تاریخ و واقعیت‌ها
عنوان اصلی: الارهاب الصهیوني؛ جوهراً و تاریخاً و تجلیات
نویسنده: احسان ادیب مرتضی
مترجم: محمدرضا بلوردی
ویراستار: طاهره زارع زواردهی
نوبت چاپ: بهار ۱۳۸۸
طراح جلد: محمد فامیل علیونی
تیراژ: ۱۰۰۰
قیمت: ۷۵.۰۰۰ ریال
تایپ و صفحه‌آرا: مرضیه روشن‌روان گیلوائی

آدرس: تهران ـ صندوق پستی ـ ۵۶۱۹ ـ ۱۵۸۷۵

سخن ناشر

خشونت از مفاهیم نسبی است که غالباً مفهومی منفی را در ذهن تداعی می‌کند. بدون اینکه بخواهیم وارد بحث ارزشی این واژه شویم، می‌توانیم نگاهی به ریشه‌های خشونت و بروز رفتار خشن در جوامع مختلف داشته باشیم. به عبارت دیگر، می‌توانیم به برخی علل و عوامل نزد برخی جوامع و انسان‌ها که موجب بروز رفتارهای خشونت‌آمیز می‌شود، اشاره کنیم.

تأثیرپذیری از رفتار دیگران و میل به انتقام‌جویی، اوضاع سخت زندگی و موقعیت جغرافیایی، دیدگاه نسبت به زندگی و... از جمله این علل و عوامل هستند.

قوم یهود از دیرباز با رفتارهای خشن شناخته شده‌اند. از زمان ظهور اندیشه صهیونیسم و حضور صهیونیست‌ها در فلسطین تا سال ۱۹٤۸ که رژیم غاصب صهیونیستی تأسیس شد، فلسطینی‌ها شاهد رفتارهای غیرانسانی و خشونت‌آمیز صهیونیست‌ها بودند. این نوع رفتار پس از تشکیل این رژیم تا به امروز نیز در شکل‌های مختلف و در رفتار با کشورهای مختلف تداوم یافته است.

شاید بتوان گفت علاوه بر سابقه تاریخی و فرهنگی خشونت نزد یهودیان و دیدگاه خودبرتربینی یهودیان به سایر ملت، لزوم دور کردن فلسطینی‌ها از سرزمین اصلی‌شان و ترساندن سایر ملت‌ها به منظور جلوگیری از هر گونه تهاجم احتمالی نیز از عواملی باشد که صهیونیست‌ها طی سال‌های اخیر با به کارگیری رفتارهای خشونت‌آمیز قصد داشته‌اند به آن دست یابند.

نوشتار پیش رو در نظر دارد در بررسی‌ای جامع این علل و عوامل را به طور مستند بررسی کند و الگویی از نحوه به کارگیری این شیوه توسط صهیونیست‌ها را برای

خوانندگان فراهم آورد.

امید است نوشتار حاضر گوشه‌ای از واقعیت‌هـای جامعـه صهیونیـستی را پـیش روی محققان و پژوهشگران محترم قرار دهد.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه تاریخی: خشونت در نگرش تروریستی صهیونیسم نسبت به واقعیت و تاریخ	۹
پی‌نوشت‌ها	۱۹
بخش اول: خشونت در تفکر صهیونیسم	۲۱
فصل اول: خشونت پدیده‌ای تاریخی	۲۳
فصل دوم: خشونت در نظر هرتزل	۲۷
فصل سوم: خشونت از نظر ژابوتینسکی و دیگران	۳۳
پی‌نوشت‌ها	۴۳
بخش دوم: خشونت در ماهیت و اقدامات صهیونیسم	۴۵
فصل اول: زمینه توراتی	۴۷
فصل دوم: رابطه صهیونیسم و استعمار	۵۱
فصل سوم: پرورش صهیونیستی در جهت تروریسم	۵۷
پی‌نوشت‌ها	۶۳
بخش سوم: آژانس یهود و نقش تروریستی آن	۶۵
ـ استراتژی آژانس یهودی ـ صهیونیستی	۶۷
پی‌نوشت‌ها	۷۱
بخش چهارم: ریشه‌های خشونت بین یهودیت و صهیونیسم	۷۳
فصل اول: چکیده‌ای تاریخی	۷۵
فصل دوم: سرچشمه‌های خشونت یهودی	۸۵
پی‌نوشت‌ها	۱۰۵
بخش پنجم: تروریسم صهیونیستی؛ از اندیشه تا عمل	۱۰۷
فصل اول: ستایش قدرت و نظامی کردن جامعه	۱۰۹
فصل دوم: تروریسم نژادپرستانه صهیونیستی و پیامدهای آن	۱۱۹
فصل سوم: نمونه‌هایی از تروریسم صهیونیستی یهودی	۱۳۱
فصل چهارم: تروریسم از طریق تحمیل یهودی‌سازی	۱۴۱
فصل پنجم: برنامه‌ریزی در خشونت صهیونیستی و ساز و کارهای شکنجه	۱۴۷
پی‌نوشت‌ها	۱۵۹
بخش ششم: تروریسم در طرح‌های شهرک‌سازی و ترانسفر	۱۶۳
فصل اول: ریشه‌های تاریخی پروژه ترانسفر	۱۶۵
فصل دوم: از جابه‌جایی تا جایگزینی (ترانسفر)	۱۷۱
فصل سوم: ترانسفر در اندیشه دینی یهود	۱۸۱
فصل چهارم: ترانسفر، خشونتی ماهیتی علیه فلسطینیان	۱۸۵

پی‌نوشت‌ها ۱۹۳
بخش هفتم: تروریسم در شهرک‌سازی؛ سیاستی دولتی ۱۹۵
فصل اول: مراحل تاریخی ۱۹۷
فصل دوم: پیشرفت در شیوه‌های خشونت و تجاوزگری اسرائیل ۲۰۹
فصل سوم: خشونت گروه‌ها و خشونت و تروریسم دولتی ۲۳۵
فصل چهارم: سیاست ترور در انتفاضه الاقصی ۲۴۷
پی‌نوشت‌ها ۲۵۹
بخش هشتم: خشونت برخاسته از دو عقده خودبرتربینی و حقارت ۲۶۱
فصل اول: سرشت روانی یهودیان ۲۶۳
فصل دوم: خشونت در ساختار سیاسی و جامعه اسرائیلی‌ها ۲۷۱
فصل سوم: خشونت اسرائیلی؛ طرحی سازماندهی‌شده برای کوچاندن فلسطینیان و اشغالگری ۲۹۷
پی‌نوشت‌ها ۳۰۳
بخش نهم: فلسفه خشونت و کوچاندن فلسطینیان ۳۰۵
فصل اول: پیشینهٔ تاریخی ۳۰۷
فصل دوم: نمونه‌هایی از کشتارهای صهیونیستی ۳۱۱
فصل سوم: سازمان‌های تروریستی صهیونیستی ۳۱۷
بخش دهم: توافق‌نامه اسلو و عکس‌العمل‌های خشونت صهیونیستی ۳۲۹
فصل اول: ادامه خشونت علیه فلسطینیان ۳۳۱
فصل دوم: کشتارهای پس از اسلو ۳۳۷
بخش یازدهم: خشونت اسرائیلی و تروریسم دولتی ۳۴۳
فصل اول: خشونت دانش‌آموزان و نوجوانان یهودی ۳۴۵
فصل دوم: جرایم اسرائیل و نقض قانون بین‌المللی انسانی ۳۵۹
فصل سوم: شکل‌های اقدامات مجرمانه اسرائیل ۳۶۷
فصل چهارم: جرایم نیروهای اشغالگر صهیونیست برضد کودکان فلسطینی ۳۸۳
فصل پنجم: قوانین بین‌المللی و حمایت از کودکان ۳۹۱
فصل ششم: اشغالگران و نقض حقوق درمانی و آموزشی غیرنظامیان ۳۹۷
فصل هفتم: تجلی تروریسم در تخریب منازل و تأسیسات اقتصادی و زیست‌محیطی ۴۰۱
فصل هشتم: تروریسم در اندیشه و بیان ۴۰۷
فصل نهم: تجلی تروریسم در شهرک‌ها و جنایات شهرک‌نشینان ۴۱۱
فصل دهم: تجلی تروریسم در استفاده از زور و نقض معیارهای بین‌المللی ۴۱۵
پی‌نوشت‌ها ۴۲۱
نتیجه‌گیری ۴۲۳

مقدمه تاریخی

خشونت در نگرش تروریستی صهیونیسم نسبت به واقعیت و تاریخ

خشونت به معنای شدت و سختی، در نقطه مقابلِ ملایمت و نرمی قرار دارد و خشن بودن نیز به معنی به شدت و سختی برخورد کردن است. یکی از شکل‌های اصلیِ «خشونت صهیونیستی» مخالفت و عدم پذیرش واقعیت و تاریخِ عربی فلسطین از سوی صهیونیست‌هاست، زیرا تنها صهیونیسم و یهودیت را مرجع و اساس این واقعیت می‌دانند. در واقع، صهیونیست‌ها عناصر «غیریهودی» دیگری که فلسطین و تاریخ آن را تشکیل می‌دهند، از ذهن، حافظه و نگرش خود پاک کرده‌اند. تروریسم صهیونیستی چیزی نیست جز تلاش برای تحمیل نگرش صهیونیسم بر واقعیتی که از عناصر مختلفی تشکیل شده است و صهیونیست‌ها قصد نادیده گرفتن آن را دارند. بنابراین می‌توان گفت تروریسم عبارت است از خشونت مسلحانه که «خشونت ادراکی» در نقطهٔ مقابل آن قرار دارد.[1]

خشونت نظری و ادراکی یک ویژگی کلی در تفکر سکولاریسمِ فراگیرِ امپریالیستی است و صهیونیسم نیز از این اصل مستثنی نیست. صهیونیسم در خاک اروپای امپریالیسم که فلسفه‌های نیچه‌ای و داروینی و روایتِ شناختیِ امپریالیسم بر آن حاکم بود، شکل گرفت. فلسفه‌ای که از خیر و شر فراتر رفته و جهان و مردم را به ابزاری برای بهره‌برداری تبدیل کرده است. با این حال، خشونت صهیونیستی ریشه‌هایی دارد که با برخی ویژگی‌ها و نشانه‌ها متمایز می‌شود:

۱. صهیونیسم تنها یک حرکت استعماری نیست، بلکه حرکتی برای استقرار و اسکان در «سرزمین بدون ملت» است. یعنی سرزمینی که قرار است طرح صهیونیسم در

آن اجرا شود، باید از ساکنان اصلی آن تخلیه گردد و این امر بدون به کارگیری حداکثر خشونت نظری و تروریسم عملی امکان‌پذیر نیست.

۲. از ویژگی‌های اساسی در ایدئولوژی‌های سکولاریسم حلولی ارگانیک* این است که مرکزیت، مرجعیت یا «آزادی» آنها در درون خود ایدئولوژی قرار دارد. از سوی دیگر، این ایدئولوژی قداستی برای خود به وجود آورده که مانع از ورود کسانی می‌شود که خارج از دایره قداست قرار دارند. در نتیجه، حقوق آنان ضایع می‌شود، چون نمی‌توانند مانند این ایدئولوژی در موضع حلول قرار گیرند.

صهیونیسم دوره قدیم را به «فولکلوری» برای ملت یهود تبدیل کرده است؛ هم‌چون کتابی که صفحات آن پر از توصیف جنگ‌هایی است که گروه اسرائیل یا عبرانیان با کنعانیان و سایر ملت‌ها داشته‌اند. در این جنگ‌ها برخی را از خانه‌هایشان بیرون و برخی دیگر را قتل‌عام کردند. به اعتقاد این گروه، خدایی در بین آنان آمده است که به آنها وحی می‌کند که هر آنچه می‌خواهند انجام دهند و به هر قتل و غارتی که دست بزنند، مبارک است. بنابراین، تمام کارهای این ملت مبارک و مقدس است، زیرا خدا در این ملت حلول کرده است.

۳. صهیونیسم با جداسازی کامل این ملت مقدس (یهودیان) و نیز با دوگانگی در معیارها که هرگونه خشونتی نسبت به طرف مقابل را مقبول جلوه می‌دهد، به عنوان میراث‌دار این گروه مطرح شد.[۲]

تمام این مسائل باعث شد تا خشونت به یکی از مقوله‌های اساسی در اندیشه و درک صهیونیسم نسبت به واقعیت و تاریخ تبدیل شود. صهیونیست‌ها اقدام به بازنویسی چیزی کردند که آن را «تاریخ یهود» می‌نامند و با طرح موضوعات فلسفی و بت‌پرستانه، بر جنبه‌های خشونت این تاریخ تأکید کردند. به تصور آنان، امت یهود در آغاز گروهی ستیزه‌جو از چوپانان بت‌پرست و جنگجو بوده‌اند. چنین نگرشی نسبت به تاریخ در دعوت و درخواست «ژابوتینسکی» نیز دیده می‌شود که از یهودیان می‌خواهد

---

* حلولی ارگانیک (اندامی) تعریفی برای وصف بُعد مهمی از نظام‌های حلول‌گرای کمونی است که معتقدند مبدأ و اصل یگانه در خود عالم نهفته است. بنابراین، حول کامل به معنای انسجام کامل اندامی است و از اینجاست که تلازم نگرش حلول و نگرش اندامی آشکار می‌شود. عبدالوهاب المسیری، *دایرة المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم*، ترجمه مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های تاریخ خاورمیانه، تهران: ۱۳۸٦، جلد هشتم، ص ۲۱ ـ م.

تا کشتن غیریهودیان را بیاموزند. او هنگام سخنرانی در بین جمعی از دانشجویان یهودی در وین به آنان توصیه کرد: «شمشیر را حفظ کنید، زیرا مبارزه کردن با شمشیر اختراع و ابتکاری آلمانی نیست، بلکه از اجداد ما به ارث رسیده است... تورات و شمشیر از آسمان برای ما نازل شده است». بنابراین، شمشیر آزادکننده اصل هستی و تمام پدیده‌هاست. بدین ترتیب، ژابوتینسکی، رهبر شوونیست یهودی، در مخالفت با تاریخ یهودی که خاخام‌ها و متفکران یهودی آن را در کنترل و سیطره دارند، هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهد.

به نظر می‌رسد این شمشیر مقدس به عنوان نماد مردانگی، قدرت و خشونت برای تمام صهیونیست‌ها که شگفتی و حیرت خود را نسبت به قدرت نظامی برتر حکومت پروس ابراز داشتند، جالب بوده است. بالطبع این امر مربوط به قبل از آن است که شمشیر حکومت پروس (آلمان‌ها) در «آشوویتس» بر گردن یهودیان فرود آید. نوشته‌های «هرتزل» پر از عباراتی است که در آن شگفتی خود را نسبت به این شمشیر ابراز می‌دارد. او بیسمارک را تحسین می‌کند، چون آلمان‌ها را مجبور کرد جنگ‌های متعددی را یکی پس دیگری آغاز کنند و بدین ترتیب، باعث وحدت آنان و آغاز تاریخ جدیدشان به عنوان یک کشور واحد شد. بنابراین، تنها خشونتِ نظامی محرکِ حقیقی تاریخ به حساب می‌آید و «ملتی که در زمان صلح در خواب بود، در زمان جنگ با آغوش باز از وحدت استقبال کرد».

هرتزل که از پنجره اتاق یکی از مسئولان آلمانی، گروهی از افسران آلمانی را دید که به ستون دو حرکت می‌کردند، در خاطرات خود از دیدن این افراد ابراز شگفتی کرد و آنان را تاریخ‌سازان آلمان و «افسران آینده آلمانی که شکست‌ناپذیر است» توصیف کرد. چه بسا آنان تاریخ‌سازان صهیونیسم نیز باشند، زیرا هرتزل با اشاره به این موضوع می‌گوید: «کشوری (آلمان) که می‌خواهد ما را تحت حمایت خود قرار دهد».

«ناحوم گلدمن» نیز در جوانی از این روحیهٔ نظامیِ پروسی سخن می‌گفت: «آلمان تجسم اصل پیشرفت است که قطعاً پیروز می‌شود. آلمان موفق خواهد شد و روحیه نظامیگری بر جهان حکمرانی خواهد کرد. کسانی که با دیدن این حقیقت ناامید شده‌اند و می‌خواهند اندوه خود را ابراز دارند، بهتر است این کار را انجام دهند. اما تلاش برای

ایجاد مانع در برابر این حقیقت، شبیه سرکشی و جنایتی برضد تاریخ بزرگی است که شمشیرها و صدای سلاح‌ها آن را به حرکت درآورده است».

مناخیم بگین، استاد ژابوتینسکی، نیز مانند تمام صهیونیست‌های پیش از خود، بر اهمیت شمشیر، به عنوان محرکی برای تاریخ، تأکید می‌کند و می‌گوید: «نیروی پیشرفت در تاریخ جهان صلح نیست بلکه شمشیر است».[۳]

نیازی به بیان این موضوع نیست که خشونتِ ادراکیِ صهیونیسم در مورد اعراب و تاریخ عربی اسلامی به اوج خود می‌رسد و صهیونیست‌ها به علت طرح خود ـ که سرکوب فلسطینیان و جایگزین کردن یهودیان در سرزمین فلسطین را شامل می‌شود ـ می‌کوشند از این قضیه صحبتی نکنند؛ در نتیجه، هیچ‌گاه حرفی از آن به میان نمی‌آورند یا به طور مبهم از لیبرالیسمی سخن می‌گویند که خشونت‌های آنان را پنهان می‌دارد.

در اولین کنگره صهیونیسم در سال ۱۸۹۷ و زمانی که یکی از رهبران صهیونیست‌ها متوجه این موضوع شد که فلسطین آن‌گونه که ادعا می‌شد، «سرزمین بدون ملت» نیست، «هرتزل» نگرانی او را برطرف کرد و به او اطمینان داد که در آینده همه چیز درست می‌شود. هرتزل کاملاً می‌دانست که چگونه می‌توان چنین اموری را از طریق لیبرالیسم حل و فصل کرد و ما نیز می‌دانیم که این قضیه در فلسطین چگونه به پایان رسید. به هر حال، سخن گفتن دائمیِ صهیونیسم از شمشیر به عنوان نیروی محرک تاریخ، بیانگر تمایل صهیونیست‌ها به انجام یک ورزش دوست‌داشتنی برای عده‌ای از مردم نیست، بلکه تنها نشان‌دهنده در جریان بودن برنامه‌ای برای تغییر واقعیت است.

این خشونت ادراکی در تصور صهیونیسم نکته اساسی در برخورد با خود، واقعیت، تاریخ و مسائل دیگر است. این خشونت گاهی به صورت مستقیم خود را نشان می‌دهد و گاهی نیز غیرمستقیم و از طریق قوانین و نهادهای متعدد جلوه‌گری می‌کند. قانونِ اسرائیلیِ بازگشت، چیزی جز ترجمان همین خشونت نیست، زیرا براساس آن، به تمام یهودیان جهان این حق داده می‌شود که هرگاه بخواهند به اسرائیل بازگردند! در حالی که این حق از میلیون‌ها فلسطینی که از سال ۱۹۴۸ بارها از سرزمین فلسطین بیرون رانده شده‌اند، دریغ می‌شود. با وجود این، یهودیان جهان تمایلی به مهاجرت به «اسرائیل» ندارند، ولی فلسطینیان مشتاقانه خواهان بازگشت به سرزمین خود هستند.

تروریسم صهیونیستی

ماهیت، تاریخ و واقعیت‌ها

مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور

سرشناسه	: مرتضي، احسان اديب
عنوان قراردادی	: الارهاب الصهيونی جوهرا و تاريخا و تجليات. فارسی.
عنوان و نام پديدآور	: تروريسم صهيونيستی: ماهيت، تاريخ و واقعيت‌ها/ نويسنده احسان اديب مرتضی؛ مترجم محمدرضا بلوردی؛ ويراستار طاهره زارع زواردهی.
مشخصات نشر	: تهران: مؤسسه مطالعات انديشه‌سازان نور، ۱۳۸۸.
شابک	: ۷۵۰۰۰ ريال: ۱- ۹۷-۸۳۱۶-۹۶۴-۹۷۸
وضعيت فهرست‌نويسی	: فيپا.
يادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: تروريسم.
موضوع	: صهيونيسم.
موضوع	: خشونت سياسی ـ ـ فلسطين.
شناسه افزوده	: بلوردی، محمدرضا، مترجم.
شناسه افزوده	: زارع زواردهی، طاهره، ويراستار.
رده‌بندی کنگره	۱۳۸۷ ۴۰۴۱ الف ۴۳ م/۱۴۹ DS
رده‌بندی ديويی	: ۳۲۰/۵۴۰۹۵۶۹۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۵۸۶۶۲۰

مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور

عنوان: تروریسم صهیونیستی؛ ماهیت، تاریخ و واقعیت‌ها
عنوان اصلی: الارهاب الصهيوني؛ جوهراً و تاريخاً و تجليات
نویسنده: احسان ادیب مرتضی
مترجم: محمدرضا بلوردی
ویراستار: طاهره زارع زواردهی
نوبت چاپ: بهار ۱۳۸۸
طراح جلد: محمد فامیل علیونی
تیراژ: ۱۰۰۰
قیمت: ۷۵.۰۰۰ ریال
تایپ و صفحه‌آرا: مرضیه روشن‌روان گیلوائی

آدرس: تهران ـ صندوق پستی ـ ۵۶۱۹ ـ ۱۵۸۷۵

سخن ناشر

خشونت از مفاهیم نسبی است که غالباً مفهومی منفی را در ذهن تداعی می‌کند. بدون اینکه بخواهیم وارد بحث ارزشی این واژه شویم، می‌توانیم نگاهی به ریشه‌های خشونت و بروز رفتار خشن در جوامع مختلف داشته باشیم. به عبارت دیگر، می‌توانیم به برخی علل و عوامل نزد برخی جوامع و انسان‌ها که موجب بروز رفتارهای خشونت‌آمیز می‌شود، اشاره کنیم.

تأثیرپذیری از رفتار دیگران و میل به انتقام‌جویی، اوضاع سخت زندگی و موقعیت جغرافیایی، دیدگاه نسبت به زندگی و... از جمله این علل و عوامل هستند.

قوم یهود از دیرباز با رفتارهای خشن شناخته شده‌اند. از زمان ظهور اندیشه صهیونیسم و حضور صهیونیست‌ها در فلسطین تا سال ۱۹٤۸ که رژیم غاصب صهیونیستی تأسیس شد، فلسطینی‌ها شاهد رفتارهای غیرانسانی و خشونت‌آمیز صهیونیست‌ها بودند. این نوع رفتار پس از تشکیل این رژیم تا به امروز نیز در شکل‌های مختلف و در رفتار با کشورهای مختلف تداوم یافته است.

شاید بتوان گفت علاوه بر سابقه تاریخی و فرهنگی خشونت نزد یهودیان و دیدگاه خودبرتربینی یهودیان به سایر ملت، لزوم دور کردن فلسطینی‌ها از سرزمین اصلی‌شان و ترساندن سایر ملت‌ها به منظور جلوگیری از هر گونه تهاجم احتمالی نیز از عواملی باشد که صهیونیست‌ها طی سال‌های اخیر با به کارگیری رفتارهای خشونت‌آمیز قصد داشته‌اند به آن دست یابند.

نوشتار پیش رو در نظر دارد در بررسی‌ای جامع این علل و عوامل را به طور مستند بررسی کند و الگویی از نحوه به کارگیری این شیوه توسط صهیونیست‌ها را برای

خوانندگان فراهم آورد.

امید است نوشتار حاضر گوشه‌ای از واقعیت‌های جامعه صهیونیستی را پیش روی محققان و پژوهشگران محترم قرار دهد.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه تاریخی: خشونت در نگرش تروریستی صهیونیسم نسبت به واقعیت و تاریخ	۹
پی‌نوشت‌ها	۱۹
بخش اول: خشونت در تفکر صهیونیسم	۲۱
فصل اول: خشونت پدیده‌ای تاریخی	۲۳
فصل دوم: خشونت در نظر هرتزل	۲۷
فصل سوم: خشونت از نظر ژابوتینسکی و دیگران	۳۳
پی‌نوشت‌ها	۴۳
بخش دوم: خشونت در ماهیت و اقدامات صهیونیسم	۴۵
فصل اول: زمینه توراتی	۴۷
فصل دوم: رابطه صهیونیسم و استعمار	۵۱
فصل سوم: پرورش صهیونیستی در جهت تروریسم	۵۷
پی‌نوشت‌ها	۶۳
بخش سوم: آژانس یهود و نقش تروریستی آن	۶۵
ـ استراتژی آژانس یهودی ـ صهیونیستی	۶۷
پی‌نوشت‌ها	۷۱
بخش چهارم: ریشه‌های خشونت بین یهودیت و صهیونیسم	۷۳
فصل اول: چکیده‌ای تاریخی	۷۵
فصل دوم: سرچشمه‌های خشونت یهودی	۸۵
پی‌نوشت‌ها	۱۰۵
بخش پنجم: تروریسم صهیونیستی؛ از اندیشه تا عمل	۱۰۷
فصل اول: ستایش قدرت و نظامی کردن جامعه	۱۰۹
فصل دوم: تروریسم نژادپرستانه صهیونیستی و پیامدهای آن	۱۱۹
فصل سوم: نمونه‌هایی از تروریسم صهیونیستی یهودی	۱۳۱
فصل چهارم: تروریسم از طریق تحمیل یهودی‌سازی	۱۴۱
فصل پنجم: برنامه‌ریزی در خشونت صهیونیستی و ساز و کارهای شکنجه	۱۴۷
پی‌نوشت‌ها	۱۵۹
بخش ششم: تروریسم در طرح‌های شهرک‌سازی و ترانسفر	۱۶۳
فصل اول: ریشه‌های تاریخی پروژه ترانسفر	۱۶۵
فصل دوم: از جابه‌جایی تا جایگزینی (ترانسفر)	۱۷۱
فصل سوم: ترانسفر در اندیشه دینی یهود	۱۸۱
فصل چهارم: ترانسفر، خشونتی ماهیتی علیه فلسطینیان	۱۸۵

پی‌نوشت‌ها ۱۹۳
بخش هفتم: تروریسم در شهرک‌سازی؛ سیاستی دولتی ۱۹۵
فصل اول: مراحل تاریخی ۱۹۷
فصل دوم: پیشرفت در شیوه‌های خشونت و تجاوزگری اسرائیل ۲۰۹
فصل سوم: خشونت گروه‌ها و خشونت و تروریسم دولتی ۲۳۵
فصل چهارم: سیاست ترور در انتفاضه الاقصی ۲۴۷
پی‌نوشت‌ها ۲۵۹
بخش هشتم: خشونت برخاسته از دو عقده خودبرتربینی و حقارت ۲۶۱
فصل اول: سرشت روانی یهودیان ۲۶۳
فصل دوم: خشونت در ساختار سیاسی و جامعه اسرائیلی‌ها ۲۷۱
فصل سوم: خشونت اسرائیلی؛ طرحی سازماندهی‌شده برای کوچاندن فلسطینیان و اشغالگری ۲۹۷
پی‌نوشت‌ها ۳۰۳
بخش نهم: فلسفه خشونت و کوچاندن فلسطینیان ۳۰۵
فصل اول: پیشینهٔ تاریخی ۳۰۷
فصل دوم: نمونه‌هایی از کشتارهای صهیونیستی ۳۱۱
فصل سوم: سازمان‌های تروریستی صهیونیستی ۳۱۷
بخش دهم: توافق‌نامه اسلو و عکس‌العمل‌های خشونت صهیونیستی ۳۲۹
فصل اول: ادامه خشونت علیه فلسطینیان ۳۳۱
فصل دوم: کشتارهای پس از اسلو ۳۳۷
بخش یازدهم: خشونت اسرائیلی و تروریسم دولتی ۳۴۳
فصل اول: خشونت دانش‌آموزان و نوجوانان یهودی ۳۴۵
فصل دوم: جرایم اسرائیل و نقض قانون بین‌المللی انسانی ۳۵۹
فصل سوم: شکل‌های اقدامات مجرمانه اسرائیل ۳۶۷
فصل چهارم: جرایم نیروهای اشغالگر صهیونیست برضد کودکان فلسطینی ۳۸۳
فصل پنجم: قوانین بین‌المللی و حمایت از کودکان ۳۹۱
فصل ششم: اشغالگران و نقض حقوق درمانی و آموزشی غیرنظامیان ۳۹۷
فصل هفتم: تجلی تروریسم در تخریب منازل و تأسیسات اقتصادی و زیست‌محیطی ۴۰۱
فصل هشتم: تروریسم در اندیشه و بیان ۴۰۷
فصل نهم: تجلی تروریسم در شهرک‌ها و جنایات شهرک‌نشینان ۴۱۱
فصل دهم: تجلی تروریسم در استفاده از زور و نقض معیارهای بین‌المللی ۴۱۵
پی‌نوشت‌ها ۴۲۱
نتیجه‌گیری ۴۲۳

مقدمه تاریخی

خشونت در نگرش تروریستی صهیونیسم نسبت به واقعیت و تاریخ

خشونت به معنای شدت و سختی، در نقطه مقابلِ ملایمت و نرمی قرار دارد و خشن بودن نیز به معنی به شدت و سختی برخورد کردن است. یکی از شکل‌های اصلیِ «خشونت صهیونیستی» مخالفت و عدم پذیرش واقعیت و تاریخِ عربی فلسطین از سوی صهیونیست‌هاست، زیرا تنها صهیونیسم و یهودیت را مرجع و اساس این واقعیت می‌دانند. در واقع، صهیونیست‌ها عناصر «غیریهودی» دیگری که فلسطین و تاریخ آن را تشکیل می‌دهند، از ذهن، حافظه و نگرش خود پاک کرده‌اند. تروریسم صهیونیستی چیزی نیست جز تلاش برای تحمیل نگرش صهیونیسم بر واقعیتی که از عناصر مختلفی تشکیل شده است و صهیونیست‌ها قصد نادیده گرفتن آن را دارند. بنابراین می‌توان گفت تروریسم عبارت است از خشونت مسلحانه که «خشونت ادراکی» در نقطهٔ مقابل آن قرار دارد.[1]

خشونت نظری و ادراکی یک ویژگی کلی در تفکر سکولاریسمِ فراگیرِ امپریالیستی است و صهیونیسم نیز از این اصل مستثنی نیست. صهیونیسم در خاک اروپای امپریالیسم که فلسفه‌های نیچه‌ای و داروینی و روایتِ شناختیِ امپریالیسم بر آن حاکم بود، شکل گرفت. فلسفه‌ای که از خیر و شر فراتر رفته و جهان و مردم را به ابزاری برای بهره‌برداری تبدیل کرده است. با این حال، خشونت صهیونیستی ریشه‌هایی دارد که با برخی ویژگی‌ها و نشانه‌ها متمایز می‌شود:

۱. صهیونیسم تنها یک حرکت استعماری نیست، بلکه حرکتی برای استقرار و اسکان در «سرزمین بدون ملت» است. یعنی سرزمینی که قرار است طرح صهیونیسم در

آن اجرا شود، باید از ساکنان اصلی آن تخلیه گردد و این امر بدون به کارگیری حداکثر خشونت نظری و تروریسم عملی امکان‌پذیر نیست.

۲. از ویژگی‌های اساسی در ایدئولوژی‌های سکولاریسم حلولی ارگانیک* این است که مرکزیت، مرجعیت یا «آزادی» آنها در درون خود ایدئولوژی قرار دارد. از سوی دیگر، این ایدئولوژی قداستی برای خود به وجود آورده که مانع از ورود کسانی می‌شود که خارج از دایره قداست قرار دارند. در نتیجه، حقوق آنان ضایع می‌شود، چون نمی‌توانند مانند این ایدئولوژی در موضع حلول قرار گیرند.

صهیونیسم دوره قدیم را به «فولکلوری» برای ملت یهود تبدیل کرده است؛ هم‌چون کتابی که صفحات آن پر از توصیف جنگ‌هایی است که گروه اسرائیل یا عبرانیان با کنعانیان و سایر ملت‌ها داشته‌اند. در این جنگ‌ها برخی را از خانه‌هایشان بیرون و برخی دیگر را قتل‌عام کردند. به اعتقاد این گروه، خدایی در بین آنان آمده است که به آنها وحی می‌کند که هر آنچه می‌خواهند انجام دهند و به هر قتل و غارتی که دست بزنند، مبارک است. بنابراین، تمام کارهای این ملت مبارک و مقدس است، زیرا خدا در این ملت حلول کرده است.

۳. صهیونیسم با جداسازی کامل این ملت مقدس (یهودیان) و نیز با دوگانگی در معیارها که هرگونه خشونتی نسبت به طرف مقابل را مقبول جلوه می‌دهد، به عنوان میراث‌دار این گروه مطرح شد.[۲]

تمام این مسائل باعث شد تا خشونت به یکی از مقوله‌های اساسی در اندیشه و درک صهیونیسم نسبت به واقعیت و تاریخ تبدیل شود. صهیونیست‌ها اقدام به بازنویسی چیزی کردند که آن را «تاریخ یهود» می‌نامند و با طرح موضوعات فلسفی و بت‌پرستانه، بر جنبه‌های خشونت این تاریخ تأکید کردند. به تصور آنان، امت یهود در آغاز گروهی ستیزه‌جو از چوپانان بت‌پرست و جنگجو بوده‌اند. چنین نگرشی نسبت به تاریخ در دعوت و درخواست «ژابوتینسکی» نیز دیده می‌شود که از یهودیان می‌خواهد

---

* حلولی ارگانیک (اندامی) تعریفی برای وصف بُعد مهمی از نظام‌های حلول‌گرای کمونی است که معتقدند مبدأ و اصل یگانه در خود عالم نهفته است. بنابراین، حول کامل به معنای انسجام کامل اندامی است و از اینجاست که تلازم نگرش حلول و نگرش اندامی آشکار می‌شود. عبدالوهاب المسیری، *دایرة المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم*، ترجمه مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های تاریخ خاورمیانه، تهران: ۱۳۸٦، جلد هشتم، ص ۲۱ ـ م.

تا کشتن غیریهودیان را بیاموزند. او هنگام سخنرانی در بین جمعی از دانشجویان یهودی در وین به آنان توصیه کرد: «شمشیر را حفظ کنید، زیرا مبارزه کردن با شمشیر اختراع و ابتکاری آلمانی نیست، بلکه از اجداد ما به ارث رسیده است... تورات و شمشیر از آسمان برای ما نازل شده است». بنابراین، شمشیر آزادکننده اصل هستی و تمام پدیده‌هاست. بدین ترتیب، ژابوتینسکی، رهبر شوونیست یهودی، در مخالفت با تاریخ یهودی که خاخام‌ها و متفکران یهودی آن را در کنترل و سیطره دارند، هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهد.

به نظر می‌رسد این شمشیر مقدس به عنوان نماد مردانگی، قدرت و خشونت برای تمام صهیونیست‌ها که شگفتی و حیرت خود را نسبت به قدرت نظامی برتر حکومت پروس ابراز داشتند، جالب بوده است. بالطبع این امر مربوط به قبل از آن است که شمشیر حکومت پروس (آلمان‌ها) در «آشوویتس» بر گردن یهودیان فرود آید. نوشته‌های «هرتزل» پر از عباراتی است که در آن شگفتی خود را نسبت به این شمشیر ابراز می‌دارد. او بیسمارک را تحسین می‌کند، چون آلمان‌ها را مجبور کرد جنگ‌های متعددی را یکی پس دیگری آغاز کنند و بدین ترتیب، باعث وحدت آنان و آغاز تاریخ جدیدشان به عنوان یک کشور واحد شد. بنابراین، تنها خشونتِ نظامی محرکِ حقیقی تاریخ به حساب می‌آید و «ملتی که در زمان صلح در خواب بود، در زمان جنگ با آغوش باز از وحدت استقبال کرد».

هرتزل که از پنجره اتاق یکی از مسئولان آلمانی، گروهی از افسران آلمانی را دید که به ستون دو حرکت می‌کردند، در خاطرات خود از دیدن این افراد ابراز شگفتی کرد و آنان را تاریخ‌سازان آلمان و «افسران آینده آلمانی که شکست‌ناپذیر است» توصیف کرد. چه بسا آنان تاریخ‌سازان صهیونیسم نیز باشند، زیرا هرتزل با اشاره به این موضوع می‌گوید: «کشوری (آلمان) که می‌خواهد ما را تحت حمایت خود قرار دهد».

«ناحوم گلدمن» نیز در جوانی از این روحیهٔ نظامیِ پروسی سخن می‌گفت: «آلمان تجسم اصل پیشرفت است که قطعاً پیروز می‌شود. آلمان موفق خواهد شد و روحیه نظامیگری بر جهان حکمرانی خواهد کرد. کسانی که با دیدن این حقیقت ناامید شده‌اند و می‌خواهند اندوه خود را ابراز دارند، بهتر است این کار را انجام دهند. اما تلاش برای

ایجاد مانع در برابر این حقیقت، شبیه سرکشی و جنایتی برضد تاریخ بزرگی است که شمشیرها و صدای سلاح‌ها آن را به حرکت درآورده است».

مناخیم بگین، استاد ژابوتینسکی، نیز مانند تمام صهیونیست‌های پیش از خود، بر اهمیت شمشیر، به عنوان محرکی برای تاریخ، تأکید می‌کند و می‌گوید: «نیروی پیشرفت در تاریخ جهان صلح نیست بلکه شمشیر است».[۳]

نیازی به بیان این موضوع نیست که خشونتِ ادراکیِ صهیونیسم در مورد اعراب و تاریخ عربی اسلامی به اوج خود می‌رسد و صهیونیست‌ها به علت طرح خود ـ که سرکوب فلسطینیان و جایگزین کردن یهودیان در سرزمین فلسطین را شامل می‌شود ـ می‌کوشند از این قضیه صحبتی نکنند؛ در نتیجه، هیچ‌گاه حرفی از آن به میان نمی‌آورند یا به طور مبهم از لیبرالیسمی سخن می‌گویند که خشونت‌های آنان را پنهان می‌دارد.

در اولین کنگره صهیونیسم در سال ۱۸۹۷ و زمانی که یکی از رهبران صهیونیست‌ها متوجه این موضوع شد که فلسطین آن‌گونه که ادعا می‌شد، «سرزمین بدون ملت» نیست، «هرتزل» نگرانی او را برطرف کرد و به او اطمینان داد که در آینده همه چیز درست می‌شود. هرتزل کاملاً می‌دانست که چگونه می‌توان چنین اموری را از طریق لیبرالیسم حل و فصل کرد و ما نیز می‌دانیم که این قضیه در فلسطین چگونه به پایان رسید. به هر حال، سخن گفتن دائمیِ صهیونیسم از شمشیر به عنوان نیروی محرک تاریخ، بیانگر تمایل صهیونیست‌ها به انجام یک ورزش دوست‌داشتنی برای عده‌ای از مردم نیست، بلکه تنها نشان‌دهنده در جریان بودن برنامه‌ای برای تغییر واقعیت است.

این خشونت ادراکی در تصور صهیونیسم نکته اساسی در برخورد با خود، واقعیت، تاریخ و مسائل دیگر است. این خشونت گاهی به صورت مستقیم خود را نشان می‌دهد و گاهی نیز غیرمستقیم و از طریق قوانین و نهادهای متعدد جلوه‌گری می‌کند. قانونِ اسرائیلیِ بازگشت، چیزی جز ترجمان همین خشونت نیست، زیرا براساس آن، به تمام یهودیان جهان این حق داده می‌شود که هرگاه بخواهند به اسرائیل بازگردند! در حالی که این حق از میلیون‌ها فلسطینی که از سال ۱۹۴۸ بارها از سرزمین فلسطین بیرون رانده شده‌اند، دریغ می‌شود. با وجود این، یهودیان جهان تمایلی به مهاجرت به «اسرائیل» ندارند، ولی فلسطینیان مشتاقانه خواهان بازگشت به سرزمین خود هستند.

بنابراین، در درک و فهم صهیونیسم، خشونت اساسِ واقعیت و تاریخ است و هیچ گریزی هم از این نیست که ادراک خود را از طریق برخی اقدامات و خشونت مسلحانه برای تغییر واقعیت و عدم پذیرش نگرش یهودیت خاخامی نشان دهد. برای تحقق چنین هدفی، به طور قطع نیاز به نیروی انسانی جنگجو و مبارزی است که تاریخ را، نه از طریق تورات بلکه از طریق شمشیر، به حرکت درآورد و این چیزی است که صهیونیست‌ها آن را «نوسازی شخصیت یهودی» می‌نامند؛ یعنی علمی کردن آن به گونه‌ای که بتواند برحسب مقتضیات و شرایط و نیز با پذیرش ارزش‌های نیچه‌ای و داروینی که هیچ ارتباطی با مکارم اخلاق و اصول انسانی، دینی و اخلاقی ندارند، ارزش‌های خود را تغییر دهد.[4]

صهیونیست‌ها اظهار می‌دارند که یهودیت خاخامی از یهودیان می‌خواهد برای بازگشت «ماشیح»، مسیح مورد ادعای آنان، با صبر و تحملِ سختی‌ها انتظار بکشند و در مشیت خداوند دخالت نکنند، زیرا چنین کاری کفر و نسبت دادن سخنان کفرآمیز به خداوند محسوب می‌شود. اما صهیونیست‌ها که مخالف این عقیده یهودی هستند، در برابر چنین موضع‌گیری شورش و آن را اقدامی منفی توصیف کردند. آنان بر این عقیده‌اند که یک یهودی باید در برابر وضعیتی که دارد به پا خیزد و منتظر رسیدن «ماشیح» نماند، زیرا برای یهودیان شایسته است از تمام وسایل و ابزارهای در اختیار خود برای بازگشت به سرزمین موعود استفاده کنند. از دیدگاه بن‌گوریون: «زندگی در تبعید، یعنی وابستگی سیاسی، مادی، روانی، فرهنگی و فکری. علت این وابستگی این است که ما غریب هستیم، اقلیتی هستیم که از داشتن وطن محروم شده‌ایم، از سرزمین خود بیرون رانده شده‌ایم و از داشتن کار و صنعتی اساسی محروم شده‌ایم. وظیفه ما این است که به طور کلی از این وابستگی فاصله بگیریم، از آن جدا شویم و آقای خود باشیم».

به طور خلاصه، برنامه انقلابی بن‌گوریون نه تنها با تسلیم شدن و پذیرفتن زندگی در تبعید مخالف است، بلکه برای پایان دادن هرچه سریع‌تر به آن تلاش می‌کند. او معتقد است که این برنامه سنگ زیربنای «قضیه حقیقی حال حاضر و گذشته ماست و نکته اساسی آن نیز این است که آیا به قدرت دیگران وابسته باشیم یا به قدرت خودمان؟ از این به بعد، هیچ فرد یهودی نباید منتظر باشد که خداوند در تعیین

سرنوشت او دخالت کند، بلکه بر اوست که به ابزارها و وسایل طبیعی و معمولی روی آورد» (مانند استفاده از تسلیحات و تجهیزات جنگی). این چیزی است که در ادبیات صهیونیسم «چالش ناتوانی و عدم مشارکت در قدرت» نامیده می‌شود.

بنابراین، صهیونیسم برخاسته از نقدی «نیچه‌ای» نسبت به شخصیت یهودی در تبعید است. ماکس نوردو در این باره می‌گوید: «عضلات یهودیت در طول هیجده قرن زندگی در تبعید سست شده و توان خود را از دست داده است (یکی از اوصاف رایج دربارهٔ یهودیان که بین دشمنان آنان رواج دارد). به همین علت، پیشنهاد می‌کنم که یهودیان از این جسم ناتوان خود رهایی یابند و برای تقویت نیروی جسمانی و عضلانی خود اقدام کنند و الگویشان نیز «بارکو خفا»ی قهرمان، آخرین تجسم صلابت، قدرت و مبارزه‌طلبی یهودیان باشد». همین اندیشه در نوشته‌های ژابوتینسکی نیز دیده می‌شود. او با رد اخلاقیات بردگان، منادی برتری عقل بر فکر، اخلاق بزرگان بر اخلاق بردگان و برتری شمشیر بر کتاب است تا اینکه یهودیت جدیدِ آزادشده از زنجیرهای دین و ارزش‌ها آشکار شود.

در اینجا خشونت به ابزاری تبدیل می‌شود که صهیونیست‌ها برای بازسازی شخصیت یهودی به آن توسل می‌جویند. در چنین تصوری، یک فرد یهودی نیازمند خشونت است تا خود را از خویشتن خود و از ذات طفیلی و حاشیه‌ای خود آزاد سازد. «بن هکت» نویسنده صهیونیست، هرگاه تصمیم می‌گرفت یک سرباز انگلیسی را بکشد، احساس خوشبختی می‌کرد؛ زیرا به گفته خودش با این کار از نگرانی‌هایش آزاد می‌شد و دوباره به دنیا می‌آمد. درست مانند «شارلوت کوردای» در قصیده ژابوتینسکی با عنوان «شارلوت بینوا». شارلوت از یکنواختی زندگی‌اش رهایی می‌یابد و عطش خود را با اقدامی قهرمانانه، یعنی زدن ضربه‌ای به «جان مارا» و به قتل رساندن او در حمام برطرف می‌کند. در اینجا خشونت مانند مراسم دینی است که در برخی قبایل بدوی، زمانی که یکی از افراد قبیله به سن مردی می‌رسد، انجام می‌گیرد. بدین ترتیب، وقتی یک فرد یهودی کاری انجام می‌دهد که اجدادش از انجام آن واهمه داشتند (کشتن غیریهودیان)، از نگرانی‌هایش رهایی می‌یابد و شایستگی این را پیدا می‌کند که به او «مرد» بگویند.

بنابراین، در درک و فهم صهیونیسم، خشونت اساسِ واقعیت و تاریخ است و هیچ گریزی هم از این نیست که ادراک خود را از طریق برخی اقدامات و خشونت مسلحانه برای تغییر واقعیت و عدم پذیرش نگرش یهودیت خاخامی نشان دهد. برای تحقق چنین هدفی، به طور قطع نیاز به نیروی انسانی جنگجو و مبارزی است که تاریخ را، نه از طریق تورات بلکه از طریق شمشیر، به حرکت درآورد و این چیزی است که صهیونیست‌ها آن را «نوسازی شخصیت یهودی» می‌نامند؛ یعنی علمی کردن آن به گونه‌ای که بتواند برحسب مقتضیات و شرایط و نیز با پذیرش ارزش‌های نیچه‌ای و داروینی که هیچ ارتباطی با مکارم اخلاق و اصول انسانی، دینی و اخلاقی ندارند، ارزش‌های خود را تغییر دهد.[4]

صهیونیست‌ها اظهار می‌دارند که یهودیت خاخامی از یهودیان می‌خواهد برای بازگشت «ماشیح»، مسیح مورد ادعای آنان، با صبر و تحملِ سختی‌ها انتظار بکشند و در مشیت خداوند دخالت نکنند، زیرا چنین کاری کفر و نسبت دادن سخنان کفرآمیز به خداوند محسوب می‌شود. اما صهیونیست‌ها که مخالف این عقیده یهودی هستند، در برابر چنین موضع‌گیری شورش و آن را اقدامی منفی توصیف کردند. آنان بر این عقیده‌اند که یک یهودی باید در برابر وضعیتی که دارد به پا خیزد و منتظر رسیدن «ماشیح» نماند، زیرا برای یهودیان شایسته است از تمام وسایل و ابزارهای در اختیار خود برای بازگشت به سرزمین موعود استفاده کنند. از دیدگاه بن‌گوریون: «زندگی در تبعید، یعنی وابستگی سیاسی، مادی، روانی، فرهنگی و فکری. علت این وابستگی این است که ما غریب هستیم، اقلیتی هستیم که از داشتن وطن محروم شده‌ایم، از سرزمین خود بیرون رانده شده‌ایم و از داشتن کار و صنعتی اساسی محروم شده‌ایم. وظیفه ما این است که به طور کلی از این وابستگی فاصله بگیریم، از آن جدا شویم و آقای خود باشیم».

به طور خلاصه، برنامه انقلابی بن‌گوریون نه تنها با تسلیم شدن و پذیرفتن زندگی در تبعید مخالف است، بلکه برای پایان دادن هرچه سریع‌تر به آن تلاش می‌کند. او معتقد است که این برنامه سنگ زیربنای «قضیه حقیقی حال حاضر و گذشته ماست و نکته اساسی آن نیز این است که آیا به قدرت دیگران وابسته باشیم یا به قدرت خودمان؟ از این به بعد، هیچ فرد یهودی نباید منتظر باشد که خداوند در تعیین

سرنوشت او دخالت کند، بلکه بر اوست که به ابزارها و وسایل طبیعی و معمولی روی آورد» (مانند استفاده از تسلیحات و تجهیزات جنگی). این چیزی است که در ادبیات صهیونیسم «چالش ناتوانی و عدم مشارکت در قدرت» نامیده می‌شود.

بنابراین، صهیونیسم برخاسته از نقدی «نیچه‌ای» نسبت به شخصیت یهودی در تبعید است. ماکس نوردو در این باره می‌گوید: «عضلات یهودیت در طول هیجده قرن زندگی در تبعید سست شده و توان خود را از دست داده است (یکی از اوصاف رایج دربارهٔ یهودیان که بین دشمنان آنان رواج دارد). به همین علت، پیشنهاد می‌کنم که یهودیان از این جسم ناتوان خود رهایی یابند و برای تقویت نیروی جسمانی و عضلانی خود اقدام کنند و الگویشان نیز «بارکو خفا»ی قهرمان، آخرین تجسم صلابت، قدرت و مبارزه‌طلبی یهودیان باشد». همین اندیشه در نوشته‌های ژابوتینسکی نیز دیده می‌شود. او با رد اخلاقیات بردگان، منادی برتری عقل بر فکر، اخلاق بزرگان بر اخلاق بردگان و برتری شمشیر بر کتاب است تا اینکه یهودیت جدیدِ آزادشده از زنجیرهای دین و ارزش‌ها آشکار شود.

در اینجا خشونت به ابزاری تبدیل می‌شود که صهیونیست‌ها برای بازسازی شخصیت یهودی به آن توسل می‌جویند. در چنین تصوری، یک فرد یهودی نیازمند خشونت است تا خود را از خویشتن خود و از ذات طفیلی و حاشیه‌ای خود آزاد سازد. «بن هکت» نویسنده صهیونیست، هرگاه تصمیم می‌گرفت یک سرباز انگلیسی را بکشد، احساس خوشبختی می‌کرد؛ زیرا به گفته خودش با این کار از نگرانی‌هایش آزاد می‌شد و دوباره به دنیا می‌آمد. درست مانند «شارلوت کوردای» در قصیده ژابوتینسکی با عنوان «شارلوت بینوا». شارلوت از یکنواختی زندگی‌اش رهایی می‌یابد و عطش خود را با اقدامی قهرمانانه، یعنی زدن ضربه‌ای به «جان مارا» و به قتل رساندن او در حمام برطرف می‌کند. در اینجا خشونت مانند مراسم دینی است که در برخی قبایل بدوی، زمانی که یکی از افراد قبیله به سن مردی می‌رسد، انجام می‌گیرد. بدین ترتیب، وقتی یک فرد یهودی کاری انجام می‌دهد که اجدادش از انجام آن واهمه داشتند (کشتن غیریهودیان)، از نگرانی‌هایش رهایی می‌یابد و شایستگی این را پیدا می‌کند که به او «مرد» بگویند.

این بخش از تفکر صهیونیسم در کتاب *انقلاب* نوشته مناخیم بگین کاملاً روشن می‌شود. در این کتاب سخن معروف دکارت به شکلی متفاوت بیان و از «من فکر می‌کنم، پس هستم» به «من می‌جنگم، پس هستم» تبدیل شده است. بگین در کتاب خود اضافه می‌کند: «از خون، آتش، اشک و خاکستر الگوی جدیدی از مردان شکل خواهد گرفت که در ۱۸۰۰ سال گذشته، جهان نمونه آن را به خود ندیده است: «یهودی جنگجو».

حتی «براندیز» از لیبرال‌های میانه‌رو امریکایی با استقبال از خشونت صهیونیستی به نقش آن در بازسازی شخصیت یهودی اشاره می‌کند: «صهیونیسم شجاعت را در دل جوانان یهودی کاشت و باعث شد آنان انجمن‌هایی تشکیل دهند، فعالیت‌های ورزشی بیاموزند، شمشیربازی فراگیرند و توهین را با توهین پاسخ دهند. در حال حاضر، بهترین شمشیربازان آلمانی درمی‌یابند که دانشجویان صهیونیست می‌توانند لباس انجام این ورزش را بر تن کنند. آنان معتقدند که یهودیان برترین شمشیربازان دانشگاه خواهند بود».

در نظر بن‌گوریون نیز خشونت همین نقش را در بازسازی شخصیت یهودی دارد، زیرا او رهبران صهیونیست را کسانی توصیف می‌کند که تنها با زبان اسلحه صحبت می‌کنند: «زمانی که سلاح‌ها به دست ما رسید، دنیا نمی‌دانست که ما چقدر خوشحال هستیم. ما هم‌چون بچه‌ها با سلاح‌ها بازی می‌کردیم و هیچ‌گاه آن را ترک نکردیم. ما می‌خواندیم و صحبت می‌کردیم، در حالی که سلاح‌ها در دست و بر دوش ما بود». موضع بن‌گوریون مبتنی بر تصوری جدید از شخصیت یهودی به عنوان شخصیتی است که از همان آغاز جنگجو بوده است: «موسی، بزرگ‌ترین پیامبر ما، اولین فرمانده نظامی در تاریخ امت ماست». از همین جاست که ارتباط بین موسی پیامبر(ع) و موشه دایان، مسأله‌ای منطقی و حتی قطعی به حساب می‌آید؛ هم‌چنان که تأکید بن‌گوریون بر این مطلب که ارتش بهترین تفسیر تورات است، بدعتی دینی محسوب نمی‌شود و همین ارتش به ملت [یهود] کمک می‌کند تا در کرانه‌های رود اردن ساکن شود. بدین ترتیب، سخنان پیامبران یهود تفسیر و اجرا می‌شود.

ملاحظه می‌کنیم شیوه حلولی کمونی که از آن صحبت کردیم با قرار گرفتن شمشیر

در خدمت تورات آغاز می‌شود، سپس شمشیر به متعادل‌کننده تورات تبدیل و پس از آن تورات تابع شمشیر می‌شود. پس این شمشیر است که تورات را تفسیر می‌کند و به آن معنا می‌بخشد؛ گویی که از ناقدان پست‌مدرنیسم ـ «اوهارود بلوم» منتقد امریکایی بر این عقیده است که فرد ناقد به متن معنا می‌دهد ـ یا «ملت برگزیده» است که خداوند آن را برگزیده و خود در آن حلول کرده و پس از آن هم به آن وابسته شده یا گویی شریعت شفاهی (تفاسیر انسانی) است که برای تفسیر شریعت مکتوب به وجود آمده، اما خود به تدریج جایگزین آن شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. عبدالوهاب المسیری، موسوعة *الیهود و الیهودیة و الصهیونیة*، قاهره: دارالشروق، ص ۱۲۷ به بعد.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

بخش اول

خشونت در تفکر صهیونیسم

فصل اول
خشونت پدیده‌ای تاریخی

خشونت مرحله‌ای از تاریخ یهودیان نیست، بلکه صفحات عهد قدیم (دین یهود) پر از تصاویر کشتار و خشونتی است که بین عبرانی‌ها با کنعانی‌ها و سایر ملت‌ها جریان‌ها داشته است. مورخان نیز به این مسأله اشاره کرده‌اند که فرماندهان و رهبران یهود در مقابله با خود یهودیان نیز به خشونت و کشتار پناه برده‌اند.

«فلافیوس ژوزفیوس» تاریخ‌نگار و فرمانده نظامی که در انقلاب دهه ۷۰ قبل از میلاد و جنگ با رومی‌ها شرکت داشت و پس از شکست انقلابیون به طرف پیروز نبرد پیوست، در کتاب‌های خود در توصیف دوره کاهن اعظم الکساندر نیای که مستبدانه عمل می‌کرد، می‌گوید: «این حاکم در یکی از انقلاب‌ها خشمگین شد و دستور به قتل شش‌هزار یهودی داد، زیرا برخی از آنان در اعتراض به اقدامات او مرکبات به سمتش پرتاب کرده بودند». این تاریخ‌نگار اضافه می‌کند: «اقدامات این کاهن اعظم به شورش مسلحانه انجامید و اعدام الکساندر نیای، موجب قتل هزاران نفر و ارتکاب اعمال وحشیانه شد. نهصد نفر به صلیب کشیده شدند و در حالی که هنوز زنده بودند، زنان و فرزندانشان را در برابر چشمانشان به قتل رساندند».[1]

این کشتار و خشونت جز ایجاد ترس و وحشت در دل یهودیان و وادار کردن آنان به اطاعت کورکورانه از رهبرانشان هیچ توجیهی ندارد. خشونت‌ها شکل‌های مختلفی

دارد، از جمله خشونت فکری که از طریق آن با هرگونه تلاش برای رهایی از احساس دشمنی نسبت به جوامع دیگر مقابله می‌شود. «برنار دلازار» می‌گوید در قرن دوازدهم با تمام تلاش‌های صیمون، بزرگ‌ترین فیلسوف یهودی، برای ایجاد انسجام بین ایمان و منطق، مقابله شد و خشک‌مذهبان در برابر این تلاش‌ها موضع‌گیری کردند. حتی اثر بزرگ او *راهنمای گمراهان* که تلمودی‌ها* آن را به دومنیکن هدیه دادند، واکنش خاخام «سالمون» در مونپیلیه فرانسه را در پی داشت؛ به گونه‌ای که در سال ۱۲۳۲ مطالعه این کتاب را برای همه ممنوع اعلام کرد و دستور داد تا تمام نسخه‌های آن سوزانده شود.

تلمودی‌ها تلاش می‌کردند مطالعات یهودیان تنها به کتب شریعت محدود شود. در پایان این قرن با طرحی که خاخام «اشیر بن یحیل» ارائه کرد، شورای خاخام‌ها که از سی عضو تشکیل می‌شود، پس از نشست بارسلونا به رهبری «بن ادریت» قطعنامه‌ای صادر کرد که براساس آن، چنانچه افراد زیر ۲۵ سال که از لحاظ فکری هنوز کامل نشده‌اند، کتابی غیر از تورات و تلمود را مطالعه کنند، از تمام حقوق شهروندی محروم می‌شوند.

هم‌چنین تلاش‌هایی برای ترور «اسپینوزا» صورت گرفت. در قرن هیجدهم نیز «مندلسون» به علت ترجمهٔ تورات به زبان آلمانی مورد حمله قرار گرفت؛ زیرا خاخام‌ها می‌خواستند به تنهایی و مطابق خواسته‌های خود متون تورات را تفسیر کنند تا زمینه ارتباط مردم با تورات فراهم نشود، به همین علت، تصمیم گرفتند مطالعه این ترجمه را برای همه ممنوع کنند.[۲]

به تدریج خشونت در درون یهودیت نهادینه شد تا به فریضه‌ای دینی تبدیل شود که

---

* تلمود یکی از کتاب‌های مذهبی یهود و از تألیفات خاخام‌هاست. تلمود در لغت به معنای آموزش و تعلیم است (زبان عبری به زبان عربی بسیار نزدیک است و تلمیذ به معنای «فراگیرنده آموزش» که در زبان عربی به کار می‌رود با تلمود هم‌ریشه است). تلمود مجموعه فرهنگی کامل از نظام عقیدتی و عملی آیین یهود است که از پیدایش تا به حال مورد توجه بوده است. تلمود توسط کاهنان و علمای «فریسی» یهود تدوین شده است و به نوعی می‌توان گفت تفسیری جامع از کتاب مقدس است. یهودیان پس از اسارت در بابل، در شرح و تفسیر آیین یهود به دو دسته تقسیم شدند: فریسیان که به شرح و تفسیر معتقد بودند و علمای آنان دست به تألیف تلمود زدند. صدوقیان که سنت شفاهی را قبول نداشتند و اجازه شرح و تفسیر نمی‌دادند. صدوقیان در طول تاریخ از بین رفتند و فریسیان باقی ماندند. دو عنوان برای تلمود وجود دارد: تلمود اورشلیمی (فلسطینی) و تلمود بابلی که فرق میان این دو در تفاوت میان تفسیر گمارا (تفسیر مکمل) و تفسیر اصلی (تفسیر میشنا) است که توسط عالمان اورشلیمی و بابلی نگارش یافته است. تفسیر بابلی در طول ۵۰۰ سال (از اواسط قرن اول تا آخر قرن پنجم میلادی) و تفسیر اورشلیمی در مدت ۳۰۰ سال (از اوایل قرن سوم تا اواخر قرن پنجم) نگارش شده است.ـ م.

یک فرد یهودی برای اثبات حقانیت یهودی بودنش چاره‌ای جز به کارگیری آن نداشته باشد. در سال ۱۷۹۹ یعنی حدود صد سال قبل از برگزاری اولین کنگره صهیونیسم و پس از دعوت ناپلئون از یهودیان برای پیوستن به او به منظور برپایی «قدس قدیم»، آرون لوی، خاخام بزرگ قدس، از تمام یهودیانی که توانایی حمل سلاح داشتند، خواست به قدس بیایند و «برای بازسازی دیوارهای شهر یتیم- قدس- و ساخت معبد «خدا» کمک کنند!

بر کسی پوشیده نیست که هدف چنین دعوتی به دست گرفتن سلاح و متوسل شدن به خشونت برای رسیدن به هدف است، زیرا سلاح و خشونت کوتاه‌ترین مسیر برای دستیابی به فلسطین است. اگر شرایط بین‌المللی مناسب بود و همان حمایت‌هایی که طرح هرتزل با آن مواجه شد در آن زمان نیز وجود داشت، امکان موفقیت این درخواست یا درخواستی مشابه آن وجود داشت. در زمان هرتزل سرمایه‌های غربی باعث برپایی شهرک‌های بیشتری شد و هم‌زمان با آن در کشورهای استعماری به طبقات میانی جامعه، از جمله یهودیانی که در این طبقه میانی بودند، فشارهایی وارد آمد که باعث شد به رهایی از بحران بیندیشند. آنان نیز راه رهایی را در بازگشت به «سرزمین موعود» یافتند که برای رهبران صهیونیست‌ها مسیری برای گشایش بازاری بود که آرزوی ایجاد آن را در وطن عربی داشتند.

این راه‌حل، گاهی در برابر اهداف استعماری در منطقه قرار می‌گیرد که هدف آن جدایی بخش آسیایی وطن عربی از بخش افریقایی آن، حفظ خطوط ارتباطی بین خاور دور و اروپا و حمایت از منافع استعماری در شرق است. بنابراین، طبیعی بود که جنبش سیاسی صهیونیسم در نقطه اوج پدیده امپریالیسم متولد شود و بدترین و زشت‌ترین شیوه‌های آن را اجرا کند.

رهبران جنبش صهیونیسم توانسته‌اند از پدیده خشونت در بین یهودیان سوءاستفاده کنند و آن را در جهت تحقق اهداف خود به کار گیرند. «اسرائیل زنگویل» در همین راستا از یهودیان خواست به فسلطین بیایند، چون «سرزمینی بدون ملت برای ملتی بدون سرزمین» است. او با این کار تمدن و ریشه یک ملت را به طور کامل نادیده گرفت و حتی وجود هرگونه جامعه انسانی را در سرزمین فلسطین نفی کرد.

«کلاتزکس» متفکر صهیونیست با جرأت و شجاعت درباره هدف سیاسی صهیونیسم می‌گوید: «مسأله جدیدی که صهیونیسم دنبال کرد، تعریفی از ژئوپولیتیک قومیت یهودی بود». او اضافه می‌کند: «صهیونیسم به منظور برپایی مرکزی برای ارزش‌های معنوی دین یهود تلاش نمی‌کند و هدف آن تنها اشغال فلسطین و برپایی حکومتی در این سرزمین است».[۳]

بنابراین، سرزمین فلسطین که نظر صهیونیست‌ها به آن جلب شده بود، می‌بایست در هر شرایطی از ساکنانش تخلیه می‌شد تا طرح صهیونیسم با موفقیت ادامه پیدا کند. علاوه بر این، جمع‌آوری و اسکان عده‌ای از انسان‌ها (یهودیان) به معنای کوچاندن و نابودی عده‌ای دیگر (فلسطینیان) است.

فصل دوم
خشونت در نظر هرتزل

هرتزل و متفکران صهیونیست گمراهی خود را با پرداختن به نظریات شوونیستی* که در قرن نوزدهم در اروپا رایج بود نشان دادند و مبانی فلسفی آنان نیز در سامی‌ستیزی نمود پیدا کرد. در این فلسفه، «ملت برگزیده خداوند» از سایر ملت‌های روی زمین برتر و متمایز است و همین تمایز سبب ظلم و ستم دائمی ملت‌های دیگر نسبت به یهودیان شده است. لیون بنسکر** در این باره می‌گوید: «در طول تاریخ و از قرن‌ها پیش یهودیان و یهودی‌ستیزی دوشادوش یکدیگر حرکت می‌کنند. یهودیان به علت کینه ابدی نسبت به بشریت، ملت برگزیده خداوند هستند».[4]

با اینکه رهبران جنبش صهیونیسم به پدیده دشمنی برضد نژاد سامی پی برده‌اند، باید دانست که این پدیده در دوره‌های مشخصی به وجود آمده و علت حقیقی آن نیز هیچ‌گاه منازعه‌ای دینی یا قومی نبوده، بلکه منازعه‌ای اقتصادی و اجتماعی بوده است. صهیونیسم به عنوان یک جنبش سیاسی، باید ملت و دولت به وجود آورد و در این زمینه یک استراتژی دارد که هدف آن متحد کردن یهودیان و ایجاد روحیه دشمنی برضد ملت فلسطین است. در موارد متعددی در ادبیات صهیونیسم غیریهودیان به گرگ‌ها و قاتلانی تشبیه شده‌اند که در کمین یهودیان هستند و از همان آغاز دشمن نژاد سامی بوده‌اند. بدین ترتیب، در بین تمام دشمنان سامی در جهان، جنبش صهیونیسم

---

* شوونیسم به معنای میهن‌پرستی افراطی و متعصبانه است ـ م.

** از رهبران جنبش صهیونیسم که در سال ۱۸۲۱ در روسیه به دنیا آمد ـ م.

بیش از همه «ضدسامی» بوده است. هرتزل نیز در سامی‌ستیزی هیچ شری نمی‌بیند که مقاومت در برابر آن ضروری باشد، بلکه او از این نوع شر استقبال می‌کند و آن را هدیه‌ای می‌داند که خداوند از آسمان برای یهودیان فرستاده است، زیرا دشمنی، ظلم و ستم و تحت فشار قرار دادن افراد باعث ایجاد اتحاد بین عموم مردم می‌شود. او در این باره می‌گوید: «در مورد ضدیت با سامی شاید عنایت خداوند شامل حال ما شده است، زیرا ما را وامی‌دارد تا خود را از سختی‌ها برهانیم و تحت فشار با یکدیگر متحد شویم و به علت همین اتحاد از آزادگان هستیم».

هرتزل با این سخنان می‌کوشد افکار عمومی یهودیان را قانع کند که این ظلم و ستم ابدی است و تا زمانی که یهودیان وجود دارند، این ظلم و ستم نیز ادامه خواهد یافت. بنابراین، یهودیان باید در کنار یکدیگر باشند، با هم متحد شوند و وطنی ملی برای خود فراهم کنند. در این صورت می‌توانند با داشتن دولتی قوی و توانا با این دشمنی مقابله کنند.[۵]

هرتزل با چنین توجیهی «قدرتی دافعه» را در بین یهودیان برای مهاجرت به «سرزمین موعود» به وجود آورد. او در بین دولت‌های شوونیست اروپایی نیز این انگیزه را به وجود آورد که خود را از دست یهودیان فقیر برهانند و آنان را به فلسطین بفرستند. او در توضیح این موضوع می‌گوید: «جنبش صهیونیسم برای حرکت رو به جلو نیازی به تلاش زیاد ندارد، زیرا سامی‌ستیزان قدرت دافعه لازم را برای این کار از خود بروز خواهند داد. تنها کار آنان این است که مانند گذشته عمل کنند تا تمایل به مهاجرت [یهودیان] در آنجا که وجود نداشت به وجود آید و در آنجا که وجود داشت، تقویت شود».

برای اجرای این طرح هیچ مانعی وجود نداشت و می‌شد هر جنایت و ظلم و ستمی را نسبت به یهودیان روا داشت تا به مهاجرت به فلسطین مجبور شوند. در همین راستا، رهبران صهیونیسم با نازیسم در آلمان، فاشیسم در ایتالیا و دولت تزاری روسیه هم‌پیمان شدند.

کتاب تئودور هرتزل با عنوان دولت یهود یکی از مهم‌ترین دلایل توجه صهیونیسم به خشونت است؛ زیرا در این کتاب در پاسخ به فلسفهٔ برخی متفکران میانه‌رو که خواستار کنار گذاشتن خشونت و مخالف شیوه صهیونیست‌ها هستند، آمده است:

«انسان هرچه ثروتمند و قدرتمند باشد نمی‌تواند به تنهایی ملتی را از سرزمین خود بیرون کند. تنها اندیشه است که می‌تواند این کار را انجام دهد و به طور قطع، اندیشهٔ دولت چنین توانی دارد».[۶]

در جای دیگری از کتاب آمده است: «سامی‌ستیزان بهترین دوستانی هستند که می‌توانیم به آنان اعتماد کنیم. اولین دولت‌های سامی‌ستیز هم‌پیمان ما خواهند بود».

این نماد برجستهٔ صهیونیسم خواستار «حمل سلاح در برابر دریای مشکلاتی است که تلاش برای ایجاد دولت باعث به وجود آمدن آن می‌شود و با برخورد با این مشکلات می‌توان به آن پایان داد». او پیش‌بینی کرده بود که پروژهٔ اسکان یهودیان با مخالفت سرسختانه اعراب فلسطینی مواجه خواهد شد، بنابراین، ضروری بود پیروان خود را به سمت خشونت رهنمون شود. به همین دلیل، سناریویی با عنوان «طرح» وضع کرد که در آن اوضاع احتمالی فلسطین مشخص شده است. او می‌گوید: «فرض کنیم ما را مجبور کنند به علت وجود حیوانات وحشی، سرزمینی را ترک کنیم. ما نباید مانند اروپایی‌های قرن پانزدهم عمل کنیم و هر کدام نیزه‌ای برداریم و به تنهایی در جست‌وجوی خرس‌ها باشیم. ما باید یک گروه بزرگ صید تشکیل دهیم، سپس تمام حیوانات را جمع و بمب‌های مرگبار را به وسط آنها پرتاب کنیم».[۷]

این سناریو از نگرش هرتزل در مورد خشونت و از ضرورت به کارگیری خشونت در راه رسیدن به هدف و هم‌چنین از اعتقاد نژادپرستانه‌ای پرده برمی‌دارد که جامعه فلسطین را چیزی جز حیوانات وحشی نمی‌بیند و وظیفه یهودیان است که کشور را از وجود آنان تخلیه کنند. در عمل هم گروه‌های نظامی تروریستی صهیونیستی در دیر یاسین و سایر روستاهای فلسطین این‌گونه اقدام کردند.[۸]

از آنجا که هرتزل خشونت را ابزاری برای رسیدن به هدف می‌دانست، علیه هر کس که با طرح او همراه نبود موضع گرفت: «خوشا به حال یهودیانی که با ما خواهند آمد و وای بر کسانی که به خودشان اجازه می‌دهند تحت تأثیر بحث و جدل‌های ویرانگر قرار گیرند!» در جای دیگر می‌گوید: «شما یا دوست من هستید یا دشمن من؛ نمی‌توانید بینابین باشید».[۹]

بدین ترتیب، از یهودیان خواسته شد به کارهای خود سامان دهند و به فلسطین

بیایند؛ زیرا موفقیت طرح هرتزل نیازمند نیروی انسانی است که بتواند استعمار را تقویت و مراحل مختلف برنامه‌های او را اجرا کند، به نحوی که برنامه‌ها به قدرتی تبدیل شود که دست‌کم در داخل فلسطین طرف مقابل را بترساند. او می‌گوید: «در طول بیست سال باید جوانان را آموزش دهم تا هم‌چون سرباز باشند. آنان ارتشی حرفه‌ای و قدرتمند خواهند بود. به آنان خواهم آموخت که آزاد و قوی باشند و به هنگام نیاز داوطلب خدمت شوند».[۱۰]

برخی از فلاسفه میانه‌رو کوشیده‌اند در برابر دعوت به خشونت موضع‌گیری کنند، زیرا معتقدند که این دعوت خارج از آموزه‌های دیانت حقیقی یهود است. «آحاد هاعام»* یکی از خیل عظیم افرادی بود که به ضرورت بازگشت یهودیان به فلسطین معتقد بودند تا از این طریق این سرزمین به «مرکزی برای اشاعه روح یهودیت بزرگوار» تبدیل شود. اما او از رفتار یهودیان در فلسطین به شدت ناخشنود بود: «برادران مهاجر ما در فلسطین چه کار می‌کنند؟ آنان بردگانی در سرزمین «دیاسپورا»** بوده‌اند، اما ناگهان خود را در مرکز آزادی دیده‌اند که هیچ سرپرستی برای آن وجود ندارد. این تغییر ناگهانی تمایل به استبداد را در بین آنان به وجود آورده است؛ درست مانند برده‌ای که به آقایی و بزرگی می‌رسد. آنان با خصومت و وحشیگری با اعراب برخورد می‌کنند و به شکلی نادرست و غیرمعقول حقوقشان را زیر پا می‌گذارند، سپس بدون اینکه دلیل کافی در اختیار داشته باشند اهانت‌هایی به آنان روا می‌دارند و بدتر از همه به این کارهای خود افتخار می‌کنند. در بین ما حتی یک نفر هم نیست که در برابر این رویکرد پست و خطرناک موضع‌گیری کند».[۱۱]

این دعوت به خشونت با دعوت‌های دیگر برخورد پیدا کرد. اما این دعوت‌ها ضعیف بودند و نتوانستند در برابر مقوله‌های مربوط به خشونت پایداری کنند. نتیجهٔ این وضعیت بازسازی و بنای دوباره شخصیت یهودی بود، یعنی شخصیتی قوی، بزرگ، مبارز و سرسخت مانند شخصیت «یهوه». ماکس نوردو، از مهم‌ترین مشاوران هرتزل، می‌گوید: «یهودیان در طول ۱۸ قرن زندگی در تبعید توانایی خود را از دست

---

* آحاد هاعام (اشیر تسفی گینزبرگ) از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان صهیونیسم است که در سال ۱۸۵۶ در اوکراین به دنیا آمد ـ م.

** اصطلاح دیاسپورا در مورد یهودیانی به کار می‌رود که از اسرائیل خارج و در جای دیگری ـ اکثراً در امریکا ـ ساکن شده‌اند ـ م.

داده‌اند و اندامشان شل شده است. بنابراین، پیشنهاد می‌کنم که این سستی را از تن خود بیرون کنند و برای تقویت توان جسمانی و عضلانی خود بکوشند و در این راه بارکو خفای* قهرمان را الگوی خود قرار دهند».[۱۲]

اما «ژوزف بردشفسکی»** که عشق به خشونت و خون‌ریزی او را به حرکت درآورده است، می‌گوید: «پیشنهاد می‌کنم که تاریخ یهود دوباره نوشته شود، البته پس از آنکه نام بسیاری از پیامبران عبرانی و تعداد زیادی از خاخام‌ها و روحانیونی که در دوهزار سال گذشته بوده‌اند حذف شود؛ کسانی که چیزی بیش از گورکن‌ها و انسان‌های مفسد نبوده‌اند». او با ابراز تعجب از سخن حکمای اسرائیل می‌افزاید: «شمشیر و کتاب [تورات] به صورت برابر از آسمان نازل شدند، هر کدام از این دو دیگری را ملغی می‌کند؛ به ویژه اینکه دوره‌ای که ملت یهود در آن زندگی می‌کند، دوره سازندگی و نیازمند هر گونه تلاشی است. شمشیر شیئی مجرد یا چیزی دور از حیات و زندگی نیست، شمشیر تجسم مادی زندگی در پاک‌ترین معنی آن است، اما کتاب این‌گونه نیست».[۱۳]

بردشفسکی از آنچه با این مضمون در تلمود آمده «انسان نباید در روز شنبه با خود شمشیر یا کمان حمل کند» نیز انتقاد می‌کند و می‌گوید: «پاکی و سرزندگی در خاخام الیعازر جمع شد که اجازه حمل شمشیر و کمان را در روز شنبه داد، زیرا این دو زینت انسان هستند».[۱۴]

---

* بارکو خفا در سال‌های ۱۳۲ تا ۱۳۵ میلادی رهبری یهودیان برضد حکومت روم را برعهده داشته است ـ م.

** از متفکران صهیونیست روسی ـ م.

فصل سوم
خشونت از نظر ژابوتینسکی و دیگران

ژابوتینسکی* در اعتقاد به یهودیتِ خالص، سوپرمن و دولت جهانی یهود کمتر از پیشینیان خود نبود، بلکه حتی وحشی‌تر و سنگدل‌تر از آنان بود، تا جایی که به او لقب «فیلسوف خشونت و تروریسم در جنبش صهیونیسم» داده‌اند. او سیاست خود درباره ماکیاولیسم صهیونیستی را این‌گونه بیان کرده است: «امکان ندارد قوانین درستی وجود داشته باشد، مگر زمانی که سلاح‌های قدرتمندی در میان باشد. هر جا سلاح‌های قدرتمندی باشد، قوانین درستی هم وجود خواهد داشت». به اعتقاد او، دوره اخلاقیات حقوق بشر و آزادی‌های فردی به سر رسیده است و بازگشت آن جایز نیست. آنچه اکنون جریان دارد عصر جدیدی است که بر قدرت و سخت‌گیری متکی است، تا تأکیدی بر این موضوع باشد که پویایی این عهد جدید تنها در سایه سرزندگی و شادابی جسمی محقق خواهد شد.

ژابوتینسکی در راستای تحقق افکارش و به دنبال برخوردهایی که در سال ۱۹۲۰ بین یهودیان و اعراب به وجود آمد، به سازماندهی یک نیروی دفاعی در قدس اقدام کرد. او هم‌چنین در جنگ جهانی اول سپاهی یهودی وابسته به ارتش انگلستان ایجاد

---

* زیو (ولادیمیر) ژابوتینسکی از رهبران صهیونیستی، در سال ۱۸۸۰ در اودسای روسیه تزاری متولد شد. پس از تحصیل حقوق در اروپا به روسیه بازگشت و به جنبش صهیونیسم پیوست. در سال ۱۹۲۵ سازمان «احیای صهیونیسم» را تأسیس کرد. او پدر معنوی یهودیان راست‌گرا (به ویژه جناح لیکود) است. گروه ارگون نیز که مرتکب فجیع‌ترین جنایت‌ها برضد فلسطینیان شد، بازوی نظامی او بود. ژابوتینسکی در سال ۱۹۴۰ در نیویورک درگذشت و جسدش را در سال ۱۹٦٤ به فلسطین اشغالی انتقال دادند.ـ م.

کرد و بر آن نظارت داشت.

علاوه بر این، او اقدام به وضع طرحی کرد که براساس آن به مدت ۲۵ سال، هر سال تعداد چهل‌هزار فلسطینی از سرزمین فلسطین کوچانده می‌شدند و این یعنی حاکمیت یهودیان در طول یک دوره زمانی کوتاه.

ژابوتینسکی مخالف بی‌طرفی بود و در برابر سخنان متفکران میانه‌رو یهودی و طرفدار صلح به شدت موضع‌گیری می‌کرد. این سخن او معروف است که «برادرم باش در غیر این صورت تو را می‌کشم». اعراب دشمن او بودند و چیزی غیر از این هم نمی‌تواند باشد؛ زیرا آنان سرزمین فلسطین را تسلیم نخواهند کرد و به یهودیان اجازه نخواهند داد که ملت فلسطین را از بین ببرند. ژابوتینسکی می‌گوید: «به هیچ وجه نمی‌توان به این فکر کرد که توافقی دوستانه بین ما و اعراب سرزمین اسرائیل (فلسطین) حاصل شود. نه الان و نه در آینده نزدیک غیرممکن است بتوانیم موافقت ارادی آنان را در تبدیل فلسطین به سرزمین با اکثریت یهودی به دست آوریم».[15] طبق نظر او، این امر محقق نخواهد شد «مگر با استفاده از زور و نیروی نظامی که ساکنان محلی توانایی مقابله با آن را نداشته باشند». این سخنان ژابوتینسکی در راستای درخواست «زنگویل»* بود که اعتقاد داشت: «وظیفه صهیونیست‌هاست که آماده بیرون راندن آنان (فلسطینیان) از این سرزمین با استفاده از قدرت شمشیر باشند؛ همان‌گونه که اجداد ما در برابر قبایلی که در این سرزمین زندگی می‌کردند چنین رفتار کردند».[16]

حییم وایزمن،** رهبر صهیونیست‌های میانه‌رو نیز برای توجیه خشونت صهیونیست‌ها چنین تلاش‌هایی انجام داد. او در خاطراتش با عنوان *آزمون و خطا* می‌نویسد: «انسان می‌تواند در جاهای مختلف تحلیلی از اخلاق‌گرایی سنتی صهیونیسم به دست آورد، اما بیش از آن، پناه بردن به خشونت و تروریسم و آمادگی همکاری با شر دیده می‌شود که به عنوان یک قدرت، برای تحقق وطن ملی یهودی مفید است».

---

* زنگویل که از صهیونیست‌های قدیم است در سال ۱۸۹۷ مدعی شد سرزمین فلسطین، سرزمینی بدون سکنه برای مردمی بدون سرزمین است ـ م.

** حییم وایزمن، از رهبران صهیونیست‌هاست که تا قبل از تشکیل رژیم برای دو دوره (۱۹۲۰ تا ۱۹۳۱ و ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۶) رهبری سازمان جهانی صهیونیسم را برعهده داشت و با تشکیل این رژیم نیز به عنوان اولین رئیس‌جمهور اسرائیل برگزیده شد ـ م.

«هانز کوهن» یهودی نیز در توضیح این سخن می‌گوید: «شر تنها در اینجا و آنجا نبود، بلکه در هر جایی که شرایط مهیا بود به سرعت ریشه می‌دواند و در شرایط جنگ، دولتی تشکیل می‌داد؛ درست مانند آنچه دولت‌های اسپارت و پروس انجام دادند. اسرائیل هم مانند این دو دولت در موجودیت خود تنها بر قدرت نظامی متکی بود».[۱۷]

سپس نوبت به بن‌گوریون رسید تا سخنان پیشینیان خود را تکمیل کند: «اوضاع در فلسطین تنها از طریق نیروی نظامی و جنگ حل و فصل می‌شود، بنابراین، بازگشت اعراب به یافا نه یک ظلم بلکه یک اشتباه بزرگ است». او بر این عقیده است که «اسرائیل تنها با استفاده از زور و سلاح می‌تواند زندگی کند». او هم‌چنین مؤسس نیروهای نظامی صهیونیستی تروریستی مثل سازمان «هاشومیر»* (پاسبان) است که شعار آن عبارت است از: «یهودیه با خون و آتش سقوط کرد و با خون و آتش به پا داشته خواهد شد». بن‌گوریون معتقد است: «انسان یهودی دارای شخصیتی مبارز و جنگ‌طلب است؛ البته تا زمانی که بر این باور باشد که موسی (ع)، بزرگ‌ترین پیامبر ما، اولین فرمانده نظامی در تاریخ امت ما بوده است». او بارها در جاهای مختلفی گفته است: «هدفت را مشخص کن، نیازت را اعلام کن، هر آنچه می‌خواهی بگو و سپس آن مشکلات را بررسی کن. موانع و مشکلات باید در برابر هدف سر تعظیم فرود آورند و تحت هیچ شرایطی نمی‌توان هدف را به علت مشکلاتی که در مسیر تحقق آن قرار می‌گیرد، رها کرد». بنابراین، طبق نظر بن‌گوریون، تمام راه‌ها و تمام ابزارها، چه خوب چه بد، باید فرد یهودی را به هدفش برساند.

مناخیم بگین، شاگرد وفادار مدرسه ژابوتینسکی و جانشین او در فرماندهی و رهبری سازمان «اتسل»** نیز بر اهمیت خشونت در تاریخ تأکید می‌کند و در کتاب *انقلاب* خود می‌گوید: «از خون و آتش و اشک نوع جدیدی از مردان به وجود خواهند آمد؛ الگویی کاملاً ناشناخته برای جهان که در ۱۸۰۰ سال گذشته وجود نداشته است: یهودی مبارز. قبل از هر چیز ما باید حمله کنیم. با خون و سعی و تلاش نسلی بزرگ،

---

* هاشومیر اولین سازمان نظامی صهیونیستی است که در سال ۱۹۰۹ تأسیس شد. این سازمان بعداً به سازمان نظامی هاگانا تغییر نام داد و پس از تشکیل کشور اسرائیل به «زاحال» (ارتش دفاعی اسرائیل) تبدیل شد ـ م.

** اتسل نام اختصاری عبارت عبری «ارگون تسفای لیومی» (سازمان نظامی ملی) است که با نام «ارگون» نیز شناخته می‌شود و در سال ۱۹۳۱ تأسیس شد ـ م.

شریف و قدرتمند به وجود خواهد آمد».[۱۸]

او فلسفه خشونت خود را این‌گونه معرفی می‌کند: «من می‌جنگم، پس هستم» و می‌افزاید: «اندیشه دکارت که می‌گوید «من فکر می‌کنم، پس هستم» اندیشه‌ای بسیار عمیق است. اما در تاریخ، ملت‌هایی وجود دارند که تفکر برای اثبات موجودیت آنها کافی نیست. گاهی ملتی فکر می‌کند و سپس فرزندانش، به رغم خواسته خودشان، از طریق همان افکار به گروهی از بردگان تبدیل می‌شوند».[۱۹]

بدین ترتیب، او تأکید می‌کند عقیده صهیونیسم که با تعصب، برتری‌طلبی و عدم پذیرش دیگران همراه است، تنها از طریق خشونت شکل می‌گیرد. صهیونیست‌ها در فلسطین این آموزه‌ها را با دقت هرچه تمام‌تر از طریق گروه‌های نظامی و همراه با خشونت، وحشیگری و ترور اجرا کردند. آنان خانه‌های اعراب را با ساکنانش آتش زدند، در مواردی شکم زنان حامله را قبل از کشتن آنان پاره کردند، به دختران و زنان تجاوز کردند و کودکان را پیش چشم اعضای خانواده آنان به قتل رساندند. تمام این اقدامات به کشتارهای دسته‌جمعی منجر شد که در جریان آن هزاران نفر از شهروندان عرب فلسطین قربانی شدند.

این اقدامات حتی خشم و ناخشنودی تعدادی از یهودیان را نیز برانگیخت؛ از جمله هربرت ساموئیل، اولین نماینده عالی بریتانیا در فلسطین که می‌گوید: «ملت یهود همیشه به کارها و اقدامات پاک افتخار کرده است. دانشمندان، نویسندگان، موسیقی‌دانان، فلاسفه و سیاست‌مداران برجسته همه از نشانه‌های برتری ملت یهود بوده‌اند. اما امروز در بین همین ملت گروهی خون‌ریز هستند که خود را در لباس سربازان و افراد پلیس پنهان کرده‌اند. اینان بمب‌ها را کورکورانه پرتاب و قطارها را منفجر می‌کنند».[۲۰]

اما پاسخ چنین سخنانی خیلی سریع داده شد. برای مثال، آرتور کوستلر، از متفکران صهیونیست، معتقد بود: «هر موفقیتی نیازمند قربانی دادن است و چه بسا این امر به خون‌ریزی منجر شود، اما آنچه باقی می‌ماند موفقیت است. بنابراین، خشونت جزء جدا نشدنی اندیشه صهیونیسم و زاهی برای تحقق اهداف بزرگ در برپایی وطن ملی یهودیان است که گریزی از آن وجود ندارد». او می‌افزاید: «بیرون راندن اعراب از فلسطین و جایگزین کردن یهودیان نیازمند برداشتن دو گام است: اول، درک کنیم که

برای پیشرفت انسان میزان مشخصی از خشونت امری ضروری است و در واقع، بدون تخریب زندان «باستیل» اعلامیه حقوق بشر شکل نمی‌گرفت. بدین ترتیب، هر چه میزان توجه انسان به ارزش‌های اخلاقی و معنوی بیشتر شود، وظیفه دارد از ضعف و سستی نیز دوری کند.

اما گام دوم و مهم‌تر این است که بدانیم هدف وسیله را توجیه می‌کند. خشونت همانند ماده زرنیخ است که هرگاه در مقیاس کم مورد استفاده قرار گیرد، باعث حرکت رو به جلو می‌شود و چنانچه در مقیاسی زیاد از آن استفاده شود، سمی کشنده خواهد بود».[۲۱]

با تشکیل کشوری به نام اسرائیل در سرزمین فلسطین (۱۹٤۸)، خشونت به سنتی بین تمام نسل‌های صهیونیست و محوری مهم و اساسی در تبیین سیاست داخلی و خارجی اسرائیل تبدیل شد. جامعهٔ یهودیان فلسطین از گروه‌های مختلف و قومیت‌ها و نژادهای متنوعی تشکیل شده است که میراث، فرهنگ و ریشه‌های متنوع و مختلفی دارند، به گونه‌ای که انسجام بین آنها جز از طریق ایجاد مفاهیم جدید و انتقال آن به اندیشه افراد امکان‌پذیر نیست. به همین علت، صهیونیست‌ها از زمان دیوید بن‌گوریون، اولین نخست‌وزیر اسرائیل، به وضع میراث دینی یهود اقدام کردند. برای مدارسِ دورهٔ ابتدایی و متوسطه نیز ماده درسی با همین عنوان در نظر گرفته شد. صهیونیست‌ها هم‌چنین یاد کشتارها و قتل‌عام‌هایی را که یهودیان در طول تاریخ، به ویژه از ناحیه نازی‌ها متحمل شده‌اند، دائماً در حافظه یهودیان زنده می‌کردند؛ بدون اینکه به شرایط بین‌المللی و نقش سیاسی صهیونیسم در کشتارها و جنایت توجهی نشان دهند. البته تنها یهودیان قربانی این شرایط بین‌المللی نبوده‌اند، بلکه میلیون‌ها لهستانی و روسی نیز کشته یا با گاز خفه شده‌اند تا آنجا که روز ۲۷ آوریل هر سال به عنوان روز بزرگداشت قربانیان فجایع نازی‌ها اعلام شده است. سازمانی به نام «ید و شم»* نیز برای سازماندهی اقدامات مربوط به این بزرگداشت تشکیل شده است، به گونه‌ای که در رادیو، روزنامه‌ها و مدارس از قربانیان این روز صحبت می‌شود. به منظور تکریم این قربانیان از برخی از آنان به بزرگی یاد می‌کنند، عبور و مرور متوقف، مراکز تجاری

---

* واژه «ید» به معنای یادبود از واژه یاد فارسی وارد زبان عبری شده و «شم» نیز به معنای نام است. البته نویسنده ید و شم را ترکیبی از «ید» به معنای دست و «شم» به معنای نام دانسته است ـ م.

تعطیل می‌شود و دانش‌آموزان در نمایش‌های ادبی به بیان حوادث این واقعه با زبانی تلخ و دردآور می‌پردازند تا خشم و ناراحتی را در جان‌ها برانگیزند.

این ساختار فکری با اقدامات عملی نیز همراه است. شیوه‌هایی که در مدارس دنبال می‌شود به گونه‌ای است که نوجوانان دختر و پسر از دوازده سالگی آموزش‌های نظامی را در اردوگاه‌ها فرامی‌گیرند و طی آن، زندگی در شرایط طبیعی سخت، مثل سرمای شدید را تحمل می‌کنند. آنان باید مانند یک گروه نظامی این روزها را بگذرانند تا قدرت و استقامت لازم را کسب کنند و با روح تروریسم و خشونت آشنا شوند.

علاوه بر این، آنچه موجب تداوم سیطره و حضور این افسانه در جامعه اسرائیل شد، وجود نیروهایی در این جامعه است که از اوهام و افسانه‌های صهیونیستی پشتیبانی و آن را تقویت می‌کنند. این امر از یک سو، نشان‌دهندهٔ علاقه‌مندی این نیروها به نقش سیاسی جنبش صهیونیسم در دفاع از منافع امپریالیسم در منطقه و از سوی دیگر، بیانگر تمایل آنها به دفاع از سرنوشت و منافع یهودیان است که ابزار این جنبش به حساب می‌آیند.

یکی دیگر از مؤلفه‌هایی که در این جامعه قدرت را در دست دارد و نظریه امنیت اسرائیل بر پایه آن شکل گرفته و حول نگرش صهیونیست‌ها نسبت به اعراب و مسلمانان اطراف خود می‌چرخد، تا حد زیادی شبیه نگرش یهودیان ساکن «گتو»* نسبت به گوییم (غیریهودیان) است. این نگرش مبتنی بر این احساس است که تمام جهان ضدیهود و در کمین آن نشسته است. بنابراین، صهیونیسم باید تا حد امکان خود را مسلح کند. حتی حییم ارونسون، از متفکران استراتژیست اسرائیلی، پیشنهاد کرد: «اسرائیل به مدت صد سال در اطراف خود دیوار بلندی از سلاح‌های هسته‌ای بکشد تا فرایند مدرنیته در جهان عرب به پایان برسد، هرچند ممکن است ناآرامی‌ها و انقلاب‌هایی در پی داشته باشد.»[۲۲] در واقع، او پیشنهاد تبدیل گتوی مسلح به گتوی هسته‌ای را می‌دهد.

این احساس خطر دائمی نشان‌دهنده توجه امپریالیسم جهانی به اسرائیل است تا رهبران صهیونیستِ آن جنگ با اعراب را حقیقتی غیرقابل گریز بدانند. از این طریق تداوم

---

* گتو از نظر تاریخی در اروپا به محله‌هایی گفته می‌شد که اقلیت یهودی در آن ساکن بودند. در ایران نیز برای بیان این معنا از واژه «جهود محله» استفاده می‌شود ـ م.

موجودیت اسرائیل به عنوان یک گتوی واقعی و مسلح و نیز کمک‌های امپریالیسم بـه آن تضمین می‌شود. موشه دایان، وزیر خارجه و وزیر دفاع اسبق اسرائیل، در این باره می‌گوید: «ما نسلی از شهرک‌نشینان هستیم که بدون داشتن کلاه‌خود و توپخانه نمی‌توانیم درختی بکاریم یا خانه‌ای بسازیم. ما نباید چشم‌های خود را بر روی کینه‌ای ببندیم که در قلب صدها هزار نفر از اعرابی که اطراف ما هستند، شعله‌ور است. ما نباید سر خود را برگردانیم، حتی دست‌های ما نباید بلرزد. این سرنوشت نسل ماست، این گزینه‌ای است که پیش روی نسل ما قرار دارد، ما باید آماده و مسلح باشیم، ما باید قوی و سخت‌گیر باشیم تا شمشیر از دست ما زمین نیفتد و زندگی ما به پایان نرسد.»[۲۳]

حقیقت این است که هرچند شرایط داخلی، منطقه‌ای و جهانی در جهت تقویت پدیده شهرک‌نشینی یهودیان در فلسطین است، برچیدن شهرک‌نشینی یک معجزه نیست، بلکه می‌توان از طریق برخی عوامل داخلی و خارجی آن را محقق کرد؛ هم‌چنان که ساکنان اصلی «رودزیا» توانستند با یک انقلاب به دولت شهرک‌نشینان پایان دهند و دولتی بنا نهند که «زیمباوه» نامیده شد.

بدین ترتیب مشخص می‌شود که رژیم صهیونیستی به علت ماهیت و ساختار شکل‌گیری آن، رژیمی تولیدکنندهٔ خشونت است و حتی اگر خود بخواهد نمی‌تواند این خشونت را کنار بگذارد. اعتقاد به این مسأله که این جامعه شهرک‌نشین ـ که براساس مثلث قدرت، شهرک‌نشینی و تبعیض نژادی شکل گرفته است ـ می‌تواند در سطح فکری، سیاسی یا فرهنگی، تولیدی غیر از خشونت داشته باشد، اعتقادی خیالی است؛ هم‌چنان که اعتقاد به اینکه این رژیم ممکن است زبانی غیر از زبان توازن قوا را بفهمد، اعتقادی خیالی و غیرواقعی است.

چنین قرائتی از وضعیت صهیونیسم به این نتیجه می‌انجامد که این رژیم غاصب نیازمند ایدئولوژی‌های بیشتری است. این رژیم نیازمند فرهنگ ویژه‌ای است که این امکان را به آن می‌دهد تا در ارائه شخصیت یهودی تجدید نظر کند؛ به گونه‌ای که شیوه رفتاری فرد یهودی در خدمت وظیفه این رژیم در منطقه‌ای باشد که آن را غصب کرده است. در این فرهنگ، خشونت عبارت است از هرگونه حرکت و اقدامی ذاتی. در نتیجه، هر آنچه فرد قربانی انجام دهد، حق دفاع از خود تلقی می‌شود، زیرا هرچه

می‌بیند تهدیدی است که باید آن را متوقف کرد. آنچه گفته شد، عملکرد فرهنگ خشونت را در برابر هر نوع مقاومتی نشان می‌دهد. این فرهنگ دایره‌ای از خشونت دیوانه‌وار و وضعیتی بغرنج را نشان می‌دهد که جز با از بین رفتن زیرساخت‌های تولیدکننده این شیوهٔ رفتاری به پایان نمی‌رسد.

در مورد نوع نگاهی که صهیونیست‌ها نسبت به مفهوم خشونت صهیونیستی دارند، لازم است سه نوع خشونت به صورت روش‌شناسی از یکدیگر تمیز داده شود: خشونت مادی، خشونت سمبلیک و خشونت فکری. خشونت مادی یعنی به کارگیری ناعادلانه قدرت به صورت عملی یا گفتاری از سوی یک فرد یا یک گروه به منظور آزار جسمی یا حقوقی دیگران یا آسیب رساندن به منافع یا امنیت آنان. هدف خشونت سمبلیک نیز ضرر رساندن به موضوعی است که از لحاظ روان‌شناختی، خشونت در مورد آن اعمال می‌شود. از نظر تأثیرگذاری، خشونت دوم کمتر از خشونت اول نیست، زیرا گرچه به حق حیات فرد یا گروه آسیبی نمی‌رساند، اما به آنچه برای آنان مقدس است، ضربه می‌زند. هدف در هر دو نوع، تأثیرگذاری بر اراده دیگران و مجبور کردن آنان برای چشم‌پوشی از حقوق خود یا پاسخ دادن به برخی خواسته‌هاست.

اما خشونت فکری مقدمه‌ای است که خشونت مادی و خشونت سمبلیک به آن استناد می‌کنند. خشونت فکری ترسیم‌کننده فرهنگ و گفتمان است. در مورد صهیونیسم نیز وضعیت به همین شکل است. خشونت فکری با استفاده از مکانیسم‌های منزوی کردن، در حاشیه قرار دادن و حذف قربانی، تمام داشته‌های او را می‌گیرد؛ هم‌چنان که در اسرائیل در مورد هرچه عربی و فلسطینی است، رخ می‌دهد. اسرائیل حتی نام روستاها، شهرها و خیابان‌های فلسطین را تغییر داده است. این رژیم قوانین نژادپرستانه‌ای وضع کرده که برجسته‌ترین آن «حق بازگشت» است. براساس این قانون، هر یهودی در هر نقطه‌ای از جهان که باشد، هر زمانی که بخواهد می‌تواند به فلسطین اشغالی «بازگردد». اما این حق از میلیون‌ها فلسطینی آواره که از سال ۱۹۴۸ از فلسطین بیرون رانده شده‌اند، دریغ می‌شود. در حالی که یهودیان سراسر جهان تمایلی به مهاجرت به اسرائیل ندارند، فلسطینیان هر روز برای رسیدن به وطن خود تلاش می‌کنند، حتی اگر به قیمت جانشان تمام شود.[۲۴]

آرتور کوستلر، نویسنده صهیونیست، تلاش کرده است تا روی آوردن جنبش صهیونیسم به خشونت را با این سخن توجیه کند: «چنین تلاشی در دو مرحله صورت می‌گیرد: اول اینکه ما باید این نکته را به طور کامل درک کنیم که برای پیشرفت انسان میزان معینی از خشونت ضروری است؛ بدون ویرانی زندان باستیل از اعلامیه حقوق بشر هم خبری نبود. بدین ترتیب، هرچه میزان توجه انسان به ارزش‌های اخلاقی و معنوی بیشتر شود، وظیفه دارد از ضعف و سستی هم دوری کند. اما گام دوم و مهم‌تر این است که ما درک کنیم در چارچوب مرزهایی مشخص، هدف وسیله را توجیه می‌کند».

بنابراین، خشونت بخشی ثابت و اصلی از تفکر جنبش صهیونیسم است و برای تحقق اهداف استعماری آن، چاره‌ای جز جلای وطن اعراب و مسلمانان، اشغال فلسطین و اجرای برنامه‌های توسعه‌طلبانه نیست.

برخی ارکان جنبش صهیونیسم تلاش کردند تا با مهاتما گاندی ارتباط برقرار کنند و تأیید او را نسبت به قضیه صهیونیست‌ها و تلاش آنان برای برپایی دولتی در سرزمین فلسطین به دست آورند؛ اما با وجود تلاش‌ها و ارتباطات متعدد و شیوه‌های متنوعی که نمایندگان جنبش صهیونیسم در خصوص نظریات خود ارائه کردند، گاندی از این کار خودداری کرد. او در خاطراتش درباره این ارتباطات می‌نویسد: «وقتی به یهودیان گفتم باید از سیاست «خشونت‌ستیزی» پیروی کنند، در واقع پیشنهادی به آنان ندادم، زیرا در دوهزار سال گذشته در سایه این سیاست زندگی کرده‌اند. اما خشونت‌ستیزی آنان برخاسته از اعتقاد و انتخابی آزادانه نبوده است. آیا خوب نیست که از آنان خواسته شود به این اصل اعتقاد داشته باشند که «چشم در برابر چشم و دندان در برابر دندان؟» آیا «خشونت‌ستیزی» در قبال کسانی که به آنان ظلم کرده‌اند، در قلبشان ریشه دارد؟ اگر چنین باشد، آنان در عمل ملتی صلح‌جو هستند. اما پیروی آنان از «خشونت‌ستیزی» در واقع، ناشی از ضعیف بودن آنان است و اینکه نمی‌توانند مقابله به مثل کنند... آنچه من از یهودیان خواستم، عدم پذیرش خشونتی است که در قلب نهفته است و در نتیجه، عدم پذیرش اعمال زوری که برخاسته از این تمایل به خشونت است... یهودیان زمانی که با کمک امریکا و بریتانیا خود را بر فلسطین تحمیل کردند، اشتباه کشنده‌ای مرتکب شدند، کاری که اکنون هم با تروریسمی زشت انجام می‌دهند... یهودیان از فلسطین چه

می‌خواهند؟ اگر به دلیل مسائل دینی دنبال آن هستند، خشونت راه رسیدن به آن نیست، بلکه آنان باید هم‌چون شهروندان عادی و در صلح و مسالمت با مردم این سرزمین زندگی کنند».[۲۵]

گاندی در صحبت‌هایی که با لوئیس فیشر، نویسنده صهیونیست، داشته است، از یکی از دوستان صهیونیست این نویسنده به نام «کالنباخ» حرف می‌زند و می‌گوید: «کالنباخ تلاش می‌کند تا خشونت‌ستیزی را بپذیرد... اما مصایبی که بر یهودیان وارد شده بزرگ‌تر از آن است که قلب او توان تحمل آن را داشته باشد... این وضعیت در مورد میلیون‌ها یهودی دیگر هم صدق می‌کند... انتقام لذت دارد، اما بخشش از ویژگی‌های الهی و نه بشری است».

پی‌نوشت‌ها

۱. صالح زهرالدین، «دور المیزان الدیموغرافی و سیاسة التهجیر فی مخطط صهینة فلسطین»، رباط، مجله *الوحدة*، س ۹، ش ۹۳، ۱۹۹۲، ص ۵۱.

۲. عصمت سیف‌الدولة، *مشکلة فلسطین من وجهة نظر قومیة*، قاهره: دارالموقف العربی، ۱۹۹۱، ص ۲۵.

۳. ابراهیم العابد، العنف و السلام، ص ۸.

۴. مجله *صامد الاقتصادی*، س ۲۰، ش ۱۱۱، ژانویه، فوریه و مارس ۱۹۹۸.

۵. انیس صایغ، *یومیات هرتسل*، ترجمه به عربی، بیروت، م. ت. ف: مرکز الأبحاث، چاپ ۲، ص ۴۰۵.

۶. لیون بنسکر، *خودرهایی* (به زبان فرانسه)، پاریس، ص ۳۰۷، رک: مجله *شؤون فلسطینیة*، ش ۴۷، ژوئیه ۱۹۷۵، ص ۱۱۶. ماهر الشریف، أسس الایدیولوجیا الصهیونیة.

۷. أنیس صایغ، پیشین، ص ۴۱۳.

۸. همان.

۹. همان، ص ۳۴۹.

۱۰. همان، ص ۳۵۲.

۱۱. رشاد الشامی، «الشخصیة الیهودیة و الروح العدوانیة»، سلسلة *عالم المعرفة*، ش ۱۰۲، ژوئن ۱۹۸۶، ص ۱۸۱.

۱۲. اسعد رزوق، *إسرائیل الکبری*، دراسات فی الفکر الصهیونی.

۱۳. رشاد الشامی، پیشین، ص ۱۸۳.

۱۴. العابد، پیشین، ص ۱۰.

۱۵. محجوب عمر، *الترانسفیر: الابعاد الجماعی فی العقیدة الصهونیة*، قاهره: دارالبیادر للنشر و التوزیع، چاپ ۱، ۱۹۹۰، ص ۲۱۲.

۱۶. همان، ص ۱۹۵ و بعد از آن.

۱۷. همان، ص ۱۳.

۱۸. مناخیم بگین، *التمرد، نصوص و دراسات فی الصهیونیة*، ترجمه حسن البدری، قاهره: الهیئة المصریة العامة للکتاب، ۱۹۷۸، ص ۴۵.

۱۹. همان، ص ۴۶.

۲۰. هنری کتن، فلسطین فی ضوء الحق و العدل، ص ۴۴، بخشی از سخنرانی که هربرت صموئیل در آوریل ۱۹۴۷ و هنگام بررسی قضیه فلسطین در مجلس لردها ایراد کرد.

۲۱. العابد، پیشین، ص ۲۲.

۲۲. المسیری، پیشین، ص ۱۴۶.

۲۳. المسیری، پیشین، ص ۲۱۹.

۲۴. عبدالغنی عماد، *ثقافة العنف فی سوسیولوجیا السیاسة الصهیونیة*.

۲۵. ابراهیم العابد، *دراسه فی الاستراتیجیة الصهیونیة*، منظمة التحریر الفلسطینیة مرکز الابحاث، ۱۹۶۷، ص ۲۳.

بخش دوم

خشونت در ماهیت و اقدامات صهیونیسم

فصل اول
زمینه تورانی

کلمه صهیونیسم از نام کوه «صهیون» واقع در شرق قدس گرفته شده است. داود پیامبر که از یبوسی‌ها* بود بر این کوه مسلط شد و قصر خود را روی آن بنا نهاد. اما اصطلاح صهیونیسم مضمون سیاسی معاصری برای یهودیان است که در اواخر قرن نوزدهم شکل علنی به خود گرفت و به عنوان یک مفهوم دربرگیرنده مجموعه‌ای از مسائل ایدئولوژیک و تحریک‌کننده است. صهیونیسم می‌گوید: «صهیونیسم موجودیت، حرکت، پویایی و قدرت خود را از یک منبع احساسی عمیق و دائمی دریافت می‌کند که از زمان، مکان و گذشته‌ای که بر ملت یهود سپری شده، مستقل است. این منبع وعده الهی و امید به بازگشت است».[1]

پیدایش صهیونیسم بر مجموعه‌ای از اسطوره‌ها متکی است، به گونه‌ای که زندگی یهودیان را از این اساطیر پر و دشمنی با ملت‌های دیگر را بر رفتار آنان تحمیل کرده است. صهیونیسم در آغاز، شکل و قالبی دینی داشت و براساس آن، آرزوی بزرگ یهودیان بازگشت «ماشیح» در آخرالزمان بود تا ملتِ خود را به «سرزمین موعود» بازگرداند و از کوه صهیون بر جهان حکمرانی کند. در قرون وسطی، صهیونیسم دینی

---

* یبوسی‌ها قبیله‌ای از کنعانیان و از ساکنان اولیه فلسطین به حساب می‌آیند. آنان حدود ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد به فلسطین مهاجرت کردند و در قدس و حومه آن اقامت گزیدند. م.

در پس پردهٔ ایجاد سنتی خاص برای حج و زیارت سرزمین مقدس بود.

نتیجهٔ شناخت و آگاهی توراتی و تلمودی شکل‌گیری ذهنیتی است که از یک سو بر برتری‌طلبی و از سوی دیگر، بر گوشه‌نشینی در محدوده محله‌های یهودی (گتو) استوار است. بدین ترتیب، ساختاری فکری حفظ شده و رو به تحجر نهاد. گوشه‌نشینی و انزواطلبی اختیاری یهودیان باعث شد تا آنان در حیات اقتصادی و اجتماعی عمومیِ وطنی که در آن زندگی می‌کردند، مشارکت نداشته باشند بلکه سنت‌ها و آداب و رسوم خود را حفظ کنند. این فضای اجتماعی به ظهور برخی جنبش‌های دینی صوفی مثل «حسیدیه»* انجامید که در اواسط قرن هیجدهم بین یهودیان اوکراین گسترش یافت و سپس به لهستان، روسیه، مجارستان و رومانی راه یافت تا اینکه به عقیده‌ای مردمی تبدیل شد. این نوع افکار صوفیانه و حلولی در انکار عقل و اشاعه کورکورانه اعمال، اندیشه غیبی و تعصبات دینی نقش داشت.

در دهه ۸۰ قرن ۱۹ جنبش «دوست‌داران صهیون» رشد کرد. این جنبش بر سه نکته تأکید داشت: مقابله با ادغام شدن در ملت‌های دیگر، ایجاد احساس ملی و اسکان در فلسطین. این رویکرد به شدت در جهت مخالف چیزی بود که جنبش یهودی روشنگری و اصلاح مطرح می‌کرد. این جنبش منادی خیزش یهودیان و توسعه اقتصادی و اجتماعی آنان بود تا اینکه وابستگی ملی آنان به کشورهایی که در آن زندگی می‌کنند مشخص و در این کشورها ادغام شوند. صهیونیسم خود را به عنوان راه‌حلی برای مسأله یهود مطرح کرده است و براساس این راه‌حل، یهودیان عنصری متمایز و مستقل‌اند که نمی‌توانند با جوامع دیگر ادغام شوند یا به صورت مسالمت‌آمیز با آنها زندگی کنند. این راه‌حل در شکل شعاری عملی شد که اکثر سازمان‌های صهیونیستی که در اواخر قرن نوزدهم در اروپای شرقی ظهور کردند، مخالف آن بودند. براساس این شعار، «زندگی برای یهودیان در هیچ جامعه مدرنی خارج از فلسطین، به صورت

---

* حسیدیه جنبشی با مشی صوفی‌گرایانه است که در قرن هیجدهم در جنوب شرق لهستان شکل گرفت. پیروان آن با ارائه برداشتی تازه از دین برداشت‌های موجود در آن زمان را نادرست خواندند و با آن مخالفت کردند. براساس تفکر این گروه، هدف از دین پیوستن به خدا از طریق غرق شدن در اندیشه او و تلاش برای شناخت خصوصیات اوست. از نظر آنان، به مطالعه عمیق در تعالیم دینی نیازی نیست، زیرا با صرف اقامه شعائر مذهبی از این امر بی‌نیاز می‌شویم. آنان هم‌چنین مدعی هستند هر انسان راستگو و درست‌کردار می‌تواند خود را همانند خدا کند و به اسرار او پی ببرد ـ م.

درست و کامل محقق نمی‌شود».

بدین ترتیب، صهیونیسم طرح خود را ارائه کرد و با آن به مقابله جریان روشنگری یهود موسوم به «هاسکالاه» رفت. صهیونیسم می‌خواست گتوهای پراکنده در دیاسپورا را در یک گتوی بزرگ و منحصر به فرد جمع کند که همان اسرائیل بزرگ بود. بنابراین، ملت یهود نیازمند سرزمین برای استقرار در آن بودند، زیرا در غیر این صورت، شخصیت ملی خود را از دست می‌دادند.[۲]

در این دوره دانشمندانی ظهور کردند که می‌کوشیدند ثابت کنند یهودیان انسان‌هایی متمایز از دیگران هستند و عنصری پاک را تشکیل می‌دهند. یکی از برجسته‌ترین این افراد در اروپای شرقی «موشه هس» بود که مانند سایر آلمانی‌های صهیونیست، افکار نژادپرستانه و ملی‌ـ شوونیستی او را به حرکت درآورد. هس جزو اولین متفکرانی بود که در تحلیل تاریخی، روش‌شناسی نژادی را پذیرفتند. از نظر او، تاریخ به طور کامل حول محور منازعه نژادها می‌چرخد و منازعه بین طبقات در درجه دوم اهمیت قرار دارد. آنچه «هس» باقی گذاشت این بود که مسأله نژاد در صدر مشکلات قومی قرار دارد. او معتقد بود که مشکلات موجود بین ملت‌ها مشکلاتی موروثی و فطری، و نه اکتسابی و در واقع مشکلاتی دائمی است که از بین نمی‌رود. اهارون دیوید گوردون، از یهودیان روسیه، نیز همین رویکرد نژادپرستانه صهیونیستی را پذیرفته و درباره این موضوع به عنوان نظریه‌پرداز مطلب نوشته است. غیر این دو، عده زیاد دیگری هم صرف نظر از مکان و زمان، خون و نژاد را جوهره دائمی یهود می‌دانند که باعث می‌شود یهودیان در امتی واحد گرد هم آیند.

فصل دوم
رابطه صهیونیسم و استعمار

صهیونیست‌ها موفق شدند «سامی‌ستیزی» را به عنوان ابزاری برای تحریک و بسیج یهودیان و کوچاندن آنان به سمت فلسطین به کار گیرند. از سوی دیگر، روابط مستحکم موجود بین صهیونیست‌ها و سامی‌ستیزان نیز ثابت شده است.

«اسرائیل شاحاک» این روابط را با عنوان «منظور مشترک» توصیف و استدلال می‌کند که رهبران صهیونیست از به قدرت رسیدن هیتلر و مخالفت او با جذب یهودیان و ادغام آنان در نژاد ژرمن استقبال کردند. هرتزل نیز به نوبه خود حملات ایدئولوژیک گسترده‌ای را دنبال کرد که بر اندیشه ارتقای عنصر یهودی و ضرورت عدم پذیرش ادغام و شهروندی کامل مبتنی بود، حتی اگر بهترین شروط ارائه و حقوق کامل یهودیان رعایت شود. بنابراین، آن‌گونه که هرتزل می‌گوید، یهودیان نباید اصل خود را که متفاوت با سایر انسان‌هاست فراموش کنند. اما ماکس نوردو زندگی یهودیانی را که در جوامع خود ادغام شده‌اند، زندگی همراه با بدبختی روانی توصیف می‌کند. آحاد هاعام نیز که فردی بسیار خشن بود، یهودیان ادغام‌شده در جوامع خود را انسان‌هایی توصیف می‌کند که از لحاظ اخلاقی و روانی هم‌چون بردگان هستند.

بن‌گوریون، مؤسس دولت صهیونیستی، نیز چنین طرز تفکری داشت. او با این سخن مخالفت خود را با ادغام یهودیان در جوامعی که در آن زندگی می‌کنند، نشان داده است: «در منزل خودت یهودی و خارج از آن، شهروند باش». او این نوع راه‌حل را «راه‌حلی گمراه‌کننده و بیچاره‌کننده مانند وبا» توصیف می‌کند.

تمرکز فعالیت‌های صهیونیستی بر تحریک احساسات قومی و نژادی برای جلوگیری از ذوب شدن در جوامعی بود که در آن زندگی می‌کردند. با آنکه چارچوب اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و حتی زبانی مشترکی برای یهودیان جهان فراهم نبود، چاره‌ای جز تأکید بر بسته بودن نژادی، متفاوت بودن و برتری نسبت به دیگران وجود نداشت. در واقع، برای تحریکِ مورد نظر، چاره‌ای جز این بسته بودن وجود نداشت. ادغام شدن یهودیان در جوامع خود و شهروندی کامل آنان به معنای از بین رفتن هویت و اضمحلال شخصیت یهودی بود و صهیونیسم در برابر آن، دعوت به بسته بودن و تفاوت با دیگران کرد تا از این طریق یهود و یهودیان حفظ شوند. تحقق این امر حرکتی با دو هدف را می‌طلبید: مهاجرت کردن و کوچاندن. به عبارت دیگر، مهاجرت یهودیانِ پراکنده در سراسر جهان به «سرزمین موعود» در فلسطین و کوچاندن تمام غیریهودیان ساکن این سرزمین و در واقع، پاک‌سازی این سرزمین. هر دو فرایند جزو شروط موفقیت صهیونیسم در تحقق رؤیای رهایی ملی یهود به حساب می‌آمدند.

صهیونیست‌ها توانستند این اعتقاد دینی را به برنامه‌ای سیاسی تبدیل کنند. به رغم تنوع شعارها و مکاتب سیاسی صهیونیستی، مقوله‌ای که همه به آن متکی و ملتزم بودند این بود که یهودیان امتی تکمیل‌کننده یکدیگرند که به دور از وطن حقیقی خود، سرزمین موعود (فلسطین)، در مناطق دیگر پراکنده شده‌اند یا در تبعید زندگی می‌کنند. پس از تخریب «هیکل» توسط رومی‌ها، تاریخ یهود در نظرِ خود یهودیان، تاریخ ملت برگزیدهٔ در تبعید بوده است که همیشه با سرزمین خود در ارتباط بوده‌اند و همواره لحظه رهایی و نجات را انتظار می‌کشیده‌اند. اما از نظر یهودیت سنتی، ارتباط با سرزمین مقدس، ارتباطی توراتی است که به ظهور فرستاده‌ای (ماشیح) از جانب خداوند مشروط است و از طریق جنبشی سیاسی مثل سازمان جهانی صهیونیسم محقق نمی‌شود. از نظر طرفداران این اندیشه، هرگونه بازگشتی که با شروط توراتی همراه نباشد، نوعی کفر و بدعت است. این اعتقاد رایج بین یهودیان از برجسته‌ترین موانع ذاتی بود که تحولات نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا به برچیده شدن آن کمک کرد؛ زیرا اروپا با سرعت به سمت سرمایه‌داری توسعه‌طلبانه‌ای در حرکت بود که نیاز به تسلط بر مناطق استراتژیک شبکه‌های ارتباطی جهانی را بیشتر می‌کرد، به ویژه محل‌ها و مناطقی

که پیونددهنده اروپا، آسیا و افریقا بودند. در کنار این وضعیت، موضوع جست‌وجو برای یافتن بازارهایی جدید برای مصرف تولیدات نیز بیشتر مطرح شد.

در چنین فضایی، پدیده استعمار نوین شکل گرفت و کشورهای بسیاری را در معرض غارت و تجزیه شدن قرار داد. کشورهای استعمارگر به منظور تضمین سیطره و سلطه خود به فکر وطن‌سازی برای افراد افتادند. فرانسه در طرح خود در الجزایر شکست خورد، اما طرح «انگلوساکسونی» در فلسطین، افریقای جنوبی و رودزیا (زیمباوه کنونی) موفقیت‌آمیز بود. در واقع، این ایده استعماری عبارت است از کوچاندن گروه‌های انسانی از بین شهروندان کشورهای استعمارگر و اسکان آنان در مناطق مستعمره برای تبدیل شدن این مناطق به وطنی برای مهاجران، بدون اینکه کمترین احترام و اعتنایی برای ساکنان اصلی این مناطق وجود داشته باشد.[۳] این شیوه استعماری مبتنی بر بدترین شکل خشونت، سرکوب، اخراج، آوارگی و جایگزین کردن افراد دیگر به جای ساکنان اصلی است و آنچه از ساکنان اصلی باقی می‌ماند، در معرض شدیدترین سیاست‌های ظالمانه و تبعیض نژادی قرار می‌گیرد.

بدون شک، این وضعیت در مورد ملت فلسطین نیز که خود را قربانی طمع‌های استعمار و طرح‌های صهیونیسم می‌دید، رخ داده است. ناپلئون بناپارت اولین کسی بود که پیشنهاد تشکیل دولتی یهودی در سرزمین فلسطین داد. او در آوریل ۱۷۹۹، به دنبال محاصره عکا با صدور اعلامیه‌ای از تمام یهودیان آسیا و افریقا خواست برای تأسیس دوباره «اورشلیم» قدیم (قدس) به او بپیوندند و خطاب به آنان گفت: «ای وارثان قانونی فلسطین، ای اسرائیلی‌ها، ای ملت منحصر به فردی که نیروی متجاوز نتوانست نام و موجودیت ملی‌تان را بگیرد، هرچند سرزمین اجدادی شما را گرفته‌اند... ای تبعیدشدگان، با خوشحالی و سرور به پا خیزید. ارتشی که عنایت الهی مرا به سوی آن فرستاده و عدالت راهبر آن و پیروزی همراه آن است، قدس را مقری برای فرماندهی من قرار داده است. در طول چند روز این ارتش به دمشق، سرزمین مجاور، نقل مکان می‌کند. سرزمینی که هیچ ترس و نگرانی برای شهر داود ندارد... ای وارثان قانونی فلسطین، بشتابید. این لحظه مناسب ممکن است تا هزاران سال دیگر تکرار نشود، برای اینکه بتوانید حقوق و جایگاه خود را در بین امت‌های دیگر بازیابید، حقوقی که هزاران

سال پیش از شما گرفته شده است. این حقوق موجودیت سیاسی شما، به عنوان امتی در بین امتی دیگر و نیز حق مسلم شما در عبادت یهوه است که در راستای عقیده شماست و برای همیشه این‌گونه خواهد بود».[٤]

خطر نهفته در اعلامیه ناپلئون این است که ۱۱۸ سال قبل از اعلامیه بالفور صادر شد. ممکن است این امر تصادفی باشد، اما آنچه حقیقت دارد این است که این شیوه اندک اندک در چارچوب استراتژی استعماری توسعه‌طلبانه نفوذ کرد و متبلور شد. این استراتژی در فضا و محیط جریانی رشد می‌کند که اعلامیه ناپلئون تنها یک شیوه و شاگردی از شاگردان آن به حساب می‌آید. این جریان که همان صهیونیسم است از اوایل قرن شانزدهم که جنبش اصلاح‌طلبی دینی و جنبش نهضت اروپا در کنار هم به نهادینه کردن پایه و اساس تاریخ نوین اروپا پرداختند، توسط غیریهودیان آغاز شد. در این زمان، یهودیان توجه زیادی به ادبیات توراتی و تفسیر آن نشان می‌دادند و از آنان خواسته شد به فلسطین بازگردند. بدین ترتیب می‌توان گفت شرایط خاص یهودیان در اروپا فضای مناسبی برای رشد بذرهای صهیونیسم فراهم کرد و بدون آن صهیونیسم نمی‌توانست رشد کند. «مکسیم رودنسون» [از مستشرقین فرانسوی] در این باره می‌گوید: «تشکیل دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین نتیجهٔ تحولی است که می‌توان آن را به طور کامل در چارچوب حرکت توسعه‌طلبانه بزرگ اروپایی- امریکایی در قرن‌های نوزدهم و بیستم گنجاند و هدف آن نیز وطن‌سازی یا سیطره اقتصادی و سیاسی بر ملت‌های دیگر بود».[٥]

تئودور هرتزل با درک عمق هدف حقیقی می‌گفت: «فلسطین وطن تاریخی ماست که نمی‌توانیم آن را فراموش کنیم و حتی نام آن فریادی فراگیر و بلند است». اما او هدفی را مشخص کرد که با خواسته‌های استعماری برخورد داشت و آن اینکه «ما در اینجا برای حمایت از اروپا بخشی از یک دیوار را در آسیا برپا می‌کنیم. این دیوار قلعه‌ای نفوذناپذیر برای حمایت از تمدن در برابر حملات است».[٦]

استعمار غربی سخت نیازمند قدرتی برای وطن‌سازی بود تا بتواند از آن به عنوان مانعی در برابر هرگونه پروژه وحدت‌طلبی و نهضتی در منطقه‌ای استفاده کند که تابع قدرت دولت فروپاشیده عثمانی بود. این نیاز در کنگره‌ای استعماری مطرح شد که در

سال ۱۹۰۷ به دعوت کمپل لمپزمن، نخست‌وزیر انگلستان و با حضور نمایندگانی از کشورهای فرانسه، بلژیک، هلند، پرتغال، ایتالیا و اسپانیا برگزار شد. نخست‌وزیر انگلستان اقدام به تشکیل کمیته‌ای کرد که از تعدادی تاریخ‌دان، حقوق‌دان و سیاست‌مدار از تمام این کشورها تشکیل شده بود. او به این افراد مأموریتی داد و در سخنرانی توجیهی خود که شروع کار این کمیته به حساب می‌آمد، گفت: «امپراتوری‌ها شکل می‌گیرند، توسعه پیدا می‌کنند، قدرت می‌گیرند و سپس تا حدودی به ثبات می‌رسند، آن‌گاه آهسته آهسته رو به زوال و نابودی می‌روند. تاریخ پر از چنین نمونه‌هایی است: امپراتوری‌های روم، یونان، هند، چین و قبل از آن بابل، آشور، فراعنه مصر و.... آیا شما ابزار یا دلایلی در اختیار دارید که با آن بتوان مانع سقوط و فروپاشی استعمار اروپا شد یا سرنوشت آن را به تأخیر انداخت؟»[۷]

پس از گذشت شش ماه شرکت‌کنندگان در کنگره گزارشی محرمانه تهیه و به وزارت خارجه و وزارت مستعمرات انگلستان ارسال کردند. در این گزارش آمده بود: در آسیا و افریقا خطر چندانی برضد استعمار وجود ندارد، اما خطر بزرگ در دریای مدیترانه نهفته است. این دریا حلقه ارتباط بین شرق و غرب است... حوزه آن مهد ادیان و تمدن‌هاست و به طور خاص در سواحل شرقی و جنوبی آن ملتی واحد زندگی می‌کنند که تاریخ، دین، زبان و اصول اجتماعی و ارتباطی واحدی دارند. علاوه بر آن، گرایش‌های انقلابی و ثروت‌های طبیعی این ملت را هم باید در نظر داشت. اما اگر ابزارها و وسایل جدید و امکانات انقلاب صنعتی اروپا به این منطقه انتقال داده شود، آموزش در آن گسترش و فرهنگ ارتقا یابد، نتیجه چه خواهد شد؟

اگر این اتفاق رخ دهد، به طور قطع ضربه سنگینی به استعمار غربی وارد می‌شود. بر این اساس می‌توان به صورت زیر موضع‌گیری کرد:

۱. کشورهایی که دارای منافع مشترک هستند باید به اقدامات خود برای تجزیه و عقب‌ماندگی این منطقه ادامه دهند و آن را در این جهل و عقب‌ماندگی نگه دارند.

۲. اقدام برای جدایی بخش افریقایی این منطقه از بخش آسیایی آن ضروری است. به همین علت، این کمیته پیشنهاد می‌کند مانع انسانی قدرتمند و نامتجانسی برای اشغال پل خشکی که آسیا را به افریقا مرتبط می‌کند، ایجاد شود؛ به گونه‌ای که در این منطقه و نزدیک

کانال سوئز قدرتی تشکیل شود که دوست استعمار و دشمن ساکنان منطقه باشد.[۸]

بدین ترتیب، منافع استعماری غرب با اهداف صهیونیسم برای استقرار در فلسطین تلاقی پیدا کرد و مشارکتی بین دو طرف حاصل شد که هدف آن انجام مجموعه اقداماتی برای پیشبرد پروژه تشکیل دولت صهیونیستی بود. در آغاز این تلاقی، هر کدام از طرفین توجیهات مستقلی برای اهداف خود داشتند. صهیونیسم فلسطین را به علت داشتن امکاناتی که می‌توانست از آن برای اهداف توراتی خود استفاده کند، برگزید، در حالی که جهان عرب و موقعیت استراتژیک آن توجیه قانع‌کننده‌ای برای استعمار بود. صهیونیسم فلسطین را به عنوان وطنی ملی برای یهودیان می‌خواست، در حالی که استعمار آن را موقعیتی مستحکم برای تحقق منافع و پیشبرد طمع‌ورزی‌های خود می‌دانست.

ترکیب گروه‌های جمعیتی جامعه اسرائیل نشانه‌های مشخصی برای بررسی و تحلیل وضعیت این جامعه و رویکردهای آن دارد. صهیونیسم به عنوان یک ایدئولوژی به سوءاستفاده از عوامل روانی و فرهنگی تأثیرگذار در رویکردها و مواضع این گروه‌های جمعیتی اقدام کرد و روی بخش‌های حساس‌تر متمرکز شد. صهیونیسم می‌دانست که احساس مورد ظلم واقع شدن یهودیان و رشد و تقویت این احساس در گرو وجود اعراب است؛ زیرا آنها یک منبع دائمی ترس برای یهودیانی تلقی می‌شدند که روزگاری در سراسر جهان پراکنده بودند و در گتوها زندگی می‌کردند.

ماهیت یک فرد صهیونیست مهاجر که به دنبال هویت خویش است، ادغام شدن و یکی شدن با ارزش‌های جامعه جدید و پای‌بندی کامل به آن است. در نتیجه، با هرگونه احساس تردید و شورش که ممکن است در نتیجهٔ اقدامات متناقض با ارزش‌های موجود در حافظه جامعه اصلی باشد، مخالفت و برای فرونشاندن آن اقدام می‌کند. این فرد که اکنون شهرک‌نشین شده است به مقایسه وضعیت جدید خود با وضعیت پیشین می‌پردازد و توجیهاتی به وجود می‌آورد تا از فشار مسائل منفی که ممکن است برای او پیش آید، بکاهد؛ هرچند سختی‌های زیادی متحمل شود و با خشونت غریب و ناشناخته‌ای مواجه باشد.

فصل سوم
پرورش صهیونیستی در جهت تروریسم

این وضعیت روانی و جامعه‌شناختی از یک فرد اسرائیلی با سوءاستفاده از اندیشه هولوکاست و آنچه قبل و در جریان جنگ جهانی دوم برای یهودیان به وقوع پیوست، تقویت می‌شود. به گونه‌ای که در مورد این ماجرا بزرگ‌نمایی شده و اوهام و مسائلی غیرواقعی به آن افزوده شده است. همیشه از این صحبت می‌شود که اگر بحث ادغام و یکی شدن با جامعه و ایدئولوژی مورد نظر آن محقق نشود، امکان تکرار این حادثه وجود دارد.

چنین وضعیتی فرد اسرائیلی را در حالتی از بحران دائمی قرار می‌دهد. او احساس می‌کند تا زمانی که فلسطینیان و اعراب در مورد هرگونه اقدام اشغالگرانه و شهرک‌نشینی واکنش نشان می‌دهند، خطر در کمین است. این واکنش‌ها نگرانی‌هایی را در درون یک فرد اسرائیلی برمی‌انگیزد و خاطراتی را در ذهن او زنده می‌کند که ایدئولوژی صهیونیسم اوهام و خیالات متعددی در اطراف آن به وجود آورده است. به همین علت، برای توجیه ظلم و ستم، سرکوب و خشونت‌های وحشیانه‌ای که نسبت به قربانیان فلسطینی انجام می‌گیرد تلاش می‌کند.

این پرورش سیاسی و ایدئولوژیک، مکانیسم خود را دارد و دیدگاه آن مبتنی بر تحریک و بسیج افراد است. در این نوعِ پرورش روی اهمیتِ احساسِ فرد و گروه در مورد تحت ظلم واقع شدن که نتیجهٔ طبیعی تعامل جامعه اروپا با آنهاست تأکید می‌شود و با این تأکید، شیوه‌ای رفتاری نزد اسرائیلی‌ها شکل می‌گیرد که مبتنی بر رفع نگرانی

درونی و برطرف کردن بحران‌های گذرا با چشم‌پوشی و بی‌توجهی نسبت به احساسات غیریهودیان از طریق انکار درد و رنج‌هایی است که به علت اقدامات ظالمانه و سرکوبگرانه آنها به قربانیان وارد شده و هم‌چنین القای این است که مسئولیت آنچه رخ داده بر گردن خود قربانی است. بنابراین، کودکی مثل محمد الدورة که در دامان پدرش و با خونسردی تمام در برابر چشم دوربین‌های تلویزیونی کشته می‌شود، تنها خود مسئول این ماجراست، زیرا در منطقه‌ای حضور داشت که امنیت ارتش دفاعی اسرائیل را به خطر می‌انداخت. ده‌ها قربانی حادثه «قانا» در لبنان خودشان مسئول پرتاب گلوله‌های توپ ارتش اسرائیل بودند. شهیدان کفر قاسم نیز با بی‌توجهی به فرمان منع آمد و شد مرتکب اشتباه شدند و....

بدین ترتیب، در پرورش صهیونیستی بر مکانیسم رشد احساسات خودشیفتگی در فرد و گروه تأکید می‌شود و هدف نیز بزرگ‌نمایی افتخارات، به خود بالیدن‌ها و تعصبات آنان است. زمانی نیز که موضوع مقایسه با طرف مقابل در میان است، کارایی این مکانیسم در به کارگیری داده‌های دینی و تاریخی و «قالب‌گیری» و تفسیر دوباره آنها بیشتر می‌شود تا در خدمت وظیفه کنونی صهیونیسم باشد. اما آنچه در عمل رخ می‌دهد، ادغام کامل فرد در گروه است، هرچند این ادغام شدن مشروط به فراهم بودن امنیت باشد. به همین علت، هرچه مقاومت بیشتر شود، این دغدغه هم بزرگ‌تر می‌شود و ثابت شده است که مقاومت در برابر منطق قدرت تسلیم نمی‌شود. اما دغدغه امنیت در برابر تکیه دولت بر نهاد نظامی بیشتر می‌شود، در حالی که تمرکز این نهاد روی جذب نیرو و خدمت در ارتش است؛ زیرا تحکیم و تقویت رابطه بین امنیت و جذب نیرو برای نهاد نظامی تا حد زیادی هرگونه امکان برای پیدایش احساس همدردی با دیگری (قربانی) را تضعیف می‌کند، چون او منبع خطری است که امنیت را تهدید می‌کند. بنابراین، هرگونه رفتاری که مخالف مبانی طرح شهرک‌نشینی صهیونیسم باشد، به عنوان مشارکت برای تقویت طرف مقابل و افزایش میزان خطر آن برای امنیت و ثبات تفسیر خواهد شد. بدین ترتیب، رفتارهای افراط‌گرایانه در سرکوب طرف مقابل همیشه توجیه و حتی به امری عادی تبدیل شده است. این ترس از دیگری هم‌چون پوششی شخصیت فرد را دربرمی‌گیرد و این تندروی و افراط در شخصیت فرد به

حسن ادغام در جامعه و ملی‌گرایی تعبیر می‌شود.

امانوئل هایمن، از یهودیان لائیک فرانسه، در کتاب خود با عنوان *اصول‌گرایی یهودی* در توضیح این موضوع می‌گوید: «مهاجرانی که به دلیل مسائل اعتقادی به اسرائیل می‌آیند به طور طبیعی به راست‌گرایان می‌پیوندند، به ویژه که نگران هستند در حاشیه جامعه اسرائیل باقی بمانند». آریه درعی، یکی از رهبران حزب شاس و وزیر اسبق کشور، می‌گوید: «مهاجران جدیدی که از ایالات متحده امریکا می‌آیند تمایل بیشتری به تندروی دارند». او سپس با تمسخر می‌افزاید: «آنان در آنجا دموکراسی کامل را فراگرفته‌اند و زمانی که در اسرائیل حضور می‌یابند فکر می‌کنند این کشور را نجات خواهند داد، در حالی که تقریباً آن را نمی‌شناسند». به اعتقاد کلود سیشون، جامعه‌شناس چپ‌گرا، چنین رفتاری بدان علت است که درصد بالایی از مذهبیون و راست‌گرایان افراطی جزو یهودیان فرانسه و ایالات متحده هستند. آنها بدون اینکه در جنگی شرکت کرده یا خدمتی نظامی انجام داده باشند در اسرائیل ساکن شده‌اند. تفسیر او از این وضعیت آن است که چنین افرادی نیاز دارند که احساس کنند بیش از اسرائیلی‌ها، اسرائیلی هستند. آنان معتقدند اتخاذ علنی مواضع رادیکال و پذیرش نظریه‌های افراطی، بهترین دلیل برای ادغام شدنشان در جامعه و ملی‌گرایی حقیقی‌شان به حساب می‌آید.[۹]

اما این رفتار شکننده است، زیرا بر مجموعه‌ای از خیالات مبتنی است. این خیالات فرهنگی را می‌سازد که تندروی و خشونت از پایه‌های آن به حساب می‌آید. طبیعی است چنین رفتاری در طرف مقابل (اعراب) واکنش‌هایی برمی‌انگیزد که به تزلزل و ایجاد خلل در بنیان امنیت ـ که برای موجودیت اسرائیل ضروری است ـ می‌انجامد.

معادله موجود در برابر این وضعیت، از لحاظ منطقی قابل قبول است و هر روز بیش از پیش درستی آن ثابت می‌شود: هرچه خشونت اسرائیل افزایش یابد، واکنش‌های عربی نیز شدت می‌گیرد و این امر دو پیامد مهم دارد:

۱. ایجاد خلل و تزلزل در نظریه پایه‌های امنیت اسرائیل که باعث افزایش منازعات بین نیروهای جامعه سیاسی صهیونیستی می‌شود و طرف‌های مختلف یکدیگر را مسئول فقدان امنیت می‌دانند.

۲. افزایش میزان مهاجرت معکوس، به ویژه در بین کسانی که از لحاظ اقتصادی

جزو متمکنین هستند. هرچه اوضاع بدتر شود، مهاجرت این افراد هم بیشتر می‌شود. این چیزی است که آمارهای متعدد آن را تأیید می‌کند و رهبران صهیونیستی نیز به آن اعتراف دارند. در حقیقت، تنها یهودیان فقیر و کسانی که دارای منافعی هستند در اسرائیل باقی می‌مانند. این افراد - به ویژه ضعیفان آنان- بیش از دیگران نیازمند به رسمیت شناخته شدن و ترقی و پیشرفت هستند، به همین علت، آمادگی بیشتری برای ادغام - همراه با تسلیم - در پروژه ایدئولوژیک صهیونیستی از خود نشان می‌دهند.

تسلیم این افراد در برابر افراد رده بالای جامعه تسلیمی کارکردی، مشروط و همراه با وابستگی است. در واقع، این وظیفهٔ چنین فردی است، به شرط اینکه فایده و نفعی در این امر وجود داشته باشد. اما این امر جای تردید دارد و تا زمانی که مقاومت وجود داشته باشد، این سؤال جوهری دشمنان را نگران می‌کند که اگر کمک‌های امریکا به اسرائیل متوقف شود یا کاهش یابد و در نتیجه، سطح درآمد یک فرد اسرائیلی به اندازه درآمد یک فرد سوری، اردنی و مصری تنزل یابد، اسرائیل تا چه زمانی می‌تواند موجودیت خود را حفظ کند و چه کسانی باقی خواهند ماند؟

با شکل‌گیری انتفاضه‌های ملت فلسطین که برای اولین‌بار در تاریخ اسرائیل، جنگ را به داخل آن کشاند، سؤال بالا با جدیت بیشتری مطرح می‌شود؛ در حالی که در جنگ‌های پیشین از سال ۱۹٤۸ تا اوایل دهه ۹۰ وضعیت کاملاً متفاوت بود.

انتفاضه اول جنگ بی‌سابقه‌ای در زمینه‌های اخلاقی، حقوقی، سیاسی و ایدئولوژیک و نیز در مورد فایده قدرت و خشونت و حد و مرزهای استفاده از آن در اسرائیل به وجود آورد. پایداری متفاوت و فداکاری فوق تصور ملت فلسطین و انتفاضه‌ای که با سنگ آغاز شد، باعث ناکامی شیوه تعامل و برخورد اسرائیل با درگیری شد. این درگیری که تنها بر قدرت مبتنی بود، سؤالات متعددی مطرح کرد: آیا فلسطینیانی که در انتفاضه شرکت می‌کنند، هم‌چون یک دشمن جنگی هستند؟ آیا نیروی نظامی وسیله برخورد با آنان است؟ انتفاضه جنگ است یا اینکه شدیدترین شکل یک شورش غیرنظامی به حساب می‌آید؟ این بحث‌ها خود بحث دیگری را بین نیروهای ارتش و پلیس به وجود آورد و گزینه‌های متعددی مطرح شد که معانی متفاوتی داشت. از جمله این مسائل تعریف «درگیری» بود. در حالی که وزیران لیکودی دولت شامیر و در رأس آنان آریل شارون با وارد آوردن فشار

تلاش می‌کردند انتفاضه را یک جنگ قلمداد کنند، گروهی دیگر ترجیح می‌دادند آن را شکلی افراطی از شورش بدانند. این دسته بر این باور بودند که شلیک گلوله به سمت تظاهرکنندگان غیرنظامی ممکن است باعث تضعیف روحیه ارتش اسرائیل و اخلاقیات آن در نظر خود ارتش و جهانیان شود.

یارون ازراحی، جامعه‌شناس اسرائیلی و استاد علوم سیاسی در دانشگاه عبری قدس، در مورد این وضعیت کتابی با عنوان *گلوله‌های کائوچویی؛ قدرت و وجدان در اسرائیل مدرن* تألیف کرده و در آن بر هرج و مرجی تأکید می‌کند که طبقه حاکم اسرائیل دچار آن شده و نتوانسته است تعریف و رفتاری برای چگونگی برخورد با انتفاضه ارائه دهد. البته این قبل از آن بود که این حاکمان در این باره با هم به سازشی برسند که مفاد آن عبارت بود از: اعزام ارتش برای مقابله با شرکت‌کنندگان در انتفاضه همراه با محدودیت استفاده از سلاح. هم‌چنین به ارتش دستور داده شد همانند نیروهای پلیس عمل کند. اسحاق رابین، وزیر دفاع وقت اسرائیل، دستور تجهیز پلیس به باتوم‌های پلیس و «شکستن استخوان‌های آشوبگران» را صادر کرد. در اولین ماه از انتفاضه سال ۱۹۸۷، ۲۶ نفر از تظاهرکنندگان کشته و ۳۲۰ نفر مجروح شدند. رابین اعلام کرد که قصدش کاهش سطح خشونتِ طرف اسرائیلی است، به گونه‌ای که ارتش از لحاظ اخلاقی در سطحی مثل فلسطینیانی باشد که از سنگ استفاده می‌کنند. اما وجود باتوم‌ها در دست نیروهای ارتش می‌توانست در درگیری‌ها و زد و خوردهای مستقیم باعث مرگ تظاهرکنندگان فلسطینی شود. زمانی که شبکه تلویزیونی CBS توانست تصاویری از کتک زدن کودکان فلسطینی و شکستن استخوان‌های آنان بگیرد، این موضوع در نظر جهانیان خشونتی وحشیانه تلقی و ارتش مجبور شد در شیوه‌های خود تجدید نظر کند.

در برابر این معضل، مراکز تخصصی ارتش اسرائیل راه‌حلی تکنولوژیک اختراع کردند و آن گلوله‌ای ایده‌آل بود که تظاهرکنندگان را بدون اینکه بکشد یا مجروح کند، متوقف می‌کرد. پس از این گلوله‌های کائوچویی و پلاستیکی وارد عرصه نبرد شد. این گلوله‌های «ایده‌آل» به ارتش اسرائیل اجازه می‌دهد به توازن مورد نظر دست یابد. اما این گلوله‌ها را نباید از فاصله نزدیک شلیک کرد، زیرا ممکن است باعث مرگ فرد شود. به هر حال، طبق نظر یارون ازراحی، گلوله‌های کائوچویی یک موفقیت مهم را ثبت کرد و ارتباط

طبیعی بین فکر شلیک و فکر شکست را از بین برد و تا زمانی که به سمت جمع شلیک شود نه افراد، ممکن است قالب فردی استفاده از زور، گرفته شود

شایان ذکر است که نباید از اهمیت نمادین برای توسعه و مدرن کردن سلاحی کاسته شود که هدف آن توقف تظاهرکنندگان، کنترل نتایج خشونت‌آمیز و بهبود چهره اسرائیل در سطح جهان است. ازراحی اضافه می‌کند این تغییر پاسخی برای نگرانی رو به افزایش داخلی هم بود که به فکر تأثیرات انتفاضه روی اخلاقیات ارتش اسرائیل بودند. اما ثابت شده است که این موضوع تحت هر شرایطی در سطحی پایین قرار دارد. اکثر مصدومیت‌های ناشی از این نوع گلوله‌ها کشنده بود، زیرا سر و صورت جوانان، کودکان و دانش‌آموزان هدف قرار می‌گرفت. مهم‌تر اینکه معنای نمادین این گلوله‌ها که در زمان ورود به بازار، از آنها به عنوان «سازش» بین دو تصور از قدرت یعنی قدرت نظامی و غیرنظامی تعبیر می‌شد، از بین رفت. ثابت شده است که طرح این سازش یک نیرنگ به تمام معنا بوده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. جرجی زیدان، *العنصریة الیهودیة*، بیروت: دارالنهار، ۱۹۸۳، ص ۲۷.

۲. رشاد عبدالله الشامی، «القوی الدینیة فی إسرائیل بین تکفیر الدولة و لعبة السیاسیة»، کویت، سلسلة عالم المعرفة، ش۱۸۶، ۱۹۹۴، ص ۱۶ و پس از آن.

۳. هیثم الکیلانی، *الارهاب یوسس دولة؛ نموذج إسرائیل*، بیروت: دار الشروق، ص ۵۸.

۴. العماد، پیشین، ص ۵۸.

۵. مکسیم رودنسون، *اسرائیل واقع استعماری*، ترجمه احسان الحقی، دمشق: وزارة الثقافة، ۱۹۶۷، ص ۱۱۵.

۶. همان.

۷. احمد شبلی، *مقارنة الادیان، قاهره: مکتبة النهضة المصریة*، ۱۹۶۶، ص ۲۱.

۸. إیمانویل هایمان، الاصولیة الیهودیة، ترجمه سعود الطویل، بازنگری جمال احمد الرفاعی، قاهره: الهیئة العامة المصریة الکتاب، ۱۹۹۸، ص ۱۴۴.

۹. العابد، پیشین، ص ۲۴.

بخش سوم

آژانس یهود و نقش تروریستی آن

استراتژی آژانس یهودی ـ صهیونیستی

آژانس یهود در سال ۱۹۲۹ تشکیل شد تا نماینده سازمان جهانی صهیونیسم در فلسطین باشد. این آژانس تمام آنچه را که به آماده‌سازی و مقدمه‌چینی برای برپایی وطن ملی یهودیان در فلسطین مربوط می‌شد، از جمله سازماندهی عملیات‌های گسترده مهاجرت، جذب مهاجران و ایجاد شهرک‌ها برای آنان و ایجاد نیروی مسلح برعهده داشت. آژانس یهود در راستای تأکید به اعتقادی که به نیروی نظامی و تروریسم برای اجرای طرح‌های خود داشت و نیز برای ناکام گذاشتن تلاش‌های صهیونیستی که درصدد بود این آژانس را نهادی میانه‌رو و مخالف خشونت معرفی کند، بر ایجاد «سپاه یهودی» و پس از آن تأسیس ارتش «هاگانا» اصرار کرد.

کلنل «هاگن» در خاطراتش می‌نویسد: «ایجاد سپاه یهودی اهمیتی سیاسی دارد و چرچیل این موضوع را به خوبی درک می‌کند؛ زیرا پس از جنگ، این سپاه خود را نزدیک فلسطین خواهد یافت و این به معنای تشکیل دولت یهود است. وایزمن خواستار ایجاد این سپاه است، در حالی که در ذهن او این هدف وجود دارد... بدین ترتیب ما نیم‌میلیون یهودی خواهیم داشت که به سمت فلسطین سرازیر می‌شوند و به مسأله خاورمیانه برای همیشه پایان می‌دهند».[۳۹]

هنوز مقامات انگلیسی با تأسیس سپاه یهودی موافقت نکرده بودند که آژانس یهود ثبت‌نام داوطلبان را آغاز کرد و این داوطلبی تنها شامل یهودیان فلسطین می‌شد. این مسأله نشان می‌دهد آژانس یهود کمک متفقین را به عنوان یک هدف دنبال نمی‌کرد، در

غیر این صورت، در خارج از فلسطین نیز مراکز جذب داوطلب ایجاد می‌کرد. آژانس یهود «تلاش کرد راه‌حلی صهیونیستی را با زور اسلحه برای مشکل فلسطین تحمیل کند». آژانس «تلاش می‌کرد تا از راه تهدید به قدرتی برسد که برای آن آماده شده بود و اگر هم شرایط اقتضا می‌کرد، این کار را با اشغال فلسطین انجام می‌داد، حتی اگر به جنگ یهودیان و اعراب منجر می‌شد».

براساس آنچه در منابع صهیونیستی آمده است، جای هیچ شکی باقی نمی‌ماند که این سیاست ژابوتینسکی‌ای از همان آغاز، یعنی از همان لحظه‌ای که در این آژانس برای ایجاد سپاه یهودی فشار وارد می‌شد،[٤٠] مقصد و هدف آژانس یهود بوده است.

آژانس یهود معتقد بود «علت اصلی عدم تفاهم بین اعراب و یهودیان ضعف خود یهودیان است... بنابراین یهودیان باید به اعراب بفهمانند که حضورشان در فلسطین ضعیف نیست، بلکه حضوری تأثیرگذار و حقیقتی تاریخی است که نمی‌توان آن را نسخ کرد یا نادیده گرفت. بدین ترتیب، یهودیان باید آماده باشند و برای بنای کشور یهود و حمایت از آن اقدام کنند. آنان باید پیش‌بینی برخورد مسلحانه را نه تنها با اعراب فلسطین، بلکه با کل اعراب کشورهای عربی مجاور بکنند. به همین علت، یهودیان فلسطین و جنبش صهیونیسم باید آمادگی جنگی برای حوادث آینده را تضمین کنند».[٤١]

بن‌گوریون قبل از شکل‌گیری اسرائیل استراتژی آژانس یهود را بدین صورت ترسیم کرده بود: «نبرد صهیونیسم برضد *کتاب سفید* در درجه اول نبردی سیاسی است و اقدامات نظامی که در برخی مواقع به آن روی آورده می‌شود، نیز به منظور تقویت موضع سیاسی آن است. اما نبرد ما برضد اعراب مسأله دیگری است که هاگانا نیز به عنوان عامل اصلی و تعیین‌کننده بدان علت شکل گرفت... ما با قدرت در برابر اعراب مقابله خواهیم کرد... هیچ نتیجه احتمالی برای این منازعه وجود ندارد، مگر نتیجه‌ای که قدرت اسلحه آن را تحمیل می‌کند».

بن‌گوریون در سال ١٩٤٨ در بیانیه‌ای خطاب به نیروهای هاگانا اعلام کرد: «طرح‌های ما نباید به دفاع محدود شود، بلکه باید در طول جبهه حمله کنیم و خود را به منطقه‌ای محدود نکنیم که طبق قطعنامه تقسیم [فلسطین] به دولت یهود اختصاص دارد. ما نباید خود را به مرزهای فلسطین محدود کنیم، بلکه باید دشمن را هر کجا که

بود هدف قرار دهیم و به آن حمله کنیم».[۴۲]

بدین ترتیب، آژانس یهود به طور مستقیم بر آمادگی‌های نظامی صهیونیسم در فلسطین نظارت داشت و دستگاه‌ها و نهادهای مختلف آن مسئولیت بزرگ غصب سرزمین عربی (فلسطین) و بیرون راندن ساکنان قانونی آن را برعهده گرفتند. علاوه بر این، سازمان‌های صهیونیستی افراطی را در عملیات‌های ترور و خشونت، همراهی می‌کرد.

در آژانس یهود در مورد چگونگی ارتباط با سازمان‌های افراطی و در رأس آنها سازمان «اتسل»* دو رویکرد وجود داشت: رویکرد اول، ضرورت نظارت آژانس یهود بر این سازمان‌ها و رویکرد دیگر، پذیرش شیوه کاری این سازمان‌ها با برخی اصلاحات بود. رهبری رویکرد دوم که بر رویکرد اول غلبه داشت، برعهده دکتر سنیه، عضو آژانس یهود و مسئول هاگانا، بود. به اعتقاد او، نمایش قدرت یهودی نشان می‌دهد که تصمیم به تحقق اهداف صهیونیسم برای وادار کردن انگلستان به اتخاذ موضع در حمایت از جنبش صهیونیسم امری ضروری است. در پایان اکتبر ۱۹۴۵، دکتر سنیه اعلام کرد که آژانس یهود با سازمان ارگون به توافقی دست یافته است که براساس آن، «در طرح‌های ارگون برای حمله به مناطق عربی و اقدام علیه انگلیسی‌ها و تحریک آنان، باید از قبل موافقت آژانس یهود کسب شده باشد. اما جزئیات مربوط به مشخص کردن اهداف و زمان به عهده نمایندگان دو طرف و کارشناسان گذاشته شد. هم‌چنین ارگون مأموریت‌هایی را که به آن محول شده است انجام خواهد داد و هیچ وقت سلاحش را زمین نمی‌گذارد».

در شب سی و یکم اکتبر و شروع نوامبر ۱۹۴۵ سه سازمان هاگانا، ارگون و اشترن حملات متعددی علیه خطوط مواصلاتی، ایستگاه لد و پالایشگاه نفت حیفا انجام دادند. آنها هم‌چنین در فوریه ۱۹۴۶ حملات مشترکی علیه تجهیزاتی که برای مقابله با مهاجرت غیرقانونی مورد استفاده قرار می‌گرفت، انجام دادند. انهدام هتل ملک‌داود از نتایج مهم همکاری این سازمان‌ها در اجرای طرح‌های تروریستی و خشونت در فلسطین بود. آژانس یهود طبق معمول این اقدام را به شدت محکوم کرد، اما مناخیم

* ارگون تسفایی لؤمی، یعنی سازمان ملی نظامی که به اختصار، ارگون هم نامیده می‌شود.ـ م.

بگین با بیان این موضوع که این حادثه با مشورت و هماهنگی آژانس یهود انجام گرفت، باعث رسوایی آن شد. او گفت که نمایندگان آژانس یهود در تهیه جزئیات دقیق این عملیات، از جمله زمان انجام آن و مهلت لازم برای هشدار دادن به ساکنان هتل، مشارکت داشته‌اند.

یادداشتی که دولت انگلستان در ژوئیه ۱۹٤٦ منتشر کرد، رابطه مستحکم و همکاری کامل بین آژانس یهود و سازمان‌های تروریستی را ثابت می‌کند. این یادداشت نشان‌دهنده مجموعه‌ای از تلگراف‌ها، اسناد و بیانیه‌های صادرشده از سوی گروه‌های مختلف جنبش صهیونیسم در فلسطین است. بگین در توضیح این یادداشت می‌گوید: «این تنها یادداشت انگلیس بود که حقیقت را بدون هیچ شائبه‌ای اعلام کرد».

آژانس یهود از اقدامات خشونت‌آمیز به عنوان اهرم فشاری برضد انگلستان استفاده می‌کرد تا آن را مجبور کند در راه تشکیل کشور صهیونیستی امتیازات بیشتری بدهد و تسهیلات و حمایت‌های خود را افزایش دهد. با این حال، در ظاهر چنین اقدامات خشونت‌آمیزی را محکوم می‌کرد. نمایندگان آژانس یهود اظهار می‌داشتند که نمی‌توانند از یهودیان فلسطین بخواهند به قانون احترام بگذارند، زیرا انگلستان نسبت به اجرای سریع و قاطع آنچه در قانون قیمومت در مورد فلسطین آمده، یعنی تشکیل کشور یهودی و فراهم کردن زمینه برای مهاجرت یهودیان به فلسطین، اقدامی نمی‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۳۹. العابد، پیشین.

۴۰. همان، ص ۲۵.

۴۱. همان.

۴۲. هیثم کیلانی، *المذهب العسکری الاسرائیلی*، وزارة الدفاع، ۱۹۶۹، ص ۲۱۳.

بخش چهارم

ریشه‌های خشونت بین یهودیت و صهیونیسم

فصل اول
چکیده‌ای تاریخی

در حالی که برخی جریان‌ها مثل صهیونیسم، نازیسم و فاشیسم خشونت را «نیروی محرک تاریخ» یا ابزاری برای پیشبرد قدرتمندانه جنبش اجتماعی و باز کردن راه برای گذشتن از شکل‌های مختلف جمود و تحجر می‌دانستند، به اعتقاد برخی دیگر، خشونت استفاده غیرقانونی از ابزارها برای رسیدن به اهداف فردی و جمعی است که هرگونه اصول مبتنی بر عقل را نفی می‌کند.

اما هرچه باشد، خشونت در نهایت از دو نوع خارج نیست:

۱. خشونت منفی ویرانگرانه که هدفش انکار طرف مقابل و تخریب جنبه انسانی اوست.

۲. خشونت مثبت ارزشی که به وضعیت موجود و تغییر آن به شرایط مناسب‌تر برای منافع بشریت کمک می‌کند.

اما در اندیشه صهیونیسم، خشونت تاریخی به قدمت یهودیت دارد و اصول و پایه‌های اولیهٔ آن از زمان وعده الهی (آنچه مورد ادعای یهودیان است) در مورد برتری بنی‌اسرائیل شکل گرفته است. این در حالی است که عهد خداوند (عز و جل) شامل کافران، ظالمان و مفسدان روی زمین، چه از بنی‌اسرائیل چه از غیر آنان، نمی‌شود؛ زیرا خداوند در کتاب خود (قرآن) می‌فرماید: «لاینال عهدی الظالمین». واقعیت این است که ایدئولوژی صهیونیسم پس از پذیرش اصول دینی یهود آن را به یکی از محورهای

اساسی خود تبدیل کرد. بدین ترتیب، شیوه استفاده از زور را نهادینه و موضوع به کارگیری خشونت را به امری حتمی و قطعی تبدیل کرد. بنابراین، برای تبدیل این اصول به واقعیت، ناگزیر باید از حداکثر خشونت و زور استفاده کرد، زیرا طبق گفته بگین «در تاریخ جهان، قدرت پیشرفت نه در صلح بلکه در استفاده از شمشیر است».[1]

اعتقاد به اصل «ملت برگزیده» به طور قطع به استفاده از شیوه‌های خشونت‌آمیز می‌انجامد؛ زیرا هیچ ملتی برگزیده نمی‌شود مگر اینکه حقوق ملتی دیگر را غصب کند و بدون خشونت و غصب امکان بازگشت به «سرزمین موعود» و تشکیل «کشور یهودی» وجود ندارد. پس ریشه‌کن کردن یک ملت برای جایگزین کردن ملتی دیگر تنها با زور و خشونت انجام می‌گیرد. ژابوتینسکی در این باره می‌گوید: «آیا شما تاکنون دیده‌اید که ملتی کشورش را با اراده خودش واگذار کند؟ اعراب فلسطین نیز این‌گونه‌اند و بدون خشونت از حاکمیت خود دست برنمی‌دارند».[2] بگین نیز می‌گوید: «کشور اسرائیل با خون، آتش، نفرت و قربانی دادن شکل گرفته است و البته به غیر از این هم نمی‌توانست شکل گیرد. اما کار ما هنوز تمام نشده است، ما باید بجنگیم و مبارزه خود را کامل کنیم».[3]

در ایدئولوژی صهیونیسم، خشونت به مثابه الگویی کامل است، زیرا اولین اصل مسلم آن اعتقاد به این است که «ملت یهود» تنها جایی موجودیت پیدا می‌کند که قدرتی بزرگ وجود داشته باشد و این قدرت باید به سلاحی مجهز باشد که بتواند به ایجاد این ملت و حمایت از آن کمک کند. این چیزی است که «آرون لوی» خاخام بزرگ قدس نیز در سال ۱۷۹۹ خواستار آن شد. او خطاب به یهودیان جهان گفت: «تمام مردان ملت یهود که توانایی حمل سلاح دارند باید جمع شوند و به فلسطین بیایند».[4]

صهیونیسم به خشونت متکی است و آن را در تمام زمینه‌ها و شکل‌ها به کار گرفته است؛ از کشتن افراد گرفته تا سرکوب و کشتارهای جمعی که هنوز هم مانند گذشته دنبال می‌شود. در هیچ عقیده‌ای مانند یهودیت، خشونت این‌گونه در ذهن پیروان آن رسوخ نکرده است و هیچ ایدئولوژی دینی مانند ایدئولوژی صهیونیسم بر خشونت اصرار نمی‌ورزد. این مسأله باعث شده است که داستایفسکی، ادیب برجسته روسی، سؤالاتی را مطرح کند: «اگر تعداد یهودیان هشتادمیلیون نفر بود، چه اتفاقی رخ می‌داد؟

سرنوشت روس‌هایی که در کنار آنان زندگی می‌کنند چه خواهد شد؟ آنان چگونه روس‌ها را تحقیر خواهند کرد؟ آیا اجازه می‌دهند از حقوق مساوی برخوردار باشند یا اینکه پوست آنان را می‌کنند و برای نابودی کامل آنان بدترین شکنجه‌ها را در حقشان اعمال می‌کنند؟ آن‌گونه که در طول تاریخ ریشه‌دار خود و در دوره‌های گذشته با اقوام دیگر رفتار کردند».[۵]

سیطره چنین اعتقادی باعث به وجود آمدن ذهنیت نظامی سرشار از خشونتِ سرکوبگرانه می‌شود. اسرائیل که براساس خشونت و با اقدامات خشونت‌آمیز شکل گرفت، خشونت را به عنوان اصل و سیاستی ثابت و دائمی پذیرفت، زیرا ابزاری برای رسیدن به اهدافش بود.

خشونت و قدرت جوهره اساسی یهودیت و ایدئولوژی صهیونیستی آن است و با این دو و براساس این دو است که بر اصول ثابت خود تأکید می‌کند. افسانه «موجودیت واحد» یهودیان جهان و رؤیای «اسرائیل بزرگ» یا امپراتوری اسرائیل تنها با از بین بردن موجودیت دیگران تحقق می‌یابد. بنابراین، طبق گفته مناخیم بگین: «سخن گفتن از مشارکت و همزیستی عبث و بی‌فایده است».[۶]

خشونت وجه مشترک تمام یهودیان (رهبران، متفکران و مردم عادی) است. همه آنان به ارتباط تکاملی بین «موجودیت» و «ابزار قدرت» که از آنان حمایت می‌کند، اعتقاد دارند و همه در ترسیم خطوط این عقیده مشارکت داشته‌اند. براساس رهنمودهای هرتزل، جنایات و کشتار یهودیان در دیر یاسین و مناطق دیگر به وقوع می‌پیوندد. هرتزل می‌گوید: «قدرت قبل از حق می‌آید»[۷] و «تنها قدرت و زور است که می‌تواند ملتی را از سرزمینش بیرون کند».[۸] هرتزل هم‌چنین خواستار تغییر و تبدیل شیوه‌های استعماری قدیم به شیوه‌های ویرانگر مدرن می‌شود و می‌گوید: «اکنون دیگر کشوری با شیوه‌هایی که هزار سال قبل دنبال می‌شد، تأسیس نمی‌شود. بنابراین، بازگرداندن تمدن به سطح گذشته احمقانه است... برای مثال، فرض کنید مجبور باشیم سرزمینی را از حیوانات وحشی تخلیه کنیم. آیا حتماً باید مانند اروپایی‌های قرن پانزدهم عمل کنیم و هرکدام نیزه‌ای برداریم و به دنبال یک خرس باشیم یا اینکه باید با حمله‌ای بزرگ و همه‌جانبه این حیوانات را کنار هم جمع و بمبی مرگبار وسط آنها

پرتاب کنیم؟»[۹]

بن‌گوریون در سال ۱۹۳۷ در یکی از جلسات «هستدروت»* از مشارکت خود در جنگ صحبت کرد: «اکنون ارزش و منزلت اسرائیل نه در رهایی بلکه در جنگ است. اسرائیل تنها با زور اسلحه می‌تواند به حیات خود ادامه دهد، زیرا همین زور اسلحه است که می‌تواند به مسأله ما پایان دهد نه قطعنامه‌های رسمی. اعراب جز زبان زور چیز دیگری نمی‌فهمند و بحث و گفت‌وگو با آنان فایده‌ای ندارد».

بن‌گوریون در تلگرافی به سربازان و افسران تیپ نهم می‌گوید: «ای ملت‌های شکست‌خورده، گوش کنید. ترس از ما فلسطینیان را فرامی‌گیرد، دلیرمردان وحشت‌زده می‌شوند، اشک‌ها می‌خشکد، ساکنان کنعان پا به فرار می‌گذارند و ترس و نگرانی بر سر آنان سایه می‌افکند. پس شکوه و عظمت قدرت توست که آنان را چون سنگ سخت و منجمد می‌کند و در این زمان است که ملت برگزیده خداوند به هر کجا که خداوند برای او اراده کرده باشد، می‌رود».

اما ژابوتینسکی، فیلسوف خشونت‌طلب صهیونیستی و یهودی، معتقد است: «سیاست هنر قدرت است». «زمانی که با چکش روی فولاد زده می‌شود، همگان از صدای شدید آن به وحشت می‌افتند. وقتی از پای برنجن استفاده می‌کنی، کسی متوجه حضور تو نمی‌شود». «کفش‌های سنگین تاریخ را می‌سازد».[۱۰]

بگین نیز در حرف و عمل همان فلسفه استادش ژابوتینسکی را به منصه ظهور رساند. او بود که با صدای بلند شعار خشونت را سر داد: «ما می‌جنگیم، پس ما هستیم».[۱۱] «ما خواهیم جنگید. هر فردی در وطن [خود] خواهد جنگید. خدای اسرائیل و صاحب قربانی مقدس، ما را تأیید خواهند کرد».[۱۲] او در برابر جهان فریاد می‌زند: «برادرم باش، در غیر این صورت تو را می‌کشم»؛ زیرا «جهان برای کسی که سرش بریده شده دلسوزی نمی‌کند اما کسانی را که می‌جنگند محترم می‌شمرد». موشه دایان تأکید می‌کند: «وحشت جنگ در سرکوب انسان ضعیف نهفته است».[۱۳] دیوید واینسی، یکی از مسئولان عالی‌رتبه آژانس یهود، نیز می‌گوید: «رها نکردن یک روستا یا یک

---

* هستدروت بزرگ‌ترین سندیکای کارگری یهودیان است که در سال ۱۹۲۰ توسط بن‌گوریون تأسیس شد. وی خود تا سال ۱۹۳۵ دبیرکلی آن را برعهده داشت ـ م.

قبیله بدون ویرانی آن یک وظیفه و تکلیف است».[۱۴]

آنچه در پروتکل‌های دانشوران صهیون* آمده تنها نشان‌دهنده اعتقاد خاخام‌ها، متفکران و فلاسفه صهیونیست است. در پروتکل اول بر جایگاه اساسی و بنیادین خشونت در ایدئولوژی صهیونیسم تأکید شده است: «حق ما در خشونت نهفته است و این باید شعار ما باشد: تمام ابزارهای خشونت و نیرنگ». در پروتکل پنجم نیز آمده است خشونت و کینه تنها عوامل اصلی برای قدرت یک کشور هستند: «ما برای اینکه در زمان به دست گرفتن قدرت از هرگونه توطئه‌ای برضد خود جلوگیری کنیم، حکم اعدام را بدون هیچ رحمی در مورد هر کسی که علیه ثبات قدرت ما سلاح برمی‌دارد، اجرا خواهیم کرد».

لوی اشکول، نخست‌وزیر سابق اسرائیل، نیز با ایراد سخنانی در سال ۱۹٦٤ در شورای ملی در قدس بر همین مسأله تأکید کرد و گفت: «رسالت تاریخی ما محقق کردن موجودیت خود از طریق زور و قدرت است».

آریل شارون در مصاحبه‌ای مطبوعاتی آشکارا به جنایاتی که مرتکب شده بود افتخار کرد و گفت: «ما باید بی‌وقفه تروریست‌های فلسطینی را در هر مکانی که هستند، در اسرائیل، کشورهای عربی و مکان‌های دورتر هدف قرار دهیم. من می‌دانم که چگونه باید عمل کنیم. من خود این کار را کرده‌ام. ما نباید تنها پس از آنکه آنان عملیات‌های خود را به پایان رساندند، اقدام کنیم. باید آنان را هر روز و در هر مکانی هدف قرار داد. اگر ما بدانیم که برخی از آنان در یک کشور عربی یا در اروپا هستند، باید به آنان دست یابیم».

برای مثال، در مستندات حقوقی مربوط به حکم کشته شدن وائل زعیتر، مبارز فلسطینی که از طرف دادگاه جنایی رم صادر شد، آمده است: «این دادگاه نمی‌تواند در مورد یک انسان حکم کند؛ زیرا قضیه مربوط به عملی سیاسی است که در حوزه اختیارات این دادگاه قرار ندارد. در واقع، این جرم نتیجهٔ سیاستی عمدی و از روی قصد است که با شیوه‌ای سیستماتیک و کاملاً نظامی انجام گرفت و به دولت اسرائیل

---

* پروتکل‌های بیست و چهارگانه صهیونیسم (دانشوران یهود) دربرگیرنده استراتژی کلی سازمان جهانی صهیونیسم در قالب برنامه‌های میان‌مدت و بلندمدت است. این اسناد در سال ۱۸۹۷ پس از آتش‌سوزی در محل اجلاس کنگره جهانی یهود در شهر بال سوئیس فاش شد ـ م.

مربوط است».[۱۵]

در پایان نتیجه می‌گیریم که خشونت یهودی تشکیل شده است از:

ـ ضرورتی که ایدئولوژی صهیونیسم به آن قطعیت می‌بخشد. در این ایدئولوژی بر مسأله‌ای اساسی تأکید می‌شود و آن موجودیت یهودی است که مبتنی بر منطق شهرک‌سازی و استعمار و تحقق رؤیای یهودی، یعنی «امپراتوری جدید» است. این رؤیا نیز تنها با حذف و سرکوب طرف مقابل محقق می‌شود.

ـ وجه مشترک بین تمام رهبران و متفکران یهودی که همگی معتقدند خشونت تنها ابزار حل قضیه آنان است.

ـ پایه‌ای که نهاد صهیونیسم بر روی آن شکل گرفته است و بدترین شکل‌های خشونت را زیر پوشش شعارهای انسانی دنبال می‌کند.

ـ خشونت صهیونیستی کنونی که تداوم و امتداد خشونت تاریخی یهودی و برخاسته از جوهره یهودیت است.

بدون شک، ایدئولوژی صهیونیسم مبتنی بر تمایل شدید آن به تأکید بر اصول یهودی است که به آن اعتقاد دارد. نظریه‌پردازان استراتژی صهیونیسم تلاش می‌کنند از طریق ایدئولوژی «دفاع از خود»، «تبعیض و وضعیت فوق‌العاده» و ایدئولوژی «درگیری همیشگی با غیریهودیان» اهدافی را ترسیم کنند که تداوم این اصول و موفقیت برنامه‌ها و طرح‌های آن را تضمین کند. این اهداف را می‌توان به صورت نکات زیر مشخص کرد:

۱. تداوم ضعف مطلق عربی از طریق ادامه یافتن سیاست تجزیه، سوءاستفاده و مخالفت و رد هرگونه طرح و پروژه وحدت‌بخشی که قصد داشته باشد نگرش صهیونیسم در مورد منطقه خاورمیانه (به عنوان مجموعه‌ای از اقلیت‌های فرقه‌ای، نژادی و منطقه‌ای درگیر) را پشت سر بگذارد.

۲. توجه به افسانه‌ها و اصول کلی یهودیت به عنوان چیزی که نه یک دین عادی، بلکه پایگاهی اصلی برای بنای ایدئولوژی به حساب می‌آید.

۳. بنای رژیم واحد و یکپارچه صهیونیستی که دارای قدرت مطلق باشد و بتواند در زمان و مکان مناسب برای بازنگری در شکل و ساختار منطقه و تحمیل اقدامات مورد نظر خود عمل کند.

٤. حفظ وحدت ملت یهود و عدم ادغام آن با غیریهودیان (گوییم).

۵. توجه به موجودیت هویتی، فرقه‌ای و منطقه‌ای به عنوان موجودیت اصیل که باید حمایت شود و عمومیت یابد تا تضمینی برای تسهیل در پذیرش الگو و نمونه مشابه آن باشد.

٦. هماهنگی مداوم بین منافع صهیونیسم با منافع استعمار به منظور تضمین تداوم حمایت و پشتیبانی [استعمار از صهیونیسم].

۷. پذیرش سیطره و سلطه اسرائیلی به عنوان عامل وحدت‌بخش بین اعضای یک امت واحد که در تضاد و درگیری هستند.

۸ تشدید و گسترش خشونت صهیونیستی و تغییر و جابه‌جایی آن از موضع دفاع از موجودیت به موضع حمله و تخریب تمام ساختارهای اجتماعی، نظامی و اقتصادی مخالف.

۹. ظهور اسرائیل به عنوان داعیه‌دار صلح و ظهور اعراب و مسلمانان به عنوان کسانی که منادی جنگ بوده و همیشه آن را انجام می‌دهند.

در مقاله‌ای که از سوی سازمان صهیونیسم منتشر شده، آمده است:

«وضعیت اقتصادی مصر و ماهیت حکومت آن و نیز سیاست‌های ناسیونالیستی که این کشور دنبال می‌کند، شرایط را به گونه‌ای پیش خواهد برد که اسرائیل مجبور به دخالت می‌شود. از نظر ما، مصر به علت منازعات داخلی که با آن روبه‌روست، چالشی استراتژیک به حساب نمی‌آید. در کمتر از ٤٨ ساعت می‌توان اوضاع این کشور را به همان وضعیت پس از جنگ ژوئن ١٩٦٧ بازگرداند.

رؤیای رهبری جهان عرب توسط مصر به پایان رسیده است و این کشور و بقیه جهان عرب در برابر اسرائیل قدرتی ندارند. ممکن است مصر در کوتاه‌مدت از بازپس‌گیری سینا بهره‌برداری کند، اما این وضعیت تغییری اساسی در توازن قوا ایجاد نمی‌کند. مصر به عنوان رژیمی مرکزی به پیکری بی‌حرکت تبدیل شده است و این مسأله زمانی نمود می‌یابد که ما رویارویی بین مسلمانان و مسیحیان با قبطی‌ها را که هر روز دامنه خشونت آن بیشتر می‌شود، در نظر داشته باشیم. هدف سیاسی ما برای دهه ۹۰ در جبهه غربی تقسیم مصر به مناطق جغرافیایی جدا از هم خواهد بود. اگر مصر تجزیه و از وجود قدرت مرکزی محروم شود، کشورهایی مثل لیبی و سودان نیز همین سرنوشت را خواهند داشت. تشکیل دولتی قبطی در مصر و برخی رژیم‌های محلی

کم‌اهمیت کلید پیشرفتی تاریخی است که در حال حاضر توافق‌نامه صلح آن را متوقف کرده است. اما در بلندمدت این امر قطعی خواهد بود... جبهه غربی به رغم وجود برخی پدیده‌ها، پیچیدگی کمتری نسبت به جبهه شرقی دارد. تقسیم لبنان به پنج استان، پیش‌درآمدی است برای آنچه در کل جهان عرب رخ می‌دهد. سوریه و عراق باید به مناطقی تقسیم شوند که براساس موازین قومی و دینی مشخص شده است. این مسائل در بلندمدت باید هدف اول اسرائیل باشند و گام اول از بین بردن توان نظامی این کشورهاست. ساختار قومی سوریه به گونه‌ای است که این کشور را در معرض فروپاشی و تجزیه قرار می‌دهد. باید در مناطق ساحلی آن دولتی شیعی شکل گیرد و در هر کدام از مناطق حلب و دمشق نیز دولت‌های سنی جداگانه‌ای به وجود آید. دروزی‌ها در آرزوی تشکیل دولت خاص خود ـ چه بسا در جولان ـ هستند... عراق نیز قربانی منازعات داخلی است و از نظر ما فروپاشی و تجزیه آن مهم‌تر از فروپاشی سوریه است... هر نوع رویارویی بین اعراب برای ما مفید است و لحظه پراکندگی و تفرقه را نزدیک می‌کند... ممکن است این پدیدهٔ قطب‌گرایی اولین جنگ خلیج [فارس] با ایران را جلو اندازد.

در حال حاضر، اردن هدفی استراتژیک است و پس از فروپاشی در بلندمدت تهدیدی برای ما نخواهد بود. پایان دادن به حکومت ملک‌حسین و انتقال قدرت به دست اکثریت فلسطینی هدف سیاست اسرائیل است. این تغییر به معنای راه‌حلی برای کرانه باختری است که با تراکم جمعیت عربی بالایی روبه‌روست. مهاجرت این اعراب به سمت شرق [رود اردن] به صورت صلح‌آمیز یا به دنبال جنگ و توقف رشد اقتصادی و جمعیتی آنان تضمین‌کننده تحولات آینده است. ما باید اقدامات لازم را برای سرعت بخشیدن به این روند انجام دهیم و با هرگونه طرح حکومت خودگردان یا هر شکلی از حکومت مخالفت کنیم، زیرا تحقق آن متضمن مصالحه یا تقسیم اراضی و مانعی در مسیر جدایی دو ملت است.

اعراب فلسطینی باید بدانند تنها وطنی که می‌تواند برای آنان وجود داشته باشد، اردن است... و تنها راه رسیدن به امنیت و آرامش اعتراف و پذیرش حاکمیت یهودیان است... غیرممکن است که پس از ورود به عصر هسته‌ای بپذیریم که سه‌چهارم یهودیان

تنها در نواری ساحلی جمع شوند که از تراکم جمعیتی بالایی برخوردار است... در سیاست داخلی ما پراکندگی این افراد امری مطلق و کلی است... اگر اکثریت در مناطق کوهستانی حضور نداشته باشند، ما نیز سرنوشت صلیبی‌هایی را خواهیم داشت که این سرزمین را از دست دادند. خواسته‌های اساسی ما باید بر بازگرداندن توازن منطقه در سطوح جمعیتی، استراتژیک و اقتصادی باشد. این امر مستلزم سیطره بر منابع آبی منطقه از بئرالسبع تا الجلیل است و این کار عملی است. علاوه بر این، در حال حاضر یهودیان در این مناطق حضور ندارند».[۱۶]

فصل دوم
سرچشمه‌های خشونت یهودی

فکر صهیونیستی باعث شکل‌گیری الگویی برای وطن‌سازی و تصویر کاذبی شد که برای رشد و پیشرفت به تلاش یهودیان جهان نیاز داشت تا از این طریق یهودیان «دیاسپورا» و پراکنده در سراسر جهان از احساس حقارت، وابستگی و ترس رهایی یابند. اما آنچه در عالم واقع رخ داد، ضربه‌ای بود که بر این افراد وارد شد. فاصله زیادی بین واقعیت با الگوی مورد نظر وجود داشت. نتیجهٔ این تصویرسازی ناامیدی بزرگ و احساس خیانت نسبت به وعده‌های داده‌شده و احساس گناه به علت نبود توان و قدرت برای تغییر واقعیت بود. این واقعیت در معرض رویارویی تقریباً دائمی از سوی محیط عربی قرار دارد. آنچه خواسته می‌شود غیرممکن است، زیرا نمی‌توان بدون دادن امتیاز واقعیت را تغییر داد و به امنیت رسید. اما این امتیازها اصل رؤیای صهیونیستی را نیز شامل می‌شود که خود برخاسته از ایدئولوژی‌ای است که غصب و نهادینه کردن دشمنی و خشونت را توجیه می‌کند.

از سوی دیگر، تفاوت‌های بین تاریخ با رؤیا و سیاست و واقعیت نیز معلوم شده است. موضوع تقسیم‌ناپذیر بودن «سرزمین اسرائیل» یک رؤیا بود، اما واقعیت، تقسیم این سرزمین را تحمیل کرد. این مسأله به سادگی و آسانی پذیرفته نشده بلکه ملی‌گرایان لائیک شوونیست و مذهبیون راست‌گرا به شدت با این واقعیت سیاسی مخالفت کردند. این مخالفت‌ها حول سه محور زیر بود:

۱. دعوت به توجیه استفاده از خشونت از طریق ارجاع دادن این خشونت به حقوق

دینی و قومی.

۲. اظهار اینکه پذیرش راه‌حل دیپلماتیک نشانه ضعف و ترس و بیانگر تأثیرپذیری از فرهنگ امریکایی ـ غربی است که گرایش انعطافی و مصرف‌گرایی دارد.

۳. زدن برچسب شیطان‌صفتی به اعراب و معرفی کردن آنان به عنوان دشمنی که شر است و جنگ با شر هم حد و مرزی ندارد.

این مواضع با خشونت و خشونت متقابل تغذیه می‌شود. خشونت نیز به تقویت و رشد شدت نگرانی و ترس منجر شده و می‌شود. اسرائیل نیز راه‌حلی جز فرار رو به جلو برای آن پیدا نکرد. به همین علت، تسلیم احزاب دینی شد تا تفسیرها، توجیه‌ها و قالب‌های آماده‌شده را ارائه کنند. طبیعی است با چنین راه‌حلی نمی‌توان به درگیری‌ها و نگرانی‌های روانی پایان داد، بلکه حداکثر می‌توان از شدت آن کاست.

بدون شک، در جامعه اسرائیل مکانیسم وابستگی دینی از شدت درگیری‌ها می‌کاهد و نگرانی‌هایی را کنترل می‌کند که از ضربه [روحی] متأثر از محدودیت‌های سرزمینی یهودیان در برابر اعراب ناشی شده است. اما این فرایند به شیوه‌ای فرافکنانه باعث توجیه دشمنی ورزیدن نسبت به دشمن عربی و اسلامی است. بدین ترتیب، این «خود» اسرائیلی ـ یهودی به صورت رفتاری خصمانه و افراطی پدیدار می‌شود و به منظور برطرف کردن موقتی نگرانی شخصیتی خود اقدام می‌کند. اما در عمل، بیش از پیش گرفتار می‌شود؛ به گونه‌ای که نگرانی به ترس، ترس به وحشت و وحشت به خشونتی جنون‌آمیز تبدیل می‌شود، زیرا دشمن عربی [او] ثابت کرده که مقاوم است و بدون شک، به این مقاومت ادامه می‌دهد.

ناتوانی حاکمان اسرائیل در اشباع و نهادینه کردن ایدئولوژی نزد شهرک‌نشینان، سرچشمه احساس ناامیدی است که هنگام تزلزل در ارتباط حماسه‌ای و اسطوره‌ای بین دین و زمین با شعار «زمین در برابر صلح» افزایش می‌یابد؛ زیرا این شعار متضمن بازگشتن از ایدئولوژی «سرزمین موعود» است. این وضعیت باعث می‌شود یهودیان احساس کنند که به آنان خیانت شده است و از پشت خنجر خورده‌اند. برای باراک، داعیه‌دار خیالی صلح، چیزی ساده‌تر از این توجیه وجود نداشت. او با این کار مسئولیت را از دوش خود برداشت و بر گردن اعراب نهاد. حاکمان اسرائیل برای رسیدن به نتیجه

دلخواه خود، در توجیهاتشان غلو می‌کنند تا بتوانند احساسات را برانگیزند و نگرانی‌های درونی یهودیان را به دشمنی و خصومتی عمیق و وحشیانه برضد اعراب و مسلمانان داخل اسرائیل تبدیل کنند. نتیجهٔ این وضعیت غارت و به آتش کشیدن اراضی آنان و سرکوب شدید جوانانشان بود که کشته شدن صدها نفر از آنان را در پی داشت.

ایدهٔ «اقلیت در معرض تهدید» طبق نظر پروفسور ازراحی، استاد علوم سیاسی دانشگاه عبری قدس، باعث شده است گرگ، گرگ بودن خود را فراموش کند و در حالی به زندگی خود ادامه دهد که احساس گوسفند بودن او تقویت شده است. اما آنچه این استاد فراموش کرده این است که ایده «اقلیت یهودی در معرض تهدید» در مرکز محیط گسترده عربی و پس از گسترش شکاف استراتژیک بین اعراب و اسرائیل کارایی خود را از دست داده است. در نتیجه، آن گرگ کار خود را انجام می‌دهد و در اندیشه انتقام‌جویی از تمام غیریهودیانی است که وجود دارند یا توهم بودنشان وجود دارد. این فانتزی بودن قدرت اقلیتی است که روزگاری ضعیف نگه داشته شده بود و اکنون به علت اشغالگری خود احساس قدرت فراوانی می‌کند که قرار نبود به آن داده شود.[۱۷]

این مکانیسم‌های روانی در جهت توازن شخصیت شهرک‌نشین اسرائیلی و حفظ این شخصیت از داخل عمل می‌کند. در این راه از مکانیسم فرافکنی، به عنوان فرایندی دفاعی استفاده می‌شود که «خودِ» در معرضِ تهدید به آن پناه می‌آورد. در این مکانیسم، یک فرد عرب به هدفی برای ابراز انزجار و تنفر این خودِ در معرض تهدید تبدیل می‌شود تا تمام خشم، خشونت و نفرت خود را بر سر او خالی کند. این نفرت نیز از طریق توجیهات دینی به عملی مشروع و مقدس تبدیل می‌شود؛ درست مانند آنچه در مورد «گلدشتاین»* رخ داد و او پس از ارتکاب جنایت وحشتناک حرم ابراهیمی در الخلیل به یک قهرمان تبدیل شد.

در حالی که آینده را خطرات متعددی دربرگرفته، گذشته هم‌چنان مورد کاوش و جست‌وجوست و خاطرات افسانه‌ای بزرگ داشته می‌شوند تا از طریق آنها بتوان آینده

* باروخ گلدشتاین از صهیونیست‌های افراطی بود که در ۲۵ فوریه ۱۹۹٤ با ورود به حرم ابراهیمی به سوی نمازگزارانی که برای اقامه نماز صبح آمده بودند تیراندازی کرد که بر اثر آن، ۲۹ فلسطینی کشته و ده‌ها نفر دیگر مجروح شدند. قبر این صهیونیست که در نزدیکی شهرک کریات قرار دارد، هر ساله از سوی هزاران شهرک‌نشین مورد بازدید قرار می‌گیرد و از او مانند یک قدیس تجلیل می‌کنند ـ م.

را فهمید یا به عبارت صحیح‌تر، تخیل کرد. بنابراین، همزیستی با حال حاضر نیازمند تغییراتی است که حرکت فعالانه رو به جلو آن را تحریک می‌کند و به تکاپو وامی‌دارد. اما برخی ترجیح می‌دهند از دروازه گذشته به آینده وارد شوند. بدین ترتیب، یهودیان پراکنده در سراسر جهان که هیچ طرح و برنامه‌ای ندارند از معتقدات نمایشی خود، که به صورت الگویی از انزوا و برخاسته از گذشته دور است، پرده برمی‌دارند.

به اعتقاد هایمان، از محققان اسرائیلی، کافی است به مؤمنان زمینی داده شود و سلاحی در اختیارشان قرار گیرد. آن گاه برخی از آنان به اصول‌گرایانی ملی‌گرا تبدیل می‌شوند و می‌کوشند با استفاده از زور خود را تحمیل کنند، در حالی که توجهشان به سمت خداوند است. بدین ترتیب، آنان می‌توانند هرگونه تجاوزی را مرتکب شوند، زیرا اختلافاتِ انسانیِ بی‌ارزشِ ما در برابر تدبیر عظیم الهی هیچ جایگاهی ندارد و تنها آنان کلید این تدبیر را در اختیار دارند و راز آن را می‌دانند. خشونت نیز مانند مُثُل اخلاقی بخشی جدانشدنی از تاریخ یهود بود. مگر نه اینکه تورات به ما می‌گوید با جنگ، استیلا بر سرزمین موعود محقق شده و ملک داود برای تحقق خواسته‌های خود سیاست ترور را دنبال کرده است.[۱۸]

اما ممکن است گاهی این روند شکست بخورد و از درونِ ساختار آن عناصری خارج شوند که نتوان با آنها دشمن را از پای درآورد و این چیزی بود که به اتفاقی مثل ترور اسحاق رابین انجامید. این حادثه نه تنها ساختار تحلیل یادشده را نفی نمی‌کند، بلکه بر آن تأکید نیز دارد؛ زیرا کسی که دست به این ترور زد، هدفش نجات خود از ننگِ خیانت بود. در واقع، ننگ از «خیانت فردی یهودی به خود» فرد تروررکننده را به آن سمت سوق داد. به طور کلی، اقدام خشونت‌آمیز زمانی که از جنگ به قتل تبدیل می‌شود، بر روی انجام‌دهنده آن تأثیر می‌گذارد. اما در مورد صهیونیسم وضعیت بدین صورت است که محدوده اثرگذاری در همان دایره و حوزه اعتراض باقی مانده است، بدون اینکه به شورش و عدم پذیرش تبدیل شود. اعتراض‌های ابتدایی و واکنش‌های تند هم‌چنان به حال خود باقی مانده و به سطح حرکتی برنامه‌ریزی‌شده و همراه با جایگزینی ایدئولوژیک نرسیده است. رسیدن به این امر سخت‌تر از آن است که در مورد جنبش «صلح اکنون» قابل اجرا باشد. این جنبش با به قدرت رسیدن باراک [در

ساختار سیاسی اسرائیل] ذوب و هنگام روی کار آمدن شارون محو شد.

به نظر می‌رسد جنبش اعتراض در برابر خشونت در اسرائیل به رغم نوپا بودن، از یک سو به موضوعی برنامه‌ریزی‌شده تبدیل شده است که در چارچوب کاربرد مشخصی حرکت می‌کند و از سوی دیگر، سوپاپ اطمینانی برای حکومت به حساب می‌آید. حکومت به کمک آن می‌تواند تصویری دموکراتیک از خود نشان دهد و از طریق انتقال و دست به دست شدن حکومت و مسئولیت‌ها جمود و ساختار قالبی فرایند سیاسی را بشکنند. این جنبش‌ها فشار «خود» را کاهش می‌دهند و زمینه‌هایی برای تحرک و بازگرداندن آسایش روانی فرد اسرائیلی که در حالتی از ضعف و تعارض اخلاقی قرار دارد، فراهم می‌کنند. چنین عملی احساس گناه و عذاب وجدان را دور و به گونه‌ای آن را کنترل می‌کند که رضایت درونی را در پی دارد.

اما این روند مشروط به انجام مأموریت کاربردی مشخصی است که در چارچوب خود حرکت می‌کند تا این اعتراض‌ها به حرکت سیاسی برنامه‌ریزی‌شده‌ای تبدیل نشود که فعالیت کل رژیم را تهدید کند. بنابراین، دو نهاد سیاسی و دینی وظیفه سازماندهی، نظم‌بخشی و کنترل این جنبش‌ها را برعهده دارند. نهاد نظامی نیز اموری دیگر را برعهده می‌گیرد و با ایجاد گرایش‌های نظامی در بین افراد، به آنان القا می‌کند که این نهاد آخرین پناهگاهشان است.

خشونت یهودی هم‌چون سایر پدیده‌های اجتماعی سرچشمه‌هایی دارد که با یکدیگر مرتبط‌اند و یکدیگر را تکمیل می‌کنند؛ به گونه‌ای که به جریانی پرقدرت و واحد تبدیل شده است. ایدئولوژی صهیونیسم جامع و دربردارنده تمام این سرچشمه‌هاست و کنترل آنها را در اختیار دارد. برخی از این سرچشمه‌ها عبارت‌اند از:

۱. نژادپرستی

نژادپرستی یهودی یکی از خطرناک‌ترین و اساسی‌ترین سرچشمه‌های خشونت یهودی است. این انتساب به نژادپرستی مورد رضایت یهودیانی است که در گتوهای مستحکم و بسته خود عزلت گزیده‌اند، به ویژه یهودیانی که خارج از چارچوب طبیعی وضعیت اجتماعی جامعه خود قرار دارند. این وضعیت موجب تقسیم انسان‌ها به یهودی و

غیریهودی شده است. نتیجهٔ این تقسیم‌بندی افزایش انزوا و تعالی است که به حد کینه و تحقیر دیگران و تلاش برای طرد و عدم پذیرش موجودیت آنان ـ البته اگر امکان چنین چیزی وجود داشته باشد ـ با شیوه‌های مختلف و بدترین شکل ممکن خشونت می‌رسد. زمانی که نسل‌های یهودی برپایه اصول و شعارهایی با مضامین زیر شکل می‌گیرند، عجیب نیست که نسل جدید کینه‌توز و نژادپرست باشد و خشونت و خصومت در آن موج زند. این مضامین عبارت‌اند از: «سامی‌ستیزی حکمی گریزناپذیر» و میکروبی است که انسان انترناسیونالیست هرکجا برود، آن را با خود دارد. «برادری جهانی چیزی جز یک رؤیای زیبا نیست». «برای [به ثمر رسیدن] تلاش‌های انسان، دشمنی کردن امری ضروری است» و «ما هیچ امتی را از خون ریخته‌شده خود مبرا نمی‌دانیم».

نژادپرستی یهودی به صورت‌های زیر خود را نشان می‌دهد:

ـ ایمان به اینکه «ملت یهود» بالاترین ملت‌هاست.

ـ ایمان به اینکه ملت‌های دیگر از لحاظ اصل و نسب پایین‌تر از ملت یهود هستند.

بدین ترتیب، نژادپرستی یهودی دعوتی برای داشتن تعصب کورکورانه نسبت به «ملت برگزیده خداوند» و تحقیر و تنفر نسبت به تمام غیریهودیان (گوییم) به حساب می‌آید. آن‌گونه که در تلمود آمده است، غیریهودیان «معتاد به فسق و فجور و سستی هستند».

خشونتی که گرایش‌های نژادپرستانه بر اکثریت وارد می‌کنند، بدترین و شدیدترین شکل خشونت است؛ زیرا وقتی اقلیتی احساس کند که به لحاظ تعداد در نقطه ضعف قرار دارد، به بدترین شکل خشونت متوسل می‌شود و هر اقدامی انجام می‌دهد تا اکثریتی که خشونت را تحمل می‌کند، هم‌چنان در وضعیتی باشد که امکان واکنش یا جدایی از اقلیت را نداشته باشد.

تاریخ یهودیان یکی از برجسته‌ترین نمونه‌هایی است که تعصب اقلیت برضد اکثریت را نشان می‌دهد. یهودیان در سیاه‌ترین روزگار و بدترین شرایط خود شکل‌های مختلفی از خشونت و اقدامات تحریک‌آمیز را انجام می‌دادند و به جامعه‌ای که در آن بودند ظلم می‌کردند؛ زیرا افسانه‌های یهودی مثل «ملت برگزیده» و «امت یهودی» که اساس ایدئولوژی صهیونیسم را تشکیل می‌دهد، جزئی جدانشدنی از ساختار ذهنی یک فرد یهودی است و او را به سمت رفتارهای مختلفی سوق می‌دهد که در نهایت، به

برخورد و اقدامات خشونت‌آمیز برضد جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، می‌انجامد.

«ستم ابدی» که یهودیان مدعی هستند ملت‌های دیگر علیه آنان روا می‌دارند، یک واکنش است؛ زیرا کنش آن به خرافات و افسانه‌های تحریک‌آمیز یهودی باز می‌گردد که جزء جداناپذیر میراث یهود بوده و هنوز هم هست. یهودیان در طول تاریخ خود و در بدترین و سخت‌ترین شرایط، ادغام شدن در جوامع دیگر را نپذیرفتند. آنان چنین ادغامی را نشانه فروپاشی خود و از بدترین جنایت‌ها و خیانت‌ها به میراث یهود می‌دانند که باعث ضایع شدن تمام چیزهایی می‌شود که برای «ملت برگزیده» امری مهم به شمار می‌رود. صهیونیست‌ها همه تلاش خود را به کار گرفتند تا با هر شیوه ممکن و استفاده از تمام شکل‌های خشونت، در برابر این ادغام مقاومت کنند. آنان خیلی سریع در برابر اولین طرح و برنامه‌ای که بخواهد به یهودیان حقوقی برابر حقوق شهروندان دیگر بدهد، موضع می‌گیرند و از بدترین شکل‌های خشونت برای مقاومت در برابر این اقدامات استفاده می‌کنند تا یهودیان هم‌چنان در حاشیه گروه بزرگ قرار داشته باشند و احساس کنند که به آنان ظلم و ستم شده است. این احساس هم‌چون یک نیروی جاذبه به ایجاد همبستگی بین آنان کمک می‌کند.

۲. نقش خشونت و خشونت ساختگی در تولید تروریسم

عموماً در بین یهودیان این احساس ناامنی وجود دارد که در محیطی غریب که هیچ تعلقی به آن ندارند محاصره شده‌اند و دیگران در کمین نشسته و منتظر فرصتی هستند که آنان را به دریا بیندازند تا هر کجا که می‌خواهند بروند.

در همین حال، جنگ‌ها، اشغالگری یهودیان، کشتارها و آوارگی‌ها، بیداری ملت آواره‌شده و آمادگی برای پاسخ دادن را می‌طلبد. موشه دایان، نخست‌وزیر، رئیس ستاد ارتش و از رهبران سیاسی سابق اسرائیل، در این باره می‌گوید: «ما به سرزمینی مسکونی آمده و دولت یهود را در آن بنا نهاده‌ایم. اعراب آنچه را ما انجام داده‌ایم تحمل نمی‌کنند. بنابراین، ما محکوم به این هستیم که در حالتی از دشمنی دائمی با یکدیگر به سر ببریم... ما هم‌چون قلبی هستیم که در جسمی قرار داده شده است، اما سایر اعضا آن را نمی‌پذیرند».[۱۹]

یهودیان می‌دانند که استعمار فلسطین تا چه اندازه برای آنان خطرناک است؛ به خصوص که این سرزمین در محیطی جغرافیایی قرار دارد که از تمام پایه‌های تشکیل‌دهنده یک وحدت حقیقی برخوردار است. بنابراین، اگر این ملت روزی بتواند در مورد خود تحقیق کند، حتماً در مورد سرنوشت این رژیم که به صورت ناگهانی به وجود آمده است، سؤال خواهد کرد.

چنین درکی خواب یهودیان را به هم می‌زند و باعث می‌شود همیشه نگران آینده مبهم خود باشند. این وضع احساس نگرانی، ناامنی و دشمنی نسبت به طرف مقابل را به وجود می‌آورد که به رغم تلاش‌های صورت‌گرفته، هم‌چنان موجودیت خود را حفظ کرده است.

رهبران یهود تلاش زیادی کرده‌اند تا به فرزندان خود بیاموزند که یهودیان در طول تاریخ در کشورهایی مثل اسپانیا، روسیه تزاری و آلمان نازی زیر ظلم و ستم بوده‌اند. هدف از این کار، تقویت پندار و خیال آنان [با به تصویر کشیدن] گروه‌های اعدام و شبح کشتارهای جمعی است که ضمیر و درونشان را با احساسی سخت و غیرمنعطف همراه می‌کند. بدین ترتیب، آنان برای پرورش نظامی سرسختانه‌ای آماده می‌شوند و می‌توانند هرگونه قتل و کشتار وحشیانه و خونینی را انجام دهند و به بزرگواری و شرافت رضایتمندی برسند که همواره با شیوه‌های مختلف خشونت یهودی همراه است.

تأکید همیشگی بر خطر خارجی مانند آنچه در مورد اعراب اسرائیل انجام می‌گیرد، مجموعه‌ای از ارزش‌های نظامی و تجاوزگرانه را در جامعه اسرائیل به وجود آورده که بر تمام بخش‌های این جامعه تسلط یافته و باعث شده است تمام روابط اجتماعی این جامعه برپایه احساسی دائمی از نگرانی و بی‌ثباتی و نیز انتظار کشیدن برای وقوع یک جنگ شکل گیرد. آرتور روبین می‌گوید: «بر ما مقدر شده است در حالتی از جنگ دائمی با اعراب به سر ببریم و هیچ راهی هم برای جلوگیری از دادن تلفات خونین، وجود ندارد».[۲۰]

بر این اساس، صهیونیسم به تهیه تمام ملزومات اجتماعی، روانی و نظامی اقدام کرد و شیوه‌های آموزشی و تربیتی تدارک دید تا بتواند نسلی خلق کند که خشونت را مقدس بداند و اولویت اول خود را به ارزش‌های نظامی بدهد. صهیونیسم این احساس

را بر این نسل تحمیل کرد که عملاً از سوی دشمنی خارجی ـ اعراب ـ تهدید می‌شود و امیدوار بود پاسخی انفعالی دریافت کند؛ یعنی ایجاد کینه و تنفری که موجب روی آوردن به جنگ با دشمن شود.

بدون شک، «ترس» یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری نگرانی، دشمنی و بحران در درون یهودیان بود؛ به ویژه که برخی یهودیان حتی قبل از شکل‌گیری کشور اسرائیل نیز با نیت‌ها و اهداف خصمانه خود شناخته می‌شدند. ایلی دیزل در رمان خود با عنوان *گدایی در قدس* می‌گوید: «ترس در هر مکانی ما را دنبال کرده و ما را پشت سر گذاشته است؛ ترس از سخن گفتن، ترس از سکوت کردن و ترس از باز و بسته کردن چشم‌هایمان؛ ما نه کاملاً زنده‌ایم و نه به طور کامل مرده‌ایم».[۲۱]

به همین دلیل، رهبران اندیشه یهود هیچ‌گاه از تحریک یهودیان جهان پا پس نکشیدند و همیشه از «ظلم ابدی علیه نژاد سامی» و دروغی به نام «سرکوب» قریب‌الوقوع عربی سخن گفتند، به نحوی که عامه یهودیان همیشه از لحاظ روانی آماده بودند و درونشان از خشونت و تجاوزگری آکنده شده بود. آنها آماده بودند تا برای دفاع از زندگی، تأکید بر حفظ موجودیت خود و فرار از لحظه سرکوبی که می‌آید، بدترین جرم‌ها و جنایت‌ها را مرتکب شوند.

یهودیان نگرانی و خصومت خود را این گونه توجیه می‌کنند که این دیگران هستند که احساسِ خصمانهٔ «ابدی» برضد آنان دارند.

با چنین برهانی که در واقع یک تصور است، رهبران یهودیان ترس و خصومت غریزی آنان را از طریق بزرگ‌نمایی احساسِ تحت ظلم واقع شدن برمی‌انگیزند تا از یک سو، تمایل به انزوا و گوشه‌گیری را تقویت و از سوی دیگر، میل به انجام دادن اقدامات خشونت‌آمیز و عشق به انتقام‌گیری و آزار دیگران را در آنها ایجاد کنند. رهبران صهیونیست‌ها در ایجاد اندیشه «سرکوب عربی قریب‌الوقوع» نسبت به «ملت یهود» تمام روش‌ها را به کار گرفتند و در این راه احساس ترس، نگرانی، ناامنی و ایجاد «عقده محاصره اسرائیل» را نیز چاشنی کار خود کردند. این امر به تقویت احساس کینه و تنفر، دعوت به ضرورت تکیه بر قدرت و زور، انجام عملیات‌های انتقامی و به کارگیری تمام شیوه‌ها و شکل‌های خشونت برای شکستن حلقه محاصره و آزاد شدن منجر می‌شود.

گلدا مایر، نخست‌وزیر سابق اسرائیل، در سخنان خود تصویر روشنی از این ترس انبارشده ارائه می‌دهد: «من هر روز صبح در حالی از خواب بیدار می‌شوم که ترسی وحشتناک از تولد طفلی عرب در درون من است».[۲۲] آبراهام یهوشواع نیز در این باره می‌گوید: «یک فرد به دیدار دوستانش می‌رود، شب‌نشینی می‌کند و از زندگی لذت می‌برد، اما هیچ‌گاه فراموش نمی‌کند که جنگ هم‌چون سایه همیشه همراهش است، زیرا این فکر بخشی از زندگی اوست. از سال ۱۹٤۸ ما در دو حالت به سر برده‌ایم: یا در جنگ بوده‌ایم یا در حال آماده شدن برای جنگ».[۲۳]

بدین ترتیب می‌توان گفت بخش اعظم تروریسم یهودی به «خود محاصره‌شده» و ترس نهفته در درون یهودیان باز می‌گردد که در طول نسل‌های متعدد به شدت به زندگی علاقه‌مند بوده‌اند.

«بنابراین، نگرانی‌ها به ترساندن [دیگران] تبدیل می‌شود و کسانی که می‌ترسیدند خود ترسناک می‌شوند.» این منطق صهیونیسم است. ترس از «وتو» و ترس از سیستم‌های اروپا، به ویژه نازیسم باعث شد صهیونیست‌ها به کسانی که به آنان ظلمی نکرده بودند، ستم کنند؛ هم‌چنان که تجاوزها و تروریسم آنان در سرزمینی که در آن ریشه ندارند، احساسی از نگرانی را در درونشان به وجود آورد و عدم احساس امنیت باعث شد تا هر روز بیش از پیش منزوی شوند. این وضعیت به وحشتی پنهان و در حال افزایش تبدیل شد که برجسته‌ترین ویژگی آن قدرت تحریک و تشویق برای انجام تمام شکل‌های خشونت بود «که سرانجام به تمایلی بنیان‌برانداز و سرکوب‌شده، برای انتقام تبدیل شد».

۳. خاستگاه دینی تروریسم

خشونت و تروریسم یهودی یک از ثمره‌های سیطره دینی بر ایدئولوژی صهیونیسم و یکی از دلایلی است که تأکید این ایدئولوژی را بر خشونت و تشویق به انجام آن نشان می‌دهد.

بنابراین، پذیرش افسانه‌های یهودی و متون توراتی که از نژادپرستی و تمایل به سرکوب و آواره کردن دیگران پر است، به معنای پذیرش ایدئولوژی قتل و ویرانی است.

افسانه «ملت برگزیده» دعوتی آشکار برای به بردگی گرفتن ملت‌ها و تحقیر آنان

است، زیرا هرگونه تمایز یا انتخابی به مثابه تحمیل حاکمیت و سروری [خود] بر دیگران است. «برای کسانی که خداوند آنان را ملتی برگزیده قرار داده، هر چیزی مباح است.» در عین حال، هرچه باعث رد و عدم پذیرش این حاکمیت از سوی ملت‌های دیگر شود، به طور قطع مستوجب برخورد جدی، حتی در سطح سرکوب است. به قول روژه گارودی، فیلسوف فرانسوی: «اقتضای وجود افراد برگزیده وجود افرادی است که دور نگه داشته شده‌اند. تمام سیاست‌مدارانی که مدعی استناد به این سخن دروغ هستند، در نهایت طرف مقابل را انکار می‌کنند و نمی‌پذیرند».[۲۴]

هر حرکت و جنبشی مانند جنبش صهیونیسم که برای تولیدی منحصر به فرد از رؤیاها و تمایلات ماورایی ـ که غرق در محتوای خشونت‌آمیز خود است ـ تلاش می‌کند و به صورت ناگهانی آن را به سطحی ایدئولوژیک ارتقا می‌دهد، ناگزیر باید قانون بی‌هدف و بدون برنامه خود را در مجموعه‌ای از خشونت‌ها تحمیل کند که هیچ حد و مرزی برای استبداد و ظلم و ستم آن وجود ندارد.

کتاب‌های دینی یهودی که مبتنی بر دستور قتل و سرکوب است، به حوادث خونین و قدرت خارق‌العاده در قتل و ویرانی و نیز بر خشونت‌های خونینی که یهودیان برضد ملت‌های همسایه خود مرتکب می‌شوند، افتخار می‌کند. این خشونت‌ها در پوششی از اوهام، خیالات، افسانه‌ها و ادعاهای توراتی و دینی مربوط به «یهوه» صورت می‌گیرد و این همان چیزی است که امروزه صهیونیسم انجام می‌دهد.

در متون دینی و توراتی در موارد متعددی ترس، کینه‌جویی، انزواطلبی و تحقیر ملت‌های دیگر دیده می‌شود. کاری بیهوده خواهد بود اگر بخواهیم در اینجا به متونی اشاره کنیم که پر از کینه، بغض و خشونت‌طلبی هستند. منادیان تورات به نام «حقیقت مطلق یهودی» مرتکب قتل و خون‌ریزی می‌شوند و منادیان تلمود انسان‌ها را تحقیر می‌کنند و «صالحان غیریهودی را به قتل می‌رسانند».[۲۵] «یهوه» که یهودیان به او اعتقاد دارند، خدایی خون‌ریز است که قتل تمام امت‌ها را مباح می‌داند و خود را در خدمت قتل و کینه‌ورزی قرار می‌دهد. «من همان خدایم و خدایی غیر از من نیست. تیرهای من با خون مست و شمشیرم با ریختن خون کشته‌ها و اسیران و بریدن سر دشمنان سیراب می‌شود.»[۲۶] «تمام غیریهودیانی را که خدایت به سمت تو روانه ساخته است بکش و بر

آنان رحم نکن.»[۲۷] «پادشاهانشان را به دست تو می‌سپارد، پس نام آنان را از روی زمین محو کن. انسانی در برابر تو نمی‌ایستد تا اینکه او را نابود کنی.»[۲۸]

بنابراین، تاریخ قدیم و جدید خشونت یهودی به ما نشان می‌دهد که خشونت و تروریسم پدیده‌هایی عادی و از مراسم دینی مورد خواست یهودیان هستند. براساس این تاریخ، افسانه‌ها و اوهام توراتی که از مهم‌ترین عوامل اساسی در شعله‌ور شدن گرایش به سمت خشونت، تروریسم و کشتارها بوده و رهبران صهیونیست‌ها از آنها علیه اعراب استفاده کرده‌اند، در واقع، پاسخی به دستورات الهی و اجرای آموزه‌های توراتی بوده‌اند.

٤. سرچشمه تربیتی و اجتماعی

در سطح تربیتی و اجتماعی، شیوه‌های اسرائیلی آموزش، پاسخی مثبت به اهداف و رویکردهای ایدئولوژی صهیونیسم و تأکیدی بر اصول ثابت آن در یهودی کردن سرزمین و تاریخ فلسطین و پدید آوردن انسانی مناسب برای آن بوده است؛ زیرا به قول «اوری اونیری» نویسنده اسرائیلی، ایدئولوژی صهیونیسم بر کل نظام کنونی اسرائیل مسلط است و به کودکان گهواره‌ها و دانش‌آموزان مدارس آموخته می‌شود و در این راه از تمام ابزارهای آشکار و نهان برای اقناع افراد استفاده می‌شود.

به لطف سازگاری ایدئولوژیک کودکان اسرائیلی، نظام‌های آموزشی و سایر دستگاه‌های حاکم این ایدئولوژی توانسته‌اند نسلی به وجود آورند که درونشان پر از خودخواهی، تعصب قومی و افتخار به نژاد برگزیده است. هم‌چنین در درون این نسل نوعی تب تعصب برضد اعراب به وجود آمده است. آنها اعراب را موجودی مخالف و مانعی حقیقی در برابر آرمان‌های صهیونیسم می‌دانند. ایدئولوژی صهیونیسم این درک را در نسل حاضر ایجاد کرده است که تنها راه بقا، حفظ و ادامه موجودیت از بین بردن وحدت این موجود مخالف است.

یشعیاهو بن بورات [روزنامه‌نگار اسرائیلی] می‌گوید: «من از هفت سالگی برای فعالیت نظامی با هدف اشغال فلسطین تربیت شدم و پرورش یافتم. ما در اتریش با این احساس زندگی می‌کردیم که روزی خواهد آمد که فلسطین با قدرت بازو اشغال می‌شود. آنها بی‌توجهی به شهروندان عرب را به من آموزش دادند و مرا با این اعتقاد

پرورش دادند که سرزمین اسرائیل برای ماست».[۲۹]

بدین ترتیب مشخص می‌شود که تربیت در اسرائیل شیوه‌ای صهیونیستی و مبتنی بر تجاوز، خشونت و برنامه‌ریزی برای توسعه‌طلبی و منع دیگران از رسیدن به حقوق انسانی و مدنی است. به نظر وکیلی به نام «ویلیتسا لانفر» سیاست اسرائیل «روی آموزش جنگ، نهادینه کردن احساسات قومی و کینه‌ورزی نسبت به اعراب در بین دانش‌آموزان متمرکز شده است»[۳۰] تا طبق گفته پروفسور شاحاک، «اکثر یهودیان اسرائیل با کینه و تحقیر به فلسطینیان نگاه کنند».

بنابراین، طبیعی بود که در تربیت یهودی صهیونیسم به سازماندهی جنگی یهودیان توجه شود؛ به گونه‌ای که برای برخورد با دشمن ابدی خود ـ اعراب ـ قدرتمندتر شوند و به تکمیل جنگ سرکوبگرانه‌ای بپردازند که «یهوه» از همان لحظه‌ای که وعده‌اش را به «ملت برگزیده» خیالی‌اش داد، آن را آغاز کرد. کشتارهای وحشیانه‌ای که صهیونیست‌ها هنوز هم برضد اعراب مسلمان مرتکب می‌شوند، چیزی نیست جز تصویر زنده‌ای از تاریخ قدیمی که یهودیان هنگام اشغال فلسطین با همین روحیه وحشیگری و کینه‌توزی مرتکب شدند. کشتارها و جنایات صبرا، شتیلا، عین‌الحلوه، قانا و... تکرار و تداوم کشتارهای دیریاسین، قبیه و همان کشتار یشوع* در اریحاست... «و تمام آنچه را که از مرد و زن، کودک و پیر و حتی گاو و الاغ در شهر بود با شمشیر گردن زدند».[۳۱] براساس گفته «وایزمن»، آنان معتقد بودند که پناه بردن به خشونت و ترور و آماده همکاری با شر بودن، قدرتی است که فوایدی در تحقق و رسیدن به وطن ملی یهود دارد.[۳۲]

برای ارائه تصویری روشن از تأثیرگذاری این نوع تربیت در ایجاد ارزش‌هایی مثل خشونت‌طلبی، تجاوزگری، تعصب و انزواطلبی به نظرسنجی‌ای اشاره می‌کنیم که جورج تاماران، استاد روان‌شناسی دانشگاه تل‌آویو، از دانش‌آموزان مدارس ابتدایی به عمل آورده است. در این نظرسنجی که بسته به محل نظرسنجی در مدرسه، کیبوتس یا شهر انجام شد، بین ٦٦ تا ۹۵ درصد از سؤال‌شوندگان محو و نابودی کامل اعراب را

---

* براساس آنچه در کتاب مقدس یهودیان آمده است، «یشوع بن‌نون» رهبری بنی‌اسرائیل را پس از مرگ موسی برعهده داشته و آنان را پس از آوارگی در بیابان به بیت‌المقدس آورده و پس از درگیری و محاصره این شهر و کشتار زیاد، آن را فتح کرده است ـ م.

تأیید کردند.

چنین پرورشی که افراد را با عقده برتری‌طلبی تربیت می‌کند و تمایل شدید به متمایز دانستن خود را در آنان به وجود می‌آورد، ناگزیر افراد را به سمت کینه‌توزی، تنفر از دیگران و تقدیس تجاوزگری راهنمایی می‌کند. در چنین تربیتی، افراد هم‌زمان به ابزاری برای خشونت و قربانی خشونت تبدیل می‌شوند، زیرا ویژگی‌های حقیقی انسانیت در درون آنان کشته می‌شود.

تأملی در جامعه اسرائیل، ساختار دینی و ساختار نظامی و خصمانه آن را نشان می‌دهد. در جامعهٔ اسرائیل به عنوان یک جامعه ایدئولوژیک دینی، سیطره اصول دینی یهودی بر تمام جوانب زندگی به وضوح دیده می‌شود؛ هم‌چنان که به عنوان جامعه‌ای نظامی (جامعه جنگجویان) از هر چیزی برای جنگ و ایجاد «امتی جنگجو» استفاده می‌شود. در بین این امت، ارزش‌هایی مثل قتل و ویرانگری نظامی در درجه اول اهمیت قرار دارد.

یکی از متفکران یهودی در انتقاد از چنین جامعه‌ای نوشته است: «در این کشور به تربیت نسل جوان بسیار متعصبی توجه می‌شود که با تربیتی نظامی پرورش می‌یابد و رهنمودهای جنگی به سمت اهداف اشغالگرانه را دریافت می‌کند. این فرد خشونت‌هایی را آموزش می‌بیند که نمونه آن در کشورهای نظامی اجرا می‌شود. آنها در اینجا ارتش را به قبله جوانان تبدیل کرده‌اند و درست مانند نازی‌ها که ارتش را خدای خود می‌دانستند، جایگاه ویژه‌ای به آن داده‌اند. آنها در این کشور کودکان را با این پرورش نظامی که شکلی استعماری دارد، تربیت می‌کنند و پرورش می‌دهند».[۳۳]

بدون شک، جامعه اسرائیل که ماهیتی تجاوزگرانه دارد و نیروی خود را برای سازماندهی نیروهای مسلح، تجهیز جنگجویان و جذب مهاجران متجاوز ـ به منظور آماده شدن برای جنگی که هر لحظه ممکن است رخ دهد ـ به کار می‌گیرد، احساس نگرانی و عدم آرامش دائمی دارد و گرایشی عمیق و همیشگی از کینه جمعی بر این جامعه مسلط و تمام قسمت‌ها و مراکز مختلف آن را دربرگرفته است. این همان چیزی است که ژنرال یسرائیل تال بر آن تأکید می‌کند و می‌گوید: «سرنوشت هر ملتی رفتار آن را شکل می‌دهد و سرنوشت ما امتی جنگجو و مبارز از ما می‌سازد، زیرا ما نمی‌توانیم

برگردیم. به کجا می‌توانیم برگردیم، در حالی که سربازان ما یقین دارند که نمی‌توانند شکست بخورند که در غیر این صورت، زنان و بچه‌هایشان محکوم به اعدام هستند».[۳۴]

در چارچوب این موجودیت نظامی یا تهاجم موفق ـ آن‌گونه که ژنرال دوگل می‌نامد ـ یا جامعهٔ پیوندی که تاریخ آن پر از اقدامات تروریستی مختلف، تهاجم‌ها و تجاوزگری‌هاست و مردم این جامعه با عقده سرکوب و از بین بردن، که رهبرانشان در درونشان کاشته‌اند، متمایز می‌شوند، طبیعی است نسلی هم‌چون نازی‌ها متولد شود که تمایلات تجاوزگرانه سرکوب‌شده‌اش او را به سمت خون‌ریزی و ارتکاب قبیح‌ترین جنایت‌ها سوق می‌دهد و این شعار را با صراحت ابراز می‌دارد که «هر چیزی با زور آغاز و با زور اجرا می‌شود».

۵. ادبیات یهودی به عنوان یکی از خاستگاه‌های تروریسم

دستاورد ادبی ادیبان یهودی ادبیاتی سیاسی و جنگی است که بر اصول ایدئولوژی صهیونیسم تأکید و اهداف تجاوزگرانه آن را توجیه می‌کند و از طریق ایجاد حس دائمی تنفر و تحقیر نسبت به تمام غیریهودیان، به ویژه اعراب، به اقدامات توسعه‌طلبانه و شهرک‌سازی صهیونیسم خدمت می‌کند.

ارتباط کامل بین ایدئولوژی صهیونیسم و نویسندگان یهودی، ادبیاتی را به وجود آورده است که به طور کامل در جهت تأکید بر ایدئولوژی صهیونیسم و خدمت به اهداف تجاوزگرانه آن نسبت به دیگران به کار گرفته می‌شود. در ادبیات یهودی تمام ارزش‌ها و مراتب انسانی متعلق به یهودیان است و اعراب مسلمان افرادی ترسو، کثیف، عقب‌مانده، تنبل و پلید هستند که از هرگونه تمدنی به دورند. در مقابل، یهودیان دارای تمام ویژگی‌های تمدنی جدید هستند و قهرمانانی متفاوت به حساب می‌آیند.

تاریخ، هیچ ادبیاتی را به خود ندیده است که دستاوردهای آن برای تجسم تصویر خشونت و تشویق به انجام آن ـ مانند آنچه در نوشته‌های ادبای یهودی وجود دارد ـ به کار گرفته شده باشد. تجاوز، قتل، کشتار و تنفر تصویری برجسته در تمام صفحات ادبیات یهود است که نمونه آن را هیچ میراث تاریخی و سیاسی به خود ندیده است. برای مثال «ش. شالوم» شاعر یهودی می‌گوید:[۳۵]

قلب‌های ما را سنگ گردان
تا اینکه نرم نشود یا نلرزد
آن‌گاه که پرچم‌های ما بلند می‌شود
بر بالای خون‌هایی که ریخته‌ایم...

«حییم نحمان بیالیک» شاعر معروف یهودی می‌گوید: «انتقام گرفتن با ریختن خون کودکی کوچک را شیطان نیز هنوز انجام نداده است، اما ما به علت شکوه و عظمت یهوه آن را انجام خواهیم داد».[۳۶]

«حزای لافین» نویسنده یهودی می‌گوید: «ما در روزگار نبرد با اعراب زندگی می‌کنیم. ما در شرایطی زندگی می‌کنیم که می‌توان عنوان «دشت‌های خون» را به آن اطلاق کرد. بنابراین، وظیفه ماست که از نوشتن داستان‌های زیبا که در آن از پروانه‌ها، گل‌ها و روغن پاک و زلال زیتون صحبت می‌شود، خودداری کنیم... من می‌خواهم نسلی بیافرینم که انتقام مرا بگیرد. این نسل همان هزاران خواننده و کودکانی هستند که برای خواندن کتاب‌های من فریاد می‌کشند».[۳۷]

از زبان «دزرائیلی» یکی از قهرمانان داستان‌ها آمده است: «قهرمان بر در خانه‌های شما به پا می‌خیزد و هر آنچه را نزد شماست از بین می‌برد و هیچ‌کس نخواهد ماند. مرد، زن، کودک شیرخوار، گاو، گوسفند، شتر و الاغ همه کشته خواهند شد. از من می‌پرسی که چه می‌خواهم؟ پاسخ من موجودیت قومی است که آن را ندارم. از من می‌پرسی که چه می‌خواهم؟ پاسخ من سرزمین موعود است. از من می‌پرسی که چه می‌خواهم؟ پاسخ من قدس است».[۳۸]

بدین ترتیب، ادبیات یهودی موضعی غیرانسانی و غیراخلاقی اتخاذ می‌کند که غرق در گمراهی و نیرنگ و فریب است و احساس کینه و نفرت را در درون یهودیان می‌کارد و جهانیان را قانع می‌کند که فلسطینیان عنصری مخالف هستند که باید طبق اصول زیر از بین بروند:

- تجهیز اسرائیل به سلاح و در اختیار قرار دادن تمام ابزارهای قدرت و سرکوب؛
- تأکید بر ایمان مطلق به ایدئولوژی صهیونیسم و اصول و مبانی یهودی آن؛
- عدم پذیرش موجودیت فلسطینی و اقدام جدی در کنار زدن آن از طریق ترانسفر

و کوچ اجباری فلسطینیان؛

ـ ایجاد این اعتقاد نزد تمام یهودیان جهان که تنها راه تحقق این اهداف خشونت و تجاوزگری است؛

ـ توجیه قتل‌ها، کشتارها و تمام جنایت‌های صورت‌گرفته و معرفی آن به عنوان عملی عادی؛

ـ شست‌وشوی مغزی جمعی در سراسر جهان برای پوشش دادن به موجودیت نامشروع یهودی و حمایت از تجاوزگری‌های آن؛

ـ تغییر و تقلب در تاریخ منطقه در مقابل ادعای وحدت و تداوم تاریخ یهود.

٦. سرچشمه سیاسی و امپریالیستی

اعتقاد صهیونیسم به قطعی بودن استفاده از خشونت برای تحقق آرمان‌هایش باعث شده است تا استراتژی آن به طرحی سیاسی ـ نظامی تبدیل شود که سیاست و خشونت در تمام اجزای آن به صورت تکاملی وجود دارد و از کوچک‌ترین نهادهای اسرائیلی آغاز می‌شود و به وسیع‌ترین آن که همان دولت اسرائیل است پایان می‌یابد؛ به گونه‌ای که این طرح‌ها با دقتی بی‌پایان، شیوه‌ها و راه‌های [اعمال] شدیدترین انواع خشونت را مشخص می‌کنند.

تأکید ایدئولوژی صهیونیسم بر نقش خشونت و شیوه‌های آن در تحقق اهداف صهیونیسم و تبدیل آن به سیاستی که ادامه خشونت و ابزاری برای توجیه آن است، به هیچ وجه باعث نمی‌شود که اهمیت و ارزش نقش سیاسی در شعله‌ور کردن، شدت بخشیدن و توجیه کردن خشونت از بین برود.

در سخنرانی بن‌گوریون برای افسران ارتش اسرائیل پس از عملیات سه‌جانبه [اسرائیل، انگلیس و فرانسه علیه مصر] که نتیجه بسیج سیاسی در عرصه داخلی و خارجی بود، آمده است: «ما در عملیات سینا قدرت خود را ثابت کردیم، اما اکنون باید به جهان ثابت کنیم که حق با ماست».[۳۹]

۷. منفعت‌طلبی

تروریسم از ویژگی‌های اصلی موجودیت یهودی و از مظاهر جامعه آن محسوب می‌شود و بدون شک، گرایش‌های منفعت‌طلبانه یکی از پایه‌های فعالیت یهودی و از سرچشمه‌های تروریسم آن است.

این گرایش از یک سو، بر تحریک‌ها و اغواگری‌های مادی در مورد اقدامات شهرک‌سازی و استعماری و از سوی دیگر، بر سنت‌های زندگی یهودی تأکید دارد. کارل مارکس درباره این گرایش می‌گوید: «یهودیت دین مال‌اندوزی و عبادت بازرگانی است. به علت دارایی و مال، خدای اسرائیل غیرتمند است. اساس دنیوی یهودیت، نیاز کاری و منفعت‌طلبی شخصی است».

نیاز کاری و منفعت‌طلبی شخصی از ضرورت‌های اساسی صهیونیسم هستند. در واقع، سرکوب فلسطینیان، استعمار فلسطین و بیرون راندن فلسطینیان به عنوان ضرورتی برای رشد اقتصادی بیان می‌شود که در هر دو حالت (سرکوب و استعمار)، خشونت تنها وسیله و ابزار به حساب می‌آید.

۸. تربیت کیبوتسی

صهیونیسم تلاش زیادی می‌کند تا نسل جدید کیبوتس‌ها که به آن نسل «صابرا» یا «صبیر» گفته می‌شود، به الگوی جدیدی برای شخصیت اسرائیلی تبدیل شود. مطالعات روان‌شناختی متعددی در خصوص این شخصیت انجام گرفته است که مهم‌ترین آن تحقیق شخصی به نام «م. سبیرو»[۴۰] است که به ویژگی‌های زیر برای این شخصیت دست یافته است: تجاوزگری، تنفر از غریبه‌ها، درون‌گرایی، سرد بودن در احساسات و کینه‌ورزی. طرح این موضوعات به علت از دست دادن احساس امنیت است. ممکن است برای برخی، از جمله «سبیرو» که مطالعاتی پیشگام در مورد «کیبوتس» دارد، این وضعیت به معنای شکست و به مشکل برخوردن در تجربه کیبوتس باشد، اما ما معتقدیم «در عمل، این همان الگوی مورد نظر است که تمام مظاهر تعصب شخصیت صهیونیستی در خشن‌ترین صورت‌هایش در آن تجسم می‌یابد. شخص تجاوزگر رحمت و مهربانی را نمی‌شناسد، در خود فرورفته است، احساسات گرمی ندارد، نسبت

به هر آنچه در اطرافش وجود دارد کینه دارد و احساس می‌کند متفاوت از دیگران است. این الگو دین یهود را نمی‌پذیرد و از ضرورت اصرار بر تداوم داشتن تاریخ یهودی و تناقض‌هایی که این اصرار در پی دارد، اظهار بی‌نیازی می‌کند. این الگو از اسرائیل آغاز می‌شود تا با آن فرزندان اسرائیل را متحد کند.»[41] یکی از مواردی که این الگو بر آن تأکید دارد نسبت حضور افرادی از کیبوتس‌ها به عنوان افسر در ارتش است که با نسبت آنان در جامعه قابل مقایسه نیست. این وضعیت تأکیدی بر مطابقت ارزش‌های کیبوتسی و ارزش‌های نظامی ارتش اسرائیل است.[42]

به نظر نمی‌رسد که از دیدگاه یک اسرائیلی و مشخصاً یک شهرک‌نشین کیبوتسی طبیعت و رابطه با زمین یک ارزش انسانی باشد. از نظر او، طبیعت مکانی نیست که بتوان گفت فرد برای فرار از جامعه به آن روی می‌آورد، بلکه هر تپه‌ای می‌تواند مقبره‌ای تاریخی و صحنه‌ای برای نبرد باشد. در مورد زمین هم سیاستی قانع‌کننده برای خود دارد که در نهایت، به انکار گروهی از انسان‌ها و تأکید بر موجودیت گروهی دیگر منجر می‌شود، به گونه‌ای که ملتی به طبیعت و ملتی دیگر به تاریخ واگذار می‌شود. در نتیجهٔ این امر، طبیعت به موضوعی مختلط و سیاسی تبدیل شده است که بر سر آن درگیری وجود دارد و غیرممکن است که بتوان آب، خاک و درختان آن را بدون خون‌هایی که با آن آمیخته شده است به یاد آورد. این همان ذهنیت شهرک‌نشین‌ها و ساختار شناختی آنان است که متخصصان و دانشگاهیان آن را ارائه کرده‌اند.

می‌توان نتیجه گرفت که خلل و نارسایی اساسی موجود در جامعه اسرائیل بنیادی و ساختاری است و تا زمانی که این جامعه محل تلاقی و تجمع محله‌ها و گتوهای پراکنده در سراسر جهان است، غیرممکن است صلحی در پی داشته باشد. این امر ناگزیر سبب خواهد شد که انسان اسرائیلی از یک سو، خود را تحت فشار احساس قطع ارتباط با جامعه پیشین ببیند و از سوی دیگر، نگران انفصال و جدایی از جامعه جدید باشد. به همین دلیل، تصمیم می‌گیرد طبق قالب‌ها، شیوه‌ها و واکنش‌ها و نه براساس پیوستگی فرهنگی که شخصیت قومی یکسانی بنا می‌نهد، رفتارهای خاص خود را داشته باشد.

ما در برابر جامعه‌ای قرار داریم که مقرر شده است رفتارهای آن برای خدمت به

مکانیسم «جمع‌آوری» باشد و هرگاه این مکانیسم سست و ضعیف شده است، دولت‌ها برای تحریک و تقویت آن اقدام کرده‌اند. چنانچه کسی از این مسیر خارج شود، خائن تلقی می‌شود، زیرا در برابر علت وجودی خود قیام کرده است. از سوی دیگر، کسی که در این مکانیسم ادغام شود و با آن همراهی کند، یک قهرمان یا شهروندی صالح و درستکار معرفی می‌شود. چنین وضعیتی جز خشونت نمی‌تواند نتیجهٔ دیگری داشته باشد. به همین علت، برای یک یهودی اسرائیلی مجالی برای مهربانی و رحمت وجود ندارد و ضرورتاً در این امر، نفی ذات و از بین بردن توجیه وجود نیز دیده می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. سمیع دیب، *العنف الصهیونی؛ أیدیولوجیة و ممارسة*، دار فکر للابحاث و النشر، ص ۸۲

۲. إمیل توما، *جذور القضیة الفلسطینیة*، دمشق: دار الجلیل، ۱۹۸٤، ص ٦۳.

۳. سرگی سیدرف، *صهیونیسم و شیوه تروریسم*، مسکو، ۱۹۸٤، ص ۲۳.

٤. همان.

۵. عبدالوهاب المسیری، *نهایة التاریخ*، بیروت: المؤسسة العربیة للنشر، ۱۹۷۹، ص ۱۰۵.

٦. مکسیم رودنسون، *اسرائیل واقع استعماری*، دمشق: وزارة الثقافة، ۱۹٦۷، صص ۷۳ ـ ۷۲.

۷. مناخیم بگین، *الارهاب*، بیروت: دارالمسیرة، ۱۹۷۸، ص ۳۵۲.

۸ هیثم کیلانی، *المذهب الإسرائیلی*، بیروت: مرکز الأبحاث، ۱۹٦۹، ص ٤۰۸.

۹. عبدالوهاب المسیری، *الأیدیولوجیة الصهیونیة*، کویت، ۱۹۸۲، ص ٤۲۸.

۱۰. همان، ص ۷۵.

۱۱. همان، ص ۱۲.

۱۲. خالد القشطی، *الجذور التاریخیة العنصریة الصهیونیة*، بیروت: الموسسة العربیة للنشر، ۱۹۷۹، ص ۸۸

۱۳. عبدالوهاب المسیری، پیشین، ص ٤۲۸.

۱٤. روجیه غارودی، پیشین، ص ۱۸۷.

۱۵. همان، صص ۱٦٤ ـ ۱٦۳.

۱٦. عبدالغنی عماد، پیشین، صص ۸۳ ـ ۸۲

۱۷. ایمانویل هایمان، الأصولیة الیهودیة، پیشین، صص ۲۲۴ـ ۲۲۳.

۱۸. مازن البنک، *إسرائیل مجتمع عسکری*، بیروت: درالکفاح، ۱۹۷۱، ص ۱۸۶.

۱۹. عبدالوهاب المسیری، پیشین، ص ۴۶۸.

۲۰. سمیع دیب، پیشین، ص ۹۶.

۲۱. جورجی کنعان، *العنصریة الیهودیة*، بیروت: دارالنهار، ۱۹۸۳، ص ۲۱۰.

۲۲. محمد أبوخضور، النكة الصهيونية، دمشق: مطابع الف باء الأديب، ۱۹۷۷، ص ۹۷.

۲۳. روجيه غارودی، *قضية إسرائيل و الصهيونية السياسية*، دمشق: وزارة الثقافة، ۱۹۸۴، ص ۸۳.

۲٤. هيثم كيلانی، المذهب العسكرى الإسرائيلی، وزارة الدفاع، ۱۹۶۹، صص ۱۸ ـ ۱۷.

۲۵. سفر تثنیه، ۴۲/۳۲، ص ۲۶۱.

۲٦. سفر تثنیه، ۱۶/۷، ص ۲۲۹.

۲۷. سفر تثنیه، ۲۴/۷، ص ۲۲۹.

۲۸. جورجی کنعان، پیشین، ص ۱۹۴.

۲۹. همان، ص ۲۰۳.

۳۰. همان.

۳۱. غارودی، پیشین، ص ۸۹.

۳۲. جورجی کنعان، پیشین، ص ۷۰.

۳۳. محمد فاروق حيثمی، *فی الإستراتيجية الإسرائيلية*، بيروت: مركز الابحاث، ۱۹۶۸، ص ۲۱.

۳٤. عادل عطاوی، التربية اليهودية، بيروت، ۱۹۸۰، صص ۳۶ ـ ۳۵.

۳۵. نجيب الأحمد، *الصهيونية هدفاً و فكراً*، الدائرة السياسية لمنظمة التحرير، ۱۹۷۷، ص ۵۶.

۳٦. مجله *الطلائع*، ش ۵۹۷، ۱۹۸۲/۷/۱۳.

۳۷. مجله *الاقلام*، س ۱۴، ش ۹، ۱۹۷۹، ص ۶۹.

۳۸. محمود ملوک، *الإيديولوجيا الصهيونية*، پایان‌نامه دانشگاهی، ص ۱۶۲.

۳۹. هیثم کیلانی، پیشین، ص ۴۲۳.

٤۰. معتز سید عبدالله، سلسلة عالم المعرفة (کویت) الاتجامات التعصبية، ش ۱۳۷، ۱۹۸۹، صص ۲۵۵ تا ۲۵۹.

٤۱. همان، ص ۲۵۹.

٤۲. یارون ازراحی، «رصاصات المطاط»، *السفير*، ۲۳ فوریه ۱۹۹۸.

بخش پنجم

تروریسم صهیونیستی؛ از اندیشه تا عمل

فصل اول
ستایش قدرت و نظامی کردن جامعه

به سادگی می‌توان ملاحظه کرد حوادث مختلفی بر شخصیت یهودیان تأثیر گذاشته است. تاریخ یهودیان قبل و بعد از تورات، تاریخی خونین و پر از جنگ و درگیری، تجاوز، وحشیگری و خشونت است که نمود بارز آن جنگ برای تصاحب سرزمین کنعان به شمار می‌رود. اما یهودیان پس از جنگ با آشور (۷۲۱ ق.م)، بابل (۸٦ ق.م) و روم (قرن اول میلادی) ضعیف شدند و برای تحقق اهدافشان به پنهان‌کاری و حیله و نیرنگ روی آوردند. در نتیجهٔ این وضعیت، عنصر مقاومت [در بین یهودیان] از بین رفت و آنها به انسان‌هایی ترسو و بینوا تبدیل شدند.[1]

مطابق روایات تورات، یهودیان در مصر تسلیم سیستم برده‌داری بودند، اما به دستور «خداوند» آن سرزمین را ترک کردند و پس از گذراندن دوره سرگردانی در بیابان به افرادی جنگجو تبدیل شدند که برای اشغال سرزمین «کنعان» می‌جنگیدند. طبق تفسیر یهودیان، این سرگردانی مجازات گمراهی و فساد اخلاقی آنان نبود، بلکه خداوند می‌خواست به ضعف آنان پایان دهد، روند طبیعی انتخاب تکمیل شود و آنان قدرتمند و پرتوان قدم در سرزمین کنعان بگذارند.

در عصر جدید نیز یهودیان که هم‌چون «برده‌ای در گتوها» زندگی می‌کردند، برای اجرای فرمان «یهوه» به جنگجویان و اشغالگران سرزمین فلسطین تبدیل شدند. این اتفاق پس از روا داشتن ظلم و ستم پی‌درپی و طولانی علیه یهودیان رخ داد و با

سامی‌ستیزی نازی‌ها به اوج خود رسید. یهودیان نیز با بزرگ‌نمایی این حادثه، تا حد امکان از آن برای طرح صهیونیسم بهره‌برداری کردند.

در نوشته‌های صهیونیستی از یهودیان دیاسپورا به عنوان افرادی ترسو یاد می‌شود، زیرا آنها بدون هیچ مقاومتی و هم‌چون گله‌های گوسفند به کشتارگاه رفتند. در حافظه یهودیان خاطرات زیادی از دوره نازی‌ها وجود دارد که از آن به «شوآه» به معنای فاجعه و مصیبت یاد می‌کنند. این دوره هم‌چنین غم‌انگیزترین دوره یهودیان دیاسپورا تلقی می‌شود. صهیونیسم از همان آغاز پیدایش به بزرگ‌نمایی این حادثه پرداخت و آن را به افسانه و بتی برای گریه و زاری یهودیان تبدیل کرد تا جایی که این موضوع به یکی از ارکان عقیده صهیونیسم تبدیل شده است. البته تنها یهودیان نبودند که بیشترین قربانی را دادند، بلکه نازی‌ها صدها هزار لهستانی و روسی را نیز با گاز خفه کردند. یهودیان تلاش کرده‌اند این فرضیه رایج در بین خود را ثابت کنند که «اگر وطنی ویژه خودت نداشته باشی، انسانیت خود را از دست می‌دهی و به طعمه‌ای برای حیوانات درنده تبدیل می‌شوی. در نتیجه، هم‌چون حیوانی به سمت قتلگاه پیش برده می‌شوی».

به هر حال، مبالغه‌ها در خصوص کشتار یهودیان توسط نازی‌ها و نیز برخی مسائل خطرناک دیگر روز به روز آشکار می‌شود که از آن جمله می‌توان به همکاری سازمان «شامیر» به رهبری «اسحاق شامیر» با نازی‌ها اشاره کرد. در تاریخ ٤ فوریه ۱۹۸۳ روزنامه یدیعوت *آحرونوت* در مقاله مستندی که طی آن با یکی از رهبران تاریخی گفت‌وگو شده بود، بر این موضوع تأکید کرد. این شخص اظهار داشت که دوستانش به رهبران نازی‌ها توضیح دادند که شکل‌گیری یک رژیم نازیسم در اروپا در راستای مطامع و خواسته‌های ملت یهود در فلسطین است. هم‌چنین از قول این فرد آمده بود که «ناتان یالین مور» اولین فرستاده اسحاق شامیر بود که نزد «فون هنتگ» رئیس دفتر اطلاعات مخفی آلمان در دمشق رفت.

داستان‌های مربوط به فاجعه‌ای که یهودیان مطرح می‌کنند، به تفصیل در مدارس تدریس می‌شود و از آنچه در «آشوویتس» و «تربلنکا»* رخ داده است، صحبت می‌شود.

---

* آشوویتس و تربلنکا نام دو کوره آدم‌سوزی است که به ادعای صهیونیست‌ها، آلمانی‌ها در طول جنگ جهانی دوم یهودیان را در این کوره‌ها سوزانده‌اند ـ م.

هیأت «ید و شم» که مسئول بزرگداشت یاد قربانیان جنایات نازی‌هاست، مراسم متعددی در این زمینه برگزار می‌کند. این داستان‌ها معمولاً با تعابیری مثل «خواری و ذلت»، «تسلیم شدن»، «ترس» و «ننگ» ارتباط می‌یابد؛ تا جایی که در بین جوانان اسرائیلی این‌گونه شایع شده است که به تمسخر به پناهندگان یهودی عنوان «صابون» اطلاق می‌کردند که به ساختن صابون از چربی انسان‌ها توسط نازی‌ها اشاره دارد. بدین ترتیب، این نام با ترس و ضعف مترادف شد و این احساس رشد کرد که نباید اجازه داد آنچه اتفاق افتاده است برای کودکان آنان نیز رخ دهد.

براساس نظرسنجی که گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تل‌آویو در سال ۱۹۷۷ انجام داد، احساس خطر در تکرار مصیبت رخ‌داده برای یهودیان، هم‌چنان به شدت مطرح است؛ زیرا ۷۰ درصد افراد معتقد بودند چنین خطری وجود دارد. آنچه غربی‌ها را به وحشت انداخت آن بود که نیمی از این افراد معتقد بودند بهتر است این اتفاق در خارج از اسرائیل رخ دهد.[۲]

صهیونیسم با تکیه بر این میراث برای رشد و تقویت روحیهٔ انتقام‌جویی، تمجید و ستایش قدرت و تحقیر ضعف و سستی اقدام کرد. هدف صهیونیسم نیز آفریدن شخصیت یهودی جدیدی بود که مطابق فریاد «آخرین یهودی و اولین عبری» باشد که «آحاد هاعام» (نام واقعی او آشیر گزنبرگ است) متفکر صهیونیست آن را سر داد.[۳]

صهیونیست‌ها از موضوع ترس بهره‌برداری زیادی کردند. در واقع، این ترس علیه بسیاری از اقدامات خشونت‌آمیز متهورانه‌ای بود که برخی به اشتباه آن را شجاعت توصیف می‌کنند. با داشتن چنین میراثی، شخصیت‌هایی مثل آریل شارون به علت انجام اقدامات تروریستی مرگ‌بار، از سال ۱۹۴۸ تاکنون، تا جایگاه تقدس بالا رفتند. شارون به دلیل اقداماتی که در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ انجام داد و نیز به علت دور زدن نیروهای مصری در عملیات «دورسوار»* و به علت قتل‌عام‌هایی که در قبیه، صبرا، شتیلا و جنین مرتکب شد، لقب «پادشاه» را دریافت کرد.

ادبیات صهیونیسم گرایش به انتقام را تقویت و با جدا کردن یهودیان از انسان‌های

---

* نخلستان‌های دورسوار یکی از جبهه‌های جنگ بین مصر و اسرائیل بود. در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۷۳ شارون با ایجاد پلی در این منطقه توانست ارتش سوم مصر را به محاصره درآورد و توازن استراتژیک را به نفع اسرائیل تغییر دهد ـ م.

دیگر، آنان را از انسانیت خود جدا کرده است؛ هم‌چنان که بشریت را از انسانیت خود جدا و آنان را به نظاره‌گران «تراژدی» یهود تبدیل کرده است. شعارهایی مثل «انتقام گرفتن»، «خون‌خواهی» و «به دست گرفتن شمشیر به جای کتاب» به وفور در اشعار صهیونیستی به کار می‌رفت.

در مراحل اولیه فعالیت صهیونیسم، تفکرِ ستایش قدرت و ذهنیت تقدس تروریسم برای تمرکز بر اقدام نظامی نمود پیدا کرد. در همین راستا، سازمان «هاشومیر» (نگهبان) تشکیل شد، اما هدف آن نگهبانی و دفاع نبود بلکه مطابق این شعار شکل گرفت که «یهودیه با خون و آتش سقوط کرد و با خون آتش برپا خواهد شد». طبق برنامه، هدف این سازمان بنای جامعه یهودی نظامی و گسترش دامنه مشاغل نظامی بود، به گونه‌ای که جایگاهی متمایز در سطح جامعه به دست آورد. البته این هدف زمانی تحقق یافت که حق انحصاری دفاع و نظارت به «یشوف» (جامعه یهودیان سرزمین فلسطین قبل از تشکیل رژیم صهیونیستی) محدود نشد و در کنار آن نیروی نظامی مسلح و حرفه‌ای نیز شکل گرفت.

با پایان یافتن جنگ جهانی اول دو اندیشه ظهور یافت. اندیشه اول هم‌چنان که در تصور ژابوتینسکی وجود داشت، بر تشکیل نیروی نظامی متخصص و حرفه‌ای تأیید می‌کرد؛ به گونه‌ای که در عمل موجب ایجاد ارتشی ملی و حرفه‌ای شود که به هیچ حزب سیاسی وابسته نباشد و به عنوان هم‌پیمانی در خدمت حکومت قیمومت و نیز در خدمت «یشوف» باشد. اندیشه دوم خواستار ایجاد نیروی نظامی پیشاهنگ براساس نظریات «یوسف ترومپلدور»* بود. برخلاف نظر ژابوتینسکی، در این اندیشه بر این موضوع تأکید می‌شد که چارچوب نظامی باید یک ایدئولوژی سیاسی ناب داشته باشد و به عنوان نیروی سازمانی این ایدئولوژی عمل کند.

بدین ترتیب، بین سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۷۸ سه سازمان نظامی تروریستی شکل گرفت: هاشومیر، هاگانا (سازمان ژابوتینسکی) و سازمان ترومپلدور. پس از تلاش‌هایی که برای یکی کردن نیروهای نظامی صورت گرفت، در سال ۱۹۲۱ «هاگانا» تشکیل شد.

---

* یوسف ترومپلدور از یهودیان روسیه است که در سال ۱۸۸۰ در قفقاز به دنیا آمد و تا سال ۱۹۰۵ در ارتش روسیه تزاری خدمت کرد. او پس از ترک ارتش روسیه در سال ۱۹۱۲ به فلسطین آمد و تا سال ۱۹۱٤ به آموزش نیروهای پیشاهنگ یهودی پرداخت تا اینکه در سال ۱۹۲۰ در درگیری با اعراب فلسطینی به قتل رسید ـ م.

در سال ۱۹۳۵ ژابوتینسکی از این سازمان جدا شد و سازمان نظامی اتسل (سازمان نظامی ملی) را تأسیس کرد. این سازمان پس از انقلاب عربی سال ۱۹۳٦ عقیده جدیدی را در فعالیت‌های نظامی دنبال کرد و با پذیرش اقدام نظامی فعال که «اسحاق سادیه» منادی آن بود، دفاع ثابت از شهرک و انتظار دشمن کشیدن را کنار گذاشت. سادیه خواستار حمله به روستاها و مراکز عربی بود. او در جنگ جهانی دوم به همراه گروهی از نظامیان ایده ایجاد نیرویی سازمان‌یافته را مطرح کرد که هسته واقعی ارتش آینده به حساب می‌آمد. بدین ترتیب، ایده ایجاد نیرویی تهاجمی برای هاگانا مطرح شد که به آن «پالماخ» یا گروهان‌های صاعقه می‌گفتند. در ماه می ۱۹٤۱ سازمان صهیونیسم این نیرو را به رسمیت شناخت و بدین ترتیب، پالماخ به اولین واحد نظامی وابسته به هاگانا و اولین ارتش یهودی تبدیل شد که به طور کامل برای مبارزه تجهیز شده بود.

به محض تشکیل کشور اسرائیل در ١٤ می ١٩٤٨، بن‌گوریون اقدام به انحلال و ادغام تمام سازمان‌های صهیونیستی کرد. نخستین و خطرناک‌ترین سازمانی که منحل شد، اتسل بود. مناخیم بگین، فرمانده این سازمان، مجبور به امضای بیانیه‌ای شد که براساس آن، سازمان اتسل منحل می‌شد و تمام اعضای آن به ارتش دفاعی اسرائیل می‌پیوستند. گروه «اشترن» پس از اعلام تشکیل کشور اسرائیل انحلال خود را اعلام کرد و افرادش بدون هیچ قید و شرطی به ارتش پیوستند و پس از آن نیز گروه «پالماخ» منحل و در ارتش ادغام شد.

این اقدامات باعث شد که حمایت کاملی از نهاد نظامی اسرائیل صورت گیرد و تمام توان و نیروی نظامی حول محور آن جمع شود. اما از آنجا که امکانات و نیروی انسانی محدود اجازه تشکیل ارتشی بزرگ را نمی‌داد، ایجاد هماهنگی بین توانمندی‌های این ارتش و اهداف صهیونیسم تقریباً غیرممکن بود. از این رو، ایده «نظامی کردن جامعه» مطرح شد؛ یعنی تکیه بر ارتشی که کل جامعه را شامل شود و بتواند هنگام ضرورت بسیج شود و حجم مناسبی از نیروی نظامی را برای دوره‌هایی موقت و مشخص فراهم کند. رژیم صهیونیستی در این زمینه موفق بود تا جایی که می‌توان این سخن شایع را در مورد جامعه اسرائیل پذیرفت که تعداد افراد این جامعه برابر با تعداد سربازانی است که در مرخصی به سر می‌برند یا اسرائیل «ارتشی است که

دارای کشور است». چنین اصطلاحات و تعابیری منعکس‌کننده ویژگی جامعه نظامی است که تقریباً در آمادگی دائم به سر می‌برد.

مفاهیم نظامی در جامعه اسرائیل نفوذ کرده، روح نظامیگری افراطی مسلط شده و طبقه‌ای نظامی شکل گرفته که به مثابه پیشگام و طلایه‌داری است که با مفاهیم صهیونیستی اشباع شده است. گفتنی است این مفاهیم خود ریشه در مفاهیم دینی و تاریخی یهودیت دارد.

در چنین فضایی از خشونت و سنگدلی که قدرت و خشونت ستایش می‌شود و آمادگی دائمی برای جنگ و تجاوز وجود دارد، طبیعی است که ارتش جایگاه ویژه‌ای در بافت جامعه اسرائیل بیابد. فاصله‌ای بین نظامی و سیاست‌مدار وجود ندارد و ارتباط بین تاریخ و دین هم کامل شده است. بدین ترتیب، ما در برابر این معادله قرار گرفته‌ایم: دین = تاریخ = ارتش = سیاست. این امر به شکل مشخصی پس از جنگ سال ۱۹٦۷ نمود پیدا کرد. در این زمان ژنرال‌های پیروز جذب احزاب مختلف شدند و بسیاری از آنان از جمله موشه دایان، ایگال آلون، عزر وایزمن، حییم بارلیف، آریل شارون، اسحاق رابین و... توانستند پست‌های حساسی به دست گیرند.

می‌توان گفت ارتش در اسرائیل وظیفه خطیری برعهده دارد که به سیاست‌گذاری محدود نمی‌شود، بلکه فراتر از آن به خلق مفهوم تکامل قومی نیز می‌رسد. ملاحظه می‌شود تلاش‌هایی برای عملی کردن مفهوم «امت ستیزه‌جو» صورت می‌گیرد. این مفهوم چیزی فراتر از اصطلاح جامعه نظامی است، زیرا در جامعه نظامی، حرفه نظامی بر تمام روند امور جامعه حکم می‌راند، در حالی که امت ستیزه‌جو بدان معناست که در شرایط جنگ و درگیری تمام افراد جامعه سیاسی به نیروهای جنجگو تبدیل می‌شوند و هر کدام جایگاه مشخصی دارند.

جامعه صهیونیستی که براساس ستایش قدرت و دمیدن روح تجاوزگری از طریق عمومیت دادن احساس ناامنی شکل گرفت، دائماً فریاد می‌زند که از سوی همسایگان عرب خود در معرض تهدید است و آنها می‌خواهند او را به داخل دریا پرت کنند. ترس مشترک و تقویت و تحکیم احساس ناامنی عنصر اساسی برای متحد کردن جامعه صهیونیستی است؛ به خصوص که این جامعه به علت ماهیت ساختاری آن که از

مهاجرانی با فرهنگ‌های مختلف است، تناقض‌های بسیاری در خود دارد. صهیونیسم این موضوع را به خوبی درک کرد و به شکلی موفقیت‌آمیز از آن بهره گرفت. در برخوردهایی که در مراحل اولیه اقدامات صهیونیست‌ها در سرزمین فلسطین و برای شهرک‌سازی رخ داد و نیز در جنگ‌های پی در پی که بین اعراب و اسرائیل اتفاق افتاد، برای تقویت احساس ناامنی و ترس استفاده شد. به همین علت، مفهوم امنیت پیشگیرانه همیشه در ذهن صهیونیست‌ها وجود دارد. طبق مفهوم امنیت ملی اسرائیل، گاهی لازم است مجازات‌های جمعی علیه ساکنان عرب که اشغالگری را پذیرفته و در برابر آن تسلیم شده‌اند، انجام شود. قتل و کشتار، تخریب منازل، محاصره شهرها و روستاها، از بین بردن محصولات کشاورزی و شکستن دست و پا و استخوان‌های جوانانی که به سمت گشتی‌های اسرائیلی سنگ پرتاب می‌کنند، از جمله این اقدامات است. گاهی نیز ضربات پیشگیرانه نیازمند شعله‌ور ساختن آتش درگیری است. در نتیجه نباید اجازه داد آتش درگیری‌ها خاموش شود، بلکه همیشه باید وضعیتی بحرانی وجود داشته باشد. این هدف نیز براساس این شعار صهیونیستی محقق می‌شود که «هر گاه کسی برای کشتن تو جلو می‌آید، تو پیش‌دستی کن و او را بکش».[۴]

بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود جامعه اسرائیل در حالتی از جنگ دائمی به سر می‌برد. پسران و حتی دختران در سنین جوانی به خدمت نظامی طولانی‌مدتی فکر می‌کنند که دست‌کم سه سال طول خواهد کشید و طی این مدت در برابر انسان‌هایی که آنان را نمی‌شناسند و نیز در برابر مسئولیت‌های جدید قرار می‌گیرند. پس از پایان خدمت نظامی، ارتش در ذهن و خاطره افراد هم‌چنان باقی می‌ماند، زیرا خدمت در نیروی احتیاط، واقعیتی را به فرد یادآوری می‌کند که در نظامی کردن جامعه اسرائیل نمود می‌یابد. بدین ترتیب، فرد با یونیفرم نظامی یا بدون آن هم‌چنان یک سرباز خواهد بود. آموزش‌ها از چهارده سالگی در «ناحال» (سازمان جوانان پیشاهنگ مبارز) شروع می‌شود و فرد در هیجده سالگی باید به مدت سه سال در ارتش خدمت کند، پس از آن وارد خدمت احتیاط می‌شود که بین ۳ تا ۸ هفته در سال است و تا ۵۵ سالگی نیز ادامه دارد.[۵]

با چنین اقداماتی جامعه اسرائیل به پادگانی نظامی تبدیل می‌شود که در آن ارزش‌های نظامی و در رأس آن ستایش قدرت و توجیه تجاوزگری، اولویت اول به

حساب می‌آید تا اعراب همیشه یک دشمن باشند.

بدون شک، موضع سازمان ملل متحد که صهیونیسم را به اتهام نژادپرستی محکوم و در دهم نوامبر ۱۹۷۵ قطعنامه‌ای در این زمینه صادر کرد ـ هرچند برخلاف حقایق موجود با فشار امریکا که از لابی صهیونیسم طرفداری می‌کند، این قطعنامه بعداً لغو شد ـ نشان‌دهنده موضع تمام امت‌ها و ملت‌ها در خصوص اقدامات نژادپرستانه به طور عام و صهیونیسم به طور خاص است. با آنکه سازمان ملل در مذاکرات فریبکارانه «مادرید» از این قطعنامه عقب‌نشینی کرد، از ارزش آن کاسته نمی‌شود.

جنبش صهیونیسم بیش از آنکه جنبشی سیاسی باشد، چهرهٔ قومی و سیاسی یهودیت را نشان می‌دهد؛ زیرا درک صهیونیسم به تنهایی و بدون در نظر گرفتن اصول دینی یهود که صهیونیسم براساس آن شکل گرفته است، امکان‌پذیر نیست. بدین ترتیب، صهیونیسم در بین دیوارهایی از تعصب و انزواطلبی و در چارچوب قواعدی شکل گرفت که خاخام عزرا برای یهودیان وضع کرده بود. هدف او از این کار ممانعت از ذوب شدن و ادغام یهودیان در جوامع دیگر بود. به همین علت، یهودیان در طول سال‌ها پراکندگی روحیه برتری‌طلبی خود را که شریعت عزرا به آنان داده بود و بر کینه‌جویی و تنفر نسبت به ملت‌های دیگر مبتنی بود، حفظ کردند. آنان میراث دینی خود را نیز همراه داشتند که می‌گوید: «بنی‌اسرائیل ملتی مقدس هستند، زیرا ملت خدا هستند. سرزمین فلسطین نیز مقدس است زیرا خانه خداوند است».

زندگی در چنین فضایی باعث شد تا «گتوها» در پاسخ مثبت به خواسته‌های یهودیان شکل بگیرد نه بدین علت که ملت‌های دیگر آنان را به علت نژادپرستی و برتری‌طلبی‌شان، نپذیرفتند. اساس اقدامات یهودیان شک و دشمنی عمیق نسبت به غیریهودیان بود و از نظر آنان، آرامش فقط در درون دیوارها و در دنیای گتو وجود داشت.

این نگاهِ همراه با شک و دشمنی عمیق و این احساس که جهان در کمین یهودیان بینوا و صلح‌طلب است، باعث شد تا یهودیان، اسرائیل را به عنوان رژیمی غاصب، به یک گتوی بزرگ تبدیل کنند که در حالتی از دشمنی دائمی با غیریهودیانی به سر می‌برد که اطراف آن را گرفته‌اند. اما اسرائیل رژیمی است که به انواع مختلف سلاح‌های کشتارجمعی مجهز شده است. همان‌گونه که گتوها برای اروپا امری غریب بودند و به

علت نژادپرستی و دشمنی یهودیان با ملت‌ها و برتری‌طلبی و انزواطلبی آنان نسبت به اروپا، از لحاظ تمدنی با آن سنخیتی نداشتند، اسرائیل نیز به عنوان «ابرگتو» و رژیمی غاصب که در قلب جهان عرب واقع شده است، از لحاظ تمدنی هیچ نوع وابستگی به این منطقه ندارد، بلکه به علت نژادپرستی و دشمنی نسبت به تمام اعراب، در خصومتی ماهیتی با این منطقه به سر می‌برد.

با این حال، اسرائیل بیشتر به این علت که کشوری نژادپرست و صهیونیست است، نمی‌تواند کشوری صلح‌دوست باشد. در واقع، تجاوزگری، تروریسم و خشونت اساس ساختاری، بافت تاریخی و علت وجودی صهیونیسم را تشکیل می‌دهد.

با توجه به آنچه گفته شد، تمام درخواست‌های اسرائیل برای عادی‌سازی روابط و صلح، غیرواقعی و فریبکارانه است که تنها مصرف رسانه‌ای و تبلیغاتی دارد و مانوری تاکتیکی و کلامی برای کشور، جنبش و میراث دینی‌ای است که براساس تقلب، نژادپرستی و خشونت شکل گرفته است. در نتیجه، چنانچه حقیقت بر تقلب و قدرت حق بر حق قدرت پیروز نشود، صلح حقیقی به وجود نخواهد آمد.

فصل دوم
تروریسم نژادپرستانه صهیونیستی و پیامدهای آن

تحلیل وقایع و اسناد مربوط به تروریسم صهیونیستی برضد اعراب نشان می‌دهد که تروریسم تنها به اقدامات اجرایی محدود نمی‌شود، بلکه جزو عناصر سازنده و مهم ساختار ایدئولوژیکی ـ سیاسی آن به شمار می‌رود.

در عمل نیز تروریسم صهیونیستی در استیلا بر فلسطین از طریق استعمار اسکان یهودیان، نقشی کاربردی داشت. این تروریسم به عنوان ابزاری کارامد برای پایان دادن به قضیه فلسطین و تهدید مداوم کشورهای همسایه تعریف شده است تا اسرائیل به اولین قدرت منطقه‌ای تبدیل شود که وضعیت منطقه عربی را تعیین می‌کند.

از لحاظ شناختی، تروریسم در رأس اندیشه سیاسی صهیونیسم قرار دارد که با مقوله‌های نژادپرستی و استعماری تقویت می‌شود. از طرفی، پس از فاشیسم و نازیسم که خشونت را ستایش می‌کردند و آن را اولین ضامن حفظ بقا می‌دانستند، طرح‌هایی وجود دارند که بار دیگر دستاوردهای فلسفه مادی نیچه و فلسفه اجتماعی داروین را بازگردانده‌اند.

ارتباط بین این اهداف و مضامین از طریق ادغام دو بخش فلسفی و رفتاری مسأله تروریسم صهیونیستی تجلی می‌یابد که از زمان ظهور پروژه صهیونیستی به عنوان پروژه‌ای امپریالیستی در منطقه ما، راه خود را باز کرده و یکی از محرک‌های آن درک این موضوع از سوی رهبران صهیونیستی بوده است که شعار «سرزمین بدون ملت برای ملت بدون سرزمین» به صورت صلح‌آمیز عملی نمی‌شود و تنها از طریق زور می‌توان تغییرات جمعیتی مورد نظر این رهبران را اجرا کرد.

هرچند در آغازِ شهرک‌سازی صهیونیستی در فلسطین، موضوع تروریسم مورد توجه صهیونیسم بود، اما اولین رهبران سیاسی صهیونیست بعد جدیدی به آن دادند. پیشگام این رهبران تئودور هرتزل بود که آشکارا و با شور و حرارت از لزوم اقدام طرفدارانش در بنای دولت یهود صحبت و آن را این‌گونه توصیف می‌کرد: «بخشی از یک دیوار برای حمایت اروپا در آسیا و قلعه‌ای مستحکم از تمدن در برابر وحشیگری». گفتنی است این هدف براساس انجام شدیدترین نوع خشونت (کشتار جمعی) محقق می‌شود.

هرتزل سناریو مشخصی با عنوان «طرح» وضع و در آن تأکید کرد: «در حال حاضر (۱۸۹۶) یک دولت با همان شیوه‌های هزار سال پیش تأسیس نمی‌شود و بازگرداندن سطح تمدن به گذشته کاری احمقانه است». او در ادامه افزود: «فرض کنیم مجبوریم سرزمینی را از وجود حیوانات وحشی پاکسازی کنیم. ما نباید به همان شیوه‌ای عمل کنیم که اروپایی‌ها در قرن پنجم انجام می‌دادند؛ یعنی هر کدام نیزه‌ای برداریم و به دنبال یک خرس بگردیم، بلکه باید حمله‌ای بزرگ برای صید ترتیب دهیم، تمام حیوانات را در کنار هم جمع و بمب‌های کشنده و مرگبار را وسط آنها پرتاب کنیم».[۶]

در واقع، این طرح خلاصه باور و اعتقاداتی بود که در آن مرحله در محافل صهیونیستی حاکم بود. محافل اولویت را به اقدامات خشونت‌آمیز می‌دادند. نگاه این محافل به خشونت و اقدامات خشونت‌آمیز در راستای نگرش «بردشفسکی» (۱۹۲۵ ـ ۱۸۶۵) از رهبران معنوی صهیونیست‌هاست که می‌گوید: «مناسب نیست که انسان به صورت سیاسی با زندگی برخورد کند، آن هم در حالی که سیاست توانایی اقدام کارهای شر و اعمال خونبار را دارد».[۷]

در دوره‌های بعد جریان جنگ‌طلب بسیاری از رهبران صهیونیست و طرفداران آنها را جذب خود کرد. بدین ترتیب، جریان‌های خواستار همزیستی با اعراب که به دنبال راه‌حل‌های عقلانی بودند، به حاشیه رانده شدند. برای مثال، «ژابوتینسکی» به برخی از شاگردانش در وین یادآور می‌شود که «تورات و شمشیر از آسمان بر ما نازل شدند». او در جای دیگری تأکید می‌کند: «به رغم خواسته ساکنان اصلی [سرزمین فلسطین]، استعمار صهیونیستی محقق خواهد شد و سیاست دیوار آهنین که در برابر فشارهای این ساکنان مقاومت خواهد کرد، همان سیاست فراگیر ما در برابر اعراب است».[۸]

مناخیم بگین، شاگرد ژابوتینسکی، توجه بیشتری به این باور دارد؛ زیرا تجلیات فلسفی بیشتری از او نسبت به تروریسم دیده می‌شود. از نظر او، فایده استفاده از خشونت تنها در برابر اعراب نیست، بلکه طبق نگرش فراگیر او در مورد تحول تاریخی، «در تاریخ جهان، قدرتِ پیشرفت نه برای صلح بلکه برای شمشیر است».[9] به باور مناخیم بگین، اقدام به جنگ تا حدی است که به راهنما و محرک وجودی تبدیل می‌شود. در همین راستا، او اصل معروف دکارت یعنی من فکر می‌کنم پس هستم را به «من می‌جنگم پس هستم» تغییر می‌دهد و در سال ۱۹۵۸ از سربازان اسرائیلی می‌خواهد که وقتی دشمن عربی خود را می‌کشند مهربان نباشند و خطاب به آنان می‌گوید: «تا وقتی تمدن عربی را از بین نبرده‌ایم و بر خرابه‌های آن تمدن خود را بنا نکرده‌ایم، نباید نسبت به دشمن خود مهربان باشید».[10]

این نگرش مطابق اصولی است که بن‌گوریون آن را وضع کرد و براساس آن، توافق با اعراب با استفاده از زور حاصل می‌شود، زیرا «اعراب قادر به همزیستی مسالمت‌آمیز با یهودیان نیستند». این امر بهانه‌ای برای روی آوردن مکرر به استفاده از زور است و بهترین نمونه آن در آنچه «سیاست بازدارندگی اسرائیل» نامیده می‌شود، نمود پیدا می‌کند.[11]

بن‌گوریون در کنار این اصول بر موضوعی اعتقادی تأکید دارد که براساس آن «جهان معاصر چیزی جز زور را محترم نمی‌شمارد و قضیه فلسطین تنها با زور اسلحه حل خواهد شد». می‌توانیم ماهیت این راه‌حل را از تشبیهی که بن‌گوریون به کار برده است، درک کنیم. او صهیونیست‌ها را هم‌چون جنگجویان اسپانیایی می‌داند که با گلوله و آتش میلیون‌ها نفر از ساکنان اصلی امریکای مرکزی و جنوبی را سرکوب کردند؛ همین‌طور انگلوساکسون‌های استعمارگر که آغازگر جنگ برضد چیزی بودند که بن‌گوریون آن را «طبیعت وحشی و سرخ‌پوستان وحشی‌تر» می‌نامد. در همین راستا، بن‌گوریون به ارائه تصور جدیدی برای شخصیت یهودی اهتمام می‌ورزد و او را شخصیتی معرفی می‌کند که از روزگار قدیم مبارز و جنگجو بود. او هم‌چنین به ارتباط دادن مفاهیم نژادپرستانه با شرایط زندگی برای بسیج صهیونیست‌ها توجه نشان می‌دهد و تأکید می‌کند: «برای حمایت از قلعه‌های کوچک در محاصره، باید جنگ و درگیری ادامه داشته باشد. صهیونیسم چاره‌ای ندارد جز اینکه اهداف عربی جنگ را به عنوان دلیلی برای تمایل به سرکوب یهودیان فلسطین و پرتاب کردن آنان

به دریا تفسیر کند».[۱۲]

تبدیل اسرائیل به یک پادگان بدین معناست که نقش ارتش این کشور به دفاع از مرزها یا توسعه آن محدود نمی‌شود، بلکه ارتش «مکانی است که تمدن اسرائیل در آن به وجود می‌آید و اولین مرجع شکل‌گیری دوباره شخصیت یهودی است». طبق توصیف بن‌گوریون «ارتش بهترین مفسر تورات است». بدین ترتیب، ارتباط بین موسی پیامبر و «موشه دایان» وزیر دفاع پیشین اسرائیل، به موضوعی منطقی و حتی حتمی تبدیل می‌شود. در این زمینه، تنها به تداوم حضور یهودیان مبارز در فلسطین تأکید نمی‌شود، بلکه ایجاد [شخصیت] یهودی جدید از طریق حفظ احساس بحران و نگرانی در بین شهرک‌نشینان و صفوف ارتش و نیز قانع کردن جوانان اسرائیلی به وجود خطری که آنان را تهدید می‌کند، از دیگر مسائل و موضوعات مورد تأکید است.[۱۳]

در روش‌شناسی این موضوع، اولین چیز مورد توجه، فهماندن این نکته به اسرائیلی‌هاست که برای آنان خواستن جنگ باید برخاسته از احساس احتمال از بین رفتن جمعی باشد. طبق تعبیر یسرائیل تال، رئیس ستاد ارتش اسرائیل در سال ۱۹۷۳، «سرنوشت هر ملتی رفتار آن ملت را می‌سازد» و سرنوشت یهودیان نیز از آنان امتی جنگجو می‌سازد که نمی‌توانند از آن بازگردند. «سربازان ما به کجا می‌توانند بازگردند، در حالی باور دارند نباید شکست بخورند؛ زیرا در غیر این صورت، زنان و کودکانشان محکوم به اعدام هستند».[۱۴]

در کنار این تصویر روشن از سرنوشت یهودیان در صورت شکست در جنگ، فرماندهان ارتش اسرائیل مراسم سوگند فارغ‌التحصیلان دوره‌های نظامی را در قلعه «مسادا» انجام می‌دهند. در واقع، ارتش اسرائیل برای انجام چنین مراسمی به زیارت قلعه مسادا می‌رود. در آنجا سربازان سوگند خواهند خورد که «مسادا بار دیگر سقوط نخواهد کرد».[۱۵] بدین ترتیب، موجودیت اسرائیل با توانمندی در دفاع از مسادا که به نمادی برای اسرائیل تبدیل شده است، ارتباط می‌یابد. انتخاب مسادا نیز بدین علت است که این قلعه در گذشته و در حالی که یهودیان در آن پناه گرفته بودند، به محاصره در آمد و اکنون نیز یهودیان در چنین وضعیتی به سر می‌برند.

ملاحظه می‌شود که صهیونیست‌ها در پی فرصتی هستند تا از شور و حرارت موجود در

کلام اعراب استفاده و ترس و وحشتی در صفوف ارتش و بین شهرک‌نشینان ایجاد کنند. این فرصت‌طلبی با الهام‌گیری از تاریخ قدیم و افسانه‌های دینی موجب تقویت روحیه خشونت‌طلبی و تجاوزگری در بین اسرائیلی‌ها شده است.

شایان ذکر است سیاسی کردن دیانت یهودی، آن‌گونه که صهیونیست‌ها انجام می‌دهند، بسیار خطرناک است. هرچند ما در برابر تلاش‌های صهیونیستی برای فریبمان و اولویت دادن به بعد دینی منازعه نسبت به ابعاد اساسی آن، مقاومت کردیم و هر چند در استفاده از شواهد و مدارک مربوط به اقدامات خشونت‌آمیز که از «عهد قدیم» موجود است، دور نگه داشته شده‌ایم، اما در عمل وقتی می‌بینیم جریانی قدرتمند در اسرائیل با تأکید بر متون دینی قصد ایجاد محوری برای گفتمان خشونت نژادپرستانه و صهیونیستی در جنگ برضد فلسطینیان و اعراب دارد، ما نیز مجبور به ایستادگی هستیم.

در همین ارتباط تمام القاهای فکری ـ تبلیغاتی نظریه‌پردازان صهیونیست در موضوعاتی مانند پاکی نژاد یهودیان و برتری آنان بر غیریهودیان، امت یهودی، وابستگی به اصطلاح «سرزمین اسرائیل»، جایگاه معنوی بحث بازگشت به «سرزمین موعود» و طرح‌هایی مثل ممانعت از ادغام یهودیان در جوامعشان و منزوی کردن آنان در بین دیوارهایی که اطرافشان کشیده می‌شد، همگی باعث به وجود آمدن فضایی مناسب برای عملی کردن به اصطلاح «پیشگویی توراتی» برای بنای کشور و پاکسازی «سرزمین اسرائیل» از غیریهودیان می‌شود. چنین مفاهیمی کاملاً در رویکرد صهیونیست‌ها دیده می‌شود و نمی‌توان آن را از انگیزه‌های استعماری پروژه صهیونیسم جدا کرد.

نگاهی سریع به اقدام اسرائیل در استفاده [ابزاری] از رهبران دینی و تحمیل آنان بر وضعیت موجود باعث می‌شود که احساس درونی هماهنگی نسبت به شهرک‌نشینان داشته باشیم. در واقع، اعراب نیز قربانی همین احساس هستند. در این زمینه ملاحظه می‌شود که طبق برخی مضامین نژادپرستانه و خشونت‌آمیزِ برخاسته از دین یهود، فلسطینیان و اعراب چیزی نیستند مگر انسان‌هایی که در قرن بیستم زندگی می‌کنند. آنان همان عمالیق، مدینی‌ها، فریسی‌ها و بقایای ملت‌های هفت‌گانه‌ای هستند که در سرزمین کنعان زندگی می‌کردند. بدین ترتیب، سرکوب آنان براساس پیشینه‌ای توجیه می‌شود که می‌گوید: «فلسطینیان همان بلایی هستند که در تورات از آن سخن گفته

شده و راه برطرف کردن آن نیز اجرای قانون یهودی و اقتدا به فاتحان سرزمین اسرائیل است. زیرا قوانینی که هنگام فتح این سرزمین توسط «یشوع بن نون» به وجود آمد تا به امروز در حال اجراست».[16] این وضعیت بر جایز بودن قتل غیرنظامیان دشمن در زمان جنگ نیز صدق می‌کند، زیرا «اعراب در هیچ شرایطی قابل اعتماد نیستند و در نتیجه جز کشتن راه دیگری برای تعامل با آنان وجود ندارد».[17]

این توصیف‌ها و فتواها را افرادی عادی در اسرائیل صادر نکرده‌اند، بلکه بر زبان خاخام بزرگ در فرماندهی مرکزی ارتش اسرائیل و نیز بر زبان خاخام «رامات گان» رانده شده است.[18]

موضوع به همین جا ختم نمی‌شود، بلکه رهبران «راست‌گرایان و راست‌گرایان افراطی» اسرائیل براساس قرائت‌های مزاجی، گزینشی و تفکیک‌شده خود از متون دینی معتقدند تعالیم و آموزه‌های تلمودی و توراتی، اولین و آخرین نظم‌دهندگان به رفتار یهودیان نسبت به دیگران هستند. در این زمینه بین جنبش‌های گوش آمونیم، کاخ، «هتحیا ـ تسومیت» و حزب لیکود ـ که فضای مناسبی را برای رشد چنین جنبش‌هایی فراهم کرد ـ فرقی وجود ندارد. خشونت به صورت مختلف برضد اعراب اعمال می‌شود، چه به صورت استفاده مستقیم از متون دینی یهودی به عنوان مدخلی برای تجاوزها، چه اقدامات تحریک‌آمیزی که رهبران این جنبش‌ها یا عناصر وابسته به نیروهای اشغالگر اسرائیلی، مثل گروه‌های شهرک‌نشین، گروه‌های تروریستی و دانشجویان مدارس دینی موجود در قدس اشغالی انجام می‌دهند.

به طور کلی می‌توان گفت به علت بهره‌برداری صهیونیست‌ها از دین یهود، کنترل این گروه‌های خطرناک که باعث تقویت تروریسم صهیونیستی می‌شوند، غیرممکن است؛ چه این تروریسم در سطوح عمومی باشد یا در فرایند تربیتی و پرورشی که دانش‌آموزان مدارس اسرائیلی در دوره‌های تحصیل فرامی‌گیرند.

وقتی انسانی با این طرز تفکر رشد می‌کند که موجودات جهان (طبق تقسیم‌بندی اداره آموزش تورات در وزارت آموزش اسرائیل) به «جمادات، نباتات، حیوانات، انسان‌ها و یهودیان» تقسیم می‌شوند، دیگر نمی‌تواند تفکر برابری با دیگران را بپذیرد؛ زیرا به ذهن چنین فردی این تفکر تحمیل شده است که یهودیت در مرتبه‌ای بالاتر از

انسانیت قرار دارد و او این اجازه را دارد که با موجودات زیردست خود هر طور که می‌خواهد رفتار کند.

حتی در آموزش لائیک صهیونیستی نیز برای کنترل این تفکر برابری، استراتژی تربیت اجتماعی کودکان اسرائیلی وضع شده است که پایه‌های آن را نهاد حاکم در اسرائیل مطابق مؤلفه‌های نژادپرستانه تعیین کرده است. این مؤلفه‌ها در پشت طرح‌های عمومی مخفی شده است و از طریق اقدامات روزمره و رهنمودهای سیاسی فاشیستی به ذهن جوانان وارد می‌شود تا از این طریق نسلی پرورش یابد که فاقد تحلیل منطقی و درک انتقادی باشد. بدین ترتیب، این نسل به طور اتوماتیک تفکری را می‌پذیرد که در آن با نگرش‌های از پیش تعیین‌شده با اعراب رفتار می‌شود.

در اینجا فرصتی نیست تا به بررسی و تحلیل متونی بپردازیم که در تربیت و پرورش کودکان اسرائیلی از آنها استفاده می‌شود. اما به طور خلاصه می‌توان گفت در داخل و خارج مدرسه هم‌چنان عوامل اسرائیلی خلق می‌شوند. این عوامل که با ظاهر و قالب سلطه‌گرانه خود متمایز می‌شوند، همیشه این آمادگی را دارند که اقداماتی خشونت‌آمیز برضد اعراب انجام دهند. به شهادت وکیلی به نام خانم «فلیسیا لانگر»، سیاست آموزشی اسرائیل بر آموزش فنون جنگی به دانش‌آموزان و نهادینه شدن تعصبات قومی و کینه‌جویی نسبت به اعراب در وجودشان تأکید دارد، تا خوب بجنگند و در سختی‌های نبرد دستشان نلرزد.[19]

این هدف غایی که تصمیم‌سازان اسرائیلی در عرصه تربیت و پرورش ترسیم کرده‌اند، به صورت کامل با تحسین و تمجید از «قدرت اسپارتی»، به عنوان یک الگو، مرتبط است و باعث می‌شود پرستش قدرت و سنگدلی در بین جوانان اسرائیلی به امری شایع تبدیل شود. «عاموس ایلون» در این باره می‌گوید: «یک جوان اسرائیلی از همان سال‌های اولیه زندگی، در جریان آموزش‌های نظامی گردان‌های «جدناع»* در شرایط بسیار سخت آب و هوایی قرار می‌گیرد و آزمایش‌های سختی را برای رسیدن به این قدرت پشت سر می‌گذارد».[20]

---

* گردان‌های جدناع یا همان گردان‌های جوانان در سال ۱۹۳٦ به منظور حمایت از هاگانا از بین جوانان ١٤ تا ١٧ ساله تأسیس شد. این گردان‌ها پس از تشکیل کشور اسرائیل به یکی از گردان‌های ارتش تبدیل شد و وظیفه آن نیز آموزش نظامی به جوانان است ـ م.

براساس مطالعات متعددی که در مورد ارزش‌های تروریسم و رویکردهای عمومی برای جوانان اسرائیلی انجام گرفته است، نسل جدید در فضایی زندگی می‌کند که اولویت اول را به گرایش‌های تجاوزگرانه می‌دهد و در این فضا، اعراب دشمنی سرسخت و همیشگی به حساب می‌آیند. این نسل معتقد است: «اگر ارتش اسرائیل نباشد، اسرائیل از صحنه روزگار محو می‌شود و مارهای بیابان به تل‌آویو و تمام شهرک‌های نقب هجوم می‌آورند». بنابراین، عجیب نیست که کودکان اسرائیلی در پاسخ به سؤالی با این مضمون که «با اعراب چه کنیم؟» پاسخ می‌دهند: «اعراب باید کشته شوند». گفتنی است که این‌گونه سؤالات برای کنترل افکار و گرایش‌های فکری به طور متناوب در مدارس مطرح می‌شود.[۲۱]

سربازان احتیاطی که در جریان عملیات «دیوار بازدارنده» در منطقه طولکرم خدمت می‌کردند، وقتی بسته‌های هدایای دریافتی خود از دانش‌آموزان منطقه مرکزی را باز کردند غافلگیر شدند، زیرا بچه‌ها نامه‌های زیادی برای سربازان نوشته بودند و از آنها خواسته بودند به قوانین توجهی نکنند و تا حد امکان تعداد بیشتری از اعراب را به قتل برسانند. «الف» یکی از سربازان احتیاطی بود که به موجب فرمان شماره «۸»، به واحد احتیاط پیوسته بود. او گفت: وقتی نامه دریافتی را باز کردم، از تعجب شوکه شدم، زیرا در نامه نوشته شده بود: «من برای اینکه تو سالم به خانه برگردی دعا می‌کنم و از تو خواهش می‌کنم به خاطر من دست‌کم ده نفر از اعراب را بکشی». نویسنده این نامه در ادامه افزود. «به قوانین توجهی نکن و آنان را به رگبار گلوله ببند. در ضمن، یک عرب خوب کسی است که مرده باشد».

زمانی که «الف» دوستش را از مضمون نامه مطلع کرد، دریافت که موضوع نامه او یک مورد خاص نبوده و در نامه‌های سربازان دیگر سخنان شدیداللحن‌تری نوشته شده است؛ از جمله «فلسطینیان در جهنم می‌سوزند و خداوند نام آنان را محو می‌کند. آنان را با سلاح «ام ـ ۱۶» گلوله‌باران کنید». دیگری نوشته بود: «از تو خواهش می‌کنم تا جایی که می‌توانی تعداد بیشتری از اعراب را بکشی». در نامه دیگری یکی از دانش‌آموزان برای سرباز آرزوی موفقیت کرده و ادامه داده بود: «به من بگو که تیراندازی به روی اعراب چقدر زیباست؟ به این شعار گوش کن: عرب خوب عربی است که مرده باشد. عرب قهرمان عربی است که در گور دفن شده باشد».

عبارت‌هایی مثل «عرب خوب عربی است که مرده باشد» یا «تمام اعراب نفرت‌انگیز را بکشید و کسی از آنان را زنده نگذارید» در بسیاری از نامه‌ها تکرار شده بود. یکی از دانش‌آموزان با بیان شور و اشتیاق خود برای شرکت در نبرد نوشته بود: «من می‌دانم که جنون‌آمیز به نظر می‌رسد، اما دوست دارم آنجا باشم و به سمت همه آنان شلیک کنم. تمام اعراب باید بمیرند.»[۲۲]

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که ما در برابر برنامه‌ای قرار داریم که یک کینه‌جویی حساب‌شده را به جوانان اسرائیلی آموزش می‌دهد. همیشه خطر اعراب و اینکه اسرائیل در معرض نابودی قرار دارد، به آنان یادآوری می‌شود.

داشتن درک ویژه نسبت به اهمیت خشونت و هدف غایی آن در مقابله با اعراب از دیگر موضوعاتی است که با «تقدیر از جنگجویان» و «بزرگ‌نمایی افراد برتر» همراه است؛ چه این موضوع مربوط به شخصیت‌های تاریخی دینی در میراث یهود باشد و چه کسانی که جزو رهبران و نمادهای اسرائیل به حساب می‌آیند.

یکی از مبارزانی که نهاد صهیونیسم تلاش کرده است تا او را به عنوان یک سرباز الگو معرفی کند، فردی به نام «مئیر هارتسیون» است. هدف این نهاد از این کار ترسیم چهره‌ای «خداگونه» از یک مبارز خشونت‌طلب یهودی است که شایسته اقتدا کردن است. وزارت دفاع اسرائیل در کتابی با عنوان *بیست سال برای استقلال* که در سال ۱۹۶۸ منتشر و به دانش‌آموزان مدارس اسرائیل هدیه کرد، علاقه‌مندی خود را به معرفی این مرد و بیان سخنان او نشان داد.

هارتسیون در اوایل دهه ۵۰ سرباز واحد ۱۰۱ بود که فرماندهی آن را آریل شارون برعهده داشت. این واحد جنایت‌ها و عملیات‌های تروریستی متعددی خارج از مرزها، از جمله در اردوگاه «بریج» در نوار غزه و تعدادی از روستاهای عربی مثل روستای «قبیه» در کرانه باختری انجام داده بود.

در صفحات مختلفی از این کتاب و نیز در خاطراتی که هارتسیون خود در سال ۱۹۶۹ منتشر کرد، به برخی مأموریت‌های او اشاره شده است. هارتسیون به بیان شور و اشتیاق خود در استفاده از چاقو برای کشتن اعراب به جای شلیک گلوله به سمت آنان می‌پردازد و به گونه‌ای آن را توصیف می‌کند که حاکی از سادیسم اوست. او اظهار

می‌کند با دیدن خونی که از بدن قربانیانش جاری می‌شده ـ به ویژه در تجربه اول ـ لذت می‌برده است.

هارتسیون درباره احساسات خود در این تجربه و در پاسخ به سؤال یک روزنامه‌نگار (پیوست روزنامه *هاآرتس*، ۱۹٦۵/۱۱/۹) در مورد اینکه آیا از اقدامات خود دچار عذاب وجدان نشده است؟ پاسخ می‌دهد: «عذاب وجدان، هرگز. چرا چنین احساسی داشته باشم؟ تو به سادگی می‌توانی یک نفر را با شلیک گلوله به قتل برسانی. ماشه اسلحه را می‌چکانی و همه چیز تمام می‌شود. اما وقتی از چاقو استفاده می‌کنی، موضوع کاملاً فرق می‌کند. در چنین وضعیتی شما یک مبارزه حقیقی دارید ... دشمن می‌تواند بر تو غلبه کند، اما در نهایت این تو هستی که می‌توانی بر دشمن غلبه کنی. این خیلی جالب است، زیرا واقعاً احساس می‌کنی که یک مرد هستی».[۲۳]

آریل شارون در مقدمه‌ای که بر خاطرات هارتسیون نوشته است، تأکید می‌کند: «این سرباز به نماد مبارزه در واحدهای چترباز و کل ارتش دفاعی اسرائیل تبدیل شده است. او یک مبارز حقیقی و بزرگ‌ترین مبارزی بود که من می‌شناختم».

موشه دایان نیز در سخنرانی خطاب به سربازان اسرائیلی گفت: «اگر مجبور باشم از بین افرادی که می‌شناسم، نام یک سرباز نمونه را ذکر کنم، از مئیر هارتسیون نام خواهم برد که در جنگ‌ها و نبردهایش بسیار شجاع، یک‌دنده و لجباز بود».[۲٤]

با توجه به آنچه گفته شد، مشخص می‌شود که هارتسیون به عنوان یک سرباز، تجسم بخشی از فلسفهٔ تروریسم صهیونیستی است؛ درست مانند آنچه نزد ملت‌های اولیه وجود داشت. زیرا در اینجا تروریسم شبیه مراسم مذهبی قبیله‌ای است که یکی از افراد آن به سن بلوغ رسیده و در نتیجه، باید حیوانی را بکشد تا شایستگی داشتن صفت مردانگی را به دست آورد.

در پی تلاش‌های مسئولان صهیونیست برای تبدیل هارتسیون از «فرد» به «جمع»، ملاحظه می‌شود که این سرباز به «قهرمان ملی» تمام اسرائیلی‌ها تبدیل شده است. اسرائیل شاحاک در ابعادِ خطرناک این موضوع می‌گوید: «آیا ملتی که مئیر هارتسیون قهرمان رسمی آن باشد، لیاقت صفتی غیر از «نازیسم» را دارد؟ آیا می‌توانیم نام دیگری به ملتی بدهیم که قهرمان آن عربی را با چاقو به قتل می‌رساند و سپس نگاه می‌کند که چگونه خونش روی

زمین جاری می‌شود؟ مگر هورست مئیتزل نازی نبود که از لذت بردنش هنگام چکیدن خون یهودیان از تیغه چاقویش صحبت می‌کرد».[۲۵]

نتیجه اینکه، هارتسیون نمونه‌ای از تلاش حاکمان اسرائیل برای تبدیل قتل و کشتار به بالاترین «ارزش معنوی» است که می‌کوشند آن را در درون اسرائیلی‌ها ایجاد کنند. چنین تلاشی با ترسیم تصویری قالبی از اعراب مرتبط است که در هر موقعیتی باشند و هر عنوانی که داشته باشند تهدیدی دائمی برای اسرائیلی‌ها به حساب می‌آیند. در نتیجه، اسرائیلی‌ها باید یکی از این دو را انتخاب بکنند: یا بمیرند یا به منبع تهدید پایان دهند و آن را از عرصه هستی پاک کنند.

در همین راستا و با هدف کنار کشیدن خود از مسئولیت ظلم و ستمی که در حق اعراب روا می‌دارند، تصویرِ قالبیِ ارائه‌شده از اعراب و مسلمانان توسعه می‌یابد تا تمام مسائل مورد توجه اسرائیلی‌ها را شامل شود. اساس این قالب‌بندی، «تفکر کلیشه‌ای است که به «استریو تایپ» (Stereo type) نیز معروف است. «ارونسون» جامعه‌شناس امریکایی، در معرفی آن می‌گوید: «این فرایند براساس تجربه‌ای معتبر ایجاد نمی‌شود، بلکه مبتنی بر دروغ‌ها و تحریف‌هایی است که شخصیت انسانی را لکه‌دار می‌کند و برای توجیه برخی اقدامات بر عقل‌ها مسلط می‌شود».

آنطوان شلحت، نویسنده فلسطینی مقیم اسرائیل، در تحقیقی که روزنامه *الاتحاد الحیفاویة* (چاپ لندن) در سال ۱۹۸۵ منتشر کرد، توضیح می‌دهد نتیجه‌گیری‌های اسرائیلی که به طور کلی از این «وضعیت کلیشه‌ای» خارج و آزاد باشد، بسیار محدود است. او با ارائه دلایل متعددی از بین فعالیت‌های فرهنگی رسانه‌های نوشتاری و دیداری به اثبات درستی نتیجه‌گیری خود می‌پردازد و می‌گوید: علت این وضعیت کلیشه‌ای آن‌گونه نیست که صهیونیست‌ها مدعی هستند. به باور آنان «در جنگ و مبارزه بین دو ملت، هر طرفی می‌کوشد شخصیت طرف مقابل را غیرواقعی جلوه دهد و با ذره‌بینی بزرگ روی نقاط منفی و ضعف او متمرکز شود». اما علت اساسی این موضوع به تفکر قومی و جامع صهیونیستی بازمی‌گردد؛ زیرا در موارد متعددی موضع نژادپرستانه‌ای که در ادبیات اسرائیلی وجود دارد با تفکر صهیونیستی آمیخته است. براساس این فکر، انسان تنها به علت وابستگی به ملتی که صهیونیسم در فلسطین با آن

مقابله می‌کند، دشمن محسوب می‌شود و مطابق با همین موضع‌گیری، «قالبِ» شخصیتِ انسانِ عربی در ذهنیت اسرائیلی شکل می‌گیرد، به گونه‌ای که می‌تواند بـه هـر چیـزی، غیر از اصل خود، تبدیل شود».[۲۶]

براساس آنچه در نوشته‌های صهیونیستی ذکر شده، در این ذهنیت، تـصویری کـه از اعراب ارائه شده است با تصویری که حاکمان آلمان نازی از یهودیان ارائه مـی‌کردنـد، کاملاً مطابقت دارد. این نگرش در اروپا به «ادبیات سامی‌ستیزی» معروف است. صفاتی که صهیونیست‌ها به اعراب اطلاق می‌کنند، متعـدد اسـت. ایـن صـفات کـه از فرهنـگ لغت‌های بیولوژیک و حیوان‌شناسی گرفته شده مواردی مثـل «غـده سـرطانی در قلـب امت»، «حیواناتی که روی دو پا راه می‌روند»، «سوسک‌های درون شیشه»، «مـوش‌هـای بی‌حس‌شده» و... را شامل می‌شود.

در تحلیل این موضع نژادپرستانهٔ تروریستی کـه زمینـهٔ رشـد و گـسترش اقـدامات فاشیستی ـ صهیونیستی را فراهم می‌کند، باید بگوییم صهیونیست‌ها در تلاش‌اند زمینه‌ها و آمادگی‌های داخلی را در بین شهرک‌نشینان ایجاد کنند تا این‌گونه به نظر آید که ایـن خشونتِ نژادپرستانه ربطی به انسان‌های دیگر ندارد، بلکه تنها در مورد موجودات پستی صورت می‌گیرد که شایسته چنین خشونتی هستند. ایـن خـشونت در راسـتای اجـرای مقوله «عرب خوب عربی است که مرده باشد» با انجام کشتارها، جنایت‌هـا و حمـلات تروریستی برضد شهروندان عرب به بالاترین حد خود می‌رسد.

فصل سوم
نمونه‌هایی از تروریسم صهیونیستی یهودی

ریشه‌های تروریسم صهیونیستی یهودی برضد اعراب، به ویژه اعراب مسلمان را می‌توان در اوایل فعالیت‌های شهرک‌سازی کشاورزی در فلسطین جست‌وجو کرد. در آن زمان شهرک‌نشینان اولیه با ظلم و ستم و تندخویی با ساکنان اصلی این سرزمین برخورد می‌کردند و این مسأله حتی توجه صهیونیست‌ها را نیز به خود جلب کرد. گروه‌های مهاجران یهودی پس از ورود به سرزمین فلسطین، گروه‌های «هاشومیر» (نگهبان) را تشکیل دادند که برای نهادینه کردن شخصیت «یهودی مبارز و خشونت‌طلب» تلاش می‌کرد و از سال ۱۹۲۱ به رهبری جنبش کار (مپای) به سازمان «هاگانا» تبدیل شد.

از این تاریخ، یعنی از زمانی که برخی از صهیونیست‌ها یک نوجوان عرب مسلمان را انتخاب و بی‌گناه حکم اعدام را در مورد او اجرا می‌کردند، مرحله جدیدی از تروریسم آغاز شد.[۲۷]

در سال‌های بعد تروریسم صهیونیستی به شکل‌های مختلفی مانند بمب‌گذاری در قهوه‌خانه‌ها و بازارها، حمله به اتومبیل‌های اعراب، بمب‌گذاری در قطارها، منفجر کردن هتل‌ها و خانه‌های اعراب و حمله به روستاها و کشتارجمعی ساکنان آنها ظهور کرد.[۲۸]

مسأله شایان ذکر دلایل موثقی است که «تدی کاتس» مورخ اسرائیلی در خصوص اقدام نیروهای نظامی اسرائیلی آورده است. براساس این دلایل، روزی که اسرائیل موجودیت خود را در سال ۱۹۴۸ اعلام کرد، نیروهای اسرائیلی در یکی از وحشیانه‌ترین جنایت‌هایی

که از آن پرده برداشته شد، دویست نفر از ساکنان یک روستا را به قتل رساندند. روزنامه‌های اسرائیلی از این جنایت به نام «قتل‌عام طنطوره» یاد کرده‌اند.*

روزنامه اسرائیلی *معاریو* که نتایج تحقیق کاتس را منتشر کرد، از قول فرماندهی که حمله به طنطوره زیر نظر او انجام شد، می‌نویسد: «نیروها حق نداشتند سؤالی بپرسند یا کسی را در روستا زنده بگذارند». کاتس معتقد است این کشتار مصیبت‌بارتر و بزرگ‌تر از قتل‌عامی بود که در روستای دیر یاسین واقع در غرب قدس اتفاق افتاد[۲۹] و با آنچه «آرییه اسحاق» مورخ اسرائیلی در مورد کشتار نزدیک به هزار اسیر از سربازان مصری برملا کرده است، تفاوت زیادی ندارد. گفتنی است این افراد در جریان جنگ ژوئن ۱۹٦۷ در سینا سلاح‌های خود را زمین گذاشته بودند. آرییه بیرو، از فرماندهان بازنشسته اسرائیلی نیز در ژوئیه ۱۹۹۵ اعتراف کرد که در جریان جنگ ۱۹۵٦ در قتل‌عامی که طی آن ٤۵ اسیر مصری کشته شده‌اند، شرکت داشته است. در ۲۷ ژوئیه ۱۹۹۵ تلویزیون اسرائیل یک سند رسمی نظامی را منتشر کرد که حاوی اطلاعاتی در خصوص اقدام گردان چتربازان (۸۹۰) در جریان جنگ سه‌جانبه ۱۹۵٦ (جنگ انگلیس، فرانسه و اسرائیل علیه مصر) بود. طبق این سند، این نیروها به فرماندهی ژنرال رافائیل ایتان، ۳۵ اسیر مصری را به قتل رساندند و در برخی استحکامات غیرقابل نفوذ از سلاح‌های شیمیایی علیه نیروهای مصری استفاده کردند.[۳۰]

در چنین فضایی، نوشته‌های انتقادی زیاد شد. «جوعون لیوی» در مطلبی با عنوان «خشونت چیست؟» به بررسی ابعاد مختلف این موضوع پس از انتفاضه الاقصی می‌پردازد و سؤالاتی را مطرح می‌کند: «تروریست‌ها چه کسانی هستند؟ آیا مادری که کودک شیرخوارش مرده است یا مریضی که به علت محاصره شهرها و روستاهای فلسطینی به بیمارستان نمی‌رسد و می‌میرد، جزو قربانیان خشونت نیستند؟» او اضافه می‌کند: «اقدامات سربازان و نیروهای پلیس در گذرگاه‌ها و جاده‌ها که به فلسطینیان توهین می‌کنند و آنان را کتک می‌زنند چه مفهومی دارد؟ اقدامات شهرک‌نشینان تروریست چطور؟ آیا تمام اقدامات اسرائیل از محاصره و محدودیت فلسطینیان تا مصادره اراضی و تخریب و ویرانگری،

---

* طنطوره روستایی فلسطینی است که در مرکز فلسطین و بین یافا و کرانه باختری واقع شده است. مطلب مذکور پایان‌نامه کارشناس ارشد کاتس است که طولی نکشید به اتهام بی‌احترامی به ارتش اسرائیل به دادگاه فراخوانده شد.

اقدامات خشونت‌آمیز به حساب نمی‌آید؟ به عبارت دیگر، اسرائیل چگونه از فلسطینیان می‌خواهد که از پاسخ آرام به اقدامات وحشیانه اشغالگران خودداری کنند، در حالی که اشغالگران هم‌چنان به کارهای خود ادامه می‌دهند؟»

کشتارها و جنایت‌هایی که صهیونیست‌ها در حق اعراب مسلمان فلسطین روا داشتند با هدف وارد کردن فشار به آنان به منظور بیرون راندنشان از اراضی و خانه‌هایشان بود؛ هم‌چنان که یک افسر صهیونیست در سال ۱۹٤۷ اظهار داشت: «برخی کشتارهای هدفمند، رهایی از دست این اعراب را تضمین می‌کند».[۳۱]

با رسیدن سال ۱۹٤۸ تروریسم صهیونیستی به شکل خطرناکی افزایش یافت. نیروهای هاگانا و سازمان‌های تابعه آن در بسیاری از شهرها و روستاهای عربی جنایت‌های بی‌شماری مرتکب شدند. نام‌هایی مثل دیر یاسین، الدوایمه، الطنطوره، بلدالشیخ، لوبیه، الصفصاف، عین‌الزیتون و... هم‌چنان در خاطره‌ها باقی است و فراموش نمی‌شود. این جنایت‌ها طبق برنامه‌ای از پیش طراحی‌شده و با هدف خالی کردن سرزمین فلسطین از ساکنان عرب و مسلمان آن صورت گرفته‌اند.

جنایت دیریاسین به نوعی از پوشش رسانه‌ای مناسبی برخوردار شد و بیش از جنایات دیگر اخبار آن انتشار یافت. به همین علت، صهیونیست‌ها مجبور شدند با تحریف واقعیت‌های آن یا بیان فواید و نتایج آن که باعث کوچاندن فلسطینیان شد، از آن صحبت کنند. در هر حال، با برداشتن مسئولیت اجرای این کار از دوش رهبران رسمی هاگانا و انداختن آن بر دوش دو سازمان تروریست «اتسل» و «لیحی» ــ که از سال ۱۹٤۵ عنوان جداشدگان به آنها اطلاق می‌شدـ تلاش زیادی صورت گرفت تا وانمود شود قاتلان سرخود عمل کرده‌اند. اما دلایلی وجود دارد که نشان می‌دهد حمله به دیریاسین براساس طرحی مشترک بین هاگانا و دو سازمان یادشده صورت گرفته است. نتیجهٔ این حمله قربانی شدن ۲۵٤ نفر از اهالی این روستا بود.

پس از شکل‌گیری رژیم صهیونیستی، ارتش یهودی جنایت‌ها و کشتارهای زیادی مرتکب شد که هنوز هم جزئیات آن در پرونده‌های اسرائیل پنهان است. برای مثال در ۲۰ اکتبر ۱۹٤۸، قتل‌عام وحشتناکی در روستای «الدوایمة» (واقع در غرب الخلیل) رخ داد که پانصد قربانی بر جای گذاشت. طبق اطلاعاتی که در سال ۱۹۷۹ فاش شد، یکی

از سربازان صهیونیستی که در اشغال این روستا شرکت داشت، گفت: گروهش حدود صد عرب را کشته‌اند. او در ادامه افزود: «ما سرهای کودکان را با چوب خرد می‌کردیم. در روستا حتی یک خانه هم باقی نماند که اجسادی در آن وجود نداشته باشد. افسران و فرماندهان از نخبگان ارتش قاتلانی واقعی ساختند. تمام این حوادث به علت زد و خوردهای صحنه نبرد نبود، بلکه با هدف اجرای سیاست کوچاندن و سرکوب ساکنان عرب سرزمین فلسطین انجام می‌شد».[۳۲] یکی از رهبران اسرائیل در پاسخ به سؤال ناظران سازمان ملل متحد در خصوص آنچه در روستای الدوایمه اتفاق افتاد، گفت: «روستایی با این اسم وجود ندارد». در عمل نیز قبل از اینکه موضوع این روستا در سازمان ملل مطرح شود، تمام نشانه‌های آن را از بین برده بودند.[۳۳]

بدین ترتیب، به نظر می‌رسد اهداف سیاسی و تبلیغاتی که صهیونیست‌ها در فلسفهٔ خشونت و ترور در سال ۱۹۴۸ برای خود طراحی کرده بودند، مبتنی بر روش‌شناسی رهایی از دست فلسطینیان بود که با تصفیه‌حساب‌ها و حذف فیزیکی انجام می‌گرفت. در مقابل، برای آنچه اتفاق می‌افتاد توجیهات واهی می‌آوردند، از جمله اینکه «در هر جنگی ناگزیر عده‌ای قربانی می‌شوند و جنایت‌ها و جرم‌های نژادپرستانه محدودی هم صورت می‌گیرد که کشور به علت آن محکوم نمی‌شود».

با ادامهٔ نوار جنایات اسرائیل به کشتار قبیه (واقع در شمال شرقی لد) می‌رسیم. در جریان این قتل‌عام هولناک که در روزهای ۱۴ و ۱۵ اکتبر ۱۹۵۳ اتفاق افتاد، ٥٦ خانه روی سر ساکنان آن تخریب شد و ۷۲ عرب مسلمان به شهادت رسیدند. در آن زمان رهبران اسرائیل مدعی شدند که ساکنان شهرک «طیره یهودا» در مجاورت روستای قبیه، برای انتقام خون دو نفر از ساکنان این شهرک، دست به چنین اقدامی زدند. اما در گزارش مسئول ناظران بین‌المللی تأکید شد که تجاوز به صورت برنامه‌ریزی‌شده صورت گرفت و نیروهایی با یونیفرم نظامی و به صورت سازمان‌یافته، قتل‌عام قبیه را مرتکب شدند.[۳٤]

در کفر قاسم (منطقه المثلث) تفنگ‌های مرزبانان انتظار شهروندان عربی را می‌کشید که از محل کار خود بازمی‌گشتند تا ٤۹ شهروند را به این بهانه که قانون منع آمد و شد را نقض کرده‌اند، به قتل برسانند. در حالی که مقامات صهیونیست بدون اطلاع این شهروندان در روز اول حمله سه‌جانبه به مصر (در تاریخ ۲۹ اکتبر ۱۹٥٦) این قانون را وضع کردند.[۳٥] در

بیستمین سالروز این جنایت، همسر افسری به نام «مالینکی» فرمانده این قتل‌عام، این موضوع را آشکار کرد که در آن زمان همسرش به دفتر وزیر دفاع در تل‌آویو فراخوانده شد و در آنجا بن‌گوریون به او گفت: «از تو می‌خواهم که برای این کشور قربانی شوی».[۳۶] سپس از او در مورد تعهد به فاش نکردن موضوع امضا گرفتند، زیرا در غیر آن صورت، به پانزده سال زندان محکوم می‌شد. طبق اعترافاتی که در یک پژوهش روزنامه‌ای* ذکر شده است، شخصیت‌های عالی‌رتبه دولت و ارتش و در رأس آنان بن‌گوریون مسئول این جنایت بوده‌اند. دو جنایت قبیه و کفرقاسم خلاصه‌ای از رفتار خشونت‌آمیز اسرائیل در دهه ۱۹۵۰ است. در این زمان تأکید رهبران اسرائیل روی تقویت آموزش سربازان در سطوح سیاسی، ایدئولوژیک و اجرایی بود. در کنار آن به اعراب داخل نیز یادآوری می‌شد که مکان طبیعی آنان خارج از مرزهای کشور است. علاوه بر این، گروه‌های تروریستی اسرائیلی در آن سوی مرزها دست به اقدامات انتقامی می‌زدند.

تروریسم صهیونیستی هم‌چنان ادامه دارد؛ از بمباران روستاها در کشورهای مجاور فلسطین گرفته تا ربودن هواپیماهای غیرنظامی و ساقط کردن برخی از آنها؛ ترور رهبران فلسطینی؛ بمباران نیروگاه هسته‌ای عراق؛ جنگ لبنان؛ جنایت صبرا و شتیلا، جنین، قانا و جنایت‌های دیگری که در جنوب لبنان رخ داد و نیز جنایت‌هایی که امروزه اسرائیل در تلاش برای متوقف کردن انتفاضه الاقصی مرتکب می‌شود.

یکی از مواردی که باید بر آن تأکید کرد قتل‌عام اردوگاه‌های فلسطینیان در بیروت (صبرا و شتیلا) در سال ۱۹۸۲ است که طبق آمار و ارقام ارائه‌شده از سوی «آمنون کاپلیوک» و ناظران منصف، ۳۵۰۰ نفر در آن کشته شدند. این در حالی است که در گزارش کمیته کاهان تنها کشته شدن ۸۰۰ نفر پذیرفته شده است. موضوعی که باید به آن اشاره کنیم این است که این ارقام کم یا زیاد، اساساً مربوط به جنایتی جمعی است که طبق گفته ایلان هالیوی در کتاب *اسرائیل از تروریسم تا جنایت‌های دولت*، «یکی از فصول تاریخ وحشیگری انسان است». ما نیز تأکید می‌کنیم که این جنایت هولناک در راستای برنامه اسرائیل برای سرکوب و قتل‌عام فلسطینیان در هر جایی که باشند صورت گرفته است.

نگاهی کلی به جنایت صبرا و شتیلا نشان می‌دهد که این قتل‌عام تداوم برنامه تصفیه و

---

* روزنامه اسرائیلی *هاعیر* در سال ۱۹۸٤ این پژوهش را منتشر کرد.

حذف فیزیکی ملت فلسطین است؛ هم‌چنان که یکی از جوانب آن تلاش برای بازگرداندن اعتبار به «عظمت» تروریسم اسرائیلی است که در تسلیم کردن مدافعان بیروت ناکام ماند. بدین معنا که انتقامِ ناتوانی در از بین بردنِ مبارزان، کشتنِ غیرنظامیان بی‌گناه است.

یهودیت و صهیونیسم شکل‌ها و شیوه‌های مختلفی از خشونت و تروریسم را مرتکب شده‌اند؛ اما این خشونت تنها علیه اعراب نیست، بلکه هم‌چون ابزاری است که هنگام نیاز از آن استفاده می‌شود و چنانچه مصلحت ایجاب کند، در تمام زمینه‌ها و برضد تمام طرف‌ها به کار گرفته می‌شود. در این زمینه هیچ استثنایی وجود ندارد؛ حتی برضد یهودیان در داخل و خارج فلسطین نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین، هیچ‌یک از کسانی که در برابر یهودیت و صهیونیسم می‌ایستند یا با طرح‌های آن مخالفت می‌کنند، مصون نخواهند بود.

خشونت یهودی را می‌توان به سه نوع تقسیم کرد:

۱. خشونت علیه اعراب؛

۲. خشونت علیه غیریهودیان؛

۳. خشونت علیه یهودیان.

هدف دائمی خشونت یهود کوچاندن اعراب [از سرزمین فلسطین] است. به همین علت، این خشونت مظاهر متنوعی دارد تا به تحقق شعار یهودی «سرزمین بدون ملت برای ملت بدون سرزمین» بینجامد.

روژه گارودی در این باره می‌گوید: «بیرون راندن اعراب از فلسطین و اقدام از داخل برای پراکندگی کشورهای عربی دو لنگهٔ درِ پروژهٔ صهیونیسم به حساب می‌آیند».[۳۷] سازمان‌های صهیونیستی برای تحقق این پروژه شیوه‌های ترور خود را متنوع کرده‌اند و «تمام درد و رنج‌هایی را که یهودیان در طول تاریخ از آن شکایت کرده‌اند»[۳۸] در حق اعراب روا داشته‌اند.

به همین دلیل، خشونت یهودی برضد اعراب وحشیانه‌تر و متفاوت‌تر بود. این خشونت به اشغالگری یا بیرون راندن ساکنان و غصب اراضی محدود نمی‌شود، بلکه برخاسته از نگرش خاصی است که نسبت به حضور اعراب وجود دارد و آنان را «موجودی متناقض» تلقی می‌کند. صهیونیسم علاوه بر استفاده از تمام امکانات برای از بین بردن این

موجودیت، سعی زیادی انجام داد تا تفکر نژادپرستانه را در بین یهودیان به تأخیر اندازد و گرایش‌های خصمانه را برضد ملت عرب در داخل و خارج سرزمین فلسطین تقویت کند و گسترش دهد. این اقدامات به صورت تدریجی صورت گرفت و از قتل‌های فردی به گروه‌های تروریستی، از گروه‌های تروریستی به کشتارها و قتل‌عام جمعی، از قتل‌عام‌های جمعی به دولتی آن هم بر پایه سیاست خون‌ریزی بیشتر، و از دولت خون‌ریز به جنگ‌هایی برای انهدام و نابودسازی تبدیل شد.

بسیاری از نظریه‌پردازان و متفکران یهودی و صهیونیست بر اهمیت خشونت و تروریسم در تحقق دعوت و برنامه‌های شهرک‌سازی خود تأکید ورزیده‌اند و آن را ابزار مناسبی برای بازگشت به سرزمین فلسطین و شهرک‌سازی در آن، در پوششی از اوهام و ادعاهای دینی دانسته‌اند. این مسأله در قتل، ترور، بدرفتاری و دشمنی‌ها نسبت به فلسطینیان و محروم کردن آنان از بسیاری از حقوق فردی، کاملاً مشخص شده است.

مناخیم بگین، نخست‌وزیر سابق اسرائیل، گفته است اگر قتل‌عام دیریاسین نبود «مجالی برای موجودیت اسرائیل وجود نداشت». مئیر هارتسیون در خاطرات خود درباره این قتل‌عام گفته است: «وقت زیادی نداشتیم و مجبور بودیم به سرعت عمل کنیم. به همین علت، بین خانه‌ها راه افتادیم و همه را جمع کردیم. آنها به شدت ترسیده و وحشت‌زده بودند. بارانی از آتش مسلسل‌های ما به طرف آنان شلیک شد، در حالی که صدای نارنجک‌ها را می‌شنیدیم که با فریاد زنان وحشت‌زده که در کوچه‌های تنگ می‌دویدند، آمیخته شده بود». او ادامه می‌دهد: «دسته دوم از طرف مقابل وارد شد، در حالی که آتش لوله سلاح‌های آنان دیده می‌شد و ترکش‌های نارنجک‌های دستی پیشاپیش آنان راه نجات را بر مردم می‌بست. ما به کار خود ادامه دادیم و آنان را درو کردیم؛ هم‌چنان که آتش گیاهان خشک را می‌سوزاند. تا اینکه عملیات با موفقیت کامل پایان یافت و دستور عقب‌نشینی صادر شد».[۳۹]

پروفسور «یسرائیل شاحاک» دربارهٔ روستاها و شهرک‌های فلسطینی که نیروهای اسرائیلی به طور کامل آنها را ویران کردند، می‌گوید: «از مجموع ۳۳ روستایی که در سال ۱۹۴۸ در شهرستان قدس وجود داشت، امروزه تنها ٤ روستا باقی مانده است. این امر به این معناست که ۲۹ روستا تخریب و از روی زمین محو شده است. در همین

سال ۷ روستا در منطقه بیت لحم وجود داشت که به طور کامل از بین رفت. در منطقه یافا و در کنار شهر یافا ۳۳ روستا وجود داشت که امروزه تنها شهر یافا باقی مانده است. شهرستان رمله قبل از سال ۱۹٤۸، شهر رمله و ۳۱ روستا را شامل می‌شد، اما امروز تنها همین شهر باقی مانده است.

در شهرستان لد هم ۲۸ روستا به طور کامل تخریب شد. در شهرستان جنین از مجموع ۹ روستا تنها ٤ روستا باقی مانده است. در شهرستان طولکرم از مجموع ۳۳ روستایی که قبل از سال ۱۹٤۸ وجود داشت، تنها ۱۲ روستا باقی مانده است. در شهرستان حیفا از مجموع ٤۸ روستا فقط ۸ روستا و در شهرستان صفد از مجموع ۷۵ روستا فقط ۷ روستا باقی مانده است...».

در ادامه به برخی از شیوه‌های خشونت یهودی صهیونیستی اشاره می‌کنیم:

ـ پرتاب نارنجک به داخل قهوه‌خانه‌ها و بازارها؛

ـ قتل و ترورهای فردی؛

ـ حمله و تجاوز به اتومبیل‌ها، قطارها و بمب‌گذاری در آنها؛

ـ پرتاب نارنجک و بمب‌گذاری محل تجمع فلسطینیان؛

ـ حمله به روستاها و کشتارهای جمعی؛

ـ اشغال و بمباران شهرها و مجبور کردن ساکنان به فرار از شهرهای خود؛

ـ غارت و تخریب خانه‌ها و مغازه‌ها؛

ـ بمباران مدارس و کارخانه‌ها و خشکاندن مزارع و باغ‌ها؛

ـ بمباران اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی؛

ـ قتل و ترور فلسطینیان مقیم اسرائیل؛

ـ قتل جمعی غیرنظامیان و آوارگان و حفر گورهای جمعی؛

ـ برخورد وحشیانه با اسیران جنگ و قرار دادن آنان در آب و هوای بسیار سرد یا بسیار گرم؛

ـ ایجاد آتش‌سوزی‌های ناشی از آتش سیگار یا اتصال برق؛

ـ استفاده از سگ‌های پلیس برای حمله به افراد و ترساندن آنان؛

ـ هتک حرمت و اقدامات غیراخلاقی نسبت به زنان، مردان و کودکان؛

- تخریب محله‌های مسکونی و تبدیل آنها به پارکینگ اتومبیل؛
- جنگ روانی و مجبور کردن مردم به کوچ جمعی؛
- تخریب کورکورانه دارایی‌ها و املاک غیرنظامیان و آلوده کردن محصولات کشاورزی؛
- بمباران بیمارستان‌ها، آمبولانس‌ها، مدرسه‌ها و مراکز نگهداری معلولان؛
- آلوده کردن آب‌ها؛
- شکنجه زندانیان تا سرحد مرگ، شست‌وشوی مغزی و تخریب روانی و ذهنی؛
- قتل گروگان‌ها و اسیران؛
- ترور رهبران و شخصیت‌های علمی، فکری و سیاسی عرب در سراسر جهان (یحیی المشد، ابوجهاد، یحیی عیاش، فتحی شقاقی و...)؛
- ربودن و ساقط کردن هواپیماهای غیرنظامی؛
- قرار دادن تله‌ها و بازی‌های فریبنده پیش روی کودکان؛
- استفاده از سلاح‌های ممنوعه؛
- غارت و تخریب کارگاه‌های کوچک متعلق به فقیران؛
- تبعید افراد از وطن خود؛
- صدور قوانین نژادپرستانه در خصوص اراضی، املاک و حقوق مدنی و سیاسی (تقلب و نیرنگ و به کارگیری شیوه‌های مافیایی برای گرفتن مالکیت اراضی از صاحبان آن).

یهودیان و صهیونیست‌ها شیوه‌های مشابه دیگری از خشونت را نیز دنبال می‌کنند که برجسته‌ترین آنها عبارت‌اند از:

- تصفیه حساب‌های فیزیکی و ترور؛
- ربودن افراد و محاکمه‌های ظاهری؛
- تخریب دفاتر و تأسیسات دولتی؛
- حمله به بانک‌ها و غارت آنها؛
- ترور و فریب و اغوای کارمندان سازمان ملل متحد؛
- قتل کنت برنادوت، میانجی سازمان ملل، افسری فرانسوی و...؛
- اقدامات خشونت‌آمیز علیه یهودیانی که از مهاجرت به اسرائیل خودداری می‌کردند یا با سیاست‌های توسعه‌طلبانه اسرائیل مخالف بودند.

فصل چهارم
تروریسم از طریق تحمیل یهودی‌سازی

تروریسم یهودی شیوه خاصی دارد که در قرن بیستم تنها در اسرائیل بـه اجـرا درآمـده است. رافائیل ایتان، رئیس سابق ستاد ارتش اسرائیل، درباره این شیوه سرکوب می‌گوید: «تمام فلسطینیان، حتی کودکان را بکشید، برای اینکه کودکان وقتی بزرگ می‌شـوند بـه یک نیروی انتحاری تبدیل خواهند شد». ویژگی این خشونت در ایدئولوژی صهیونیسم تجلی می‌یابد که به یهودی‌سازی سرزمین عربی فلسطین و بنای کـشور اسـرائیل در آن دعوت و در جهت اجرای آن اقدام می‌کند. این امر از طریق بیرون راندن ساکنان اصلی سرزمین فلسطین و تبدیل آنان به «اغیار» صورت می‌گیرد. «برای اینکه بتوانیم یک نظام یهودی مستقل و به عبارت دقیق‌تر، دولتی یهودی در «سرزمین اسرائیل» تأسـیس کنیم، قبل از هر چیزی ضروری است که این سرزمین را با شیوه‌های مشروع و غیرمشروع به دست آوریم.» «منوحین» نویسنده یهودی در این باره می‌گوید: «در قلب‌هـای مـا حـک شده است که وطن ما باید از بیگانگان و فلسطینیان غیریهودی پاک و مطهر شود».[۴۰]

جنبش صهیونیسم برای استیلا بر سرزمین فلسطین شیوه‌های متنوعی به کار گرفت، از جمله اخراج، کوچاندن، قتل و کشتار، آواره کردن فلسطینیان و مصادره دارایـی‌هـای آنان بدون اینکه حقی برای این کـار داشـته باشـد. ایـن جنـبش بـرای اقـدامات خـود مجموعه‌ای از قوانین را به کمک گرفت:

- قوانین نظامی فوق‌العاده در سال ۱۹۴۸.
- قوانین مالکیت اراضی.

ـ قانون مناطق امن مربوط به سال ۱۹۴۹ که براساس آن این امکان به وزیر دفاع داده می‌شود که مناطقی را به این بهانه که مناطق امنیتی هستند و ورود به آنها ممنوع است، در اختیار داشته باشد.

ـ قانون دارایی‌های غایبان مربوط به سال ۱۹۵۰ که براساس آن، این دارایی‌ها در اختیار کمیته توسعه اسرائیل قرار می‌گیرد.

ـ قوانین دفاع که طبق آن حاکمان نظامی این حق را دارند که مناطقی را مناطق بسته اعلام و ورود به آن را ممنوع کنند.

ـ قوانین تشخیص که به موجب آن پس از مصادره اراضی، صاحبان آن به مدت پانزده سال هیچ حقی در مورد این زمین‌ها نخواهند داشت.

ـ قوانین فوق‌العاده که این حق را به وزیر دفاع می‌دهد تا برای امنیت دائمی اسرائیل ساکنان برخی مناطق را بیرون کند.

ـ قوانین مصادره به علت منفعت عمومی که براساس آن دولت می‌تواند به اقتضای منفعت عمومی اراضی سوریه را مصادره کند و از صاحبان آن بگیرد.

ـ قانون زراعت و کشاورزی در اراضی شخم زده‌شده مربوط به سال ۱۹۷۹. به موجب این قانون می‌توان اراضی بایر و شخم‌نزده را در اختیار گرفت.

ـ قانون بازگشت و تابعیت که براساس آن، یهودیان در هر کجای جهان که باشند حق دارند به سرزمین اسرائیل بازگردند(!) و تابعیت آن را به دست آورند.

اسرائیل به موجب چنین قوانینی توانسته است میلیون‌ها دونم* از اراضی فلسطینیان را تصاحب کند و هنوز هم به این کار ادامه می‌دهد تا غصب و یهودی‌سازی اراضی را در مناطق اشغالی جدید تکمیل کند و پیش چشم جهانیان به خود مشروعیت قانونی بدهد.

برای اینکه فلسطین به «پایگاهی امن» برای پروژه توسعه‌طلبانه صهیونیسم تبدیل شود، چاره‌ای نیست جز اینکه به طور کامل از لحاظ سرزمین، ملت و تاریخ، یهودی شود و یهودی‌سازی کامل فلسطین محقق نمی‌شود مگر اینکه ساکنان اصلی این سرزمین در آن حضور نداشته باشند و به همین دلیل، خشونت یهودی به بالاترین درجه و آشکارترین شکل خود می‌رسد.

---

* هر دونم معادل ۹۱۹/۳ متر مربع است ـ م.

بازنویسی تاریخ، آن‌گونه که ایدئولوژی صهیونیسم ترسیم کرده است، یک دغدغه و دل‌مشغولی یهودی است. حملات یهودیان علیه اکتشافات تاریخی قدیم و جدید، به ویژه در ایلا، تأکیدی بر این است که اهداف یهودیان تجاوز و غارت گذشته، تاریخ و حال حاضر ماست. آنان تلاش می‌کنند صاحبان حقیقی سرزمین فلسطین را به افرادی متجاوز و متجاوزان را به صاحبان این سرزمین تبدیل کنند.

صهیونیسم جهانی تمام امکانات و دستگاه‌های جهانی خود را به کار گرفته است تا تاریخ امت ما را تحریف و نسلی خلق کند که با از دست دادن هویت فرهنگی و تمدنی خود، از تاریخ قومی خویش جدا شود. صهیونیسم جهانی می‌خواهد در ذهن نسل‌های آینده حقایق و بدیهیاتی به وجود آورد که با بدیهیات تاریخ، جامعه و موجودیت انسانی تفاوت دارد و بدین ترتیب می‌تواند این نسل‌ها را نسبت به سبک و شیوه یهودی قانع کند، به گونه‌ای که به «دولت اسرائیل» بپیوندند و موجودیت قومی و حتی اصل موجودیت خود را تغییر دهند.

آنچه اسرائیل برای ریشه‌کنی، محو، سرقت، جعل و تحریف میراث فرهنگی و تمدنی ملت فلسطین انجام می‌دهد، تأکیدی بر اقدامات یهودی‌سازی آن است که تاریخِ امت ما را هدف گرفته تا آن را به شکلی متناسب با طرح‌ها و اهداف خود درآورد.

شیوه‌های تربیتی و آموزشی ویژه‌ای که اسرائیل در قبال ملت ضعیف و ناتوان فلسطین دنبال می‌کند، با اهداف این رژیم هماهنگ است. این اهداف نیز برگرفته از اصول فرهنگی یهودی است که در آن بر طرفداری از «دولت و ملت یهود» و نیز ایجاد اخلاق توراتی و افسانه برتری فرهنگی و تمدنی یهود تأکید می‌شود. آنچه به عنوان تاریخ منطقه در مدارس اسرائیل آموزش داده می‌شود، تاریخی تحریف‌شده و تقلبی است که اصولی توراتی دارد و هدف آن نیز توجیه ادعاهای منطقه‌ای اسرائیل و نیز توجیه شکل‌های مختلف تجاوزگری آن و کنار زدن تاریخ حقیقی منطقه است.

ویژگی‌ای که تروریسم یهودی دارد در فراگیرترین جنگ ویرانگری که صهیونیسم به علت تخریب کامل جامعه‌ها وارد آن شده و نیز در حمله به میراث ما و تلاش برای تحریف، به حاشیه راندن و کاستن از ارزش آن خود را نشان می‌دهد. هدف این خشونت، تنها توسعه‌طلبی جغرافیایی نیست، بلکه تلاش می‌شود با تحریف حقایق

تاریخ گذشته، آینده عربی و اسلامی به شکست کشانده شود. اسرائیل می‌داند که پیروزی‌های نظامی و سیاسی، پیروزی‌هایی حقیقی و نهایی نیستند و دستاوردهای آنها موقتی است و با پیروزی‌های تعیین‌کننده در جبهه فرهنگی، تمدنی، فکری و حافظه تاریخ برابری نمی‌کند.

مناخیم بگین نیز به این مسأله توجه داشت: «ای اسرائیلی‌ها، وقتی با دشمنان خود می‌جنگید نباید از خود نرمشی نشان دهید. شما نباید در قبال آنان رحم و عطوفتی داشته باشید تا آنچه را فرهنگ عربی نامیده می‌شود ویران کنیم و بر خرابه‌های آن، فرهنگ خاص خود را بنا نهیم».[۴۱] نمونه‌هایی از این موضوع را می‌توان در تسلط اسرائیل بر تمام آثار تاریخی شهرهای اشغال‌شده به ویژه شهر صور، مشاهده کرد.

از دیگر رویکردهای ایدئولوژی صهیونیسم، صهیونیستی کردن انسان عربی، جدا کردن او از جامعه قومی و متصل کردنش به رژیم «ایده‌آل» صهیونیستی از طریق تناقضات خیالی و خرافاتی فرقه‌ای و نژادپرستانه است. در همین راستا، ساختار جمعیتی فلسطین به صورت ریشه‌ای تغییر می‌یابد؛ به گونه‌ای که مهاجران یهودی، جذب این سرزمین و ساکنان اصلی آن اخراج یا سرکوب می‌شوند. هم‌چنین تلاش می‌شود تا عنوان «فلسطینی» از ساکنان این سرزمین اشغالی گرفته شود و ساختار اجتماعی یکپارچه آن به بخش‌ها و اجزای متعددی تبدیل شود، به گونه‌ای که با هر جزء به عنوان یک واحد جداافتاده و مستقل برخورد گردد.

در پایان باید گفت آنچه در تروریسم یهودی صهیونیستی خطرناک‌تر است، توصیف این تروریسم با ویژگی‌های زیر است:

- این تروریسم برضد ساکنانی است که باید از امنیت برخوردار باشند و به شیوه‌هایی مثل بمباران، کوچاندن، آدم‌ربایی و حذف فیزیکی انجام می‌گیرد.
- تلاش می‌شود ساختار اقتصادی و جوامعِ کشورهایِ منطقه هم‌زمان از هم گسیخته شود، تسلط بر نهادها حاصل و املاک و دارایی‌های مردم غارت شود.
- تلاش می‌شود اندیشه علمی و اجرایی کنار گذاشته شود و دانشمندان، روشن‌فکران و نویسندگان به حاشیه رانده شوند.
- تلاش می‌شود با ارتباط خیانتکارانه آشکار با دشمن و کنار گذاشتن احساس

وطن‌دوستی و شهروندی، مفهومی به اسم ملی‌گرایی وجود نداشته باشد.

- تلاش می‌شود تمام نهادهای قانون‌گذاری، تمام شکل‌های رهبری جمعی و حاکمیت دولت تعطیل شوند، ساختارها و بنیان جامعه از هم فروپاشد و جامعه به گروهی از شکست‌خوردگان تبدیل و از هرگونه فعالیت سیاسی حقیقی که مصلحت ملی و قومی در آن باشد، دور نگه داشته شود.

فصل پنجم
برنامه‌ریزی در خشونت صهیونیستی و ساز و کارهای شکنجه

اسرائیل علاقه‌مند است در محیطی که آن را به عقب‌ماندگی، جهالت و دیکتاتوری متهم می‌کند، در قالب کشوری دموکراتیک، متمدن و بافرهنگ ظاهر شود. این رژیم با شیوه‌های تبلیغاتی و رسانه‌ای مختلفی تلاش کرده است از یهودیان تصویر ملتی را به نمایش بگذارد که تحت شکنجه و ستم واقع و حقوقشان نقض شده است و بزرگ‌ترین قربانی نازیسم هستند. اما این چهره خیلی زود، پس از آنکه قربانی خود به جلاد تبدیل شد، تغییر کرد و این حقیقتی است که افکار عمومی جهان اندک‌اندک و پس از طرح وقایعی مربوط به نمونه‌هایی از شکنجه‌ها و خشونت‌های برنامه‌ریزی‌شده این رژیم آن را درک کرده است. به ویژه آنچه در برخورد با بازداشت‌شدگان لبنانی و فلسطینی صورت گرفته است.

برخی مدعی هستند که سرویس‌های امنیتی در تمام کشورها برای گرفتن اعتراف و تنظیم و تدوین آن و صورت‌جلسه کردن اتهام‌ها به ابزارهای مادی و روانی روی می‌آورند. اما باید گفت در اکثر این کشورها، به ویژه کشورهای منادی حقوق بشر، شکنجه امری خلاف قانون است و کسانی که مرتکب آن شوند، چنانچه اقداماتشان ثابت یا براساس قراین و شواهد برملا شود، محاکمه و مجازات می‌شوند. اما در اسرائیل این موضوع هنوز متفاوت است و شکنجه برنامه‌ریزی‌شدهٔ زندانیان در این کشور امری قانونی است و نهاد متولی این کار، تکنولوژی مناسب را در اختیار دارد و دستگاه‌های آن شیوه استفاده از این ابزارها را مشخص و معین می‌کنند.

پس از آنکه بخشی از رسوایی‌های سال ۱۹۸۷ آشکار شد، دولت اسرائیل کمیته‌ای به ریاست موشه لنداو، رئیس سابق دادگاه عالی، تشکیل داد که مأموریت داشت درباره شیوه‌هایی که سرویس‌های امنیتی (شین‌بت و شاباک) در بازجویی از بازداشتی‌های عربِ مظنون به اقدامات تروریستی، به کار می‌گرفتند، تحقیق کند. با اینکه بر کمیته ثابت شده بود که روی آوردن این دستگاه‌ها به خشونتِ برنامه‌ریزی‌شده، خطری برای دموکراسی است، اعلام کرد در برخی موارد فشارهای جسمی و روانی ابزاری ضروری برای به دست آوردن اطلاعاتی است که ممکن است مانع از ارتکاب اعمال خشونت‌آمیز شود، یا فرصتی را فراهم کند که محل نگهداری سلاح‌ها و مواد منفجره مشخص یا طرح‌هایی برملا شود که ممکن است در صورت اجرا شدن ده‌ها کشته برجای گذارد. نتیجهٔ کار این کمیته وضع اصولی برای نظارت بر فشارهای جسمی و روانی واردشده به متهمان بود. بدین ترتیب، شکنجه به امری قانونی تبدیل و حدودی ترسیم شد که براساس آن بازجو می‌دانست حق دارد چه کارهایی انجام دهد و چه کارهایی مطابق قوانین و معاهده‌های بین‌المللی که دولت اسرائیل امضا کرده، بر او ممنوع است.

کمیته لنداو در گزارشی که هنوز هم بخش اعظم آن سری است، شیوه‌هایی را که سرویس‌های امنیتی می‌توانند به کار گیرند به صورت مفصل بیان کرده است. این کمیته پیشنهاد داد به منظور بازبینی مبانی توجیهی که بر فعالیت دستگاه‌های تحقیق نظارت دارد، کمیته‌ای دولتی به ریاست نخست‌وزیر ایجاد شود. در عمل نیز کمیته وزارتی پس از انفجارهای سال ۱۹۹٤ به دستگاه‌های «شین‌بت» اجازه داد در بازجویی‌ها از ابزارهای سخت‌گیرانه‌تر استفاده کنند.[٤٢]

در گزارش مرکز حقوق بشر اسرائیل «بت‌سلیم» جزئیاتی کافی در مورد شیوه‌های شکنجه‌ای که شین‌بت در برخورد با بازداشتی‌های لبنانی و فلسطینی به کار می‌گیرد، ذکر شده است. یوفال گینیار، مسئول این مرکز، می‌گوید: «در زندان‌های اسرائیل که اقدامات بوروکراتیک بر آن حاکم است، شکنجهٔ بازداشتی‌های فلسطینی کاری معمول است». او با استناد به شهادت‌هایی که از زندانیان فلسطینی گرفته به هشت نوع از انواع شکنجه بدنی اشاره می‌کند که شین‌بت از آنها استفاده می‌کند؛ از جمله «حالت موز» که دست‌ها و پاهای

فرد زندانی بسته و بر روی زمین کشیده می‌شود یا «حالت قورباغه» که فرد زندانی را در حالی که دست‌هایش بسته است، ساعت‌ها به صورت خمیده نگه می‌دارند.

دستگاه‌های سازمان ملل متحد، سازمان غیردولتی حقوق بشر از جمله بت‌سلیم و سازمان عفو بین‌الملل برجسته‌ترین ابزارهایی را که برای تحت فشار قرار دادن زندانیان و اعتراف گرفتن از آنان به کار گرفته می‌شود، مشخص کرده‌اند. در زیر به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱. بازداشت انفرادی متهمان بدون اینکه ارتباطی با جهان خارج داشته باشند. در طول مدت بازداشت اجازه حمام کردن و عوض کردن لباس‌ها به افراد داده نمی‌شود. هم‌چنین آنان را مجبور می‌کنند بدون شستن دست‌ها و با همان دستانی که به توالت رفته‌اند، غذا بخورند.

۲. «به چهار میخ کشیدن». در این نوع شکنجه برای مدتی طولانی شیوه‌های مختلفی به صورت هم‌زمان به کار گرفته می‌شود. برای مثال، گاهی دست و پای فرد را به صندلی کوچکی می‌بندند و گاهی نیز دستان او را از چوبی آویزان می‌کنند، به گونه‌ای که بر انگشتان پاهای خود بایستد و سر او هم با کیسه‌ای زبر و خشن و بدبو پوشانده می‌شود. در عین حال، به طور مداوم صداهای بسیار بلند پخش می‌شود و هم‌زمان فرد حق خوابیدن ندارد. حتی فردی مأمور است از بسته شدن چشمان زندانی جلوگیری کند.

۳. ترساندن فرد با بیان اینکه افرادی در جریان بازجویی فوت کرده‌اند و تهدید او به اینکه خانواده‌اش احضار و به زنان تجاوز می‌شود.

۴. آویزان کردن فرد به گونه‌ای که سر او هم‌چون پاندول ساعت به حرکت درآید.

۵. کتک زدن، سیلی زدن، لگد زدن و سوزاندن اعضای بدن.[۴۳]

در تحقیقی که در مورد شیوه‌های شکنجه بدنی نسبت به جوانان فلسطینی در جریان انتفاضه اول و قبل و بعد از آن صورت گرفته، شیوه‌های بسیار وحشیانه‌ای آشکار شده است؛ از جمله شکستن دستان، کشیدن ناخن‌ها، آویزان کردن از دست و پا از سقف اتاق و شلاق زدن، تزریق آمپول‌هایی به زندانیان که باعث جنون موقت می‌شود و به وجود آوردن این تصور نزد آنان که داروی آنان در دست بازجوست، خاموش کردن سیگار بر روی بدن، وارد کردن چوب کبریت به داخل آلت تناسلی و سپس آتش زدن

آن و....

خانم «لیئا تسیمیل» وکیل اسرائیلی در مصاحبه‌هایی که با زندانیان داشته به بسیاری از این شیوه‌ها اشاره کرده است.[۴۴] طبق گزارش مرکز بت‌سلیم، از آغاز انتفاضه اول دوازده زندانی فلسطینی به طرز مشکوکی در زندان‌های اسرائیل فوت کرده‌اند. علاوه بر این، هر ساله هزاران نفر برای بازجویی به بازداشتگاه‌های نظامی انداخته می‌شوند.*

کمیته لنداو از تعدادی از متخصصان امور پزشکی و روان‌شناسی خواست تا نظر خود را در مورد ابزارهای فشار و شکنجه بیان کنند. دیدگاه‌های این افراد در بخش منتشرنشده گزارش آمده است. بعدها مشخص شد پزشکان و متخصصانی بر دستگاه شکنجه‌گر اسرائیل نظارت داشته یا خود در آن مشغول فعالیت بوده‌اند.[۴۵]

اسیران و بازداشتی‌های لبنانی پس از آزادی از آنچه در زندان‌ها و بازداشتگاه‌های اسرائیل رخ می‌دهد و از آنچه در بازداشتگاه‌های آنان در جنوب لبنان (بازداشتگاه خیام)** اتفاق می‌افتد، صحبت می‌کنند. شکنجه‌های وحشیانه با استفاده از شوک‌های الکتریکی به نقاط حساس بدن، تهدید به تجاوز به زنان و مردان، آویزان کردن از پا، به صورت انداختن افراد در حالی که دستان بالا نگه داشته می‌شود، پوشاندن سر با کیسه‌هایی از کثافت و... همه ابزاری معمول است که در مورد اکثر بازداشتی‌ها به کار می‌رود. یحیی علی، مدیر مدرسه شبعا در جنوب لبنان در سال ۱۹۸۸، چندین مرتبه بازداشت شد. بار اول در زندان حاصبیا در سلولی انفرادی نگهداری شد. دومین مرتبه پس از انتفاضه اهالی شبعا برضد اشغالگران به زندان خیام افتاد. او از همان آغاز زندانی شدن در معرض شیوه‌های مختلف شکنجه بود، از جمله اینکه بر روی چشم‌هایش چشم‌بند قرار می‌دادند و کیسه‌ای سیاه و بدبو روی سرش می‌کشیدند، برای مدت‌های طولانی دست‌ها و پاهایش را به صورت‌های مختلفی می‌بستند و هم‌زمان مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند. گاهی نیز تهدید می‌شد که خانواده‌اش را احضار خواهند کرد تا نحوه شکنجه شدن او را ببینند یا آنان را بازداشت و شکنجه خواهند کرد. این شکنجه‌ها علاوه بر گرسته نگه داشتن یا بسته شدن به ستونی در میدان زندان در هوای بسیار سرد

* مجمع عمومی سازمان ملل متحد توافق‌نامه‌ای برضد شکنجه و سایر انواع برخوردها و مجازات‌های سخت و غیرانسانی و اهانت‌آمیز به امضا رساند که اسرائیل هم به آن پیوست و بیش از بیست کشور آن را امضا کردند.
** این بازداشتگاه توسط مزدوران اسرائیلی اداره می‌شود.

بود. چنین شکنجه‌هایی در مورد بسیاری از مجاهدان و مبارزان بزرگ انجام می‌شد.

شکنجه در سیاه‌چال‌های اسرائیل به صورت کاملاً برنامه‌ریزی‌شده‌ای صورت می‌گیرد و تنها به شکنجه‌های بدنی محدود نمی‌شود، بلکه از فشارهای روانی مثل تهدید به تجاوز، استفاده از سگ‌های پلیس یا تهدید به سوزاندن و کشتن نیز استفاده می‌شود.

آنچه در مورد مصطفی دیرانی،* یکی از رهبران مقاومت اسلامی لبنان که در می ۱۹۹٤ از خانه‌اش ربوده شد، رخ داد، یک رسوایی جهانی را به دنبال داشت. او با وحشیگری هرچه تمام با دسته یک چکش چوبی مورد تجاوز قرار گرفت و پس از آن هر گونه کمک پزشکی از او دریغ شد. خانم تسفی ریچ، وکیل اسرائیلی، به روزنامه‌ای فرانسوی گفته است که بازجویان شین‌بت به مدت یک ماه او را به صورت کاملاً برهنه نگه داشتند، از خوابیدن محرومش کردند، روزانه ساعت‌های طولانی در حالت چمباتمه بود و دستانش را از پشت می‌بستند. برای تسلیم کردن او مجبورش کردند روغن را همراه مقدار زیادی آب بنوشد، پوشک بچه به او پوشاندند و سپس روزها او را مجبور کردند با همان حال ادرار و مدفوع کند. او را مسخره می‌کردند و از او عکس می‌انداختند.

دفتر باراک، نخست‌وزیر وقت اسرائیل، از بیان هرگونه توضیحی در این خصوص خودداری کرد؛ در حالی که جدعون عزرا، از مسئولان سابق شین‌بت، به رادیو اسرائیل گفت: «شکنجه جنسی جزو شیوه‌های شکنجه ما نیست. من ناراحتم و اطلاعی در این خصوص ندارم... ممکن است خطاهایی صورت گرفته باشد و باید در این مورد تحقیق شود».[٤٦]

دیرانی در جریان محاکمه‌اش سرگردی به نام «جورج رایال» را به اعمال چنین شکنجه‌هایی متهم کرد. او در جریان محاکمه دست‌نوشته‌ای ارائه کرد که برخی روزنامه‌های اسرائیلی متن کامل آن را منتشر کردند. بعدها و پس از آنکه تحقیقی جنایی در خصوص موضوع صورت گرفت، یک روزنامه‌نگار اسرائیلی به نام «اورلی گال» در مورد شخصیت این سرگرد اسرائیلی تحقیقاتی انجام داد و مشخص شد این فرد برای واحد ۵۰٤ وابسته به سرویس اطلاعات کار می‌کند. این روزنامه‌نگار برای مصاحبه به منزل او رفت و متوجه شد که فردی حدوداً ٤۰ ساله است که زن و یک کودک دارد.

---

* وی در سال ۲۰۰٤ در جریان تبادل اسیران لبنانی و اسرائیلی که به کوشش حزب‌الله انجام گرفت، آزاد شد- م.

رایال در اعتراض به اتهام‌هایی که به او وارد شد، گفت: «هرچه می‌خواهید منتشر کنید!»

شایان ذکر است رایال، جوان لبنانی دیگری به نام «احمد بنجک» را نیز به اتهام همکاری با مقاومت به صورت وحشیانه‌ای شکنجه کرده است. یک وکیل اسرائیلی به نام «تمربگ ـ شاربک» توانست این موضوع را فاش کند. احمد می‌گوید: «سرگرد جورج خود را رئیس بخش شکنجه‌های وحشیانه می‌نامید. پس از آنکه در برابر دستگاه دروغ‌سنج قرار گرفتم به مدت ۲۱ روز شکنجه شدم. در این مدت بیش از سه مرتبه مورد تجاوز قرار گرفتم و با چوب بر روی بیضه‌هایم زدند. آنان مرا روی صندلی کوتاهی با ارتفاع ده سانتی‌متر می‌نشاندند و نوری بسیار قوی بر من می‌تاباندند، در حالی که دستانم به پشت بسته شده بود و سرم به سمت بالا و به طرف نور قرار داشت... در جریان بازجویی، من برای پایان یافتن شکنجه به کارهایی که انجام داده بودم، اعتراف کردم».[۴۷]

در خصوص وضعیت بهداشتی بازداشتگاه‌ها باید گفت تقریباً هیچ بهداشتی در آن وجود ندارد. بهترین دلیل نیز بازداشتی‌های آزادشده هستند که اکثرشان از بیماری‌های مزمن و دردها و ناراحتی‌های روانی رنج می‌برند. کافی است به ماجرای غسان دیرانی اشاره کنیم که تنها به این علت که از نزدیکان حاج مصطفی دیرانی بود، به مدت سیزده سال در زندان‌های اسرائیل به سر برد و براثر شدت شکنجه‌ها به شیزوفرنی* شدید دچار شد.[۴۸]

بیش از پنجاه نفر از بازداشتی‌های لبنانی پس از آزاد شدنشان از جهنم بازداشتگاه‌های اسرائیل، در تحقیقی میدانی به شیوه‌های متنوع و مختلفی از شکنجه که در جریان بازداشت خود با آن روبه‌رو شده بودند، اشاره کردند که در مجموع به روش‌های زیر قابل تقسیم‌اند:

۱. استفاده از شوک‌های الکتریکی در نقاط حساس بدن، ۹۰ درصد؛

۲. به صلابه کشیدن، ۸۶/۷ درصد؛

۳. ریختن آب سرد و داغ روی بدن، ۸۶/۷ درصد؛

---

* شیزوفرنی یک بیماری شدید روحی است و از علائم آن می‌توان به توهم، هذیان و داشتن تصورات دور از واقعیت اشاره کرد ـ م.

٤. کتک زدن شدید با وسایل مختلف به صورت کورکورانه و بدون کنترل، ۹۳/۳ درصد؛
۵. اتصال برق به بدن پس از ریختن آب روی بدن، ٨٦/٧ درصد؛
٦. کشیدن کیسه‌های بدبو روی سر، ۱۰۰ درصد؛
۷. قرار دادن طولانی‌مدت زیر آفتاب سوزان یا در هوای بسیار سرد، ٩٦/٧ درصد؛
۸ انداختن افراد در سلول‌های انفرادی برای مدت‌های طولانی، ٩٦/٧ درصد؛
۹. انفجار بمب‌های صوتی، ۲۰ درصد؛
۱۰. لگد زدن، ۱۰۰ درصد؛
۱۱. لگدمال کردن زندانی، ۹۳/۳ درصد؛
۱۲. شیوه‌های دیگر شکنجه بدنی، ٤٦/٧ درصد؛
۱۳. توهین و تهدید، ۱۰۰ درصد؛
١٤. تهدید به احضار یکی از افراد خانواده برای مشاهده شکنجه، ۸۰ درصد؛
۱۵. پخش فریادهای زندانیان در جریان شکنجه، ۸۰ درصد؛
١٦. قضای حاجت در داخل سلول، ٩٦/٧ درصد؛
۱۷. قرار دادن تعداد زیادی از زندانیان درون یک اتاق، ۹۳/۳ درصد؛
۱۸. تهدید به تجاوز (به ویژه نسبت به بازداشتی‌های دختر)، ٤٣/٣ درصد؛
۱۹. شیوه‌های دیگر شکنجه روانی، ٤٦/٧ درصد؛
۲۰. برهنه کردن فرد به صورت کامل و نگه داشتن او در محوطه عمومی زندان برای مدت‌های طولانی، ٦٥ درصد.

این تحقیق میدانی نشان می‌دهد که شکنجه مطابق شیوه‌هایی برنامه‌ریزی‌شده صورت می‌گیرد تا بسیاری از زندانیان به بیماری‌های مزمن ناشی از عدم درمان لازم دچار شوند. برخلاف قوانین بین‌المللی، تمام زندانیان از هرگونه حقوقی که در توافق‌نامه ژنو (١٩٤٨) در مورد حمایت از غیرنظامیان آمده است محروم هستند؛ زیرا نیروهای اشغالگر با دادن عنوان بازداشتی اداری از دادن هرگونه فرصتی به آنان برای دفاع از خود یا داشتن وکیل خودداری می‌کنند؛ هم‌چنان که این افراد از مصاحبه با کمیته بین‌المللی صلیب سرخ جهانی هم منع می‌شوند. این سازمان ده‌ها مرتبه تلاش کرد تا صهیونیست‌ها را قانع کند که اجازه دهند نمایندگان این سازمان با

بازداشت‌شدگان زندان خیام و سایر زندان‌هایی که در جریان اشغال جنوب لبنان در این منطقه وجود داشتند، دیدار کنند، اما تلاش‌هایش با شکست مواجه شد.

گفته می‌شود سخنانِ اسیران آزادشده بسیار مبالغه‌آمیز است و حتی برخی از آنان ممکن است نقش یک قهرمان را ایفا کنند. صرف نظر از این مبالغه، حقایقی وجود دارد که بخش قضایی رژیم صهیونیستی هم نتوانست آن را پاک کند. ثابت شده است اقداماتی غیرانسانی در شکنجه‌گاه‌ها انجام می‌شود و این حقایق برای تمام سازمان‌های حقوق بشر جهان به امری انکارناپذیر تبدیل شده است. یکی از اهداف مهم اسرائیلی‌ها شکستن اراده مقاومت در بین اسیران از طریق تحقیر، شکستن غرور و روحیه آنان است.

آمار دقیقی وجود ندارد که نشان دهد سالانه چه تعداد از فلسطینیان به زندان می‌روند، اما بعضی از روزنامه‌های اسرائیلی[٤٩] اشاره می‌کنند که از هر چهار نفر فلسطینی یک نفر به زندان‌های اسرائیل وارد می‌شود. در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ این آمار یک نفر از سه نفر بود و این نشان می‌دهد در فاصله زمانی بین سال‌های ۱۹٦۷ تا ۱۹۹۰ بیش از نیم‌میلیون فلسطینی به زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های اسرائیلی افتاده‌اند. تراکم جمعیتی زندان‌های اسرائیل بیانگر وضعیت خطرناک بهداشتی، غذایی و روانی زندانیانی بود که در سلول‌هایی تنگ ـ که در بهترین حالت بیش از یک متر فضا نداشت ـ کنار هم قرار داده می‌شدند.[٥٠]

در نتیجهٔ این وضعیت بحرانی و نامناسب دولت اسرائیل مجبور شد کمیته‌ای دولتی تشکیل دهد که به آن «کمیته کنت» گفته می‌شد. وظیفه این کمیته تحقیق و بررسی در خصوص وضعیت زندان‌ها بود. این تحقیق به مدت دو سال پس از تشکیل کمیته ادامه یافت و در پایان، گزارشی تکان‌دهنده در ۲۷۰ صفحه منتشر شد که روزنامه *دافار* بخشی از نتایج آن را انتشار داد و تصویری وحشتناک از آنچه در این زندان‌ها جریان دارد، منتقل کرد.

آمار دقیقی از تعداد زندان‌های اسرائیل وجود ندارد، اما غیر از بازداشتگاه‌های جمعی دائمی و موقتی که تعداد و محل آنها مشخص نیست، بیش از سی زندان در اسرائیل وجود دارد. برخی از زندان‌های جدید که پس از سال ۱۹۸۲ ساخته شده‌اند عبارت‌اند از: تل جدود، یفتاح ایل، کلینت، اوشرت، شدروق و عزراد. ۷۵ درصد از اتاق‌های این زندان‌ها سلول‌های انفرادی است و بقیه اتاق‌هایی است که برای سه نفر یا

تعداد بیشتری زندانی ساخته شده است.[۵۱]

برخورد در این زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها - حتی پس از دوره بازجویی که طی آن شیوه‌های مختلف شکنجه به کار گرفته می‌شود - برخوردی نژادپرستانه و غیرانسانی است تا جایی که زندانیان از لحاظ روحی و روانی از پا در می‌آیند. هیچ تضمینی برای حداقل‌های یک زندگی انسانی از جمله جا و مکان، خواب، خوراک، هوا، درمان، دیدار نزدیکان یا مدت زمانی برای ترک کردن سلول و برخوردار شدن زندانی از هوای آزاد محوطه زندان وجود ندارد.

شکنجه‌های وحشیانه باعث شده است تا صدها نفر در جریان بازجویی‌ها جان خود را از دست بدهند و تعداد بیشتری نیز به بیماری‌های مزمن و مشکلات دائمی دچار شوند.

شایان ذکر است دولت صهیونیستی به منظور حمایت و حفظ عناصر شین‌بت در برابر دادگاه جزایی، قوانینی وضع کرده است که براساس آن، اقدام به افشای هرگونه اطلاعاتی از شین‌بت، به ویژه در مورد ابزارهای مورد استفاده در بازجویی، جرم است و مجازات آن را قانون مشخص می‌کند. در این قوانین تصریح شده است که بازداشتی‌ها از هرگونه حق دریافت غرامت برای آسیب‌هایی که در طول دوره بازداشت و به علت شکنجه به آنان وارد می‌شود، محروم هستند.

اسرائیل منکر استفاده از ابزارها و وسایل شکنجه و روی آوردن به خشونت و سختگیری نسبت به بازداشتی‌ها نیست. این رژیم عدم انتشار بخش دوم گزارش کمیته لنداو را که مربوط به ابزارهای قانونی(!) برای شکنجه بود، این‌گونه توجیه کرد: انتشار این گزارش به اعضای سازمان‌ها و گروه‌های مخالف این رژیم کمک می‌کند تا نیروهای خود را به گونه‌ای آموزش دهند و آماده کنند که در صورت دستگیر شدن در برابر شکنجه‌ها مقاومت و پایداری کنند. در عمل نیز ده‌ها دادخواست و درخواست رسیدگی برای توقف شکنجه زندانیان در دادگاه عالی اسرائیل مطرح شده، اما هیچ حکمی برای توقف استفاده از آنچه «ابزارهای فشار متوسط» نامیده می‌شود، صادر نشد. به رغم اعتراف شین‌بت به استفاده از شکنجه، قضات این دادگاه [تنها] در برابر وقایع متعدد مربوط به شکنجه زندانیان در می ۱۹۹۸ به صراحت اعلام کردند شیوه‌های شکنجه به کار گرفته‌شده توسط شین‌بت غیرقانونی بوده است. با این حال، دادگاه عالی

اسرائیل هم‌چنان از صدور هرگونه حکم اصولی که شین‌بت را از روی آوردن به شکنجه بازدارد، ممانعت می‌کند.

با هر توجیهی و حتی این ادعا که این ابزارها برای فشار به زندانی هستند نه شکنجه او، اقدامات صورت‌گرفته در بازداشتگاه‌های اسرائیل، طبق تعریفی که در توافق‌نامه مبارزه با شکنجه آمده است، نقض معاهدات حقوق بشر بین‌المللی به حساب می‌آید.[۵۲] ماده پنجم اعلامیه حقوق بشر بر جایز نبودن شکنجه انسان‌ها یا مجازات‌های سخت و وحشیانه‌ای که کرامت او را نادیده بگیرد، تصریح می‌کند. ماده پنجم از منشور بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بر این امر تصریح دارد که هیچ فردی نباید شکنجه شود یا به صورتی سخت، غیرانسانی و توهین‌آمیز با او برخورد گردد. اسرائیل به صراحت با مواد ۱، ۱۲، ۱۳ و ۱۶ توافق‌نامه مبارزه با شکنجه مخالفت می‌کند. براساس این مواد «هر اقدامی که درد و رنج شدید جسمی و روانی را باعث و عمداً به شخصی وارد شود و هدف آن کسب اطلاعات، اعتراف گرفتن و مجازات او باشد، آن هم برای کاری که انجام داده یا دیگران را به انجام آن تشویق یا با آن موافقت یا نسبت به انجام آن سکوت کرده است، چه یک نماینده رسمی دولتی باشد چه فردی که با عنوان رسمی عمل می‌کند» ممنوع است.

شکنجه‌ای که اسرائیل در آن پیشرفت کرده، نتیجهٔ تجربه‌های متعدد سازمان‌های تروریستی و فاشیستی است که در چارچوبی از فناوری‌های مدرن انجام می‌گیرد. این اقدامات با لوایحی تفصیلی شکلی قانونی پیدا کرده‌اند و حد و مرزهایی برای آنها تعیین شده است که در آستانهٔ مرگ فردِ بازداشتی متوقف می‌شود. اسرائیل بازجویان و شکنجه‌گران خود را از هر گونه تحقیقی مصون نگه داشته است و اقدامات و کارهای آنان، حتی اگر جنایتی در پی داشته باشد، مخالف قانون به حساب نمی‌آید. حتی اگر این افراد از آن آستانه مرگی که به عنوان حد و مرز برای آنان مشخص شده است تجاوز کنند، اقدامشان تنها خطایی اجرایی تلقی می‌شود که نباید از ثبت موضوع فراتر رود. ضمن اینکه نشان‌دهنده یک ناکامی و عدم توفیق گذرا برای نهاد شکنجه‌گر اسرائیل است که دولت و کنست در چارچوب اختیاراتی که دارند برای حفظ آن تلاش می‌کنند.

بر این اساس، دیوید بن‌گوریون، اولین نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی، در تعریف

خود از دولت می‌گوید: «قدرتی که خشونت را به پیش می‌برد و سازماندهی می‌کند. بنابراین، اساس دولت وجود خشونتی است که نیازمند سرمایه‌گذاری و سازماندهی است».[۵۳] بن‌گوریون معتقد است قتل و کشتار بهترین وسیله برای آزادسازی انرژی نهفته و بالقوه سربازان است و انجام آن تنها شکل مورد قبول برای تعالی غریزه‌های سرکوب‌شده به شمار می‌رود.

پی‌نوشت‌ها

۱. رشاد عبدالله الشامی، *الشخصیة الیهودیه*، پیشین، ص ۱۸۸.

۲. همان، ص ۱۹۷.

۳. همان.

٤. عبدالغنی عماد، ثقافة العنف، پیشین، ص ۱۱۴.

٥. همان.

٦. انیس الصایغ (نظارت)، *الفکرة الصهیونیة ـ النصوص الاساسیة / سلسلة کتب فلسطینیة (۲۱)*، بیروت: مرکز الابحاث، ۱۹۷۰، صص ۱۲۰ ـ ۱۱۸.

۷. همان، ص ۲۹۷.

۸. عبدالوهاب المسیری، الدیدیولوجیا الصهیونیة: دراسة حالة فی علم اجتماع المعرفة، القسم الاول، سلسلة عالم المعرفة/۶۰، کویت، المجلس الوطنی للثقافة و الفنون و الأداب، ۱۹۸۲، ص ۲۶۱.

۹. سرگی سیدوف، «صهیونیسم و شیوه ترور»، خبرگزاری نووستی، ۱۹۸۴، ص ۲۴.

۱۰. یوری ایوانف، «مراقب صهیونیسم باشید»، مسکو: خبرگزاری نووستی، ۱۹۶۹، ص ۱۳.

۱۱. السید یاسین، *الشخصیة العربیة فی صورة الذات و مفهوم الآخر*، بیروت: دارالتنویر، ۱۹۸۱، ص ۱۰۳.

۱۲. إیلان هالیفی، *المسألة الیهودیة، القبیلة، الشریعة، المکان*، ترجمه فؤاد جدید، دمشق: مکتب الخدمات الطباعیة، ۱۹۸۶، ص ۳۲۳.

۱۳. عبدالوهاب المسیری، پیشین، ص ۲۶۶.

١٤. *العسکریة الصهیونیة*، الجزء الثانی، قاهره: مرکز الدراسات السیاسیة و الاستراتیجیة بالأهرام، ۱۹۷۴، ص ۸۷.

۱۵. عبدالوهاب المسیری، *الیهودیة و الصهیونیة و إسرائیل؛ دراسات فی إنتشار و إنحسار الرؤیة الصهیونیة للواقع*، بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات و النشر، ۱۹۷۵، صص ۹۴ـ ۷۵.

۱۶. ایسرائیل شاحاک، *حقیقة بیغن و شرکاؤه ـ مقتطفات و ثائقیة*، بیروت: منشورات فلسطین المحتلة ادارة العودة، ۱۹۷۹، ص ۱۴۳.

۱۷. همان، ص ۱۳۳.

۱۸. شولامیت آلونی، روزنامه یدیعوت *آحرونوت*، ۱۹۸۰/۸/۴، ترجمه مؤسسه الأرض، دمشق، ص ۵.

۱۹. وحید عبدالمجید، «ادراک الیهود العرب فی إسرائیل للبیئة العربیة الراهنة»، مجله *المستقبل العربی*، ش ۴۵، نوامبر ۱۹۸۲، ص ۵۸.

۲۰. رشاد عبدالله الشامی، الشخصیة الیهودیة الإسرائیلیه و الروح العدوانیة ـ سلسلة عالم المعرفة/ ۱۰۲، ص ۲۰۰.

۲۱. «التربیة الیهودیة فی فلسطین»، مجله *الأرض*، س ۱۲، ش ۲۲، ۱۹۸۵/۸/۷، ص ۲۸.

۲۲. تمام این شهادت‌ها در روزنامه یدیعوت *آحرونوت* در تاریخ ۲۰۰۲/۵/۷ آمده است. ترجمه حلمی موسی، *السفیر*، ۲۰۰۲/۵/۱۳.

۲۳. خالد القشطی، *الجذور التاریخیة للعنصریه الصهیونیة*، بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات و النشر، ۱۹۸۱، صص ۹۱ ـ ۹۰.

۲۴. من الأرشیف الصهیونی، اسناد و متون جمع‌آوری‌شده توسط یسرائیل شاحاک، سلسله کتب فلسطینیة/۶۶، بیروت: مرکز الابحاث، ۱۹۷۵، صص ۴۷، ۶۵ و ۶۶.

۲۵. عادل عطاری، *التربیة الیهودیة فی فلسطین المحتلة و الدیاسبورا*، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۹۸۰، ص ۸۹.

۲۶. أنطوان شلحت، «العنصریة فی نماذج من الثقافة الاسرائیلیة ـ ۳»، روزنامه *الاتحاد*، ش ۲۵۳/ ۴۱، حیفا، ۱۹۸۵/۳/۸، ص ۴.

۲۷. رک: جورج جبور، «الارهاب الصهیونی فی فلسطین»، مجله *المناضل*، ش ۲۳، دمشق: مکتب الصحافة القیادة القومیة لحزب البعث العربی الاشتراکی، ۱۹۶۸، ص ۴۸.

۲۸. حسین الطنطاوی، *الصهیونیة و العنف ـ الفلسفة و الإستراتیجیة*، بیروت: دارالمسیرة، ۱۹۷۷، صص ۱۱۴ ـ ۱۱۳.

۲۹. عبدالوهاب المسیری، الصهیونیة و العنف، پیشین، ص ۲۹۶.

۳۰. همان.

۳۱. التقریر الاستراتیجی، ۱۹۹۵، ص ۲۲۰.

۳۲. جدعون لیفی، «ماهو العنف»؟، هاآرتس، ۲۰۰۱/۳/۱۱، به نقل از: روزنامه *المستقبل*، بیروت، ۲۰۰۱/۳/۱۳.

۳۳. جورج جبور، پیشین، ص ۴۹.

۳۴. لیفارو کاخ، *قراءة فی یومیات موشیه شاریت*، بیروت: دار ابن خلدون، ۱۹۸۱، ص ۱۸.

۳۵. روزنامه اردنی *الدستور*، ۱۹۸۴/۹/۲، ص ۲۰، برگرفته از روزنامه اسرائیلی *حداشوت*.

۳۶. روزنامه اردنی *الرأی*، ۱۹۸۶/۱۰/۱۶، ص ۱۸.

۳۷. برای اطلاع از جزئیات بیشتر در مورد کشتار کفرقاسم و سایر جنایات تاریخی اسرائیل برضد مردم فلسطین و به ویژه اعراب، رک: صبری جریس، العرب فی اسرائیل، بیروت: مرکز الأبحاث الفلسطینیة، ۱۹۶۷، ص ۱۱ و بعد از آن. همین طور: عبدالوهاب المسیری، *موسوعة الیهود و الیهودیة و الصهیونیه*، جلد هفتم، بخش سوم، ص ۱۲۷.

۳۸. *الرأی*، ۱۹۸۶/۱۰/۲۷، ص ۱۸.

۳۹. *النهار*، ۲۰۰۰/۳/۱۴.

۴۰. همان.

۴۱. همان، ۲۰۰۰/۴/۶.

۴۲. *عال همشمار*، ۱۹۸۱/۶/۵.

۴۳. هیثم الکیلانی، الإرهاب یوسس دولة، پیشین، ص ۲۴۳.

۴۴. همان، ص ۲۴۵.

۴۵. مجله *صامد الاقتصادی*، س ۲۰، ش ۱۱۳، ژوئیه، آگوست و سپتامبر ۱۹۸۸، ص ۹۷.

۴۶. عبدالوهاب المسیری، *الصهیونیة و العنف*، قاهره: دارالشروق، ۲۰۰۱، صص ۲۲۱ ـ ۲۲۰.

۴۷. رک: صالح زهرالدین، «دور المیزان الدیموغراقی و سیاسة التهجیر»، فی مخلط جبهة فلسطین، رباط، مجله *الوحده*، س ۹، ش ۹۳، می ۱۹۹۲، ص ۵۰ و بعد از آن.

۴۸. فؤاد مرسی، «آثار الهجرة علی الوضع السکانی»، *الوحده*، س ۷، ش ۷۳، ص ۱۶.

۴۹. همان.

۵۰. محمد رشاد الشریف، «السیاسة الدیموغراقیة الأسرائیلیة و آفاق الوضع الدیموغرافی فی فلسطین»، الوحده، رباط، ش ۹۹، دسامبر ۱۹۹۲، ص ۶۱.

۵۱. عبدالوهاب المسیری، پیشین، صص ۲۲۰ و ۲۲۱.

۵۲. صالح زهرالدین، پیشین، ص ۵۰.

۵۳. سلیم الجندی، «سیاسة الکیان الصهیونی الاستیطانیة و آثارها علی الشعب العربی الفلسطینی فی الأراضی المحتلة»، مجله شوون عربیه، تونس، ش ۴۸، دسامبر ۱۹۸۶، ص ۷۶.

بخش ششم

تروریسم در طرح‌های شهرک‌سازی و ترانسفر

فصل اول
ریشه‌های تاریخی پروژه ترانسفر

در آغاز باید به تمایز بین دو مفهوم «استعمار شهرک‌نشینی» و «استعمار شهرک‌نشینی جایگزینی» اشاره کنیم. در استعمار شهرک‌نشینی، هدف سوءاستفاده از زمین و ساکنان آن است؛ چنان که در امریکای لاتین چنین وضعیتی وجود داشت. در آنجا مزارع بزرگی ایجاد شد که ساکنان اصلی این سرزمین روی آن به کشاورزی مشغول بودند و به همین علت از آن طرد نشدند. اما در ایالات متحده امریکا شهرک‌نشینان پیورتین* تنها برای ایجاد جامعه‌ای جدید به دنبال زمین بودند، به همین علت، ساکنان اصلی طرد و سرکوب شدند و عنصر جدید جایگزین عنصر قدیم شد و هیچ گریزی نیز از آن نبود. این همان مفهوم استعمار شهرک‌نشینی جایگزینی است که تا چندی پیش در افریقای جنوبی نیز وجود داشت و شهرک‌نشینان سفیدپوست پس از بیرون راندن ساکنان اصلی بر بهترین زمین‌های [این کشور] مسلط شدند. اما با گذشت زمان و به منظور تحقق اهداف اقتصادی شهرک‌نشینی نیازمند به کارگیری و بهره‌برداری از ساکنان اصلی برای رسیدن به ارزش افزوده شدند. به همین علت، به جمع‌آوری سیاهان در محل‌های کار و شهرهای مستقلی خارج از محدوده مناطق و شهرهای سفیدپوستان اقدام کردند. شهرهای سیاه‌پوستان در نزدیکی شهرهای سفیدپوستان قرار داشت تا کارگران سیاه‌پوست برای کار «مهاجرت» روزانه‌ای به مناطق سفیدپوست داشته باشند. این چیزی است که به «نظام

---

* پیورتین‌ها فرقه‌ای مذهبی بودند که علاوه بر پرستش خداوند به نوعی جمهوریت، آزادی و دموکراسی اعتقاد داشتند. آنان فضای اروپا را برای پیاده کردن عقیده خود تنگ می‌دیدند، به همین علت، به امریکا مهاجرت کردند و به تدریج اعتقادات خود را به کل ایالات امریکا گسترش دادند ـ م.

تبعیض نژادی» (بانتوستان‌ها)* معروف است.

وضعیت اسرائیل نیز تفاوت چندانی با افریقای جنوبی ندارد؛ زیرا هدف صهیونیسم تأسیس دولتی کارکردی و جنگی است که مازاد نیروی انسانی یهودی را جذب خود کند. این دولت از یک سو از منافع غرب حمایت و از سوی دیگر، رؤیای ادعایی تورات را محقق می‌کند. اما دولت برای تحقق این هدف باید از ملت عربی که می‌خواهد در آینده با یهودیان بجنگد، جدا بماند. بنابراین، بیرون راندن اعراب از محدوده دولت صهیونیستی امری ضروری است تا دولت یهودی خالصی باقی بماند. یهودیان در راه تحقق این هدف می‌توانند شیوه و ظاهری مناسب انتخاب کنند، چون تنها چیزی که اهمیت دارد این است که موجودیت یک دولت یهودی خالص بدون وجود اعراب محقق شود. بر همین اساس، شعار مقدس «سرزمین بدون ملت برای ملت بدون سرزمین» به وجود آمد. اما چنین سرزمینی به قول خانم حنا ارندت، نویسنده اسرائیلی، تنها در کره ماه وجود دارد. به همین علت، یهودیان می‌بایست ابتدا بر سرزمینی چیره می‌شدند و سپس با خشونت آن را از ساکنان اصلی‌اش خالی می‌کردند. با توجه به این مطلب، بیرون راندن فلسطینی‌ها از سرزمین خود بخشی از نگرش شهرک‌نشینی صهیونیسم است.[1]

در واقع، شهرک‌نشینی صهیونیستی در سرزمین فلسطین بر سه پایه اصلی استوار است: «سرزمین غصب‌شده» که بر روی آن «مجتمع‌های مسکونی آماده جنگ» را برای «شهرک‌نشینانی که در آن انتظار دشمن را می‌کشند» می‌سازند. دلایل و مؤلفه‌های متعددی باعث شد تا این شهرک‌نشینان در مقایسه با یهودیان دیگری که در رژیم صهیونیستی ساکن هستند، برخوردهای خصمانه‌تری داشته باشند. این برخوردها در تداوم قتل و کشتار هرچه بیشتر شهروندان عرب فلسطینی نمود یافته و در طول چندین دهه پی در پی بحرانی شده است. تروریسمی که شهرک‌نشینان در آغاز به صورت گزینشی و پراکنده دنبال می‌کردند، گسترش یافت تا به پدیده‌ای تبدیل شد که باید مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

---

* بانتوستان‌های افریقای جنوبی هم‌چون دولت‌های کوچک بدون قدرت سیاسی و اقتصادی بودند که توسط مزدوران و نوکران رژیم آپارتاید اداره می‌شدند و اهرمی برای کنترل سیاه‌پوستان به شمار می‌رفتند ـ م.

نگاهی ساختاری به شبکه‌ای از روابط ترکیبی که بر منازعهٔ جمعیتیِ شهرک‌نشینیِ در حال توسعهٔ موجود در سرزمین فلسطین حکمرانی می‌کند، نشان می‌دهد که دو فرایند محوری در استراتژی وجودی صهیونیسم وجود دارد و اقدامات و فعالیت‌هایی که در بین این دو فرایند صورت می‌گیرد نیز از جنس آنهاست. این دو فرایند همان بیرون راندن و جایگزینی و به عبارت دیگر، سیاست «ترانسفر» و سیاست شهرک‌نشینی است که برای تحقق آنها اقداماتی مثل کوچاندن، آواره کردن، تخلیه کردن و توسعه‌طلبی نیز انجام می‌گیرد. هدف نهایی این دو فرایند نیز صهیونیستی کردن سرزمین فلسطین، یعنی تغییر شکل تاریخ، جغرافیا و ساختار جمعیتی این سرزمین از طریق ساختن رژیمی تقلبی است که هم‌چون غده‌ای سرطانی است و با مردم، امت، ماهیت، سرزمین، تاریخ و تمدن این منطقه هیچ سنخیتی ندارد.

رؤیای صهیونیسم تحقق مطلبی است که روی لوحی بر دیوار کنست اسرائیل نصب شده است: «ای اسرائیل، مرزهای تو از نیل تا فرات است». این رؤیا مستقیماً به طرح اسرائیل بزرگ می‌انجامد که هدف آن تداومِ اجرایِ سیاست «جویدن و هضم کردن [فلسطینیان] و جمع کردن [یهودیان]» است. هدف این سیاست سرزمین و ساکنان عرب مسلمان و مسیحی است تا بتواند شهرک‌های صهیونیست‌نشین را هم‌چون مین‌هایی روی این سرزمین بکارد و از آنها برای جذب مهاجرت‌های صورت‌گرفته و تشویق مهاجرت‌هایی که امکان تحقق آن وجود دارد یا در مرحله تحقق است، استفاده کند.[۲]

اسرائیل برای اینکه رؤیای خود را زنده نگه دارد و در دل‌مشغولی و کابوس توسعه‌طلبی جمعیتی دائمی به سر ببرد، تلاش زیادی برای عملی کردن عبارت نقش‌بسته بر دیوار کنست انجام داده و در این راه از حمایت همیشگی و مداوم امپریالیسم جهانی برخوردار بوده است. در واقع، امپریالیسم جهانی با حمایت، مشروعیت‌بخشی و گردن‌کشی‌های بی‌پایان به تقویت این طرز تفکر پرداخته است؛ به گونه‌ای که اسرائیل هنوز کشوری بدون مرزهای سیاسی به رسمیت شناخته‌شده بین‌المللی است. به تعبیر گلدا مایر: «مرزها جایی است که یهودی زندگی می‌کند نه خطوطی که روی نقشه ترسیم می‌شود. از آنجا که مهاجرت به سرزمین اسرائیل اساس موجودیت ماست، پس در برابر توسعه اسرائیل گریزی نیست».[۳] از سوی دیگر، با توجه

به اینکه منازعه بین جهان عرب و رژیم صهیونیستی منازعه‌ای بر سر موجودیت و نه مرزهاست، مسأله مرزهای ذهنی عربی منتفی است.

بر همین اساس، رهبران اسرائیل اصرار داشتند قضیه فلسطین از طریق بیرون راندن فلسطینیان و جایگزین کردن مهاجران یهودی پایان یابد. آنان حتی بر مطلبی که روی دیوار کنست اسرائیل نقش بسته، یعنی این جمله که «تمام سرزمین فلسطین برای جذب ساکنان جدید اسرائیل کافی نیست» تأکید می‌کردند. بنابراین، به رغم دستاوردهایی که در زمینه سازش‌های سیاسی و میدانی حاصل شده است، کشورهای اردن، سوریه، مصر و لبنان نیز در محدودهٔ توسعه‌طلبی اسرائیل که از قبل برای آن برنامه‌ریزی شده است، قرار می‌گیرند. خواسته اصلی و اساسی اسرائیل تداوم مهاجرت یهودیان به این کشور و ساخت تعداد بیشتری از شهرک‌هاست. علاوه بر این، بر مدیریت جنگ و معرکه جمعیتی موجود نیز تأکید می‌شود تا به نفع اسرائیل پایان یابد. در این زمینه، در کنار شیوه‌های ویرانگرانه از شیوه‌های سنتی و کلاسیک برای کنترل نسل اعراب استفاده می‌شود که هدف آن ریشه‌کن کردن ملت فلسطین است. این خواسته‌ها که تجسم اصول و پایه‌های صهیونیسم است، همان چیزی است که در منطق توجیهی مناخیم بگین در برابر افکار عمومی اسرائیل بر آن تأکید می‌شود. او پس از امضای توافق‌نامه کمپ دیوید گفت: «ما مجبور به عقب‌نشینی از سینا هستیم، چون نیروی انسانی کافی برای حفظ این منطقه وسیع نداریم. عملکرد ما در کرانه باختری و بلندی‌های جولان متفاوت بود، اما سینا نیازمند حضور پنج‌میلیون یهودی برای ساکن شدن در این منطقه و دفاع کردن از آن است. زمانی که این تعداد از یهودیان از اتحاد جماهیر شوروی و امریکای شمالی و جنوبی به اسرائیل مهاجرت کنند، ما به سینا باز خواهیم گشت».[۴]

در تحلیل ساده و سریع این سخنان پی می‌بریم که بگین از یک سو، عقب‌نشینی خود از سینا را با محقق نشدن نیروی انسانی برای اسکان در این منطقه آن هم متناسب با وسعت آن توجیه می‌کند و از سوی دیگر، اعلام می‌دارد که اسرائیل قدرت حفظ و دفاع از منطقه را دارد. می‌گویند «رؤیای صهیونیسم مهاجرت به اضافه شهرک‌نشینی است». با مهاجرت و شهرک‌نشینی فرایند اسکان یهودیان انجام می‌گیرد. یهودیان از نژادهای مختلف از سراسر جهان می‌آیند تا جایگزین ساکنان عرب سرزمین فلسطین شوند که به

منظور تکمیل معادله این رؤیا [از سرزمین خود] بیرون رانده و آواره شده‌اند.[۵] چه بسا بگین با این سخنان خود یهودیان سراسر جهان را مسئول این عقب‌نشینی معرفی می‌کند. بنابراین، با این یهودیان شهرک‌نشینی محقق می‌شود، با شهرک‌نشینی یهودی‌سازی تحقق می‌یابد، با یهودی‌سازی عملی انجام‌شده حاصل می‌شود و با عمل انجام‌شده نیز حقیقت سرزمین فلسطین و مردم آن در حاشیه قرار می‌گیرد. با توجه به این واقعیت جدید، مردم این سرزمین یا باید آن را ترک کنند یا بیرون رانده شوند. سیاست‌مداران جامعهٔ بین‌المللی نیز باید متغیرهای جمعیتی جدید را بپذیرند، زیرا کشورهایِ خودِ این سیاست‌مداران در اجرای آن نقش داشته‌اند. این طرح، همان‌گونه که بگین اعلام کرد، در کرانه باختری و جولان (به اضافه نوار غزه) عملی شد.

بدین ترتیب مشخص می‌شود تخلیهٔ سرزمین فلسطین از تمام ساکنان آن با اصول و پایه‌های پروژه صهیونیسم هماهنگی دارد. اگر استیلا بر سرزمین فلسطین با ادامهٔ حضور ساکنانش صورت می‌گرفت، تشکیل کشور یهودی [اسرائیل] به امری غیرممکن تبدیل می‌شد. به همین علت، نبود اعراب در این سرزمین، به هر شکل و شیوه‌ای، امری ضروری است. بنابراین، نژادپرستی صهیونیستی نه مسأله‌ای عرضی، بلکه ویژگی‌ای بنیادین است و هیچ ارتباطی به موضع‌گیری اخلاقی و اراده فردی یهودیان ندارد. صهیونیست‌ها، صرف نظر از گرایش‌ها و وابستگی‌هایشان، در این ساختار نژادپرستانه نقش دارند و به محض ورود به سرزمین فلسطین از آن سخن می‌گویند. حتی اگر یکی از آنان منادی «آزادی، برادری و برابری» باشد، به محض ورود به ریشه‌کن کردن فلسطینیان از سرزمینشان و تحریف روابط اجتماعی، اقتصادی و تمدنی آنان می‌پردازد و خواه ناخواه در جهت تقویت جامعه شهرک‌نشین عمل می‌کند که براساس غصب سرزمین دیگران شکل گرفته است.

تجربه‌های شهرک‌نشینی جایگزینی که در جهان وجود داشته چگونه راه‌حلی برای مشکل سکونتی خود پیدا کرده و با ساکنان اصلی چه تعامل و برخوردی داشته است؟ به طور قطع، ساکنان اصلی آواره یا سرکوب شده‌اند یا ساکنان جدید با ساکنان قبلی ادغام و در یکدیگر ذوب شده‌اند یا از ترکیب تمام عناصر، جامعه‌ای شکل گرفته است. اما موضوع در خصوص تجربه شهرک‌نشینی یهودی متفاوت است. این تجربه در اواخر

قرن نوزدهم، یعنی پس از تجربه‌های دیگر آغاز شد؛ هم‌چنان که در مناطق دوردست جهان قدیم (امریکای شمالی و جنوبی، استرالیا و نیوزیلند) صورت نگرفت، بلکه در مرکز مشرق عربی و در منطقه‌ای شکل گرفت که تراکم جمعیتی بالایی داشت، از تاریخ ریشه‌داری برخوردار بود، آداب و رسوم و تمدنی قوی داشت و امتداد انسانی و تمدنی آن به خارج از مرزهای فلسطین می‌رسید. با توجه به آنچه گفته شد، راه‌حل آواره کردن ساکنان اصلی سخت بود، سرکوب و از بین بردن آنان هم تقریباً غیرممکن می‌نمود و ادغام و ذوب شدن در یکدیگر هم از اساس مطرح نبود. چنین وضعیتی به طور کلی اجرای راه‌حل استعماری سنتی را که در مراحل تاریخی مختلف در مناطق دیگر جهان انجام شده بود، دشوار و سخت کرد.

فصل دوم
از جابه‌جایی تا جایگزینی (ترانسفر)

نگرش جایگزینی و شهرک‌نشینی واضحی وجود دارد که با داشتن منطق، ساختار و ساز و کار خاص خود گاهی به طرحی عملی و اجرایی اما دارای نوسان تبدیل می‌شود؛ زیرا از یک سو، به ارائه راه‌حلی ریشه‌ای و قطعی می‌پردازد که مبتنی بر ترانسفر و سرکوب کامل [فلسطینیان] است و از سوی دیگر، ایجاد یک اکثریت جمعیتی [یهودی] را هدف قرار داده است. این نوسانات، متحرکِ معادله هستند و ثابت این معادله، استراتژی آن است که با عنوان «ترانسفر» شناخته می‌شود.

بین سال‌های ۱۹۳۷ تا ۱۹٤۸ طرح‌های متعددی در این زمینه تهیه و ارائه شد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: طرح وایزمن (۱۹۳۰)، طرح الیشوف (از سال ۱۹۳٦)، طرح کوچ اجباری سوسکین (۱۹۳۷)، طرح کوچ فایتس (۱۹۳۷)، طرح پونیه (۱۹۳۸)، طرح رووین (۱۹۳۸)، طرح الجزیره (۱۹٤۲– ۱۹۳۸)، طرح ادوارد نورمن برای کوچاندن [فلسطینیان] به عراق (۱۹٤۸– ۱۹۳٤)، طرح بن‌گوریون (۱۹٤۸ ـ ۱۹٤۳) و سرانجام، طرح کوچ اجباری یوسف شختمان (۱۹٤۸). در همین دوره، کار سهٔ کمیته فعال در زمینه طراحی شیوه‌های جابه‌جایی و کوچ فلسطینیان ملغی اعلام شد. دو کمیته اول را آژانس یهود ملغی اعلام کرد (۱۹٤۲ ـ ۱۹۳۷) و فعالیت کمیته سوم نیز در سال ۱۹٤۸ توسط دولت اسرائیل متوقف شد.[٦]

بنابراین ملاحظه می‌شود که اهداف، مشخص و آشکار و طرح‌ها، واضح و روشن

است و حوادثی که در نیمه دوم قرن بیستم رخ داده نشانه‌های مشخصی دارد و نتایج فاجعه‌بار این حوادث هم‌چنان باعث سلب آسایش می‌شود و جهان را می‌لرزاند.

در این نوع جایگزینی‌های شهرک‌نشینی، مکانیسم‌ها شناخته شده است. انسان‌ها با توصیه و تشویق سرزمین خود را ترک نمی‌کنند؛ با این حال، تبلیغات صهیونیسم هم‌چنان ادامه دارد که مدعی است فلسطینیان سرزمین خود را به درخواست رهبران عرب ترک کردند و آنها هیچ خشونت و زوری علیه فلسطینیان به کار نبرده‌اند. این در حالی است که در نیمه اول قرن بیستم کشتارهای زیادی انجام شد، صدها شهر و روستا ویران شد و صدها هزار نفر از فلسطینیان آواره شدند.

ایده ترانسفر که باعث تجدید نظر در رویکردها، رفتارها، ساختار و نتایج ذهنیت صهیونیستی شد، از سوی کارشناسان و محققان مطرح و توسط رهبری صهیونیسم به صورت‌ها و شکل‌ها و با ابزارهای مختلف و در شرایط و مراحل کاملاً متفاوت اجرا شده و می‌شود. از سوی دیگر، این ایده که با داشتن ویژگی‌های مذکور باعث آوارگی فلسطینیان در کشورهای دیگر شده است، به هیچ وجه در استراتژی صهیونیسم از طرح‌های مربوط به تشکیل رژیمی شیطان‌صفت و خشونت‌طلب از طریق شهرک‌نشینی، جایگزینی یهودیان به جای فلسطینیان، یهودی‌سازی، استقبال از مهاجرت یهودیان به فلسطین و... جدا نیست. شبکه‌ای از روابط ترکیبی مرتبطی که بین سیاست ترانسفر و سیاست شهرک‌نشینی وجود دارد، اساس شکل‌گیری رژیم صهیونیستی است؛ به گونه‌ای که ترانسفر شرط اساسی ـ اگر نگوییم تنها شرط ـ اجرای شهرک‌نشینی به حساب می‌آید که خود مستلزم بیرون راندن مرحله‌ای یا جمعی فلسطینیان از سرزمینشان است؛ چه این اخراج به منظور جایگزینی مهاجران یهودی باشد یا با هدف توسعه‌طلبی و آماده شدن برای مهاجرت‌های جدید احتمالی در صورت فراهم بودن شرایط صورت گیرد. بدین ترتیب، در نهایت «تشکلی حیاتی» به وجود می‌آید که صهیونیسم از آن سخن می‌گوید و منتظر آن است.[۷]

مهاجرت و بیرون راندن فلسطینیان، سیطره بر سرزمین فلسطین، شهرک‌نشینی و یهودی‌سازی، عناصر تجسم‌بخش صهیونیسم هستند. اما این موضوعات که برای رهبران اسرائیل شرط اصلی موجودیت اسرائیل به شمار می‌روند، از نظر اعراب فلسطین معنایی

جز یهودی‌سازی سرزمین فلسطین، ریشه‌کن کردن ملت آن و از بین بردن زیرساخت‌های اجتماعی و ارتباط تمدنی آن ندارد. به عبارت صحیح‌تر، یهودی بودن یک فرد تنها زمانی تکمیل می‌شود که در عملی کردن این عناصر یا دست‌کم بخشی از آنها نقش داشته باشد؛ آن هم به صورتی که بن گوریون اعلام می‌کند: «یهودی بودن یک یهودی تنها با مهاجرت او به اسرائیل کامل می‌شود». کمیته روشنگری اعتقادی نیز در سال ۱۹٤۷ تأکید کرد که «شرط صهیونیست بودن یک یهودی مهاجرت او به اسرائیل است». ناحوم گولدمن نیز در سال ۱۹٦۸ در کنگره جهانی صهیونیسم در این باره گفت: «حفظ موجودیت یا از بین رفتن و فروپاشی جنبش صهیونیسم به میزان مهاجرت [یهودیان به فلسطین] بستگی دارد».[۸] بنابراین، مهاجرت مسئولیت یهودیان در هر جای دنیا و بیرون راندن فلسطینیان مسئولیت رهبران اسرائیل است. حاصل جمع این دو مسئولیت شهرک‌نشینی در فلسطین، ریشه‌کن کردن فلسطینیان، یهودی‌سازی یک سرزمین عربی و از بین بردن نشانه‌های آن در فلسطین و جولان و تحمیل سیاست عمل انجام‌شده است و تمام این موارد اصول و پایه‌های سیاست اجرایی صهیونیسم را تشکیل می‌دهد.

در همین راستا، در طرح توسعه‌طلبی و شهرک‌نشینی صهیونیسم، بعد جمعیتی شکلی استراتژیک و پیچیده به خود می‌گیرد. در حالی که اعراب فلسطین از میزان رشد جمعیتی بالایی برخوردارند، این میزان در بین یهودیان پایین است. افزون بر این، مهاجرت معکوس باعث نگرانی و دل‌مشغولی رهبران اسرائیل و به کابوسی برای آنان تبدیل شده است که فشارها را بر آنان افزایش می‌دهد و بر روند حرکت پروژه شهرک‌سازی و توسعه‌طلبی آن که هیچ حد و مرز و پایانی ندارد، تأثیر می‌گذارد. به همین دلیل، اسرائیل به طور رسمی و آشکارا اجرای طرح‌های اخراج، مهاجرت و شهرک‌نشینی را قانونی کرد تا بتواند حداکثر توازن و برابری خود را تضمین کند و حتی در اراضی اشغالی [۱۹٤۸] به برتری جمعیتی دست یابد. این برتری از طریق شهرک‌سازی و فراهم کردن زمینه برای اخراج جمعی فلسطینیان یا آنچه در اسرائیل به پروژه ترانسفر معروف است، به دست می‌آید. از آنجا که عوامل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، اجرای سیاستِ کوچاندنِ جمعیِ فلسطینیان را دشوار کرده است، افزایش

مهاجرت و شهرک‌نشینی به گزینه اول و اساسی برای ایجاد وضعیت جمعیتی جدید تبدیل شده است. به طور کلی، تلاش‌های صهیونیسم برای تحقق مواردی هم‌چون تشدید مهاجرت یهودیان به فلسطین، گسترش اراضی اشغالی از طریق ساخت شهرک‌های بیشتر، آماده شدن برای طرح ترانسفر یا اخراج جمعی فلسطینیان و اقدام جدی برای اجرای توطئه «وطن جایگزین» است.

اقدام برای شهرک‌سازی قبل از تلاش‌های مربوط به اخراج و بیرون راندن فلسطینیان شروع شده است و براساس اطلاعات موجود، اولین تلاش برای شهرک‌سازی به سال ۱۸۷۸ باز می‌گردد. با رسیدن سال ۱۹۱۷ جنبش صهیونیسم به لطف موج‌های متعدد مهاجرت یهودیان قدم به سرزمین فلسطین گذاشت. این مهاجرت‌ها در نهایت باعث شکل‌گیری شهرک‌های صهیونیستی اولیه شد. پس از ساخت شهرک بتاح تکفا، شهرک‌های ریشون لتسیون، روش بینا، زخرون یعقوب و الغدیر بنا شدند.[۹] با وجود تقدمِ زمانیِ اقداماتِ مربوط به شهرک‌سازی، از لحاظ نظری، ایدهٔ ترانسفر از پیشینه بیشتری برخوردار است و در مراحل مختلف تاریخ در متون توراتی، اسناد یهودی و تولیدات اندیشه دینی یهود به چشم می‌خورد. علاوه بر این، دارای چارچوب فکری مقدسی است که در آن بر ایده سرزمین خالی از انسان، مهاجرت به آن و ریشه‌کن کردن صاحبان اصلی آن از طریقِ جنگ، قتل و کشتار، اخراج، آواره کردن و سخت کردن شرایط زندگی تأکید می‌شود.[۱۰]

در تحقیقات و مطالعات معاصر صهیونیستی از این چارچوبِ فکریِ مقدس به خصوص برای حمایت از ادعاهای صهیونیسم درباره پیوستگی تاریخ یهودی و توجیه آنچه به اصطلاح «حق تاریخی» نامیده می‌شود، بهره‌برداری شده است. رهبران و زعمای صهیونیست نیز بزرگ‌ترین افکار و اقدامات خود را برای اخراج فلسطینیان از سرزمین و کشورشان با هدف تخلیه این سرزمین و ساکن کردن یهودیان در آن، براساس همین چارچوب فکری مقدس بنا نهادند.

خاخام یسرائیل آریل* آشکارا و با وقاحت تمام طبق آنچه در توصیه‌های دینی یهود آمده است، خواستار اخراج فلسطینیان از سرزمینشان شد و سخن خود را این‌گونه

---

* رئیس مرکز هیکل ـ م.

توجیه کرد: «وصیتی در مورد اسکان [یهودیان] در سرزمین اسرائیل وجود دارد که حکمای ما هم به آن اشاره کرده‌اند. این وصیت همان وصیت مربوط به میراث و سکونت است که بارها در تورات ذکر شده است. هر دانش‌آموز جوانی می‌داند که وصیت میراث و سکونت به معنای سرزمین [اسرائیل] و سکونت در آن است. تورات این وصیت را بازگو می‌کند که «شما دارایی‌های ساکنان سرزمین [اسرائیل] را ده‌ها مرتبه از آنان خواهید گرفت».

درک شیوه‌ای که جریان رسمی صهیونیسم دنبال کرد، به ویژه عملکرد حزب کار (مپای) برای اجرای پروژه‌های کوچاندن فلسطینیان در دوره قیمومت، سپس تشکیل کشور اسرائیل در دهه ۱۹۵۰ و پس از اشغالگری‌های سال ۱۹۶۷، امری بسیار بااهمیت برای درک و شناخت طرح‌های مشابه و جلوگیری از آنها به حساب می‌آید. بنابراین، با درک عملکرد رهبران حزب برای اجرای پروژه‌های کوچ فلسطینیان که با مخفی‌کاری، پراگماتیسم و احتیاط نیز همراه بود، به این نتیجه می‌رسیم که تلاش برای اجرای آشکار اخراج جمعی فلسطینیان مشکل بوده و واکنش‌های افکار عمومی جهان و نیز مقاومت فلسطینی و انتقاد لیبرال‌های اسرائیل را در پی داشته است.

فلسطینیان دلایل منطقی و قابل قبولی برای ترس و نگرانی از تهدید دائمی اخراج دسته‌جمعی خود دارند. تحولات دهه ۱۹۸۰ نشان داده است که بخش قابل توجهی از تشکیلات لیکود و نزدیک به نیمی از یهودیان اسرائیلی آشکارا حمایت خود را نسبت به ایده کوچاندن فلسطینیان از اراضی اشغالی ابراز داشته‌اند.[۱۱]

به طور قطع، اکثر گروه‌های سیاسی راست‌گرای افراطی، از جمله حزب «هتحیا»،* مولیدت** (وطن)، تسومیت،*** حزب ترقی‌خواه دینی، گوش آمونیم و جنبش سرزمین

---

* حزب هتحیا یک حزب قومی افراطی است که در سال ۱۹۷۹ توسط نیروهای سیاسی مخالف پیمان کمپ دیوید ـ که در مارس همان سال به امضا رسیده بود ـ با هدف لغو این پیمان و آماده کردن افکار عمومی برای اعتراض علیه عقب‌نشینی اسرائیل از سینا یا هر توافق‌نامه‌ای که برای تشکیل حکومت خودگردان به امضا برسد، تأسیس شد ـ م.

** حزب مولیدت که شعار اخراج فلسطینیان را سر می‌داد، در سال ۱۹۸۸ تأسیس شد و رهبری آن را رحاوام زیوی (وزیر جهانگردی اسرائیل که در اکتبر ۲۰۰۱ توسط جبهه خلق برای آزادی فلسطین از پای در آمد) برعهده داشت ـ م.

*** حزب تسومیت در سال ۱۹۸۳ توسط ژنرال رافائیل ایتان به منظور حفظ «سرزمین کامل اسرائیل» و عدم عقب‌نشینی از اراضی اشغالی عربی تأسیس شد ـ م.

کامل اسرائیل تمایلی ندارند که اخراج ساکنان تنها به کرانه باختری و نوار غزه محدود شود، بلکه آنها خواستار اخراج شهروندان عرب اسرائیل نیز هستند.

یکی از توجیه‌هایی که برای این درخواست و فریاد وجود دارد این نتیجه‌گیری منطقی(!) است که حضور اعراب در کرانه باختری و نوار غزه موجب ویرانی کامل اندیشهٔ تشکیل دولت صهیونیستی ـ یهودی خواهد شد. براساس این نتیجه‌گیری، اعراب، به روشی که تاکنون اجرا شده است، باید کوچانده شوند. از سوی دیگر، این درخواست و دعوت علنی برای بیرون راندن اعراب، به نوعی فاصله گرفتن از گذشته هم تلقی می‌شود؛ زیرا روال کاری تشکیلات حزب کار بدین صورت بود که پروژه‌های مربوط به کوچاندن اعراب را بررسی و برای اجرای کاملاً پنهانی این پروژه‌ها تلاش می‌کرد.

علاوه بر آنچه گفته شد، این نگرانی وجود دارد که چنانچه قضیه فلسطین بدون ارائه راه‌حلی برای آن هم‌چنان تداوم یابد، نسبتِ یهودیانِ اسرائیلیِ طرفدار بیرون راندن اعراب افزایش یابد و تعداد بیشتری از سیاست‌مداران اسرائیلی به این راه‌حل که به صورت علنی مطرح می‌شود، توجه نشان دهند. توسعهٔ ساختاری صهیونیسم از طریق شهرک‌سازی در اراضی اشغالی و انضمام آنها به اسرائیل و تلاش برای نجات(!) سرزمین می‌تواند موجب افزایش درخواست‌ها برای بیرون راندن ساکنان عرب فلسطین شود. ایده حزب لیکود در خصوص حکومت خودگردان که سبب تحمیل حاکمیت اسرائیل بر اراضی اشغالی شده است، تا قبل از سال ۱۹۹۲ برای فلسطینیان قابل قبول نبود. هم‌چنین این احتمال وجود ندارد که در آینده دولتی در اسرائیل در سطحی گسترده حقوق شهروندی فلسطینیان را رعایت کند. حوادث گذشته نشان می‌دهد تنها یک اقلیت کوچک عربی در اسرائیل پذیرفته می‌شود. پروژه‌های مخفی کوچاندن فلسطینیان در دههٔ ۱۹۵۰ بیانگر آن است که دولت‌های حزب کار به رهبری بن‌گوریون و «تساریت» به صورت مخفی تلاش می‌کردند تا هر چه بیشتر از تعداد اقلیت عربی اسرائیل بکاهند و برای تحقق این هدف تا حد امکان از ابزارهای آشکار خشونت نیز استفاده نمی‌کردند.

در طول دهه ۱۹۸۰ و حتی در انتخابات سراسری اسرائیل در ژوئن ۱۹۹۲، بسیاری از تحلیلگران داخل و خارج اسرائیل تلاش می‌کردند به این دو سؤال اصلی پاسخ دهند

که در چه شرایطی اخراج دسته‌جمعی اعراب اتفاق می‌افتد و اگر چنین اتفاقی رخ دهد، به چه صورتی اجرا می‌شود؟ با وجودی که پاسخ به این سؤالات تنها یک پیش‌بینی بود، تحلیلگران براساس دلایل موجود، گزینه‌ها و احتمال‌های متعددی مطرح کردند. کوچاندن فلسطینیان، همان‌گونه که در تصور منادیان اسرائیلی وجود دارد، اگر در پی وقوع جنگی بین اسرائیل و یک یا چند کشور عربی - برای مثال سوریه - روی دهد، می‌تواند شکل‌های مختلفی به خود بگیرد و در چنین شرایطی فلسطینیان می‌توانند نقشی فعال ایفا کنند. در عالم واقع، چنین امکانی کاری غیرموجه و تحریک‌آمیز به نظر می‌رسد، اما [احتمالاً] یکی از دولت‌های اسرائیل این کار را انجام خواهد داد. در سال ۱۹۸۰ ژنرال احتیاط «اهارون یارف» رئیس سابق سرویس اطلاعات نظامی ارتش به این مسأله اشاره کرد که براساس نظر و عقیده‌ای که در سطحی گسترده رواج دارد، بهره‌برداری از وقوع جنگی در آینده به منظور بیرون راندن ۷۰۰ تا ۸۰۰ فلسطینی، مورد تأیید است. او از وجود این طرح و آماده بودن ابزارهای اجرای آن خبر داده بود.[۱۲]

احتمال قابل تصور دیگر این است که سیاست اخراج جمعی فلسطینیان در وضعیتی غیرجنگی به اجرا درآید و آن را اقدامی انتقامی در برابر به اصطلاح «تروریسم فلسطینی و مقاومت خشونت‌آمیز در برابر سیاست‌های اسرائیل» تلقی کنند. این احتمال هم وجود دارد که رهبران اسرائیلی بخواهند اخراج تدریجی فلسطینیان را دنبال کنند و موجب کاهش جمعیتشان شوند. چنین امری نتیجهٔ این درک غیرواقعی است که جامعه بین‌الملل متوجه بحران‌ها و تحولات اساسی دیگر است، کشورهای عضو شورای امنیت سازمان ملل هم تا حد زیادی سرگرم امور دیگر هستند و جهان عرب نیز دچار ضعف و تفرقه شده و توان پاسخگویی ندارد.

سومین احتمال این است که دولت اسرائیل به سیاست‌های خود ادامه دهد و زندگی روزمره فلسطینیان را با مشکل مواجه کند؛ از جمله به وجود آوردن شرایط سخت اقتصادی از طریق از بین بردن زیرساخت‌های اقتصاد فلسطین، کاهش فرصت‌های شغلی برای نیروی کار فلسطینی و ایجاد مانع در برابر رشد مستقل اقتصاد فلسطین در کرانه باختری و نوار غزه. در چنین سیاست‌هایی هدف این است که فلسطینیان با خشونت غیرمستقیمی که علیه آنان به کار گرفته می‌شود، مجبور به ترک سرزمین خود شوند.

خطر حقیقی که فلسطینیان اراضی اشغالی را تهدید می‌کند این است که نیروهای طرفدار اخراج آنان، یعنی شهرک‌نشینان عضو گوش آمونیم عنصری مسلح در جامعه اسرائیل به حساب می‌آیند که از همراهی ارتش و نیز حمایت رهبران بانفوذی در حزب لیکود و سایر احزاب راست‌گرا برخوردارند. شایان ذکر است بیش از نیم‌میلیون نفر یا یک‌هفتم یهودیان اسرائیلی سلاح گرم با خود حمل می‌کنند. علاوه بر این، برخی عناصر در ارتش و جنبش گوش آمونیم، گاهی مرتکب اقدامات هولناکی می‌شوند که انسان را به وحشت می‌اندازد و وادار به فرار می‌کند. این رفتار با توجه به آنچه در رویارویی‌های موجود بین انتفاضه الاقصی و نیروهای اشغالگر رخ می‌دهد، دور از ذهن و بعید نیست.

برخی معتقدند توافق‌نامه اسلو که در سال ۱۹۹۳ بین سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) به رهبری یاسر عرفات و دولت اسحاق رابین امضا شد، از فلسطینیان در برابر اخراج خشونت‌آمیز آنان حمایت می‌کند. در حالی که دولت حزب کار که حتی پس از ترور رابین هم ـ تا می ۱۹۹۶ ـ بر سر کار بود، هم‌چنان با ایجاد کشور مستقل فلسطینی در کرانه باختری و نوار غزه، خروج کامل اسرائیل تا پشت مرزهای ۱۹۶۷ و حق بازگشت فلسطینیان مخالف بود و از انضمام قدس شرقی به اسرائیل و حفظ اکثر شهرک‌های یهودی‌نشین اراضی اشغالی حمایت می‌کرد. در واقع، رابین، نخست‌وزیر اسرائیل، پس از امضای توافق‌نامه اسلو تمام تلاش خود را به کار گرفت تا تمام شهرک‌های کرانه باختری را حفظ و حتی آنها را تقویت کند. در سال ۱۹۹۵ دولت رابین مبلغ ۳۳۰ میلیون دلار برای احداث جاده‌هایی اختصاص داد که شهرک‌های یهودی سرزمین‌های اشغالی را به یکدیگر و همین‌طور به اسرائیل مرتبط می‌ساخت. در سپتامبر ۱۹۹٤ رابین دستور داد هفتصد خانه جدید در «غفعات طال» که بخشی از شهرک «الفیه مناشیه» در سه کیلومتری عمق کرانه باختری است، ساخته شود.[۱۳]

در بهار ۱۹۹۵ همین دولت موافقت کرد هشتصد واحد مسکونی جدید در شهرک «معالی آدومیم» ساخته شود. این شهرک در مرکز کرانه باختری و بین شهرهای قدس و اریحا واقع است. یک سال بعد چهارهزار نفر از قبیله «جهالین» در دعوای حقوقی برای حفظ اراضی‌ای که ده‌ها سال بود خیمه‌های خود را در آن برپا می‌کردند، در دادگاه عالی

اسرائیل محکوم شدند. دولت و دادگاه اسرائیل آنان را مجبور کردند که اجازه دهند بیست‌هزار شهرک‌نشینی که می‌خواستند با مصادره املاک اعراب، شهرک معالی آدومیم را توسعه دهند، به کار خود ادامه دهند. علاوه بر این، هفته‌نامه *کول هائیر*، چاپ قدس، در شماره ۱۳ اکتبر ۱۹۹۵ این موضوع را برملا کرد که رابین به وزارت اسکان دولت خود دستور داد برای توسعه مرزهای شرقی قدس و امتداد آن تا شهرک معالی آدومیم اراضی عربی تصاحب شوند. طبق طرح رابین، قطعه زمین‌های موجود در کرانه باختری و بخش اعظم نوار غزه که در حال حاضر زیر نظر تشکیلات ملی فلسطین اداره می‌شود، در نهایت باید به اردن بپیوندد تا دولتی اردنی ـ فلسطینی شکل گیرد. بدین ترتیب، اساس سناریوی حزب کار تقسیم کرانه باختری بین اسرائیل و اردن ـ فلسطین است. این سناریو نیز برگرفته از این شعار قدیمی حزب کار است: «سرزمین بزرگ‌تر، اعراب کمتر».

فصل سوم
ترانسفر در اندیشه دینی یهود

یهودیان معتقدند که خدای آنان (یهوه) تنها خدایی است که به سرکوب ملت‌های دیگر، ریشه‌کنی آنها و ساکن شدن در سرزمین آنها دعوت می‌کند تا ملت برگزیده او ـ یهودیان ـ پاک و تمیز و دور از هرگونه آلودگی در روی زمین باقی بماند. در تورات تحریف‌شده‌ای که برای اولین‌بار پس از مرگ حضرت موسی(ع) و در زمان یوشع بن نون تدوین شد، به یهودیان این‌گونه تلقین و آموزش داده شده است که آنان ملت برگزیده خداوند هستند و بدین ترتیب از ملت‌های دیگر جدا و منزوی شدند. تورات علت این انتخاب را به شگفتی خداوند عز و جل از قدرت حضرت یعقوب(ع) نسبت می‌دهد. به همین دلیل، برتری یهودیان به دیگران قوی بودن آنان معرفی شده است. علت اینکه خداوند آنان را انتخاب کرده و جد بزرگشان یعقوب به «اسرائیل» معروف شده جنگی بود که در مسیر رفتن به کنعان بین یعقوب و خود خداوند درگرفت. پس یعقوب شکست نخورد و خداوند از قدرت او درشگفت شد و او را انتخاب کرد (سفر تکوین، فصل ۲۲، آیه‌های ۲۹-۲۵). هم‌چنین یهوه به یهودیان هشدار داد که از اختلاط با ملت‌های دیگر پرهیز کنند تا پاکی آنان آلوده نشود. «من ساکنان زمین را به دست تو می‌سپرم. پس آنان را از پیش خود بران و با آنان عهدی نبند تا در سرزمین تو ساکن نشوند و تو را به اشتباه نیندازند» (سفر خروج، فصل ۲۳، آیه‌های ۲۳ ـ ۲۲).

کاهنان یهودی از این افسانه‌های متعصبانه در جهت سیاست صهیونیستی بهره‌برداری کردند تا اینکه یهودیت برای یهودیانِ متدین مضمونی نژادپرستانه و مقدس

پیدا کرد، به گونه‌ای که ارزش‌های یهودی به وضعیتی دوگانه و متناقض دچار شد. در حالی که یهودیان مجبورند به همبستگی اجتماعی با یکدیگر پای‌بند باشند، به آنان اجازه داده می‌شود بدون هیچ قید و بند اخلاقی و اجتماعی با ملت‌های دیگر برخورد کنند. حکمای صهیون گفته‌اند: «وقتی می‌خندند آنان را بزنید، وقتی نزدیک می‌شوند آنان را بدزدید، پاهایشان را ببندید و برگردید، وارد خانه‌هایشان شوید و آنها را ویران کنید، به درون قلب‌هایشان نفوذ و آن را پاره کنید».

«یهوه» خدای ویژه بنی‌اسرائیل به ملت برگزیده خداوند وعده می‌دهد و می‌گوید: «و آن‌گاه خداوند تو را بر روی زمینی آورد که برای پدرانت ابراهیم، اسحاق و یعقوب گذاشته بود تا شهرهای بزرگی را به تو عطا کند که خود آنها را بنا ننهاده‌ای، خانه‌هایی پر از خیر و برکت که تو آنها را پر نکرده‌ای، چاه‌های حفرشده‌ای که تو آنها را حفر نکرده‌ای و درختان انگور و زیتونی که آنها را نکاشته‌ای (سفر تثنیه، فصل ۶۰، آیه‌های ۱۱ ـ۱۰). هم‌چنین می‌گوید: «غریبه‌ها دیوارهای تو را بنا می‌نهند و پادشاهان آنان به تو خدمت می‌کنند؛ چون من با خشم خود تو را تنبیه کردم و با بهشتم به تو بخشش کردم. همیشه در طول شب و روز درهای خانه‌ات را باز کن و آن را نبند تا اینکه امت‌ها نزد تو آیند و پادشاهانشان بزرگی تو را کنند، زیرا امتی که به تو خدمت نکند از بین می‌رود و ویرانی باعث از بین رفتن امت می‌شود (اشعیا، فصل ۶۰، آیه‌های ۱۲ ـ ۱۰).[۱۴] سپس می‌گوید: «و بیگانگان گوسفندان شما را می‌چرانند و بندگان پروردگار کشاورزان و انگورکاران شما خواهند بود. اما شما ای کاهنان پروردگار، خادمان خدای ما به حساب می‌آیید، ثروت امت‌ها را می‌خورید و برای مجد و شکوه آنان انتقام می‌گیرد» (اشعیا، فصل ۶۱، آیه‌های ٦ ـ ۵).[۱۵]

هنوز هم این نگرش وجود دارد که نوشته‌های عهد قدیم سند مالکیتی برای یهودیان فراهم کرد تا سرزمین اسرائیل(!) را توسعه دهند و سندی برای مشروعیت قانونی و اخلاقی برای برپایی دولت اسرائیل در اختیار داشته باشند. این نگرش هم‌چنان در مراکز مختلف صهیونیستی مطرح است و حتی گرایش غالب الهیات مسیحی و مطالعات دانشگاهی در مورد تورات را تشکیل می‌دهد. بنابراین، اینکه بن‌گوریون، اولین نخست‌وزیر دولتی لائیک در اسرائیل ادعا کرد که «تورات مقدس‌ترین سند مالکیت فلسطین را با ۳۵۰۰ سال قدمت به یهودیان می‌دهد» ادعای دینی عجیبی نیست.[۱٦]

استفاده از زور و خشونت شیوه‌ای اساسی در سیاست اسرائیل به شمار می‌رود. پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷، مفهوم «اِرتسل یسرائیل (سرزمین اسرائیل) بیش از پیش اهمیت پیدا کرد؛ به گونه‌ای که تنها به حزب اصلاح‌طلب افراطی حیروت* (که بعدها به حزب لیکود تبدیل شد) محدود نمی‌شد، بلکه تمام احزاب سیاسی اصلی دیگر، از جمله حزب کار که پیشینه‌ای پراگماتیک و سرمنشأیی سیوسیالیستی داشت، به آن معتقد بودند. در این مفهومِ افراطی، طبق یک استراتژی سیاسی و نظامی، بر مرزهای کشوری که توسط ارتشی قوی، برتر و مجهز به سلاح هسته‌ای حمایت می‌شود، تأکید شده است. این استراتژی به عنوان ابزاری برای حمایت و توسعه دولت یهودی در سرزمین فلسطین به کار گرفته شده است. پس از جنگ و از طریق دعوت به انضمام سرزمین‌های آزادشده! [به اسرائیل] و شهرک‌سازی در آنها، نشانه‌هایی از واکنش به این استراتژی دیده شد. علاوه بر حزب حیروت، جنبش «سرزمین کامل اسرائیل» تلاش‌های سازماندهی‌شده‌ای بر کشاندن اسرائیل به سمت انضمام دائمی اراضی اشغالی که مساحت آن چهار برابر اراضی اشغالی سال ۱۹۴۸ بود، انجام داد. فهرست اساسنامه جنبشِ «سرزمین کامل اسرائیل» شامل افرادی از رهبران کارگری بود که برای مثال می‌توان به راحیل ینائیت، رهبر برجسته حزب مپای (که بعدها به حزب کار تبدیل شد)، بیوه اسحاق بن تسفی دومین نخست‌وزیر اسرائیل، و اسحاق تبنکین که در دهه ۱۹۴۰ از طرفداران کوچاندن فلسطینیان بود، اشاره کرد. این فهرست هم‌چنین شامل اسامی افراد برجسته‌ای در عرصهٔ سیاسی و فرهنگی اسرائیل بود که تعدادشان به ۷۲ نفر می‌رسید. چه بسا این شخصیت‌ها «برجسته‌ترین گروه از افرادی بودند که ممکن است زمانی در اسرائیل در خصوص یک قضیه کلی گرد هم جمع شوند». این یک راهپیمایی لائیک بود که در زمینه قومیتِ صهیونیسم کارگری غلو کرده بود. هم‌چنین نمی‌خواست به عنوان حرکتی مردمی یا حزبی مطرح شود، بلکه یک گروه فشار محترمانه بود که درصدد بود از طریق مقالات روزنامه‌ها، کتاب‌ها و ارتباطات شخصی با وزیران دولت حزب کار بر سیاست‌های دولت تأثیر بگذارد.

مناخیم بگین و شخصیت‌های دیگری از اردوگاه سنتی تندروهای یهودی به این رهبران کارگری و نمایندگان نخبگان سیاسی پیوستند و تا مرحله اقدام به توسعه‌طلبی و

---

* حیروت (آزادی) حزبی سیاسی و صهیونیستی است که پس از تشکیل کشور اسرائیل در سال ۱۹۴۸ توسط مناخیم بگین تأسیس شد. این حزب وارث سازمان تروریستی آرگون بود که قبل از سال ۱۹۴۸ فعالیت می‌کرد ـ م.

انضمام مقدار بیشتری از اراضی اشغالی پیشروی کردند. حاصل این تلاش شکل‌گیری نظریه‌ای قوی برای اندیشه ترانسفر در کنار جنبش گوش آمونیم و تعداد دیگری از راست‌گراهای افراطی و احزاب طرفدار کوچ فلسطینیان بود. در آغاز، هدف این اندیشه برخورد با غیریهودیان و مشکل جمعیتی در حال گسترش بود. در واقع، سیاست «زمین بیشتر، اعراب کمتر» تنها از طریق یک سیاست ترانسفر آشکار و علنی قابل اجرا بود.[۱۷]

این وضعیت با وجود احزاب افراطی پارلمانی، چه احزاب مذهبی چه احزاب لائیک، و تعهد و پای‌بندی آنها به این رویکردها کاملاً برجسته شده است. برخی از این احزاب عبارت‌اند از: حزب مولیدت به رهبری رحاوام زیوی (جنایتکاری که به قتل رسید)، حزب هتحیاه به رهبری یوفال نؤمان و گیولا کوهن، و حزب تسومیت به رهبری ژنرال بازنشسته رافائیل ایتان، رئیس سابق ستاد ارتش و وزیر کشاورزی در دولت بنیامین نتانیاهو. مشخص است که تمام احزاب و جنبش‌های راست‌گرای افراطی و توسعه‌طلب و هم‌چنین جنبش‌های غیرپارلمانی مانند جنبش گوش آمونیم و جنبش کاخ که خاخام مئیر کاهانا آن را تأسیس کرد، به نوعی کوچاندن فلسطینیان را تأیید می‌کنند. در انتخابات کنست اسرائیل در سال ۱۹۸۸ احزاب مولیدت و تسومیت ٤ کرسی، حزب هتحیاه ۳ کرسی و حزب دینی ـ قومی [مفدال] ٥ کرسی را به دست آوردند. در سال ۱۹۹۲ با وجود پیروزی حزب کار، راست‌گرایان افراطی ۱۷ کرسی از مجموع ۱۲۰ کرسی کنست را به دست آوردند و حزب تسومیت کرسی‌های خود را از ۲ کرسی به ۸ کرسی افزایش داد. آنچه این احزاب و جنبش‌های دینی افراطی خواستار آن هستند عبارت است از:

۱. حداکثر توسعه‌طلبی دینی؛
۲. انضمام حقوقی کامل اراضی اشغالی سال ۱۹٦۷ به اسرائیل؛
۳. سرکوب انتفاضه و هرگونه مقاومت نظامی و غیرنظامی؛
٤. تداوم فعالانه سیاست شهرک‌سازی؛
٥. کوچاندن فلسطینیان.

اصطلاحات و شیوه‌هایی که برای توصیف توسعه‌طلبی منطقه‌ای و کوچاندن فلسطینیان مورد استفاده قرار می‌گیرد، متفاوت است و صورت‌های مختلف پنهان و آشکار و کلی و جزئی را شامل می‌شود.

فصل چهارم
ترانسفر، خشونتی ماهیتی علیه فلسطینیان

یسرائیل شاحاک معتقد است که فلسطینیان به مدت بیش از یک قرن در خصوص درک و تحلیل مسأله ترانسفر و شناسایی روابط پیچیده آن با سایر عناصر سیستم کاری صهیونیستی مقصر بوده‌اند. ما نیز در تأیید این نظر و اعتراف به آنچه مربوط به آن است، معتقدیم نسل کنونی محققان عرب با هر تخصصی که دارند باید به بررسی دوباره تاریخ منازعه اعراب و اسرائیل و ابعاد مختلف آن بپردازند و با توجه به زمینه‌ها و سطوح اجتماعی، دینی، سیاسی، فرهنگی، استراتژیک و اقتصادی موضوع، برای شناخت دقیق‌تر طرف صهیونیستی و نشانه‌های ذهنیت آن تلاش کنند تا بتوانند آینده این منازعه را نیز پیش‌بینی کنند.

منازعه انسانی و جمعیتی که در سرزمین فلسطین جریان دارد، اساساً منازعه‌ای برای حفظ بقاست که یک طرف آن جنبشی صهیونیستی قرار دارد که هدفش جمع کردن یهودیان پراکنده و آوردن آنان به سرزمین یا همان سرزمین موعود مورد ادعای خاخام‌های داستان‌پرداز یهودی است. این ادعا برپایهٔ متافیزیک و مابعدالطبیعهٔ دین یهود استوار است که خود به اسطوره متوسل شده است تا وطنی ملی برای یهودیان ایجاد کند و حق ملت اصلی آن را نادیده بگیرد. طرف دیگر این منازعه نیز تمدن استوار و ریشه‌دار عربی است که قصد دارد پس از کاشته شدن غده سرطانی صهیونیستی در سرزمین آن (فلسطین) از کیان و موجودیت و اصالت عربی خود در برابر خطر

صهیونیستی‌سازی محافظت کند. «شما هر قدر هم در روایت، تکرار و تزیین افسانه غرق شده باشید، نمی‌توانید حقیقت ثابتی را که در حافظه تاریخ نقش بسته باشد ارائه کنید یا منبع و مرجع عقلانی و قانع‌کننده‌ای برای آن به وجود آورید. به گونه‌ای که بتواند اعتقاداتی قابل توجیه را نهادینه کند و از طریق اقداماتِ پست سیاسی، جغرافیای یک منطقه را تغییر دهد و تاریخ را تحریف کند.»

در بیش از یک قرن گذشته اسرائیل تلاش کرده است مهاجران جنگجوی یهودی را جایگزین اعراب مسلمان فلسطینی کند که از سرزمینشان اخراج شده‌اند و شهرک‌های صهیونیستی را با دیار کهن فلسطینیان تعویض کند. بدین منظور، توسعه‌طلبی‌ها و تجاوزهای بسیاری با هدف سازماندهی عملیات اخراج دسته‌جمعی ملت فلسطین و انجام اقداماتی برای تضمین اجرای این طرح با ابزارها و شیوه‌های مختلف و فریبکارانه صورت گرفت. این اقدامات تمام مناطق کرانه باختری، نوار غزه، مثلث نقب، الجلیل و منطقه جولان سوریه را شامل می‌شد تا راه‌حلی برای مشکل یهودیان فراهم شود. از نتایج این امر اجرای پروژه ترانسفر و کنار زدن دستاوردهای ملی مربوط به قضیه فلسطین بود تا بدین ترتیب، پروژه «وطن جایگزین» با اصرار بیشتری در برنامه کاری صهیونیسم قرار گیرد و اجرا شود.

یکی دیگر از اهداف اسرائیل ایجاد یک وضعیت جمعیتی جدید است تا هرگونه احتمال ایجاد صلحی عادلانه و دائمی را در این منطقه مهم از جهان منتفی و پروژه «زمین در برابر صلح» را به پروژه «صلح در برابر صلح» تبدیل کند. البته پس از آن باید این سرزمین غصب و مردم آن به زور و خشونت بیرون رانده شوند، به نحوی که تنها یک اقلیت حاشیه‌ای از ملت فلسطین در این سرزمین باقی بماند که هیچ‌گونه نقش تأثیرگذاری در روند منازعه نداشته باشد. اقداماتی که اسرائیل پس از آغاز روند سازش از طریق تداوم سیاست‌های شهرک‌سازی خود دنبال می‌کند و هنوز هم به آن ادامه می‌دهد، تأییدی بر اصرار این رژیم برای تحمیل «صلح شهرک‌نشینی و امنیت غاصب» است. تصورات صهیونیستی در خصوص سازش در چارچوب طرح‌های موشه دایان و پروژه «ایگال آلون» در دهه ۱۹۶۰ قرار دارد. وی نه تنها خواستار چشم‌پوشی اعراب از سرزمین فلسطین بود بلکه انزوای اعراب و محاصره منطقه خودگردانِ مورد نظر توسط

شهرک‌ها را دنبال می‌کرد. این طرح با عنوان «شهرک‌سازی امنیتی» دنبال می‌شود و هدف آن رهایی از بمب جمعیتی عربی است. شایان ذکر است اسرائیل به طور قطع آمادگی به رسمیت شناختن حقوق فلسطینیان را که مهم‌ترین آن حق بازگشت آوارگان است، ندارد و تلاش می‌کند تا هرگونه امکانی برای مذاکرات نهایی صلح را از بین ببرد.

به طور قطع، متغیرهای تاکتیکی جدید، اصول ملی استراتژیک فلسطینی را تغییر نخواهد داد و نسل‌های مختلف اعراب با وجود عقب‌نشینی‌ها و ناکامی‌های ابهام‌آمیزی که داشته‌اند، هم‌چنان در رؤیای محاصره اسرائیلی هستند که هر لحظه تصویر دشمنی خود را بیش از پیش نمایان می‌کند. ژابوتینسکی، یکی از رهبران صهیونیست، می‌گفت: «هیچ‌گاه نمی‌توان به این فکر کرد که ما و اعرابِ سرزمینِ اسرائیل (فلسطین) به توافقی دوستانه دست پیدا کنیم، نه الان و نه در آینده نزدیک ... کاملاً غیرممکن است که بتوانیم موافقت ارادی آنان را برای تبدیل فلسطین به کشوری با اکثریت یهودی به دست آوریم». طبق نظر ژابوتینسکی «تنها با استفاده از زور، کلاه‌خودی آهنین و یک دیوار فولادی که برای ساکنان محلی قابل نفوذ نباشد، می‌توان چنین چیزی را محقق کرد». این سخن ژابوتینسکی در راستای موضع‌گیری زنگویل صهیونیست است که معتقد بود: «صهیونیست‌ها باید آماده باشند تا با زور شمشیر آنان (فلسطینیان) را بیرون کنند؛ درست مانند کاری که اجداد ما نسبت به قبایلی که در سرزمین فلسطین زندگی می‌کردند، انجام دادند».

در آغاز قرن بیست و یکم عرصه سیاسی اسرائیل شاهد تغییری بنیادین در خصوص رابطه با شهروندان عرب فلسطین بوده است. در سه دهه گذشته، احزاب اسرائیلی تلاش می‌کردند تا خود را از طرح‌های کوچ فلسطینیان (ترانسفر) کنار بکشند و در برنامه‌هایشان حرفی از آن نزنند؛ اما پس از آنکه این ایده به انگیزه‌ای برای جذب آرای رأی‌دهندگان تبدیل شد، ژنرال رحاوام زیوی این جرأت را به خود داد تا حزب مولیدت را تأسیس کند که پرچمدار بحث کوچاندن اعراب فلسطینی بود.

در عرصه سیاسی اسرائیل تلاش شد تا بین «ژنرال قهرمان» و افکار او تفاوت قائل شوند. در نتیجه از یک سو، او در دامان این عرصه سیاسی پذیرفته شد و از سوی دیگر، ادعا شد که افکار او کنار زده شده است. اما موفقیت‌های این حزب که در واقع میراث‌دار

خاخام کاهانا و جنبش کاخ بود، دیگران را واداشت تا راه آن را در پیش گیرند.

اخیراً هم جنبش شاس که از قرار گرفتن در مجموعه جنبش‌های حاشیه‌ای دچار مشکل شده، پتانسیل پنهانی در شعار کوچ فلسطینیان یافته و به آن روی آورده است. «ایلی یشای» رهبر این جنبش در نوامبر ۲۰۰۲ در پست وزارت کشور اعلام کرد که «اگر صدهزار فلسطینی از کشور مهاجرت کنند، احساس خوشبختی می‌کند».

یشای خود را ملزم به بحث در خصوص ایده ترانسفر نمی‌داند، زیرا معتقد است که چنین موضوعی «غیرواقعی» است؛ «اما اگر صدهزار نفر از فلسطینیان کشور را ترک کنند، من احساس خوشبختی می‌کنم. من از فردا صبح آماده‌ام که چنانچه نزد من آمدند و خواستار ترک کشور شدند، به آنان بگویم «بفرمایید». اگر خواستند در کشور اروپایی یا اسلامی دیگری ساکن شوند، بروند. من معتقدم که جناح چپ هم مخالفتی با این موضوع نخواهد کرد».

در دوازدهم نوامبر ۲۰۰۲، یشای در گفت‌وگو با روزنامه *معاریو* تصریح کرد: «من از هر غیریهودی می‌خواهم که اینجا نمانند. مهاجران غیریهودی به اینجا می‌آیند و کنیسه‌هایی می‌سازند ... ما می‌خواهیم در دولت یهود یک کنیسه بنا نهیم نه کنیسه‌های متعدد. مهاجران غیریهودی به اینجا می‌آیند، کارگران بیگانه به اینجا می‌آیند و با وجود اعراب‌ها به کشوری با قومیت‌های مختلف تبدیل خواهیم شد».

طبق تمام نظرسنجی‌های اسرائیلی، در کنست (پارلمان) آینده اسرائیل قدرت منادیان ترانسفر بیشتر خواهد شد. برخی از این نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که ۲۰ درصد مردم اسرائیل خود را یک راست‌گرای افراطی می‌دانند. در سراسر اسرائیل و در طول جاده‌ها پلاکاردهایی دیده می‌شود که روی آن نوشته شده است: «آنان آنجا و ما اینجا». این شعار راه‌حلی نهایی برای قضیه فلسطین تلقی می‌شود. طرفداران اندیشه ترانسفر برای متهم نشدن به نژادپرستی، همیشه پسوند «اختیاری» را به کلمه کوچ اضافه می‌کنند. عمیره هیس در روزنامه *هاآرتس* در این باره می‌نویسد: «آنها با مهربانی ظاهری از ساکنان اردوگاه‌های پناهندگان در کرانه باختری و نوار غزه صحبت می‌کنند که شایسته است برای خودشان و برای منافع فرزندانشان در شرق رود اردن اسکان داده شوند».

امروز عوفید بن الیعازر، نوه بن‌گوریون، در کنار بنی آلون در جنبش مولیدت به

ترویج ایده ترانسفر می‌پردازد. اعضای این جنبش معتقدند که ایده ترانسفر «نشانه‌ای در حال رشد» برای انتخابات آتی خواهد بود.

روزنامه *ها‌آرتس* به نظرسنجی‌ای اشاره کرده است که نشان می‌دهد چنانچه جنبش مولیدت به صورت مستقل و جدا از «اتحاد قومی» وارد انتخابات شود، می‌تواند ٦ تا ۷ کرسی کنست را به دست آورد. بنابراین، ملاحظه می‌شود پس از ترور رحاوام زیوی، مقبولیت ایده ترانسفر افزایش یافته است و در حال حاضر می‌توان از آن به عنوان ابزاری برای موفقیت در انتخابات بهره‌برداری کرد.

روزنامه *ها‌آرتس* ضمن سؤال از چگونگی شکل‌گیری این نیرو برای کوچاندن فلسطینیان، اشاره می‌کند که براساس نظرسنجی‌ها، لیکود ۲/۵ کرسی خود را به نفع مولیدت از دست خواهد داد؛ هم‌چنان که شاس یک کرسی خود را از دست می‌دهد و بسیاری از رأی‌دهندگان «اتحاد قومی ـ اسرائیل خانه ما» به فهرست مستقل مولیدت (وطن) رأی خواهند داد.

بنی آلون، رهبر کنونی مولیدت، معتقد است که حضور در دولت مشروعیت بیشتری به ایده ترانسفر می‌دهد. حزب مولیدت زمانی این مشروعیت را به دست آورد که زیوی در دولت‌های راست‌گرا و دولت وحدت ملی و بنی آلون در دولت اخیر شرکت جست. همان‌گونه که معلوم است، جنبش مولیدت این آمادگی را داشته که از «اتحاد قومی ـ اسرائیل خانه ما» جدا شود. علاوه بر این، این جنبش با فراهم کردن یک «شبکه اطمینان» برای دولت شارون، راست‌گرایان افراطی را نسبت به تصویب بودجه قانع کرد.

اگر در انتخابات اوایل دهه ۸۰، گروه کاخ که منادی اخراج اجباری اعراب بود به عرصه سیاسی اسرائیل وارد شد، در انتخابات دهه ۹۰ ایده «ترانسفر اختیاری» مطرح شده است. هر اندازه این ایده در عرصه سیاسی و بین افکار عمومی اسرائیل از مشروعیت برخوردار شود، به همان اندازه به عنصری تأثیرگذار در سیاستی تبدیل می‌شود که قصد دارد فلسطینیان را مجبور کند به طور اختیاری از کشور خودشان کوچ کنند! البته اگر به دلایل امنیتی و چه بسا اقتصادی نباشد.

در پرتو آنچه در خصوص برنامه‌های صهیونیستی با زمینه‌های خشونت‌آمیز نژادپرستانه بیان شد، می‌توان به اجمال مسائل مربوط به فلسفه خشونت صهیونیستی

برضد اعراب و به طور خاص فلسطینیان را به صورت زیر ارائه کرد:

۱. صهیونیسم و اسرائیل جایگاه ویژه‌ای به خشونت داده و آن را تا حد یک «اصل مقدس» بالا برده‌اند و نقشی برای آن ترسیم کرده‌اند، به نحوی که خشونت اولین ابزار برای حفظ و تداوم پروژه صهیونیسم است؛ در حالی که خشونت خود در به وجود آوردن این پروژه نقش داشته است. ارتکاب کشتارها، حوادث تروریستی و اقدامات سرکوبگرانه از سوی صهیونیست‌ها در چارچوب پیشبرد و تکمیل طرح صهیونیستی امپریالیستی است که قصد دارد سرزمین فلسطین را از ساکنان اصلی آن تخلیه و اعراب را مجبور کند اسرائیل را در نظام موجود در منطقه بپذیرند و شرکت دهند.

۲. حجم خشونت نژادپرستانه صهیونیستی گسترش یافته است تا تمام عرصه‌های اندیشه و عمل صهیونیسم در مورد اعراب را شامل شود. این امر از طریق فراهم کردن اطلاعات جامعه‌شناختی ـ آن‌گونه که مورد نظر اسرائیل است ـ و تأثیرگذاری غیرقابل چشم‌پوشی اصول غیرعقلانی ـ که موجودیت عربی را رد می‌کند ـ عملی می‌شود. در سایه قالبی کردن صهیونیسم که به شخصیت عربی هم کشیده می‌شود و روحیه نظامی خصمانه‌ای را در بین شهرک‌نشینان گسترش می‌دهد، جدا کردن رفتار اسرائیل از کل ارزش‌ها و رویکردهایی که نسبت به اعراب شکل می‌گیرد، امکان‌پذیر نیست.

۳. تلاش‌های زیادی برای بهره‌گیری از دین یهود در ایجاد خشونت صهیونیستی صورت می‌گیرد تا به شکلی موازی در بین عوامل محرک رفتار خصمانه اسرائیل باشد و دلایل و عوامل پراگماتیک جامعه‌شناسی در رفتار خشونت‌آمیز اسرائیل برضد اعراب را تکمیل کند. این امر با پیشینه‌ای از عذرخواهی‌هایی انجام می‌شود که صهیونیست در خصوص وجود دولت و آینده آن ترویج می‌کند.

٤. با توجه به فرایند تلقین دگماتیکی که نهاد حاکم اسرائیل در مورد نسل جدید اسرائیلی‌ها اعمال می‌کند، نمی‌توانیم ارزش خشونت نزد نسل بنیان‌گذار دولت صهیونیستی را از ارزش خشونت نزد نسل جدید، در تعامل با اعراب، تمیز دهیم. در نتیجه، یک تحلیلگر می‌تواند چشم‌اندازی از موضوع خشونت ارائه کند که جدا از تداوم وضعیت قبل از تشکیل دولت صهیونیستی تا حال حاضر نیست.

به هر صورت، تأکید ما بر این است که رژیم صهیونیستی رژیمی مورد اطمینان برای

رویکرد استعماری غرب است که از همان آغاز به نتایج خصمانه منازعه عربی - صهیونیستی توجه داشته است.

در نتیجه، هدف استراتژی خشونت صهیونیستی بقای رژیم یهودی، حفظ امنیت و توسعه مرزهای جغرافیایی و جمعیتی آن است که از طریق حفظ موضوع مهاجرت یهودیان به سرزمین فلسطین، کوچاندن اعراب، جذب سرمایه‌ها، برپایی شهرک‌ها، تحقق پیشرفت اقتصادی و علمی و سپس تحمیل صلح و پس از آن هم توسعه اقتصادی انجام می‌شود. البته این توسعه اقتصادی پس از تحمیل به اصطلاح «صلح اسرائیلی» بر کل منطقه عربی، محقق می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. اسعد عبدالرحمن، «المنظمة الصهیونیة العالمیة»، شؤون عربیة، تونس، ش ۱، مارس ۱۹۸۱، ص ۲۰۲.

۲. نورالدین مصالحة، *ارض أکثر و عرب أقل؛ سیاسة الترانسفیر الاسرائیلیة فی تطبیق (۱۹۴۹ ـ ۱۹۹۶)*، مؤسسة الدراسات الفلسطینیة، ص ۲۲۳ و پس از آن.

۳. همان.

٤. همان، ص ۲۴۱.

۵. روجیه غارودی، *قضیه اسرائیل و الصهیونیة السیاسیة*، دمشق: وزارة الثقافة، ۱۹۸۴، ص ۱۶۴.

٦. سمیع دیب، *العنف الصهیونی*، دارالفکر للأبحاث و النشر، ص ۱۱۰.

۷. نجیب الاحمد، الهصیونیة هدف و فکر و ممارسة، الدائرة السیاسیة لمنظمة التحریر، ۱۹۷۷، صص ۳۵ ـ ۳۴.

۸. جرجی کنعان، *العنصریة الیهودیة*، بیروت: دارالنهار، ۱۹۸۲، ص ۲۰۷.

۹. حبیب قهوجی، مسیرة *السادات الاستسلامیة*، دمشق: مؤسسه الأرض، ۱۹۷۸، ص ۲۶.

۱۰. عبدالغنی العماد، ثقافة العنف، ص ۱۷ و پس از آن.

۱۱. همان، ص ۱۱۹.

۱۲. مجله *الباحث*، بیروت، ش ۲۴، ۱۹۸۲، ص ۶۲

۱۳. روزنامه فرانسوی *لوموند*، ۱۹۹۳/۹/۱۲.

١٤. النهار البیروتیة؛ ملحق حقوق الناس، ش ۳۵، ۱۹۹۸/۸/۱۲، ص ۱۲.

۱۵. عصمت سیدالدولة، مشکلة فلسطین من وجهة نظر قومیة، قاهره: دار الموقف العربی، ۱۹۹۱، ص ۲۵.

١٦. عبدالغنی عماد، پیشین، ص ۱۳۶.

۱۷. همان.

بخش هفتم

تروریسم در شهرک‌سازی؛ سیاستی دولتی

فصل اول
مراحل تاریخی

دولت‌های متعدد اسرائیل مهاجران یهودی را به سکونت در اراضی اشغالی سال ۱۹٦۷ تشویق کرده‌اند. اما از سال ۱۹۷۷ که مناخیم بگین، رهبر گروه تروریستی «اتسل»، زمام امور را به دست گرفت، دولت‌های لیکود به شکل ویژه‌ای این امر را دنبال کرده‌اند که به اصطلاح «شهرک‌نشین مبارز» نامیده می‌شود. در سال ۱۹۷۹، ژنرال رافائیل ایتان دستور ادغام شهرک‌نشینان در واحدهای احتیاط را داد. این واحدها مسئول نگهبانی در خیابان‌های شهرک‌ها و روستاهای اشغال‌شده عربی بودند. از آنجا که آریل شارون، وزیر دفاع وقت، تسلیحات، مهمات، آموزش‌ها و فضای سیاسی مناسبی فراهم کرده بود، تجاوز به شهروندان عربِ مسلمانِ بدون سلاح و نیز تجاوز به دارایی‌های آنان به امری عادی تبدیل شد. از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸٤ مطبوعات اسرائیلی بیش از ۳۸۰ مورد تجاوز نسبت به شهروندان عرب را گزارش کردند که ۲۳ مورد قتل، ۱۹۱ مورد مجروحیت و ۳۸ مورد آدم‌ربایی بود. علاوه بر این، به خانه‌ها، اتومبیل‌ها و محله‌های بسیاری حمله شد. برای مثال، ٤۱ حمله به مؤسسه‌های اسلامی و مسیحی انجام شد.[1]

آفیشای مرگلیت،[2] محقق اسرائیلی، می‌گوید حزب کار و شخص شیمون پرز در پشت پرده فعالیت‌هایی قرار داشتند که جنبش مذهبی ـ صهیونیستی و افراطی «گوش آمونیم» برای ایجاد شبکه‌ای از شهرک‌های استعماری اسرائیلی در دره اردن انجام می‌داد. این محقق نام این شهرک‌ها و ساکنان آنها را به صورت زیر ذکر می‌کند:

ـ شهرک بیت ایل با ۳٦۰۰ شهرک‌نشین؛
ـ شهرک اوفدا با ۱۸۰۰ شهرک‌نشین؛
ـ شهرک شیلو با ۱۵۰۰ شهرک‌نشین؛
ـ شهرک ایلی با ۱۵۰۰ شهرک‌نشین؛
ـ شهرک ایلون موریه با ۱۵۰۰ شهرک‌نشین؛

در سال ۱۹۷۹ که شهرک بیت ایل ایجاد شد، شیمون پرز، وزیر دفاعِ اولینِ دولت اسحاق رابین، نخست‌وزیر اسرائیل، کمک سخاوتمندانه‌ای برای بنای این شهرک کرد.

مرگلیت می‌گوید: «این شبکه از شهرک‌های استعماری صهیونیستی با هدف احیای امید و آرمان‌های [صهیونیست‌ها]، به ویژه پس از شوکی که در جنگ ۱۹۷۳ [به آنان] وارد شده بود، ایجاد شد».

از لحاظ سیاسی، ساخت شهرک بیت ایل یکی از اقدامات چالش‌برانگیز برضد پروژه ایگال آلون بود که در سال ۱۹٦۷ مطرح شد و براساس این پروژه می‌بایست شهرک‌های صهیونیستی در مناطقی از کرانه باختری ایجاد شوند که اکثریت قابل توجهی از ساکنان آن را اعراب تشکیل می‌دادند؛ به ویژه در اطراف شهر نابلس که تعداد ساکنانش از صدهزار نفر به دویست‌هزار نفر افزایش یافته بود.

در آن زمان هدف از پروژه آلون این بود که در توافق‌نامه‌های آینده، راهی برای امتیازگیری از فلسطینیان در مورد این مناطق وجود داشته باشد. اما در مورد گروه‌های متعصب از لحاظ نظامی و عقیدتی، این موضوع متفاوت است. برای مثال، گروه «گوش آمونیم» و شهرک‌نشینان آن معتقدند تمام این مناطق جزو «سرزمین اسرائیل بزرگ» است یا آن‌گونه که خود مرگلیت نقل می‌کند، «موضع اسرائیل در این مورد برای همیشه غیرقابل مذاکره است».

در مورد اقدامات تحریک‌آمیز و تجاوزگری‌های بسیار زیادی که شهرک‌نشینان گوش آمونیم هنگام ساخت شهرک‌های خود در نزدیکی شهرها و روستاهای عربی برضد فلسطینیان انجام می‌دادند، باید گفت آنان در این اقدامات به هم‌پیمانان و طرفدارانشان در داخل خود نهاد حاکم متکی بودند.

آفیشای مرگلیت در این باره می‌گوید: هم‌پیمانان آنان تنها تندروهای صهیونیست

حاکم، مثل مناخیم بگین و اسحاق شامیر نبودند، بلکه کسانی مثل شیمون پرز و موشه دایان نیز که رسانه‌های عربی با حماقت تمام آنها را «طرفدار تساهل و سازش» می‌دانستند، از این شهرک‌نشینان حمایت می‌کردند. تمایلات خاورمیانه‌ای و رفتار هم‌چون کبوتران تیزپرواز و بدون چنگال این افراد جالب توجه بود.

با این حال، دولت‌های مختلف اسرائیل به صورت منافقانه‌ای در برابر سازمان‌های بین‌المللی مدعی می‌شدند که این شهرک‌نشینان خارج از چارچوب نظام قرار دارند و عناصری متعصب‌اند که اقدامات برای کنترلشان جریان دارد. در حقیقت، این دولت‌ها از همان مراحل اولیه در فرایند توطئه این طرح شهرک‌سازی نژادپرستانه و استعماری نقش داشتند.

به اعتقاد مرگلیت، دولت بگین در سال ۱۹۷۷ به حیله‌ای قانونی متوسل شد که به آن اجازه می‌داد به زمین‌های مورد نیاز برای بنای شهرک‌های صهیونیستی دست یابد. دولت او از قانونی که در سال ۱۸۵۵ و در دوره عثمانی صادر شده بود، استفاده کرد. براساس این قانون، حاکم نظامی ترکِ [سرزمین فلسطین] این حق را داشت که هر قسمت از سرزمین فلسطین را که بخواهد به عنوان اراضی دولتی معرفی کند. پس از آن صاحبان این اراضی ملزم بودند مدارک و مستندات مربوط به مالیکت این اراضی را ارائه کنند و چنانچه قادر به ارائه این اسناد نبودند، اراضی‌شان جزو دارایی‌های دولتی به حساب می‌آمد و تمام این کارها با حق، عدالت و حاکمیت قانون انجام می‌گرفت!

در مورد اراضی کرانه باختری وضعیت بدین صورت بود که ۳۰ درصد آن به صورت اصولی به ثبت رسیده بود و ۷۰ درصد باقی‌مانده مطابق عرفِ موجودِ مالکیت‌ها از پیشینیان به افراد منتقل شده بود. بدین ترتیب، بهانه‌ای قانونی به دست اسرائیل افتاد تا در اوایل سال ۱۹۹۳ مساحت خود را تا ٦۰۰ هزار فدان* توسعه دهد و در واقع، نیمی از مساحت کرانه باختری را در اختیار گیرد.

مرگلیت به عنوان یک استاد اسرائیلی دانشگاه در توضیح این اقدامات می‌گوید: اقدام اسرائیل در مصادره مقداری زمین با هدف در تملک دولت قرار گرفتن برای ساخت شهرک‌ها شبیه اقدامات دولت‌های پیشین بریتانیا بود که اراضی را به بهانه استفاده عمومی

---

* فدان واحد اندازه‌گیری سطح و برابر با ٤٠٤٧ مترمربع است ـ م.

مصادره می‌کردند. این اقدام قدیمی همان چیزی بود که سرتوماس مور* را از رؤیاهای اخلاقی بیدار کرد و او را واداشت تا کتابی با عنوان *آرمان‌شهر* بنویسد. او درست همان کاری را کرد که دولت اسرائیل و شهرک‌نشینان انجام می‌دهند و کاری برخلاف عرف انسانی، قوانین داخلی و بین‌المللی و مشروعیت حقوق بشر است. به دنبال همین مسائل، هنری هشتم، پادشاه انگلستان، حکم اعدام او را صادر کرد.

گفتنی است مناخیم بگین، نخست‌وزیر اسبق اسرائیل، قطعنامه بین‌المللی شماره ۲۴۲ صادره در سال ۱۹٦۷ را با اوضاع موجود در اراضی اشغالی منطبق نمی‌داند، زیرا در دیباچه این قطعنامه آمده است که استیلای با زور بر اراضی دیگران جایز نیست. در حالی که بگین مدعی بود اسرائیل به حکم دفاع از خود بر اراضی عربی مسلط شده است و با این منطق می‌توان سایر اراضی عربی را در جولان و مناطق دیگر اشغال کرد تا به ضرورت‌های امنیتی اسرائیل که هیچ حد و مرزی ندارد، پاسخ داده شود.

براساس آنچه گفته شد، خشونت از نظر صاحب‌نظران منصفی که آن را نهی و محکوم می‌کنند، همان چیزی است که تجاوز به حق به حساب می‌آید. خشونت صهیونیستی در زمینهٔ اشغالگری و شهرک‌سازی عالی‌ترین درجه خشونت است؛ زیرا در خشونت عادی با مفهوم خصمانه و تجاوزگرانه آن به نزدیکان یا دارایی‌های فرد یا گروهی از افراد تعرض می‌شود، اما اشغالگری تجاوزی فراگیر و همه‌جانبه برضد یک ملت و یک وطن است.

ممکن است شهرک‌سازی مقدمه‌ای برای اشغالگری (همان کاری که سفیدپوستان در ایالات متحده امریکا با سرخ‌پوستان انجام دادند) یا از نتایج آن باشد (کاری که اسرائیلی‌ها در کرانه باختری و نوار غزه انجام دادند). در هر صورت، اشغالگری هم‌چون اقدام به فسق و فجور است، زیرا نه تنها وطن تحت اشغال را برای خود مباح می‌داند، بلکه می‌کوشد ساکنان آن نقشی در این سرزمین نداشته باشند و خود این نقش را برعهده می‌گیرد یا با از بین بردن این نقش، اقدام به بازسازی آن می‌کند تا گروه‌های جدیدی که از جنس اشغالگران هستند از خارج مرزها وارد این سرزمین شوند. وقتی این جایگاه شهرک‌سازی

---

* توماس مور که ایده آرمان‌شهر را ارائه کرد، در سال ۱٤۷۸ در انگلستان به دنیا آمد. در سال ۱۵۱٦ ایده آرمان‌شهر را مطرح کرد و دو سال بعد هم به خدمت هنری هشتم، پادشاه انگلستان، درآمد تا اینکه در سال ۱۵۳۵ به ارتداد متهم و به فرمان پادشاه سر از تنش جدا شد- م.

باشد که در مورد اسرائیل بخشی از اشغالگری به حساب می‌آید، پس جایگاه خود اشغالگری چه خواهد بود؟

دکتر فؤاد ریاض، استاد حقوق بین‌الملل دانشگاه قاهره، معتقد است تجاوزگری‌هایی که در اشغالگری صورت می‌گیرد باعث می‌شود تا در صدر فهرست خشونت قرار گیرد. با این توصیف، اشغالگری جنایتی مداوم است که دادگاه بین‌المللی جنایی باید در مورد آن اظهار نظر کند. این سخن قانون بود، اما حرف سیاست چیز دیگری است: پرونده اشغالگری را ببند یا آن را نادیده بگیر و به پیامدها و نتایج آن توجه کن.[۳] مسأله دیگر اینکه هیچ‌گاه این سؤال پرسیده نمی‌شود «که چرا خشونت به وجود می‌آید؟» و همه به دنبال یک چیز هستند که همان توقف خشونت است. سیاست‌مدارانی که این شیوه را دنبال می‌کنند، فرق چندانی با کسانی ندارند که متوجه نشت منبع گاز و شعله‌ور شدن آتش در مکان‌های متعدد شده‌اند و برای اطفای حریق گرد هم آمده‌اند، اما لحظه‌ای به رهایی از منبع گاز و بستن سوراخ‌های آن فکر نمی‌کنند. در نتیجه، هرگاه آتشی را در یک نقطه خاموش کنند، در نقطه‌ای دیگری شعله‌ور می‌شود. امریکایی‌ها نیز وقتی از پایان خشونت صحبت می‌کنند، منظورشان تنها پایان دادن به انتفاضه و متوقف کردن مقاومت است. آنان در اقدامات اسرائیل هیچ عیب و نقص و گناهی نمی‌بینند، بلکه قصدشان توجیه کارهای اسرائیلی‌ها و معرفی آن به عنوان «دفاع از خود» است.

با توجه به اینکه در گفتمان سیاسی عربی دعوت به توقف خشونت پذیرفته شده است، دیدگاه‌های مختلفی در این باره وجود دارد. در چنین حالتی، منظور توقف اقدامات خشونت‌آمیز هر دو طرف اسرائیلی و فلسطینی است و این امر ما را وامی‌دارد تا بر اهمیت قرار دادن اشغالگری در صدر فهرست تأکید بیشتری کنیم؛ زیرا این اشغالگری همان منبع گازی است که آتش‌های مختلفی در سرزمین اشغالی از آن تغذیه می‌کنند و چنانچه نتوان از آن رها شد، امیدی هم به پایان دادن این آتش‌ها وجود ندارد.

بدین ترتیب و با این نشانه‌گیری، دعوت به توقف خشونت به موضوعی درست و کارامد تبدیل می‌شود. شایان ذکر است عملیات شهادت‌طلبانه‌ای که امروزه فلسطینیان انجام می‌دهند، هدفی حقیقی است که امریکا در دعوت به توقف خشونت نشانه‌گیری کرده است و بر آن اصرار می‌ورزد. این مسأله عجیب هم نیست، زیرا تجربه ثابت کرده

است که این عملیات‌ها تنها سلاحی است که عمق اسرائیل را با مشکل مواجه می‌کند و سامانه امنیتی آن را به لرزه درمی‌آورد. عملیات شهادت‌طلبانه سلاحی است که نقاط حساس پروژه صهیونیسم را هدف قرار داده است؛ به گونه‌ای که یهودیانی که از چهارگوشه کره زمین جذب شده‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که اسرائیل راه‌حل آنان نیست، بلکه اگر خارج از اسرائیل زندگی کنند، امنیت و آرامش بیشتری خواهند داشت.

توماس فریدمن، نویسنده یهودی امریکایی که به کاخ سفید و مراکز حزب صهیونیستی لیکود نزدیک است، می‌گوید: «انفجارهای انتحاری به فاصله دو ماه پی‌درپی به مرکز کشور (اسرائیل) رسیده است و اسرائیل بیشتر از آنچه ارتش‌های عربی در پنجاه سال گذشته انجام داده‌اند [در پی وقوع این عملیات‌ها] احساس عدم امنیت می‌کند. در همین حال، اسرائیلی‌ها بیش از هر زمان دیگری برای چشم‌پوشی از سرزمین‌های فلسطین آمادگی دارند».[٤]

اما در عرصه حقوق بین‌الملل در ماده «٤٩» منشور چهارم ژنو تصریح شده است که کشور اشغالگر نمی‌تواند بخشی از ساکنان غیرنظامی خود را به منطقه‌ای که قبلاً اشغال کرده است، منتقل کند. در تفسیر این ماده باید گفت هدف از آن ممانعت از عرفی است که در جریان جنگ جهانی دوم رایج شد و کشورِ موردِ نظر این ماده قانونی به دلایل سیاسی و نژادی یا با هدف اسکان، تعدادی از مردم خود را به مناطق اشغالی منتقل کرده بود.

طبق ادعای اسرائیل، ماده «٤٩» منشور چهارم ژنو مانع از ساخت شهرک‌ها نمی‌شود. در سندی که از سوی وزارت خارجه اسرائیل منتشر شده، آمده است: «در خصوص انتقال اجباری ساکنان به مناطق تحت حاکمیت اشغالی نباید به اصول «منشور ژنو» به عنوان منبعی برای بازگشت داوطلبانه افراد [اسرائیلی‌ها] به شهرها و روستاهایی که خود یا اجدادشان از آن رانده شده‌اند، توجه شود... باید تأکید کرد که انتقال افراد به این منطقه اقدامی کاملاً داوطلبانه بوده است، به خصوص که شهرک‌ها نیز با هدف بیرون کردن ساکنان عرب ایجاد نشده‌اند و در عمل نیز چنین اتفاقی نیفتاده است».

چنین سخنانی در توجیه ساخت شهرک‌هاست که خود بدترین نوع خشونت سیاسی و انسانی است، زیرا اساس شکل‌گیری شهرک‌ها به علت خطاهای متعددی در

زمینه‌های حقوقی و واقعیت‌ها بوده است.

می‌توان گفت برخلاف ممنوعیت «انتقال اجباریِ» شهروندان محلی (فلسطینیان) از داخل منطقه اشغالی که در آغاز ماده «۴۹» به آن پرداخته شده است، شهروندان اسرائیلی با میل و اراده آزاد خود برای سکونت در شهرک‌ها منتقل می‌شوند. از این رو، شهرک‌ها جزو منشور ژنو به حساب نمی‌آیند. اما در پایان متن این ماده تصریح شده است که دولت اشغالگر نباید شهروندان را از مناطق خود به مناطق اشغالی تبعید و منتقل کند و کلمه «اجباری» به این ممنوعیت اضافه نشده است. بنابراین، ممنوعیت انتقال ساکنان از مناطق تحت حاکمیت دولت اشغالگر به مناطق اشغال‌شده مفهوم فراگیرتری دارد و انتقال غیراجباری را نیز شامل می‌شود.

از سوی دیگر، این ادعا که شهرک‌ها برای بیرون راندن فلسطینیان بنا نشده‌اند و در عمل نیز چنین اتفاقی نیفتاده است، باعث مشروعیت و قانونی بودن ساخت این شهرک‌ها نمی‌شود. هدف از ممنوعیت انتقال شهروندان به منطقه تحت اشغال، حمایت از ساکنان محلی در برابر اسکان دیگران در این سرزمین‌هاست و علت آن نیز ضررهای ناشی از این اسکان است؛ از جمله غارت منابع طبیعی، آسیب رسیدن به توسعه اقتصادی، علمی و فرهنگی و محدودیت‌هایی که در زمینه پیشرفت‌های تشکیلاتی و موارد مشابه به وجود می‌آید. بنابراین، موضوع تنها جلوگیری از بیرون راندن افراد از سرزمین خودشان نیست.

علاوه بر این، اصطلاح «انتقال اختیاری» اصطلاحی فریبکارانه است. حتی اگر از انتقال اجباری و تبعید و بیرون راندن سخنی به میان نیاید، «خواست» شهروندان برای انتقال به مناطقی خاص چنانچه با دخالت دولت برای برپایی شهرک‌ها و مالکیت آن همراه نباشد، عملی نمی‌شود. آنچه «دولت اسرائیل» نامیده می‌شود، با تمام نیروها و تشکیلاتی که در اختیار داشت، نسبت به طرح، تصویب، برنامه‌ریزی و تأمین مالی برای اکثریت قابل توجهی از شهرک‌هایی که در مناطق اشغالی ایجاد شدند، اقدام و این اراضی را به نفع شهرک‌ها تحت سیطره درآورد. هرچند در طرح‌های اولیه مربوط به شهرک‌سازی مواردی مانند جنبش گوش آمونیم، چارچوبی غیردولتی داشته‌اند و برخلاف سیاست دولت اسرائیل بوده‌اند، با این حال، دولت پس از ساخت این شهرک،

آن را تأیید کرد و بودجه‌های مناسبی نیز برای آن اختصاص داد. علاوه بر این، دولت‌های مختلف اسرائیل از طریق مشوق‌های اقتصادی مهاجرت غیرنظامیان اسرائیلی را به مناطق اشغالی سال ۱۹٦۷ تشویق می‌کنند.

پیوند تاریخی و دینی یهودیان با مناطقی از کرانه باختری که در یکی از اسناد وزارت خارجه اسرائیل نیز ذکر شده است، باعث نمی‌شود که اسرائیل حقوق بین‌الملل بشردوستانه را نادیده بگیرد. ساخت اکثر شهرک‌های اسرائیلی، آن‌گونه که وزارت خارجه اسرائیل اعلام می‌کند، «بازگشت به شهرهای دیگر» نیست. این اقدام حتی بازگشت به مکان‌هایی که قبل از سال ۱۹٤۸ یهودی‌نشین بوده‌اند نیز به حساب نمی‌آید، بلکه ساخت شهرک‌های جدید و به قول اسرائیلی‌ها، «بازگشت افراد» نه از طریق ادغام شهرک‌نشینان در بافت موجود مناطق اشغالی، بلکه از طریق ایجاد بافتی جدید انجام می‌گیرد که متفاوت و مبتنی بر تمایز مادی و قانونی بین شهرک‌نشینان و فلسطینیان است. یهودیانی که در جریان جنگ سال ۱۹٤۸ از شهرک‌های خود در کرانه باختری فرار کردند یا بیرون رانده شدند و دارایی‌های خود را از دست دادند، این حق را دارند که در چارچوب سازش و صلحی عادلانه خواستار بازپس‌گیری دارای‌های خود یا دریافت غرامت آن شوند. اما بین این مسأله و سیاست اسرائیل در خصوص موضوع شهرک‌سازی هیچ ارتباطی وجود ندارد.

یکی از اصول اساسی حقوق بین‌الملل بشردوستانه و به طور خاص اصول لاهه، اصل زمان اشغال نظامی است که برخاسته از محدودیت‌های پیش روی دولت اشغالگر در تحمیل حقایقی ثابت و دائمی بر سرزمین اشغال شده است.

دادگاه عالی تصریح کرده است با توجه به اینکه دولت اشغالگر صاحب حاکمیت بر سرزمین اشغال‌شده نیست و حکومت آن موقتی به حساب می‌آید، تنها با در نظر گرفتن دو مسأله اجازه فعالیت دارد: نیازهای نظامی و منافع ساکنان محلی. طبق نظر قاضی اهارون باراک، اصول لاهه حول دو محور مرکزی حرکت می‌کند: اول، تضمین مصالح امنیتی مشروع طرفی که بر سرزمین سیطره نظامی دارد و دوم، برآورده کردن نیازهای ساکنان غیرنظامی سرزمینی که تحت سیطره نظامی قرار دارد... فرمانده نظامی حق ندارد منافع ملی، اقتصادی و اجتماعی دولت خود را در نظر داشته باشد تا بر مصالح امنیتی او

در منطقه یا بر مصالح ساکنان محلی تأثیر بگذارد. حتی نیازهای ارتش نیز تنها نیازهای نظامی است و نیازهای امنیتی در معنای گسترده آن را شامل نمی‌شود.

در حالی که مشخص بود ساخت شهرک‌ها در جهت منافع ساکنان فلسطینی نیست، ادعای مطرح‌شده از سوی اسرائیلی‌ها که از آن تا سال ۱۹۷۹ برای توجیه مصادره اراضی خصوصی استفاده می‌کردند، این بود که شهرک‌ها «نیازهای نظامی ضروری» را پاسخ می‌دهند.

موضوع مشارکت نظامی در شهرک‌ها همیشه مسأله‌ای اختلاف‌برانگیز بین نظامیان بوده است. مشخص است که اگر در پاره‌ای مواقع ساخت شهرک‌ها منافعی نظامی داشته باشد، در اکثر موارد این منافع جزو انگیزه‌های ساخت این شهرک‌ها به حساب نمی‌آید. برای دولت‌های اسرائیل سیاست شهرک‌سازی مبتنی بر مجموعه‌ای از انگیزه‌های سیاسی، استراتژیک و ایدئولوژیک بوده که بسیار فراتر از نیازهای نظامی - در معنای محدود کلمه - است. طبق نظر سرلشکر احتیاط شلومو گازیت که اولین هماهنگ‌کننده فعالیت‌های دولت در مناطق اشغالی سال ۱۹۶۷ بود، شهرک‌نشینان اسرائیلی به طور خاص در مناطقی که از تراکم جمعیتی بالایی برخوردار بود، اهداف سیاسی بلندمدتی را دنبال می‌کردند و این شهرک‌ها در مناطقی بنا نهاده شدند که اسرائیل قصد عقب‌نشینی از آن را ندارد.

یکی از گردان‌های ارتش اسرائیل گردان «ناحال» (جوانان پیشگام) نام دارد که وظیفه‌اش ایجاد کانون‌های شهرک‌نشینی نظامی است. این شهرک‌ها حتی اگر چندین سال پابرجا باشند و حتی اگر ساکنان آنها فعالیت‌های نظامی انجام دهند، شهرک‌هایی دائمی نیستند، زیرا سربازان تنها تا پایان خدمت خود در این مکان‌ها می‌مانند و این شهرک‌ها خانه آنان به حساب نمی‌آیند. این نوع از شهرک‌نشینی تناقضی با قانون بین‌المللی ندارد. درست است که شهرک‌های ناحال در مناطق اشغالی ۱۹۶۷ ایجاد شده‌اند، اما اکثر این شهرک‌ها در مرحله آغازین ساخت، شهرک‌های غیرنظامی دائمی بوده‌اند.

با آنکه ساخت شهرک‌های دائمی و اسکان غیرنظامیان در آن نمونه برجسته‌ای برای اجرای تغییرات خشونت‌آمیز دائمی در مناطق اشغالی است، اما اسرائیلی‌ها اصرار دارند که ساخت شهرک‌ها نقض ممنوعیت‌ها نیست و حتی دادگاه عالی اسرائیل نیز این ادعا

را پذیرفته است.

طبق منشور چهارم ژنو و توافق‌نامه لاهه، شهرک‌سازی در اراضی اشغالی فلسطین ممنوع است، در حالی که هدفِ دستگاه سلطه‌گر اسرائیل چیزی برخلاف این بود و ابزار این امر هم نقض قانون بین‌المللی انسانی بود. صهیونیسم که بخشی از دستگاه سلطه‌گر اسرائیل است، با نقض آشکار اصول اساسی عدالت که در سلسله‌ای طولانی از قطعنامه‌های دیوان داوری بین‌المللی به تصویب رسیده است، در همین راستا عمل می‌کند.

در همین زمینه «رنا کوسیدنیک» رئیس هیأت اعزامی صلیب سرخ به اسرائیل و فلسطین (تشکیلات خودگردان)، شهرک‌های کرانه باختری و نوار غزه را طبق قانون بین‌المللی انسانی جزو جنایات جنگی دانست. طبق گفته‌های او، این قانون در مورد بیت‌المقدس شرقی نیز صدق می‌کند. این شهر در سال ۱۹۶۷ در اقدامی که با مخالفت جهانی روبه‌رو شد، به انضمام اسرائیل درآمد. به گفته این نماینده صلیب سرخ، در قانون بین‌المللی انسانی، سیاست شهرک‌سازی به عنوان جنایت جنگی معرفی شده است، زیرا انتقال و اسکان اجباری افراد توسط اشغالگران در منطقه اشغالی اقدامی غیرقانونی و نقضی خطرناک به حساب می‌آید. با وجود این، موارد متعددی از این اقدامات خطرناک وجود دارد که در سطح جنایت جنگی است.[۵] شیمون پرز، وزیر خارجه اسرائیل، در دولت وحدت ملی (به ریاست آریل شارون) با حمله به ساخت بدون برنامه شهرک‌ها آن را مانعی در برابر رسیدن به توافق با فلسطینیان و خطری برای آینده اسرائیل به عنوان دولتی یهودی معرفی کرد و گفت: «خطای بزرگ‌تری که ممکن است اسرائیل مرتکب شود، این است که به جای مبارزه با تروریسم، تمام توجه خود را به شهرک‌ها معطوف کند. بدین ترتیب، آینده را از دست خواهیم داد و اجماعی جهانی را برضد خودمان به وجود خواهیم آورد».[۶] او اضافه کرد: «ما به فلسطینی‌ها قول خودگردانی داده بودیم، اما در عمل این کار را نکردیم و با محاصره و محدود کردن فلسطینیان و کنترل اقتصاد آنان تأثیری منفی بر اقتصاد فلسطین گذاشتیم. لازم است تسهیلاتی در مناطق اشغالی [۱۹۶۷] فراهم شود، در غیر این صورت، مشکلات به داخل اسرائیل کشیده خواهد شد، چه در زمینه [فشارهای] جهانی و چه در زمینه فقر و گرسنگی که اصلی‌ترین نیاز تروریسم است».[۷]

همان‌گونه که گزارش دوره‌ای مرکز حقوق بشر اسرائیل [بت‌سلیم] نشان می‌دهد، شهرک‌سازی باعث اجحاف در حق فلسطینیان شده است. با اینکه خانه‌های حدود دویست‌هزار شهرک‌نشین اسرائیلی در کرانه باختری تنها روی ۷/۱ درصد از اراضی این منطقه بنا نهاده شده است، دولت اسرائیل ۴۲ درصد از کل اراضی کرانه باختری را در اختیار آنان قرار داده است. بالطبع، موضوع تنها به مساحت زمین‌ها محدود نمی‌شود، بلکه نسبت آب‌ها را نیز دربرمی‌گیرد؛ به نحوی که شهرک‌نشینان یهودی چندین برابر فلسطینیان منابع آبی فلسطین را در اختیار دارند. علاوه بر این، وجود این شهرک‌نشینان در مجتمع‌های مسکونی باعث قطع ارتباط مناطق کرانه باختری می‌شود و نتیجهٔ آن نیز ایجاد کمربندی‌ها و ایست بازرسی‌های نظامی است که با هدف حمایت از شهرک‌نشینان برپا شده است. با وجود تمام این موضوعات، حضور گروه‌های افراطی دینی و قومی بین شهرک‌نشینان خطری برای امنیت فلسطینیان است؛ مانند آنچه باروخ گولدشتاین در سال ۱۹۹٤ انجام داد و جنایت حرم ابراهیمی را مرتکب شد. تنها حضور چند صد نفر از شهرک‌نشینان در الخلیل باعث شده است تا بر زندگی ۲۵۰ هزار فلسطینی مسلط شوند.

یک نویسنده اسرائیلی این وضعیت تجاوزگرانهٔ ناشی از اسکان اسرائیلی‌ها را به طور خلاصه این‌گونه شرح می‌دهد: «منازعه‌ای که امروز در جریان است هم‌چون قرار گرفتن بر سر یک چند راهی است و مسأله اساسی که با آن روبه‌رو خواهیم شد این است که آیا اسرائیل می‌خواهد به اشغالگری و سرکوب ملتی دیگر ادامه دهد؟ ذات این منازعه، منازعه‌ای استراتژیک است و در حال حاضر به منظور آماده شدن برای این استراتژی یک بازبینی اولیه و کلی در جریان است. صحبت حول یک پیروزی بزرگ برای شهرک‌نشینان است، اما این پیروزی، پیروزی دردناکی خواهد بود؛ زیرا باعث می‌شود اسرائیل به معنای کامل کلمه به کشوری استعماری و اشغالگر تبدیل شود...

فصل دوم
پیشرفت در شیوه‌های خشونت و تجاوزگری اسرائیل

از آغاز انتفاضه الاقصی در تاریخ ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰ نیروهای اشغالگر با تحمیل بیش از پیش شیوه‌های مختلفی از محدودیت و محاصره و نیز تحمیل فضای جنگی که از سال ۱۹۶۷ بی‌سابقه بوده است، دامنه جنگ و خشونت‌ها برضد فلسطینیان را گسترش دادند. رئیس ستاد ارتش اسرائیل با تأکید بر این موضوع گفته است: «جنگ برضد فلسطینیان ابعاد سیاسی، اقتصادی و نظامی زیادی خواهد گرفت». در واقع، نیروهای اشغالگر صهیونیستی از زمان اشغال اراضی ۱۹۶۷ این حجم از نیرو و تجهیزات نظامی را برای برخورد با فلسطینیان به کار نگرفتند. اخیراً اسرائیل مناطق فلسطینی را به بازداشتگاه‌هایی تبدیل کرده است و بی‌آنکه تفاوتی بین افراد قائل شود، عملیات‌هایی برای قتل و کشتار انجام داده و ده‌ها تانک، زره‌پوش و هواپیمای خود را برای هدف قرار دادن کودکان و غیرنظامیان بی‌سلاح فلسطینی به شهرها، روستاها و اردوگاه‌ها گسیل داشته است. این مسأله سؤالات بسیاری را در ذهن تحلیلگران در مورد دلایل زیاده‌روی اشغالگران صهیونیست در نمایش قدرت نظامی و جنگی خود و استفاده از آن در برابر فلسطینیان خشمگین برانگیخته است.

به اعتقاد برخی تحلیلگران، اسرائیل به دلایل زیر این طرح سیاسی، امنیتی و نظامی را برضد ملت فلسطین دنبال می‌کند:

۱. غرامت‌گیری برای شکست‌های روانی اسرائیل پس از عقب‌نشینی از جنوب لبنان و بهبود چهره سربازان و ارتش خود نزد افکار عمومی داخلی و بین‌المللی به عنوان

مدرن‌ترین و قوی‌ترین ارتش منطقه.

۲. پشت سر گذاشتن بحران سیاسی داخلی و ایجاد اجماعی سراسری در مورد دشمن مشترک که همان فلسطینیان هستند.

۳. هشدار به فلسطینیان در خصوص خطر انجام اقدامات یکجانبه در راستای اعلام و تشکیل دولت فلسطینی.

٤. آزمایش سناریوهای آینده در مورد جنگ احتمالی با فلسطینیان و آمادگی ارتش برای مقابله با آن که تلاش برای وارد کردن تانک‌ها به داخل شهرها، استفاده از هواپیما برای بمباران و پیاده کردن نیرو و استفاده از واحدهای ویژه امنیتی و ارتش در عملیات‌هایی مشخص در اطراف شهرهای فلسطینی را تفسیر می‌کند.

۵. آزمایش توان پاسخ و پایداری فلسطینیان، به ویژه در آستانه جنگ تبلیغاتی که قبل و بعد از اجلاس دوم سران در کمپ دیوید وارد آن شدند.

٦. آشفته کردن فلسطینیان و متوقف کردن طرح‌های آنان برای اعلام کشور فلسطینی و ساخت تأسیسات و نهادهای لازم برای آن.

۷. تلاش برای کشاندن فلسطینیان به جنگی پیش‌دستانه که نتوانند با آن مقابله کنند تا تخریب توانمندی‌های نوپای فلسطینی برای اسرائیلی‌ها آسان شود.

۸ . آزمایش واکنش‌های عربی و اسلامی در برابر شکل‌گیری درگیری یا جنگی طولانی‌مدت با فلسطینیان.

۹. ترکیبی از عوامل متعدد باعث می‌شود تا روان‌شناسی، اندیشه و تربیت اسرائیلی در کنار هم جمع شود. این موضوع براساس نیاز اسرائیلی‌ها به خطری که آنان را دربرگرفته است شکل می‌گیرد تا از این طریق بتوانند صفوف خود را یکپارچه و استفاده خود از نیروی نظامی و متمرکز شدن روی آن را توجیه و تأکید کنند که برای مقابله با خطری که از هر طرف آنان را دربرگرفته است نیازمند قدرت هستند.

۱۰. تلاش برای سرعت بخشیدن به شکستن شور و همت فلسطینیان، پایان دادن به رویارویی‌ها و خاموش کردن شعله‌های انتفاضه از ترس گسترش و کشیده شدن آن به اراضی اشغالی ۱۹٤۸ و مناطق دیگر یا تداوم یافتن آن به عنوان جنگی فرسایشی که ارتش صهیونیستی یا ملت یهود هیچ‌کدام تاب تحمل آن را ندارند.

۱۱. ایجاد بهانه‌هایی برای توقف روند سازش، در شرایطی که مرحله‌ای فرارسیده بود که رژیم صهیونیستی می‌بایست تعهدات خود را در مورد حل نهایی قضیه فلسطین انجام دهد.

۱۲. مجموعه این عوامل، دلایل و انگیزه‌ها در پشت زیاده‌روی اسرائیل در نمایش و به کارگیری قدرت قرار داشت. هم‌چنین عدم پای‌بندی رهبری نظامی ـ امنیتی اسرائیل به توافقات خود با فلسطینیان نیز تأکیدی بر این امر است. در این توافقات پس از نشست‌های سران در ۱۷ اکتبر ۲۰۰۰ در شرم‌الشیخ در خصوص بازگرداندن آرامش به مناطق فلسطینی و بازگرداندن اوضاع نظامی به شرایط قبل از انتفاضه الاقصی، تصمیم‌گیری شد.

عملکرد خشونت‌آمیز اسرائیل برضد فلسطینیان شیوه‌های مختلفی داشته که مهم‌ترین آن عبارت است از:

۱. اقدام‌های خشن نظامی و دنبال کردن استراتژی جنگی؛
۲. فشارهای سیاسی و دیپلماتیک؛
۳. فشارهای تبلیغاتی و پخش شایعات؛
٤. فشارهای اقتصادی و محدودیت‌های متعدد؛
۵. انتقام‌گیری و پاسخ فوری به هرگونه تلفاتی.

۱. شیوه‌های نظامی

اسرائیل به منظور کنترل انتفاضه ملت فلسطین و آن‌گونه که منابع اسرائیلی اظهار می‌دارند، به منظور ادب کردن فلسطینیان، طرح‌هایی وضع کرده و اقدامات سیاسی ددمنشانه و «دیپلماسی توپخانه، تانک، هواپیما و رزمناو» را دنبال کرده است تا از یک سو، مردم فلسطین را بترساند و از سوی دیگر، از سطح خواسته‌های آنان بکاهد. مهم‌ترین این شیوه‌ها عبارت است از:

الف) تنگ کردن حلقه محاصره شهرهای فلسطینی

هدف از این اقدام مجبور کردن ملت فلسطین به توقف درگیری‌هاست که طبق گفته [ژنرال] عامرس مالکا، رئیس اطلاعات نظامی اسرائیل (امان)، از طریق به وجود آوردن احساس سختی بین فلسطینیان انجام می‌گیرد.

اسرائیل به منظور آماده شدن برای جنگی که ممکن است فراگیر باشد، نیروهای ذخیره و سازمان‌یافته خود را بسیج کرده است. هم‌چنین سناریوهایی نظامی را مطرح کرده که براساس آن، رویارویی کنونی با فلسطینیان ممکن است توسعه یابد و به مقابله نظامی فراگیری در سطح خاورمیانه کشیده شود. علاوه بر این، در برخی حوادث نیروی هوایی نیز فراخوانده شده و از بالگردهای نظامی برای ضربه زدن به اهداف فلسطینی استفاده شده است.

در ماه اول انتفاضه بودجه نظامی اضافی از سوی وزارت دارایی اسرائیل به ارزش ۱۵۰ میلیون شکل (۳۷ میلیون دلار) در اختیار ارتش قرار گرفت، در حالی که ارتش بودجه‌ای بیشتر از این درخواست کرده بود.[۹] در همین راستا اعلام شد وزارت دفاع اسرائیل از کارخانه‌های تولید تسلیحات تابع خود درخواست کرده است تولید سلاح و مهمات خود را افزایش دهند.

از آغاز انتفاضه در اواخر سپتامبر ۲۰۰۰، رویکرد اسرائیل قتل بیشترین تعداد ممکن از غیرنظامیان و هدف قرار دادن آنان از طریق هواپیماها، تانک‌ها، مسلسل‌ها، موشک‌های لاو و شلیک گسترده گلوله بوده است؛ هم‌چنان که دست شهرک‌نشینان و تندروهای اسرائیلی را برای حمله به شهرها، روستاها و اردوگاه‌های کرانه باختری و نوار غزه باز گذاشته است تا ساکنان آنها را به وحشت اندازند و در این مناطق به قتل و کشتار بپردازند.

بالگردهای «آپاچی» ساخت امریکا نیز پروازهایی برضد اهداف و مواضع امنیتی فلسطینی وابسته به دستگاه‌های امنیتی، پلیس، نیروی دفاع غیرنظامی، رادیو و تلویزیون و برخی مقرهای وزارت‌خانه‌های فلسطینی انجام دادند. بعدها از این بالگردها برای هدف قرار دادن شهروندان غیرنظامی و اتومبیل‌ها نیز استفاده شد. هدف از این کار وارد کردن فشارهای روانی به مردم و تشکیلات خودگردان برای متوقف کردن انتفاضه و تسلیم شدن در برابر شروط صهیونیست‌ها برای مذاکره بود.

شائول موفاز، رئیس [وقت] ستاد ارتش، نیز برای بمباران محله‌های مسکونی فلسطینی، اقدام گسترده برای از بین بردن فعالان فلسطینی مظنون به شلیک گلوله علیه اسرائیلی‌ها و ممانعت از عبور و مرور فلسطینیان در جاده‌های کمربندی ویژه جابه‌جایی شهرک‌نشینان، طرحی را آماده کرد. در عمل هم صدها مورد حمله و یورش انجام شد و ده‌ها نفر از فعالان فلسطینی به قتل رسیدند.

در گزارش‌های نهادهای حقوقی آمده است که برخی سلاح‌هایی که ارتش اسرائیل به کار می‌گیرد، سلاح‌های ممنوعه بین‌المللی است. برای مثال، گلوله‌های پلاستیکی که رسانه‌های اسرائیلی مدعی هستند برای کاهش تعداد قربانیان مورد استفاده قرار می‌گیرند، خود نوعی گلوله کشنده به حساب می‌آیند.

در ادامه به جزئیات مربوط به انواع مهمات اسرائیلی و شیوه‌های خشونت و کشتاری که در حق فلسطینیان انجام می‌گیرد، اشاره می‌شود.

ـ گلوله‌ها

تک‌تیراندازان اسرائیلی از سلاح‌هایی استفاده می‌کنند که قطر گلوله‌های آن ۶۲/۷ میلی‌متر و بزرگ‌تر از گلوله‌های سلاح «ام ـ ۱۶» با قطر ۷۶/۵ میلی‌متر است. به کارگیری این نوع از گلوله‌ها تأثیرات مرگ‌باری روی قربانیان باقی می‌گذارد.

براساس گزارش‌های پزشکی نهادهای فلسطینی، این گلوله‌ها پس از ورود به بدن فرد منفجر می‌شوند و تأثیر زیادی روی اعضای داخلی می‌گذارند و بدین ترتیب، حتی اگر عضو هدف قرارگرفته، عضو حساسی هم نباشد، در نهایت، مرگِ مجروح را به دنبال خواهد داشت.

روزنامه اسرائیلی *هاآرتس* به نقل از پروفسور یهودا هیس، مدیر مرکز پزشکی کالبدشکافی در «ابوکبیر» آورده است، یکی از نشانه‌های خطرناک این نوع گلوله‌ها متلاشی شدن آنها در داخل بدن است. طرح استفاده از گلوله‌های کائوچویی به منظور پراکندن تظاهرکنندگان ارائه شد. با این حال اگر از فاصلهٔ نزدیک شلیک شود و به قسمت‌های بالایی بدن اصابت کند، به گلوله‌ای کشنده تبدیل می‌شود.[۱۰]

براساس گزارش‌های منتشرشده از سوی بیمارستان‌ها، اکثر جراحت‌های خطرناک ناشی

از برخورد گلوله‌های فلزی یا کائوچویی به قسمت‌های بالایی بدن است.

پروفسور هیس اضافه می‌کند با آنکه این گلوله‌ها «کائوچویی» نامیده می‌شوند، در واقع، گلوله‌هایی فلزی هستند که با روکشی کائوچویی پوشانده شده‌اند و هنگامی که گلوله به بدن اصابت می‌کند، روکش کائوچویی آن از قسمت فلزی گلوله جدا می‌شود. گفتنی است نیروی اشغالگر اسرائیلی از گلوله ممنوعه «دمدم»* نیز استفاده می‌کند.

«پرکو اورو» یکی از اعضای هیأت پزشکی نروژی که بر معالجه تعدادی از مجروحان انتفاضه در غزه نظارت داشت، در همین زمینه تأکید کرده است سربازان اسرائیلی که مجهز به انواع سلاح‌ها هستند، به صورت سازماندهی‌شده‌ای جوانان فلسطینی را به قتل می‌رسانند، زیرا اکثر این افراد از ناحیه‌ای مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرند که معالجه آن سخت و مشکل است.

یکی دیگر از گلوله‌های مورد استفاده اسرائیلی‌ها گلوله‌های فولادی است که گلوله‌های کروی شکل کوچکی با قطر ۱۷ میلی‌متر و بسیار خطرناک هستند، به ویژه زمانی که از فاصله نزدیک شلیک شوند. این گلوله‌ها باعث شهادت تعداد زیادی از فلسطینیان شده است. گلوله‌های کائوچویی نیز از دیگر گلوله‌های مورد استفاده است. این گلوله استوانه‌ای شکل که از کائوچویی فشرده تشکیل شده است، ۱۷ میلی‌متر قطر و ۱۸ میلی‌متر طول دارد و خطر آن کمتر از سایر گلوله‌ها نیست. گلوله‌های جنگی و گلوله‌های دمدم که در داخل بدن منفجر می‌شوند، باعث مجروحیت درصد بالایی از مجروحان شده است.

یکی دیگر از گلوله‌های جنگی که در جریان انتفاضه اول و بین سال‌های ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۳ به صورت گسترده‌ای مورد استفاده قرار می‌گرفت، گلوله‌های پلاستیکی است.

ـ بمب‌های اورانیومی

گزارش گروه فلسطینی ناظر بر حقوق بشر از این موضوع پرده برداشت که ارتش اسرائیل از آنچه «مهمات حاوی اورانیوم ضعیف‌شده» نامیده می‌شود، استفاده و از طریق

---

* گلوله دمدم یکی دیگر از انواع گلوله‌هایی است که در داخل بدن منفجر می‌شود ـ م.

بالگردهای آپاچی و کبری اقدام به بمباران شدید مناطق فلسطینی در نوار غـزه و کرانـه باختری می‌کند.

اورانیوم ضعیف‌شده بدین منظور در بمب‌ها مورد استفاده قرار مـی‌گیـرد کـه بـه آن قدرت نفوذ و تخریب بدهد. ایالات متحده امریکا نیز در جنـگ خلـیج [فـارس] و نیـز جنگ کوزوو از اورانیوم ضعیف‌شده برضد صرب‌ها استفاده کرد.

میزان فعالیت تشعشعاتی اورانیوم ضعیف‌شده کمتر از تشعشعات موجود در اورانیوم طبیعی است. با این حال، استفاده از این بمب دو خطر دارد:

ـ مسمومیت شیمیایی: چنانچه بمب قابلیت ذوب و حل شدن داشته باشد، از طریق استنشاق وارد بدن فرد می‌شود و با تأثیری که روی کبد می‌گذارد، موجـب مـسمومیت شیمیایی می‌شود.

ـ سرطان ریه: چنانچه ترکیب مواد به کاررفته در بمب قابل ذوب شدن نباشد، استنـشاق غبار ناشی از بمباران به مرور زمان فرد را به سرطان ریه مبتلا می‌کند.

آنچه در گزارش‌ها ذکر شده، نقض آشکار و خطرناک حقوق بشر است. بالگردهای ارتش اسرائیل مناطق پرجمعیت فلسطینی به ویژه در نـوار غـزه را بارهـا و بـه شـدت بمباران کرده‌اند.

ـ بمب‌های شیمیایی

مدیریت دفاع غیرنظامی از این حقیقت پرده برداشته است کـه اسـرائیل در جریـان بمبـاران خانه‌ها و املاک شهروندان فلسطینی، از انواع جدیدی از بمب‌های شیمیایی استفاده کرده که به کارگیری آنها در جهان ممنوع است. از جمله این بمب‌ها می‌توان به بمب‌های «ترمایت»* و ناپالم** اشاره کرد. این بمب‌ها مجهز به دسـتگاه‌هـای انفجـاری هـستند کـه وظیفـه‌شـان شعله‌ور کردن محتویات بمب‌های شیمیایی است. مواد به کاررفته در این نوع بمـب فـسفر، منیزیوم، ترمایت یا دانه‌های کتان است که در جریان انفجار هم‌چون گوی آتشینی به اطراف پرتاب و باعث شعله‌ور شدن محیط اطراف می‌شوند. پوشش این بمب‌ها به گونه‌ای طراحی

---

* Thermite

** Napalm

شده که هنگام پرتاب، مواد داخل آن روی ساختمان‌ها پخش و شعله‌ور شود. البته در برخی موارد در پوشش خارجی بمب‌ها از مواد سخت‌تر استفاده می‌شود تا در تأسیسات مستحکم نفوذ کند.

نیروهای ارتش اسرائیل به منظور متفرق کردن تظاهرات از وسایل و تجهیزات نظامی استفاده می‌کنند که مخصوص جنگ است، در حالی که در معیارهای بین‌المللی چیزی خلاف این ذکر شده است. اسرائیل از همه نوع سلاح سنگین، بالگردها، تانک‌ها، زره‌پوش‌ها، کشتی‌های جنگی، تک‌تیراندازان، نیروهای ویژه‌ای که پوشش عربی دارند، نیروهای حرفه‌ای و شهرک‌نشینان استفاده می‌کند. براساس دلایل بسیار، اسرائیل در بسیاری از مناطق از مقدار زیادی تسلیحات استفاده کرده است و آثار شلیک گلوله، بمب‌های گاز اشک‌آور، ترکش موشک‌ها و گلوله‌های جنگی در این مناطق دیده می‌شود.

ـ گاز اشک‌آور و تحریک‌کننده پوست

نسبت افرادی که در معرض گاز اشک‌آور قرار گرفته و مصدوم شده‌اند، ٦٨ درصد کل مصدومیت‌هاست. در مقایسه با موارد پیشین، تأثیرات این گاز شدیدتر است، به گونه‌ای که تنها به افراد استنشاق‌کننده محدود نمی‌شود، بلکه تا مساحتی که گسترش می‌یابد، تأثیرگذار است.

ـ سلاح‌های اتوماتیک

سلاح‌های سنگین ۵۰۰ و ۸۰۰ میلی‌متری و موشک‌های ضدزره «لاو».

ب) قتل‌های عمدی

موارد بسیار زیادی ثبت شده است که فلسطینیان در کمال خونسردی و به عمد توسط سربازان و شهرک‌نشینان به قتل رسیده‌اند. ۲/۲ درصد کشته‌ها که بیشتر شامل کودکان می‌شود، به این شیوه به قتل رسیده‌اند. مؤسسه قانون نیز در بیانیه‌ای که در تاریخ ۲۷ نوامبر ۲۰۰۰ صادر کرد، به این موضوع اشاره کرده است. اکثر این قتل‌های عمدی توسط نیروهای ویژه‌ای که پوشش عربی دارند و از فاصله نزدیک انجام می‌گیرد. طبق

گزارش فوق، نسبت اقدامات خونین این نیروی ویژه در بین گروه‌های تروریستی صهیونیستی ۵/۲ درصد کل کشتارهاست.

ج) ترورها

اسرائیل به منظور دست یافتن به اهداف مختلفی اقدام به ترور رهبران و شخصیت‌های فلسطینی، به ویژه شخصیت‌های نظامی می‌کند که در زیر به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. ایجاد ترس، شک و تردید و نگرانی در بین رهبران و فعالان فلسطینی.

۲. رهایی یافتن از دست کسانی که آنان را افراطی می‌نامد.

۳. باز کردن فضا برای قدرت‌یابی رهبران میانه‌رو از نظر اسرائیل و تعامل با آنها در همان سطح سیاسی.

٤. ایجاد تفرقه و درگیری بین افراد و دستگاه‌های امنیتی و نیز بین مردم و تشکیلات خودگردان فلسطین و همین‌طور تفرقه‌انگیزی بین گروه‌های فلسطینی.

این شیوه زمانی مشخص شد که رزمناوها و هواپیماهای اسرائیلی در حمله ۲۰ نوامبر ۲۰۰۰ خود به نوار غزه تنها شاخه‌های فرعی دستگاه‌های امنیتی و نه مراکز اصلی آن را هدف قرار دادند. ایهود یعاری، تحلیلگر اسرائیلی، در این زمینه می‌گوید: تشکیلات خودگردان شبیه هرمی است که برای هدف قرار دادن آن باید از قاعده شروع کرد و به تدریج به رأس هرم رسید.

در تاریخ ٢٤ نوامبر ۲۰۰۰، به دنبال عملیات الخضیره که جنبش حماس آن را انجام داد، دولت اسرائیل سیاست حمله به اهداف مشخص فلسطینی را انتخاب کرد؛ در حالی که قبل از آن شیوه بمباران هوایی دنبال می‌شد که توفانی از واکنش‌های خشمگینانه بین‌المللی را در پی داشت. بدین ترتیب، اسرائیل به آنچه «جنگ ترورها» نامیده می‌شود روی آورد که عاملان آن سربازان، نیروهای ویژه با پوشش عربی و شهرک‌نشینان بودند.

عملیات ترور اعضا و فعالان فلسطینی از جنبش‌های حماس، فتح و جهاد اسلامی هنوز هم به ویژه در مورد کسانی که دلایلی مبنی بر اقدام آنان علیه اهداف اسرائیلی وجود دارد، دنبال می‌شود.[11]

روزنامه اسرائیلی *هاآرتس* نیز به این موضوع اشاره کرده است که منابع نظامی

اسرائیل به این نتیجه رسیده‌اند که ترور فعالان سازمان‌های فلسطینی سودمندتر است؛ به ویژه اگر این ترورها با اقدامات دیگری مانند بازداشت مظنونان به دخالت در حملات مسلحانه همراه باشد. این اقدام با هدف برهم زدن فعالیت‌های سازمان‌های مقاومت فلسطینی صورت می‌گیرد.

در طول سه ماه از آغاز انتفاضه نیروهای اشغالگر اسرائیلی دامنه ترورهای فعالان فلسطینی را به شکل بی‌سابقه‌ای گسترش دادند، به گونه‌ای که در مدت زمان کوتاهی تعداد ترورهای فردی به ده نفر افزایش یافت. علاوه بر این، مجموعه‌ای از ترورهای جمعی نیز وجود داشته که هیچ‌گاه متوقف نشده است.

اسرائیل در این زمینه به مزدوران، واحدهای ویژه، نیروهای ارتش و حتی شهرک‌نشینان متکی است و شیوه‌های ترور مختلفی مثل بمباران هواپیماها، منفجر کردن اتومبیل‌ها، شلیک تک‌تیراندازان و قتل افراد در مبادی ایست بازرسی‌ها را به کار گرفته است. به همین علت، مبارزان فلسطینی همیشه در حال آماده‌باش هستند.

نیروهای اشغالگر واحدی نظامی را راه‌اندازی کردند که مأموریتش قتل تعدادی از فرماندهان میدانی به هر قیمت ممکن است. براساس برخی منابع، این واحد نظامی فهرستی از اسامی افراد «خطرناک» از نظر آنان را که تعدادشان به چهارصد نفر می‌رسد در اختیار دارد و یکی‌یکی اقدام به قتل آنان می‌کند. در این میان، انسان‌های بی‌گناهی که همراه این افراد هستند یا تصادفاً از کنار آنان عبور می‌کنند، نیز هدف قرار می‌گیرند.

یکی دیگر از شیوه‌های ارتش اسرائیل در ارتکاب به ترور، شلیک گلوله از مناطق تحت سیطره امنیتی اسرائیل به سمت برخی افراد تحت پیگرد در مناطق فلسطینی است که با استفاده از تک‌تیراندازان و از فاصله دور صورت می‌گیرد.

بدین ترتیب، تک‌تیراندازان اسرائیلی می‌توانند فعالان فلسطینی را ترور کنند. انور حمدان، از رهبران جهاد اسلامی از نابلس، و احمد ابوصوی از بیت‌لحم، که در روستای الخضر ترور شد، از جمله کسانی هستند که با شلیک گلوله تک‌تیراندازان اسرائیلی به شهادت رسیدند.

منابع مطلع فلسطینی از طرحی صهیونیستی پرده برداشتند که هدف آن ترور چهارصد شخصیت فلسطینی در داخل و خارج سرزمین‌های اشغالی است. این افراد از کادرهای

جنبش‌های اسلامی فلسطینی، رهبران ملی و مسئولان برجسته جنبش فتح هستند.[۱۲]

۲. فشار و خشونت سیاسی

در جریان انتفاضه الاقصی دولت اسرائیل استراتژی جدیدی را دنبال کرد که اساس آن از یک سو، تلاش برای کاهش سطح خواسته‌های فلسطینیان در مذاکرات صلح و از سوی دیگر، کنترل ملت و رهبران فلسطینی است.

رژیم صهیونیستی به منظور تحقق این اهداف، از شیوه‌های مختلفی استفاده کرده که برخی از آنها عبارت است از:

۱. ادعای عدم وجود شریک مناسب فلسطینی در روند صلح؛ طبق گفته‌های اسرائیلی‌ها، به جای پای‌بندی به اهداف و خواسته‌های ملت فلسطین، چاره‌ای جز تسلیم و پذیرش و اجرای خواست رهبران صهیونیستی نیست.

۲. مفهوم امتیازدهی؛ اسرائیل اجرای این مفهوم را بخشی از توافق‌نامه‌های امضاشده با طرف فلسطینی و نوعی امتیازگیری و امتیازدهی می‌داند. اسرائیل پای‌بندی خود به اجرای قطعنامه‌های قانونی بین‌المللی را به مثابه امتیازدهی می‌داند که طرف فلسطینی استحقاق دریافت آن را ندارد؛ در حالی که این رژیم نمی‌تواند چیزی را بدهد که با به رسمیت شناختن کشور فلسطین از سوی سازمان آزادی‌بخش فلسطین برابری کند.

۳. مفهوم فراهم کردن فضای مناسب برای مذاکرات؛ این مفهوم برگرفته از علوم نظامی است که معمولاً کشورها گام به گام به سمت میز مذاکره پیش می‌روند.

آغاز این فرایند توقف آتش جنگ بین طرفین و حرکت به سمت آرام کردن فضاست، اما هدف اسرائیل از این کار به تصویر کشیدن وضعیت به صورتی است که گویی جنگی بین دو ارتش برابر رخ داده تا از این طریق افکار عمومی غربی و به طور خاص امریکایی را فریب دهد. بنابراین، ملاحظه می‌شود هدف اسرائیلی‌ها توقف هرگونه مقاومتی در برابر حملات وحشیانه این رژیم و نیز توقف انتفاضه فلسطین و پای‌بندی تشکیلات خودگردان به تعهداتش در سرکوب ملت فلسطین است.[۱۳]

۴. ادامه ساخت شهرک‌ها؛ ایجاد شرایطی برای فشار آوردن به طرف فلسطینی در زمینه پی‌ریزی سیاست عمل انجام‌شده نسبت به موضوع ساخت شهرک‌ها. جنبش

اسرائیلی «صلح اکنون» از این موضوع پرده برداشته است که دولت اسرائیل در بودجه سال مالی ۲۰۰۱، سیصدمیلیون دلار به شهرک‌نشینان کرانه باختری و نوار غزه اختصاص داده است. گفتنی است این شهرک‌نشینان در حدود ۱۶۰ شهرک از اراضی اشغالی سال ۱۹۶۷ مقیم هستند.

۵. چه بسا به کارگیری شیوه‌های خونین در حق فلسطینیان از سوی اسرائیل، به منظور بازگرداندن آنان به سمت میز مذاکره و پذیرش سازش طبق نظر و مفهوم اسرائیلی آن بوده است.

۶. تشدید تحرکات دیپلماتیک؛ رژیم صهیونیستی به افزایش تحرکات دیپلماتیک و بیان سخنان صلح‌طلبانه پناه می‌برد و اعلام می‌کند در تلاش برای تحقق سازش است. شلومو بن عامی که در دولت باراک هم‌زمان دو پست امنیت داخلی و خارجی را برعهده داشت، در سخنان خود خواستار آرامش و ثبات شد و شخصیت متفاوتی از خود بروز داد. شیوه قالبی که در چنین شرایطی دنبال می‌شود، از یک سو افزایش خشونت و وحشیگری ماشین جنگی و مرگ‌بار اسرائیل را در پی دارد و از سوی دیگر، افزایش صداهایی که مدعی تداوم امنیت هستند. رژیم صهیونیستی معمولاً به صورتی متوازن و برابر نقش‌ها را بین ارکان مختلف خود توزیع می‌کند و هدفش نیز در تنگنای بیشتر قرار دادن ملتی است که تحت ظلم این رژیم هستند.

با توجه به تشدید انتفاضه الاقصی و تداوم آن ـ به رغم شدت خشونت و وحشیگری ماشین نظامی مرگ‌بار اسرائیل ـ پیش‌بینی می‌شود سیاست‌مداران اسرائیلی با به کارگیری ابزارهای سیاسی و از طریق سخنرانی‌ها و ارائه طرح‌ها و پروژه‌های صلح برای خروج از بن‌بست کنونی و توقف انتفاضه تلاش کنند.

اما مسأله خطرناک این است که در کنار دستاوردهای فردی که باراک و شارون برای رسیدن به آن تلاش می‌کنند، انگیزه‌های دیگری برای پایان دادن به انتفاضه وجود دارد. در واقع، اسرائیلی‌ها از طریق سخنان، وعده‌ها، طرح‌ها و پروژه‌های خود در تلاش برای تحقق نتایج خطرناکی هستند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند:

۱. احیای تأثیرگذاری دروغین بر جهانیان مبنی بر اینکه اسرائیل همیشه آماده حرکت در مسیر صلح و ثبات است.

۲. کنترل آثار منفی و مخرب جایگاه بین‌المللی اسرائیل، به ویژه پس از پخش تصاویر زنده‌ای از بمباران و تخریب وحشیانه مناطق غیرنظامی فلسطینی توسط اسرائیل از تلویزیون‌ها.

۳. پاک کردن تصویر اشغالگری و ارائه تصویری از منازعه‌ای که دو طرف با قدرت برابر در آن درگیرند.

هر چند اسرائیل توجهی به مواضع بین‌المللی ندارد، هم‌چنان علاقه‌مند است تصویری صلح‌طلب از خود نشان دهد. اسرائیل توانسته است با این اقدام در طول روند فرسایشی هفت ساله سازش (۲۰۰۰ـ۱۹۹۳) جهانیان را گمراه کند و همواره خود را «منادی صلح» جلوه دهد که به خاطر آن قربانی می‌دهد.

بالطبع همکاری امریکا با اسرائیل در عرصه بین‌الملل با انداختن بار مسئولیت تلفات انسانی و مالی فلسطینیان برعهده خود آنان و نیز شانه خالی کردن و کوتاهی اروپایی‌ها در برابر جنایت‌های ضدبشری اسرائیلی‌ها علیه فلسطینیان می‌تواند دستاوردهای دیپلماسی اسرائیل تلقی شود که منادی توقف خشونت است؛ در حالی که نهادهای نظامی و امنیتی آن به حملات خود در قتل و کشتار فلسطینیان و تخریب خانه‌ها و زیرساخت‌های آنان شدت می‌بخشند.[۱۴]

٤. ایجاد بحران اعتماد بین مردم فلسطین و مسئولان تشکیلات خودگردان فلسطینی. در حالی که مردم فلسطین از راه‌حل‌های سیاسی و مذاکرات بی‌فایده با اسرائیلی‌ها ناامید شده‌اند، اسرائیلی‌ها بیش از پیش از وجود طرح‌های جدید برای سازش و پاسخ مثبت برخی مسئولان فلسطینی صحبت می‌کنند. این اقدام آنان که با تأکید زیاد روی بحث ضرورت احیای روند سیاسی صورت می‌گیرد، باعث دلسردی و سست شدن اعتماد مردم فلسطین و ناامیدی آنان به آینده می‌شود؛ در حالی که هدف اسرائیل تحلیل بردن توان روحی ملت فلسطین است که در برابر ماشین جنگی صهیونیست‌ها مقاومت می‌کند.[۱۵]

در این زمینه تأکید و تمرکز اسرائیلی روی حوادثی است که باعث شکاف در اجماع فلسطینیان و پراکندگی موضع سیاسی و مردمی آنان می‌شود؛ به خصوص که اجماع مردمی آنان در جریان انتفاضه تأثیرات مثبتی در تمام زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برجای گذاشت.

از سوی دیگر، اسرائیلی‌ها تلاش می‌کنند باب گفت‌وگو را با فلسطینیان، به ویژه کسانی که جایگاه سیاسی و فرهنگی مهمی دارند، باز کنند. بنابراین، ملاحظه می‌شود هدف اسرائیلی‌ها پراکنده کردن پتانسیل‌های فلسطینیان و تضعیف آنان از طریق کشاندن محافل فلسطینی به مسائل اختلاف‌برانگیز داخلی و گمراه کردن آنهاست.

۵. سرگرم کردن ملت فلسطین با توهم و تصور پیشنهاد برای حل منازعه فلسطینیان و اسرائیل با هدف تضعیف اراده آنان و کنترل اقدامات مبارزاتی‌شان برضد اشغالگران و نیز اقدام برای خالی کردن زیر پای کسانی که در انتفاضه شرکت دارند. بررسی افزایش سخنان سیاسی اسرائیلی‌ها و پروژه‌هایی که برای صلح دارند، نشان می‌دهد که آنان مبارزان فلسطینی را هم‌چون کسانی معرفی می‌کنند که نسبت به آنچه در جریان است ناآگاه هستند، به دستاوردهای جدید و سختی‌های روزافزونی که مردم فلسطین با آن مواجه‌اند توجهی ندارند و همین مسأله باعث شده است تا اسرائیلی‌ها پاسخ سازنده‌ای برای طرح‌های خود دریافت نکنند.[۱۶] در نتیجه، ملت فلسطین به جای رسیدن به وعده‌های دروغینی که در طرح و پروژه‌های پی‌درپی قرن بیستم در مورد پایان یافتن اشغالگری و تحقق رؤیای بازگشت آوارگان مطرح می‌شد، اکنون پس از مواجه شدن با عمل انجام‌شده اشغالگران، ناامید و دلسرد می‌شوند.

۳. عرصه رسانه‌ای

سیاست تبلیغاتی اسرائیل میزان هماهنگی مسئولان اسرائیلی، با گرایش‌های سیاسی مختلف را نشان می‌دهد. این سیاست در ضرورت برخورد با فلسطینیان و هدف قرار دادن آنان برای پایان دادن به انتفاضه و مقاومتشان در برابر ارتش اشغالگر اسرائیل و شبه‌نظامیان شهرک‌نشین مشخص و آشکار می‌شود. برای رهبران اسرائیل اهمیت رسانه‌ها و تبلیغات کاملاً مشخص است و این موضوع را می‌توان در موارد زیر مشاهده کرد:

۱. به کارگیری نیروهای تبلیغاتی خاص به نفع دولت اسرائیل و به منظور تشریح و توضیح مواضع این رژیم در برابر افکار عمومی جهان. همراهی لشکری از اصحاب رسانه‌های راستی و چپ در سفرهای خارجی ایهود باراک، نخست‌وزیر سابق اسرائیل، از جمله آفی بارنز، سفیر سابق اسرائیل در رم که به وابستگی‌اش به راست‌گرایان

اسرائیل شناخته شده، یکی از بهترین نمونه‌ها برای این موضوع به شمار می‌رود.

۲. استفاده از رسانه‌های اسرائیلی برای نشان دادن وحدت افکار عمومی اسرائیل در برابر فلسطینیان. پس از آنکه هواپیماهای اسرائیلی در نوامبر ۲۰۰۰ شهرهای غزه و رام‌الله را بمباران کردند، رسانه‌های اسرائیلی یک‌صدا به تأیید این اقدام پرداختند و سخنان یوسی سارید، یکی از رهبران برجسته جناح چپ، با سخنان شارون و رحاوام زیوی، که از راست‌گرایان افراطی هستند، اختلاف چندانی نداشت.

سارید تأکید کرد که در پاسخ به کشته شدن دو سرباز اسرائیلی، این بمباران ضروری بود و عمیرام متسناع، شهردار حیفا که از ژنرال‌های پیشین و طرفدار جناح چپ است، در سفری که همراه باراک به شرم‌الشیخ داشت، ضمن تأکید بر سخنان سارید، اظهار داشت برای درهم شکستن فلسطینیان به اهداف دیگری هم می‌توان ضربه زد.

۳. تلاش زیاد ماشین تبلیغاتی اسرائیل برای بهبود چهره اسرائیل که در برابر دوربین‌های تلویزیونی کودکان را به قتل می‌رساند. اسرائیلی‌ها به دوبلاژ فیلم‌های تبلیغاتی کوتاهی اقدام کرده‌اند که فلسطینیان را محرک اصلی درگیری‌ها در مناطق فلسطینی معرفی می‌کند. این فیلم‌ها به زبان‌های مختلف ترجمه و از طریق شبکه‌های تلویزیونی جهانی پخش می‌شود. در یکی از این فیلم‌ها تصویر کودکی نشان داده می‌شود که شعر بلندی می‌خواند و از این صحبت می‌کند که اگر فلسطینیان محاصره شوند و غذا به آنان نرسد، گوشت دشمنان خود را خواهند خورد. سپس تصویر دختران جوان فلسطینی که نحوه استفاده از سلاح را فرامی‌گیرند و همین‌طور قسمت‌هایی از خطبه نماز جمعه دکتر احمد ابوحلبیه، نشان داده می‌شود که در آن دعوت به قتل یهودیانی می‌کند که کودکان فلسطینیان را به قتل رسانده، زنان آنان را بیوه کرده و حرمت مقدسات آنان را شکسته‌اند.[۱۷]

این اقدام رسانه‌ای سریع اسرائیل، با هدف غلبه بر تصویری صورت می‌گیرد که از کشته شدن محمد الدوره باقی مانده است که به مدت ٤٥ دقیقه در برابر دوربین‌ها مورد هدف سربازان اسرائیلی قرار گرفت یا تصویر بیش از بیست کودک فلسطینی که با گلوله اسرائیلی‌ها کشته شدند یا تصویر شهید فهمی ابوامونه که از ناحیه سر هدف

شلیک گلوله سلاح‌های سنگین اسرائیل قرار گرفت یا تصویر ده‌ها حادثه‌ای که هر روز رسانه‌ها آنها را منتقل می‌کنند.

٤. گسترش اقدامات تبلیغاتی تحریک‌کننده و تروریستی یهودی. رحاوام زیوی، رهبر جنبش مولیدت که به دست مبارزان جبهه خلق برای آزادی فلسطین به قتل رسید، بارها بر صفحه تلویزیون ظاهر و ضمن تهدید، خواستار ضربه زدن به غیرنظامیان و زیرساخت‌های فلسطینی شد. رافائیل ایتان، تروریست قدیمی و رئیس سابق ستاد ارتش اسرائیل، نیز در مقاله‌ای که در روزنامه *یدیعوت آحرونوت* به چاپ رسید، ورود تانک‌ها به روستاهای عربی، قطع آب و برق این روستاها و شلیک به سمت هر تظاهرکننده عرب را خواستار شد.

٥. فعالان رسانه‌های اسرائیل این نهاد را به ابزاری در دست دولت تبدیل کرده‌اند تا به توجیه قتل و کشتارهای اسرائیل بپردازند. برای مثال، روزنامه‌نگار مشهور دان مرگلیت، تمام کشتارهای اسرائیلی‌ها برضد فلسطینیان را چه در تحلیل حوادث انتفاضه، چه در گفت‌وگوهایی که با برخی مسئولان اسرائیلی و اعضای عرب کنست صورت می‌گیرد، توجیه می‌کند. از نظر آنان، اقدامات اسرائیلی‌ها تنها پاسخی به تهدیدات و شلیک گلوله از طرف فلسطینی‌هاست و این فلسطینیان هستند که از کشته شدن کودکان برای تحریف درگیری‌ها و استفاده‌های تبلیغاتی بهره‌برداری می‌کنند.

٦. سانسور برخی حوادث در رسانه‌های اسرائیل و نادیده گرفتن جزئیات مربوط به کشته شدن فلسطینیان و بمباران شهرها، چون احتمال دارد نقش وحشیانه و جنایتکارانه اشغالگران اسرائیلی روی برخی بینندگان تأثیر منفی بگذارد.

۷. رسانه‌های اسرائیلی تلاش می‌کنند با استفاده از ابزارهای شناخته‌شده جنگ روانی تعداد شهدا و مجروحان فلسطینی و حجم سختی‌هایی را که ملت فلسطین متحمل می‌شوند، ناچیز جلوه دهند و آن را بپوشانند. سیاست قتل و کشتار دسته‌جمعی و هدف قرار دادن فلسطینیان از ناحیه سر و سینه، در روزنامه‌های اسرائیل به عنوان سیاست «خویشتن‌داری» معرفی می‌شود، زیرا اسرائیل این قدرت را دارد که در چند لحظه تمام فلسطینیان را از بین ببرد. بدین ترتیب، در مقایسه با قدرت اسرائیل، این تعداد از شهیدان اندک هستند و در عرصه بین‌الملل باید از موضع اسرائیل که نسبت به

فلسطینیان خویشتن‌داری می‌کند، قدردانی شود.

نژادپرستی یهودی در قبال فلسطینیان را می‌توان در کم‌اهمیت جلوه دادن سختی‌ها و قتل و کشتار فلسطینیان ملاحظه کرد. این در حالی است که مجروح شدن یک شهرک‌نشین و سرباز اسرائیلی به تیتر اصلی اخبار و بهانه‌ای برای تحرکات سیاسی در اروپا، امریکا و سازمان ملل متحد و بزرگ‌نمایی وحشتناک جلوه دادن حادثه تبدیل می‌شود. هم‌چنین از این حادثه برای بسیج و تحریک یهودیان برضد ملت فلسطین و تأیید کارهای وحشیانه ارتش اسرائیل در حق فلسطینیان استفاده می‌شود.

۸. حمله تبلیغاتی علیه فلسطینیان با این ادعا که در روند صلح هیچ شریک فلسطینی برای اسرائیلی‌ها وجود ندارد و تهدید به پایان یافتن توافقات و یورش به مناطقی که در اختیار تشکیلات خودگردان فلسطین قرار داده شده است. این کار با هدف تحت تأثیر قرار دادن روحیه طرف فلسطینی در سطح رسمی و بیان فداکاری طرف اسرائیلی در واگذاری برخی از مناطق کرانه باختری و غزه ـ که منطقه الف نامیده می‌شود ـ صورت می‌گیرد.

۹. تلاش برای نشان دادن ملت فلسطین به عنوان متجاوزان به ارتش اسرائیل و شهروندان غیرنظامی آن (شهرک‌نشینان) یعنی شبه‌نظامیانی که در اقدامات تروریستی، خشونت و وحشیگری خود افراطی هستند.

٤. خشونت اقتصادی

رژیم صهیونیستی از آغاز انتفاضه، به صورت مداوم با تحمیل محدودیت‌ها، محاصره و تشدید فشارهای اقتصادی دایره جنگ را برضد شهروندان فلسطینی گسترده‌تر می‌کند. اسرائیل با این کار خود به توصیه‌های رهبران دستگاه‌های امنیتی، از جمله شاباک و دستگاه اطلاعاتی اسرائیل عمل می‌کند. آنها خواهان تحمیل مجازات‌های اقتصادی بیشتر و تنگ‌تر کردن حلقه محاصره شهرهای فلسطینی هستند تا از این طریق طرف فلسطینی مجبور شود از مقاومت در برابر تجاوزهای ارتش و شهرک‌نشینان دست بردارد. علاوه بر این، نویسندگان و روزنامه‌نگاران اسرائیلی خواستار اتخاذ اقدامات بازدارنده و تأثیرگذار برضد شهروندان فلسطینی هستند؛ مانند: ممانعت از رسیدن

سوخت و گاز به غزه، بستن فرودگاه و معابر آن، ممانعت از ورود کالا و جلوگیری از رفت و آمد شخصیت‌های دولتی فلسطینی.

ایهود باراک، نخست‌وزیر سابق اسرائیل، در سال ۲۰۰۰ اعتراف کرد که اسرائیل از مجازات‌های اقتصادی برضد فلسطینیان به منظور مجبور کردن رهبران فلسطینی به متوقف کردن انتفاضه و مقاومت و بازگشتن به میز مذاکره با اسرائیل استفاده کرده است. برخی از برجسته‌ترین مجازات‌های اجراشده عبارت است از:

۱. تحمیل محدودیت‌ها در برابر سوخت‌رسانی به مناطق فلسطینی کرانه باختری و نوار غزه.

۲. ممانعت از رسیدن کالاها به فلسطینی‌های محاصره‌شده، غیر از کالاهای ضروری و نیازهای انسانی مثل غذا و دارو که به صورت محدود وارد می‌شود.

۳. مسدود کردن مالیات‌های متعلق به تشکیلات خودگردان فلسطین که رژیم صهیونیستی از کارگران فلسطینی دریافت کرده است. این در حالی است که به دلایل امنیتی از ورود هزاران نفر از کارگران فلسطینی به اراضی اشغالی سال ٤۸ جلوگیری می‌شود.

٤. تأکید بر دستوراتی که در گذشته صادر شده، از جمله جلوگیری از حمل و نقل موادی مثل آهن و سیمان که در اجرای پروژه‌های مختلف در مناطق فلسطینی به کار می‌رود.

۵. تبدیل شهرهای کرانه باختری و نوار غزه به زندان‌هایی جدا از هم، به عنوان نتیجهٔ محاصره امنیتی فراگیری که نیروهای اشغالگر علیه تمام این شهرها اعمال می‌کنند و مانع رفت و آمد به این شهرها می‌شوند.[18] حتی آمبولانس‌ها هم حق انتقال مجروحان به بیمارستان‌ها را ندارند. نیروهای اشغالگر هم‌چنین با موانع سیمانی بزرگ راه‌های اصلی را می‌بندند و به گونه‌ای جاده‌ها را تخریب می‌کنند که دیگر عبور و مرور از آن غیرممکن است.

مؤسسه «بکدار»* که در زمینه زیرساخت‌ها در کرانه باختری و غزه فعال است، اعلام کرده نیروهای اشغالگر اقدام به حفاری‌هایی با عمق نیم‌متر در تعدادی از جاده‌ها کرده‌اند و هدفشان تخریب کامل این راه‌هاست. از سوی دیگر، شورای یهودی شهرک‌های کرانه باختری و نوار غزه از دولت اسرائیل خواسته است که اجازه عبور و

* شورای اقتصادی توسعه و آبادانی فلسطین

مرور اتومبیل‌های فلسطینی در جاده‌های مورد استفاده شهرک‌نشینان را ندهد و تهدید کرده است گروه‌هایی را تشکیل خواهد داد تا به سمت اتومبیل‌هایی که به شهرک‌ها نزدیک می‌شوند شلیک کنند. شایان ذکر است که این تهدید بعدها عملاً اجرایی شد.

٦. به کارگیری نهادهای اسرائیلی دارای ارتباط اقتصادی محکم با فلسطین در جنگ اقتصادی برضد ملت فلسطین؛ از جمله تهدید شرکت برق اسرائیل به قطع برق مناطق فلسطینی زیر نظر تشکیلات خودگردان، در صورت عدم پرداخت بدهی چهارده‌میلیون شکلی این تشکیلات. هم‌چنین مخالفت پالایشگاه نفت اسرائیل با پمپاژ گاز به سمت مناطق زیر نظر تشکیلات خودگردان و عدم اجازه به تخلیه کشتی‌های حمل گاز که از کشورهای اروپایی آمده بودند. این در حالی است که پس از مخالفت مقامات اشغالگر اسرائیلی با شرکت اسرائیلی تأمین‌کننده سوخت خودروهای نوار غزه و تشکیلات خودگردان و نیز به علت محاصره اسرائیل، مناطق فلسطینی به شدت با بحران سوخت مواجه شدند که مدتی طولانی ادامه داشت.[۱۹]

۷. مسدود کردن دارایی‌های فلسطینی؛ این سیاست از سیاست‌های مؤثر اسرائیل در جنگ برضد ملت فلسطین است. این رژیم از باز پس دادن دارایی‌های تشکیلات خودگردان و هم‌چنین از پرداخت به موقع درآمد ناشی از ارزش مالیات افزوده بر کالاهای خریداری‌شده فلسطینی در بنادر اسرائیل که ارزش آن ماهیانه ۲۵۰ میلیون شکل است، خودداری می‌کند. از سوی دیگر، در هفت هفته اول انتفاضه از مجموع ٤۰۰ میلیون شکل درآمد تشکیلات خودگردان فلسطین که نزد اسرائیل بود، تنها ۳۰ میلیون شکل آن پرداخت شد. به همین علت، تشکیلات خودگردان حقوق ۱۱۰ هزار کارمند خود را با تأخیری ده روزه آن هم با کمک ۳۵ میلیون دلاری اتحادیه اروپا پرداخت.[۲۰]

۸. بستن گذرگاه‌های مرزی؛ مقامات اشغالگر اسرائیلی از آغاز انتفاضه الاقصی به عنوان بخشی از محاصرهٔ تحمیل‌شده بر مناطق فلسطینی اقدام به بستن معابر و گذرگاه‌های بین مناطق فلسطینی و اسرائیل کرده‌اند. در پی این اقدام خسارت سنگینی به چرخه اقتصادی فلسطین که به شدت به اقتصاد اسرائیل وابسته است، وارد شد.

اسرائیل از ترس ورود به اصطلاح «عناصر افراطی» به اراضی اشغالی ۱۹٤۸ و انجام عملیات‌های نظامی برضد اهداف اسرائیلی، همیشه به بهانه‌های امنیتی اقدام به بستن گذرگاه

و مناطق ارتباطی می‌کند. این اقدام اسرائیل باعث متوقف شدن ورود کالاها و نگه داشتن کالاهای فلسطینی در بنادر اسرائیلی می‌شود. علاوه بر آن، بازرگانان فلسطینی بسیاری از معامله‌های تجاری خود با شرکت‌های بین‌المللی را از دست می‌دهند.

با بسته شدن گذرگاه هزاران تُن کالا در بندر اشدود متوقف می‌شود و واردکنندگان نیز خسارت مضاعفی متحمل می‌شوند، زیرا باید عوارض توقف کالا در بندر را بپردازند. توقف فعالیت تجاری با اسرائیل و به تبع آن، توقف واردات و پرداخت هزینه خسارت‌ها در طول دوره محاصره، صدها میلیون دلار برآورد می‌شود.[۲۱]

۹. سیاست محاصره همه‌جانبه؛ سیاست مجازات‌های دسته‌جمعی که با تمام قوانین و منشورهای بین‌المللی حقوق بشر منافات دارد، به سیاستی برنامه‌ریزی‌شده تبدیل شده است که مقامات اشغالگر برضد بیش از سه‌میلیون فلسطینی در کرانه باختری و نوار غزه اعمال می‌کنند.

محاصره و بستن گذرگاه‌ها بر غزه تأثیرات منفی مختلفی بر بخش‌های اجتماعی و اقتصادی، به ویژه بخش کشاورزی گذاشته است؛ هم‌چنان که حجم خسارت‌هایی که بخش صنعت هر روز در غزه و کرانه باختری متحمل می‌شود ۵/۳ میلیون دلار است. در بخش کار و کارگری خسارت‌ها روزانه بالغ بر ۲۵۰/۶ میلیون دلار است، زیرا ۱۲۰ هزار کارگر نمی‌توانند به محل کار خود در داخل خط سبز بروند.[۲۲]

در عرصه بهداشت نیز اشغالگران اسرائیلی هم‌چنان از رسیدن محموله‌های دارویی و تجهیزات پزشکی به دست نیازمندان فلسطینی جلوگیری می‌کنند؛ هم‌چنان که در طول مدت انتفاضه از دیدار با زندانیان جلوگیری می‌شود، دانشجویان فلسطینی نمی‌توانند به دانشگاه بروند و شهروندان از برگزاری نماز در مسجدالاقصی محروم هستند.

۱۰. آغاز اجرای طرح جدایی اسرائیل از فلسطینیان به عنوان یک استراتژی بلندمدت.

۱۱. آغاز طرح جدایی بین اسرائیل و فلسطینیان به دوره بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسبق اسرائیل، بازمی‌گردد. در آن زمان، دوره اجرای توافق‌نامه‌های اسلو در حال پایان یافتن بود و فلسطینی‌ها تهدید کردند در ماه می ۱۹۹۹ تشکیل کشور فلسطین را اعلام می‌کنند. هدف این طرح که در دوره نخست‌وزیری ایهود باراک با عنوان «جدایی امنیتی» منتشر شد، موارد زیر است:

الف) اعطای امنیت مادی به شهروندان اسرائیل؛
ب) جلوگیری از تحقق دستاوردهای تبلیغاتی و سیاسی منطقه‌ای برای فلسطینیان؛
ج) تحمیل بهای سنگین اقتصادی بر فلسطینیان در برابر افزایش مقاومت و تداوم انتفاضه؛
د) باز گذاشتن راه برای ازسرگیری مذاکرات و امضای توافق‌نامه‌های دائمی یا مرحله‌ای بلندمدت سازش با تشکیلات خودگردان یا دولت فلسطین.

از سوی دیگر، این طرح، همان‌گونه که از سر و صداهای تبلیغاتی اطراف آن نیز معلوم است، بخشی از طرح بازدارندگی فلسطینیان از موارد زیر است:

- تداوم انتفاضه و مقاومت؛
- اعلام یک‌جانبه تشکیل کشور فلسطین در سرزمین‌های اشغالی چهارم ژوئن ۱۹٦۷.

در کنار اهداف دیگر این طرح، هدف اصلی تأمین امنیت فردی و مادی برای صهیونیست‌ها در داخل خط سبز بود. در این طرح، طبق اصول زیر، برای تحقق اهداف زیر نیز تلاش شده است:

۱. عدم تخلیه شهرک‌های یهودی و عدم تغییر در جایگاه قدس و سایر مکان‌های مقدس مگر در چارچوب توافق‌های سیاسی امضاشده.

۲. تأکید بر نقش ارتش در بازداشتن فلسطینیان از اشغال مناطقی که بر آن تسلط ندارند، ممکن کردن ادامه حیات طبیعی یهودیان ساکن مناطق اشغالی و عبور و مرور امن آنان در مسیرهایی که به شهرک‌های آنان واقع در مناطق اشغالی منتهی می‌شود.

مأموریت سوم جلوگیری از شلیک گلوله و عملیات‌های انفجاری در داخل شهرک‌های اسرائیلی داخل خط سبز در طول خط تماس بین فلسطین و اسرائیل است.

۳. اجرای این فعالیت برعهده ارتش اسرائیل است که تلاش می‌کند مانع تلفات سربازان و غیرنظامیان اسرائیلی شود.

٤. جدایی کامل از فلسطینیان وجود نخواهد داشت، زیرا این جدایی همان‌گونه که در سند صادره از دفتر نخست‌وزیر اسرائیل آمده است، از لحاظ عملی ممکن نیست و نمی‌تواند در جهت منافع اسرائیل و به طور مشخص منافع امنیتی این رژیم باشد.[۲۳]

۵. جلوگیری نکردن از ورود مواد غذایی، کمک‌های پزشکی و سایر کمک‌های بشردوستانه به مناطق تحت سیطره فلسطینیان یا آنچه به منطقه «ب» معروف است.

۶. عبور افراد و کالاها بین مناطق تحت سلطه تشکیلات خودگردان و اسرائیل به صورت کنترل‌شده و از طریق معابر مشخص‌شده‌ای انجام می‌گیرد که در طرح قدیمی باراک به «معابری برای نفس کشیدن» معروف بود. این معابر عبارت‌اند از: سه معبر برای افراد و کالا و دو معبر هم ویژه افراد. این در حالی است که خط تماس با موانع فیزیکی یا حضور گشتی‌های امنیتی بسته خواهد شد.

۷. گذرگاه‌های مرزی بین حکومت فلسطین و کشورهای مصر و اردن و نیز بنادر، تحت نظر اسرائیل خواهد بود و چنانچه فلسطینیان با استفاده از زور با این نظارت مخالفت یا برای تغییر اوضاع تلاش کنند، اسرائیل گذرگاه‌ها را تعطیل و در کنترل و نظارت‌های خود نیز بازنگری خواهد کرد.

۸. جدایی بین اسرائیل و فلسطین ارتباط مستقیمی با بحران و خشونت دارد. برای مثال، در شرایط کنونی که درگیری‌ها و کشت و کشتارها در مناطق فلسطینی در جریان است، اسرائیل هم به طور کامل گذرگاه‌ها را می‌بندد.

تا زمانی که وضعیت کنونی پابرجا باشد، وضعیت اقتصادی تشکیلات خودگردان در گرو موضع اسرائیل است، چون نزدیک به ۸۰ درصد از مجموع ۹/۱ میلیارد دلار درآمد تشکیلات خودگردان ناشی از صدور کالا به اسرائیل است. درآمد کار در اسرائیل منبع اصلی درآمد خانواده‌های فلسطینی است و گردشگرانی که از اسرائیل عبور می‌کنند می‌توانند صدها میلیون دلار برای تشکیلات خودگردان ارزآوری داشته باشند.

بدین ترتیب، این اطلاعات و آمارها ماهیت اندیشه و برنامه‌ریزی‌های غیرانسانی صهیونیست‌ها را نشان می‌دهد که دست به اقدامات وحشیانهٔ تروریستی و تجاوزهای نظامی می‌زنند، مناطق فلسطینی را به محاصره درمی‌آورند و میلیون‌ها انسان را به صورت دسته‌جمعی حبس و از رسیدن مواد غذایی و کمک‌های پزشکی به آنان جلوگیری می‌کنند و ضمن حمله به انسان‌های بی‌گناه و بی‌سلاح و بمباران خانه‌های آنان، کودکان را در دامان مادرانشان به قتل می‌رسانند.

با این حال، دستگاه دیپلماسی و رسانه‌های اسرائیلی توانسته‌اند رهبران سیاسی امریکا و اروپا را قانع کنند که با ترس و زیر ضربات انتفاضه فلسطین زندگی می‌کنند و به علت علاقه‌ای که به فلسطینیان دارند، برای کشته نشدن آنان خویشتن‌داری می‌کنند. این در حالی

است که دستگاه دیپلماسی عربی و فلسطینی نتوانسته است سختی‌ها و مشکلات خود را به خوبی نشان دهد و در درک متغیرها برای مراحل بعدی ناتوان مانده است.

۵. مواضع نیروها و احزاب اسرائیلی

انتفاضه الاقصی تأکیدی بر این موضوع بود که موضع چپ‌گرایان و راست‌گرایان اسرائیلی در برخورد خشن و وحشیانه برضد فلسطینی‌ها هیچ فرقی ندارد و آنها حتی در این مورد با یکدیگر رقابت می‌کنند. بنیامین بن الیعازر، وزیر جنگ سابق اسرائیل از حزب کار که به دروغ و نیرنگ به چپ‌گرایی و میانه‌روی متهم است، در گفت‌وگویی تلویزیونی ضمن تهدید به قتل کسانی که آنان را «تروریست و حامیان آن» نامید، هشدار داد اسرائیل حتی از یک‌هزارم وسایل موجود در ارتش خود استفاده نکرده است.

حزب کار: از همان آغاز مشخص بود که دولت حزب کار شیوه‌ای تصاعدی در برخورد با انتفاضه الاقصی دنبال می‌کند؛ چنان که عملاً آن را در شیوه‌های پاسخ نظامی و استفاده از تانک‌ها، موشک‌ها، هواپیماها و مسلسل‌ها نشان داد.

باراک در حالی روی کار آمد که گویی می‌خواست گذشته نظامی خود را به ثمر برساند. او کسی است که برای تعامل با شرکت‌کنندگان در انتفاضه و طالبان آزادی شیوه‌ای جز زور نمی‌شناسد.

آنچه شارون در برابر تظاهرکنندگان راست‌گرا در میدان صهیون در قدس پیشنهاد داد، همان چیزی است که شورای امنیت ملی کوچک اسرائیل پس از عملیات انفجاری در الخضیره بر آن تأیید کرد. شارون خواستار ابتکار عمل در عملیات‌های نظامی برضد قهرمانان انتفاضه فلسطین بود و شورا نیز تصویب کرده بود واحدهای ویژه‌ای برضد آنان راه‌اندازی شود. آنان کار خود را با ترور شهید ابراهیم بنی عوده آغاز کردند. وی که از اعضای جنبش حماس بود، در اتومبیل خود ترور شد.

حزب لیکود: هرچند این حزب به رهبری شارون نقش معارضان دولت را ایفا می‌کرد، با این حال، از آغاز انتفاضه خواهان استفاده از زور برضد آن است و رهبران این حزب اقدامات باراک در این زمینه را ناکافی می‌دانند.

موضع رهبران لیکود این بود که تروریسم باید ریشه‌کن و در هر مکانی با آن مبارزه

شود و تظاهرکنندگان راست‌گرا نیز شعار می‌دادند «باراک، ارتش را رها کن تا پیروز شود».

جناح چپ اسرائیل: انتفاضه الاقصی تجربه‌ای حقیقی برای نیروهای چپ اسرائیل بود که در تنگنای مواضع تروریستی اسرائیل و شعارهای صلح‌طلبانه خود قرار داشتند. این موضوع با اعلام آمادگی یوسی سارید، رهبر جنبش چپ‌گرای میرتس، برای ورود به دولت اضطراری آشکار شد. او حاضر شد برای مقابله با انتفاضه و سرکوب فلسطینیان در کنار احزاب راست‌گرا و دینی قرار گیرد.

همین مسأله باعث شد تا میرون بنفنستی، متفکر و نویسنده اسرائیلی، رابطه بین جناح چپ اسرائیل و اعراب را این‌گونه توصیف کند: «ما در جناح چپ در ارتباط خود با اعراب مانند ارتباط یکی از آنان با معشوقه‌اش و کام گرفتن از او عمل می‌کنیم. او از معشوقه‌اش کام می‌گیرد، اما نمی‌پذیرد که این زن همسر او شود، زیرا در این صورت می‌بایست تعهداتی نسبت به او بپذیرد».

در خصوص بنفنستی که از بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان جناح چپ به حساب می‌آید، باید گفت این جناح و تمام جنبش‌های طرفدار صلح که حول محور آن می‌چرخند، توجیه وجودی خود را به عنوان تشکلی که مواضع متفاوت و متمایزی در منازعه اعراب و اسرائیل اتخاذ می‌کند، از دست داده‌اند.

خود نظریه‌پردازان چپ‌گرای اسرائیل نیز اتفاق نظر دارند که این جناح در تمام آنچه به رابطه با اعراب مربوط است، دچار تفرقه و پراکندگی شده است. بنفنستی می‌گوید: «هنوز هم تفرقه ویژگی نیروهای فاسدشده چپ‌گرایی است که با اعراب تعامل دارند، بدون اینکه به آگاهی ملی و جمعی آنان توجهی نشان دهند. در نظر جناح چپ اسرائیل، اعراب چیزی نیستند جز کسانی که گزافه‌گویی‌ها و خودنمایی‌های فکری این جناح در مورد آنان مطرح می‌شود». او با طرح سؤالی می‌افزاید: «مگر همین جناح چپ نبود که از اشغال لبنان استقبال کرد و به بگین و شارون این مشروعیت را داد تا جنایات خود را برضد فلسطینیان و لبنانی‌ها انجام دهند، سپس همین جناح چپ منافق در زمان جنایت صبرا و شتیلا اشک تمساح ریخت».

این متفکر اسرائیلی درباره مواضع شیمون پرز می‌گوید: «انسان برای اینکه بتواند همان کاری را انجام دهد که پرز برای گمراه ساختن دیگران انجام می‌دهد، باید بسیار

منافق و ریاکار باشد. او در یک زمان دو چیز متضاد را می‌خواهد. او با همه به بحث و جدل می‌پردازد تا ثابت کند که تابوی دعوت به صلح به نام او ثبت شده است و از سوی دیگر، در تأیید اقدامات باراک [نخست‌وزیر وقت اسرائیل] و همین‌طور در توجیـ اقدامات شارون، بعد از باراک و بمباران مناطق مسکونی و غیرنظامی فلسطینی هواپیما و پرتاب موشک تردیدی به خود راه نمی‌دهد. او خواهان صلح است، هم‌زمان اعلام می‌کند که هرگونه سازشی با فلسطینیان باید متضمن ساخت شهرک حاکمیت اسرائیل بر قدس و منطقه دره اردن (غور الاردن) باشد. او به فلسطینیان می‌کند که خواسته مربوط به حق بازگشت آوارگان را فراموش کنند». این نـ اضافه می‌کند: «چه فرقی بین این مواضع و مواضع راست‌گرایان اسرائیلی وجـ جز اینکه خواسته‌های آنان را با ظاهری مناسب‌تر بیان می‌کند».

آن‌گونه که از سخنان سایر نظریه‌پردازان جناح چپ اسرائیل برمی‌آید، ا همیشه در گفتمان جناح چپ و نیروهای طرفدار صلح وجود دارد و رهـ و رؤسای جنبش‌های طرفدار صلح هیچ‌گاه در شرایط سختی نبودند ت اقدامی به نفی تفاوت‌هایی کنند که در زمینهٔ نوع نگرش به منازعه آنان و احزاب راست‌گرای اسرائیل وجود دارد.

۶. افکار عمومی اسرائیل

تا زمانی که هدف احزاب و نیروهای سیاسی اسرائیل پا داشتن کسانی باشد که به آنها رأی داده‌اند، وجود هم ـ با وجود اختلافاتی که دارند ـ با افکار عمومی ا طور کلی فلسطینیان و تجاوز وحشیانه اسرائیل

در نظرسنجی که روزنامه اسرائیلی ید بیش از ۷۵ درصد اسرائیلی‌ها رضا فلسطینیان اعلام کردند و ۶۰ درصـ فلسطینی نشان دادند. برای مثال ... خواهان بیرون رانـ

ماهیت تربیت و پرورش یک فرد اسرائیلی است. در واقع، اسرائیلی‌ها براساس این روش ترتیبی و نیز مفاهیمی اشتباه در مورد قدرت و حق کشتن دیگران برای تحقق پروژه صهیونیسم، رشد می‌کنند.

از سوی دیگر، شعار «ما باید با قدرت به آنها حمله کنیم» به شعاری عادی برای ان دادن نظر افکار عمومی اسرائیل نسبت به آنچه رخ می‌دهد، تبدیل شده است.

سربازان احتیاطی که در عملیات «دیوار بازدارنده» در منطقه طولکرم شرکت داشتند، کردن بسته‌های هدایای دانش‌آموزان اسرائیلی غافلگیر شدند، زیرا بسیاری از این با نوشتن نامه‌هایی این سربازان را به پشت پا زدن به قوانین و کشتن هر چه راب تحریک و تشویق کرده بودند.

ز این سربازان می‌گوید نامه‌ای را دریافت کرده که در آن نوشته شده بود: «من رگشتن تو به خانه دعا می‌کنم و از تو می‌خواهم به خاطر من دست‌کم ده ». نویسنده نامه اضافه کرده بود: «به قوانین توجهی نکن و آنان را به رگبار ضمن عرب خوب کسی است که مرده باشد».

ریافت که تعداد دیگری از سربازان نامه‌هایی با همین مضمون دریافت ا سخنان و درخواست‌های خطرناک‌تری مطرح شده است مانند: نم می‌سوزند و خداوند نام آنان را محو می‌کند. آنان را بمباران کنید و » به رگبار ببندید». فرد دیگری نوشته بود: «خواهش می‌کنم به خاطر اب را بکش». در نامه دیگری از دانش‌آموزان پس از آرزوی ه اضافه شده بود: «به من بگو که شلیک گلوله به سمت اعراب شعار گوش کن: عرب خوب کسی است که مرده باشد. عرب خاک مدفون شده باشد».[24]

نبود که دستگاه دیپلماسی و رسانه‌های اسرائیلی به نفع اضع جنایتکارانه آن در برابر افکار عمومی جهان بسیج به تندروی و کینه‌ورزی نسبت به اعراب و مسلمانان ز، قصاب قانا، صاحب کتاب خاورمیانه جدید و منادی

فصل سوم
خشونت گروه‌ها و خشونت و تروریسم دولتی

قتل و کشتاری که صهیونیست‌ها هر روز در سرزمین فلسطین انجام می‌دهند، ادامه طبیعی جنایاتی است که صهیونیسم از آغاز قرن بیستم، یعنی از لحظه اجرای پروژه صهیونیسم در سرزمین فلسطین مرتکب شد.

تصاویر این قتل و کشتارها تجسم یکی از مهم‌ترین پایه‌های اندیشه استراتژیک صهیونیسم یعنی «خشونت» و نیز تجسم ماهیت تجاوزکارانه صهیونیسم است که امروزه در تروریسم دولتی تجلی یافته است و قبل از تشکیل رژیم اسرائیل نیز در اقدامات گروه‌های صهیونیستی نمود یافته بود.

ریشه‌های تروریسم صهیونیستی

بسیاری از محققان به این موضوع اشاره می‌کنند که جنبش صهیونیسم عهد عتیق را (توراتی که خاخام‌های یهودی در طول ۱۲۰۰ سال آن را تحریف کرده‌اند) به عنوان مرجعی برای عقیده نظامی صهیونیسم قرار داده است؛ از این رو، بسیاری از اقدامات صهیونیستی ریشه در تورات عهد عتیق دارد.

می‌توان گفت عقیده نظامی صهیونیسم با ماهیت تجاوزگرانه‌ای متمایز می‌شود که در بسیاری از متون تورات به چشم می‌خورد و رفتار تاریخی یهودیان براساس آن پایه‌ریزی شده است. نمونه‌های بسیار زیادی در تورات وجود دارد که بیانگر این ماهیت خصمانه است که با شکل تهاجمی و منطق زور متمایز می‌شود.

روایاتی که در تورات عهد عتیق درباره جنگ‌های بنی‌اسرائیل برضد ملت‌های دیگر آمده، با خشونت مطلقی متمایز شده است که تمام مفاهیم تروریسم حقیقی از قتل کودکان، زنان، مردان و سالخوردگان و اسارت بازماندگان گرفته تا تخریب و آتش زدن شهرها و روستاها، آتش زدن درختان و محصولات کشاورزی و غارت دارایی‌ها و در اختیار گرفتن حیوانات و چهارپایان را دربردارد. در تورات عهد عتیق به تمام این امور اشاره و در متونی که در مورد جنگ بنی‌اسرائیل برضد ملت‌های دیگر است انجام آن تشویق شده است. بنی‌اسرائیل پس از پیروزی بر اهالی شهر «عای» وارد این شهر شدند و تمام ساکنان آن را با شمشیر به قتل رساندند. طبق آنچه در تورات تحریف‌شده عهد عتیق آمده، در آن روز دوازده‌هزار نفر مرد و زن در این شهر کشته شدند و گوسفندان و چهارپایان را نیز به غنیمت گرفتند: «یوشع شهر عای را آتش زد و آن را به ویرانه‌ای ابدی تبدیل کرد که تا امروز به همان صورت باقی مانده است».

در تورات عهد عتیق در توصیف نتایج جنگ علیه غیرنظامیان این‌گونه آمده است: «تمام مردان و پادشاهان مدین یکی پس از دیگری کشته شدند... بنی‌اسرائیل زنان و کودکان مدین را به اسیری گرفتند، حیوانات و چهارپایان و تمام دارایی‌های آنان را غارت کردند، و تمام شهرها، خانه‌ها و قلعه‌های آنان را به آتش کشیدند. هر غنیمتی که وجود داشت، گرفتند و هر آنچه از انسان‌ها و حیوانات باقی مانده بود، به غارت بردند».

بعدها اصل خشونت و تروریسم سنگ بنای استراتژی صهیونیسمی قرار گرفت که برپایه اصل توسعه‌طلبی و اشغالگری با هدف اسکان یافتن ـ قبل و بعد از تشکیل رژیم اسرائیل ـ به وجود آمده است؛ به گونه‌ای که تروریسم و خشونت تصویری رسمی پیدا کرده است و دولت آن را برضد مقاومت فلسطین انجام می‌دهد تا آن را از ادامه مبارزه برای بازپس‌گیری حقوق غصب‌شده ملت فلسطین بازدارد.

خشونت با زشت‌ترین صورت آن یکی از پایه‌های اندیشه استراتژیک صهیونیسم است. تئودور هرتزل در کتاب خود با عنوان دولت یهود ساخت این دولت را با استفاده از «سلاح و خشونت جمعی سازمان‌یافته» تصور می‌کند. حییم وایزمن، اولین رئیس‌جمهور رژیم صهیونیستی، روی آوردن به خشونت و تروریسم را به عنوان نیرویی که «برای تحقق وطن ملی یهودیان فوایدی دارد» ضروری می‌داند. بن‌گوریون،

رهبر سازمان هاگانا، معتقد بود: «عاملی که سرنوشت یهودیان را در فلسطین، تعیین می‌کند «قدرت یهودی» است. به همین دلیل، ما (یهودیان) باید خود را برای برپایی دولت خود و دفاع از آن آماده و مجهز کنیم». او می‌گفت: «ما با قدرت با اعراب خواهیم جنگید و نتیجهٔ این جنگ را فقط قدرت اسلحه تعیین می‌کند». او هم‌چنین می‌گفت: «برنامه‌های ما نباید فقط به دفاع محدود شود، بلکه ما باید در طول جبهه و نه فقط در منطقه‌ای که طبق طرح تقسیم [فلسطین] به دولت یهودی تعلق دارد، حمله کنیم و این حمله نباید به مرزهای فلسطین محدود شود، بلکه باید به هر دشمنی حمله کنیم و هر کجا که باشد او را هدف قرار دهیم».

بن‌گوریون معتقد بود: «ملت اسرائیل چیزی جز مجموعه‌ای از جنگجویان نیست». مناخیم بگین نیز لحظه‌ای از بیان اعتقاد خود نسبت به خشونت و تروریسم غافل نبود و می‌گفت «من می‌جنگم پس هستم» یا «برادر من باش، در غیر این صورت، تو را می‌کشم». این شواهد تأکیدی بر جایگاهی است که خشونت در تفکر استراتژیک صهیونیسم دارد. این سخنان از همان آغازِ قدم گذاشتن صهیونیست‌ها بر سرزمین فلسطین به اجرا گذاشته شد.

خواسته صهیونیسم از همان آغاز تحقق «سرزمین بدون ملت برای ملت بدون سرزمین» بوده و همین امر باعث شده است تا اقدامات بسیاری زیادی برای بیرون راندن فلسطینیان از سرزمینشان و جایگزین کردن یهودیان صورت گیرد و تنها راه برای تحقق این امر، چیزی جز خشونت نیست.

می‌توان این‌گونه فرض کرد که هدف تمام کشتارهای صهیونیسم که قبل از تشکیل رژیم صهیونیستی در سرزمین فلسطین انجام گرفت، بیرون راندن فلسطینیان از سرزمینشان بوده است و چنانچه این هدف با قتل و کشتار محقق نمی‌شد، از طریق وحشت‌افکنی در بین فلسطینیان انجام و در نهایت باعث می‌شد که آنان محل زندگی خود را ترک کنند.

صهیونیست‌ها خود این حقیقت را افشا کرده‌اند. مناخیم بگین هنگام صحبت از جنایت دیریاسین ـ که در سال ۱۹۴۸ توسط گروه‌های صهیونیستی انجام گرفت ـ تأکید کرد هدف اصلی این جنایت «تخلیه کشور از ساکنان فلسطینی آن» بوده است. او در

کتاب خود با عنوان *انقلاب*، نوشت: «هدف دشمن بدنام کردن ما بوده است، اما نتیجه به نفع ما تمام شد. اعرابِ سرزمینِ اسرائیل دچار ترس شدند، زیرا روستای کولونیا را تخلیه کردند و این روستا روز بعد بدون درگیری سقوط کرد؛ در حالی که قبل از آن تنها پس از حملات هاگانا این کار انجام می‌شد. کولونیا و بیت اکسا ـ که آن هم تخلیه شد ـ مشرف بر جاده‌ای عمومی بودند و همین مسأله به ما کمک کرد که این جاده تا قدس باز بماند. اما در سایر بخش‌های کشور، اعراب قبل از اینکه برخوردی با نیروهای یهودی داشته باشند، فرار کردند».

آریه اسحاقی، تاریخ‌نگار صهیونیست، در مقاله‌ای که روزنامه *یدیعوت آحرونوت* در تاریخ ١٤ دسامبر ۱۹۷۳ آن را منتشر کرد، نوشت: «با نگاهی کلی به حقایق درمی‌یابیم که جنگ دیریاسین در سال ١٩٤٨ تا حد زیادی ویژگی‌های متداول در اشغال یک روستای عربی را داشت. سربازان هاگانا و پالماخ* ده‌ها مورد از این عملیات‌ها را انجام داده بودند. شیوه عملیات این‌گونه بود که به یکی از روستاهای دشمن حمله و بیشترین تعداد ممکن از خانه‌ها تخریب می‌شد و هر کجا که مقاومتی صورت می‌گرفت، تعداد زیادی از سالخوردگان، زنان و بچه‌ها کشته می‌شدند».

مئیر باعیل، تاریخ‌نگار نظامی اسرائیلی، در گزارشی درباره جنایت دیریاسین می‌گوید: «هنگام ظهر جنگ به پایان رسید و شلیک گلوله‌ها متوقف شد، اما روستا هنوز تسلیم نشده بود. جنگجویان اتسل و لیحی (اشترن) محل‌های اختفای خود را ترک و عملیات پاکسازی خانه‌ها را آغاز کردند. آنان با استفاده از تمام سلاح‌هایی که در اختیار داشتند، خانه‌ها را منفجر کردند و هر کسی را که در خانه‌ها دیدند، از جمله زنان و کودکان، کشتند. فرماندهان نیز برای جلوگیری از این کشتارهای شرم‌آور تلاشی نکردند. من و تعدادی از ساکنان قدس نزد فرماندهان رفتیم و از آنان خواستیم به سربازان خود دستور آتش‌بس بدهند، ولی بی‌فایده بود. در این بین، حدود ۲۵ مرد را از داخل خانه‌ها بیرون آوردند و به کامیون‌ها منتقل کردند و در «گردش پیروزی» [در شهر] به حرکت درآوردند. در پایان این گردش، آنها را به معدن سنگی بین غفعات

---

* پالماخ شاخه نظامی هاگانا بود که با کمک «اینتلیجنس سرویس» انگلستان و با هدف به ترس و وحشت انداختن اعراب فلسطین و حمایت مهاجران یهودی ایجاد شد ـ م.

منافق و ریاکار باشد. او در یک زمان دو چیز متضاد را می‌خواهد. او با همه به بحث و جدل می‌پردازد تا ثابت کند که تابوی دعوت به صلح به نام او ثبت شده است و از سوی دیگر، در تأیید اقدامات باراک [نخست‌وزیر وقت اسرائیل] و همین‌طور در توجیه اقدامات شارون، بعد از باراک و بمباران مناطق مسکونی و غیرنظامی فلسطینی با هواپیما و پرتاب موشک تردیدی به خود راه نمی‌دهد. او خواهان صلح است، اما هم‌زمان اعلام می‌کند که هرگونه سازشی با فلسطینیان باید متضمن ساخت شهرک‌ها و حاکمیت اسرائیل بر قدس و منطقه دره اردن (غور الاردن) باشد. او به فلسطینیان توصیه می‌کند که خواسته مربوط به حق بازگشت آوارگان را فراموش کنند». این نویسنده اضافه می‌کند: «چه فرقی بین این مواضع و مواضع راست‌گرایان اسرائیلی وجود دارد، جز اینکه خواسته‌های آنان را با ظاهری مناسب‌تر بیان می‌کند».

آن‌گونه که از سخنان سایر نظریه‌پردازان جناح چپ اسرائیل برمی‌آید، ریا و نفاق همیشه در گفتمان جناح چپ و نیروهای طرفدار صلح وجود دارد و رهبران این احزاب و رؤسای جنبش‌های طرفدار صلح هیچ‌گاه در شرایط سختی نبودند تا مجبور شوند اقدامی به نفی تفاوت‌هایی کنند که در زمینهٔ نوع نگرش به منازعه اعراب و اسرائیل بین آنان و احزاب راست‌گرای اسرائیل وجود دارد.

٦. افکار عمومی اسرائیل

تا زمانی که هدف احزاب و نیروهای سیاسی اسرائیل پای‌بندی به اصول و راضی نگه داشتن کسانی باشد که به آنها رأی داده‌اند، وجود هماهنگی بین احزاب و نیروهای سیاسی ـ با وجود اختلافاتی که دارند ـ با افکار عمومی اسرائیل در خصوص انتفاضه الاقصی و به طور کلی فلسطینیان و تجاوز وحشیانه اسرائیل علیه آنان امری کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد.

در نظرسنجی که روزنامه اسرائیلی یدیعوت *آحرونوت* در ٦ نوامبر ۲۰۰۰ انجام داد، بیش از ۷۵ درصد اسرائیلی‌ها رضایت خود را از اقدامات ارتش اسرائیل برضد فلسطینیان اعلام کردند و ٦۰ درصد نیز تمایل خود را به بیرون راندن تمام اعراب فلسطینی نشان دادند. برای مثال، نشان دادن تصویر کودکی یازده ساله از تلویزیون اسرائیل که خواهان بیرون راندن تمام اعراب از سرزمین فلسطین است، نشان‌دهنده

ماهیت تربیت و پرورش یک فرد اسرائیلی است. در واقع، اسرائیلی‌ها براساس این روش ترتیبی و نیز مفاهیمی اشتباه در مورد قدرت و حق کشتن دیگران برای تحقق پروژه صهیونیسم، رشد می‌کنند.

از سوی دیگر، شعار «ما باید با قدرت به آنها حمله کنیم» به شعاری عادی برای نشان دادن نظر افکار عمومی اسرائیل نسبت به آنچه رخ می‌دهد، تبدیل شده است.

سربازان احتیاطی که در عملیات «دیوار بازدارنده» در منطقه طولکرم شرکت داشتند، با باز کردن بسته‌های هدایای دانش‌آموزان اسرائیلی غافلگیر شدند، زیرا بسیاری از این کودکان با نوشتن نامه‌هایی این سربازان را به پشت پا زدن به قوانین و کشتن هر چه بیشتر اعراب تحریک و تشویق کرده بودند.

یکی از این سربازان می‌گوید نامه‌ای را دریافت کرده که در آن نوشته شده بود: «من برای سالم برگشتن تو به خانه دعا می‌کنم و از تو می‌خواهم به خاطر من دست‌کم ده نفر را بکشی». نویسنده نامه اضافه کرده بود: «به قوانین توجهی نکن و آنان را به رگبار گلوله ببند. در ضمن عرب خوب کسی است که مرده باشد».

این سرباز دریافت که تعداد دیگری از سربازان نامه‌هایی با همین مضمون دریافت کرده‌اند و در آنها سخنان و درخواست‌های خطرناک‌تری مطرح شده است مانند: «فلسطینیان در جهنم می‌سوزند و خداوند نام آنان را محو می‌کند. آنان را بمباران کنید و با سلاح‌ها «ام - ۱۶» به رگبار ببندید». فرد دیگری نوشته بود: «خواهش می‌کنم به خاطر من تا حد امکان اعراب را بکش». در نامه دیگری از دانش‌آموزان پس از آرزوی موفقیت برای سربازان، اضافه شده بود: «به من بگو که شلیک گلوله به سمت اعراب چقدر زیباست؟ به این شعار گوش کن: عرب خوب کسی است که مرده باشد. عرب قهرمان کسی است که در خاک مدفون شده باشد».[۲۴]

بنابراین، چندان عجیب نبود که دستگاه دیپلماسی و رسانه‌های اسرائیلی به نفع دولت اسرائیل و تشریح مواضع جنایتکارانه آن در برابر افکار عمومی جهان بسیج شوند؛ چه بنیامین نتانیاهو که به تندروی و کینه‌ورزی نسبت به اعراب و مسلمانان معروف است و چه شیمون پرز، قصاب قانا، صاحب کتاب *خاورمیانه جدید* و منادی «صلح خیالی با اعراب».

فصل سوم
خشونت گروه‌ها و خشونت و تروریسم دولتی

قتل و کشتاری که صهیونیست‌ها هر روز در سرزمین فلسطین انجام می‌دهند، ادامه طبیعی جنایاتی است که صهیونیسم از آغاز قرن بیستم، یعنی از لحظه اجرای پروژه صهیونیسم در سرزمین فلسطین مرتکب شد.

تصاویر این قتل و کشتارها تجسم یکی از مهم‌ترین پایه‌های اندیشه استراتژیک صهیونیسم یعنی «خشونت» و نیز تجسم ماهیت تجاوزکارانه صهیونیسم است که امروزه در تروریسم دولتی تجلی یافته است و قبل از تشکیل رژیم اسرائیل نیز در اقدامات گروه‌های صهیونیستی نمود یافته بود.

ریشه‌های تروریسم صهیونیستی

بسیاری از محققان به این موضوع اشاره می‌کنند که جنبش صهیونیسم عهد عتیق را (توراتی که خاخام‌های یهودی در طول ۱۲۰۰ سال آن را تحریف کرده‌اند) به عنوان مرجعی برای عقیده نظامی صهیونیسم قرار داده است؛ از این رو، بسیاری از اقدامات صهیونیستی ریشه در تورات عهد عتیق دارد.

می‌توان گفت عقیده نظامی صهیونیسم با ماهیت تجاوزگرانه‌ای متمایز می‌شود که در بسیاری از متون تورات به چشم می‌خورد و رفتار تاریخی یهودیان براساس آن پایه‌ریزی شده است. نمونه‌های بسیار زیادی در تورات وجود دارد که بیانگر این ماهیت خصمانه است که با شکل تهاجمی و منطق زور متمایز می‌شود.

روایاتی که در تورات عهد عتیق درباره جنگ‌های بنی‌اسرائیل برضد ملت‌های دیگر آمده، با خشونت مطلقی متمایز شده است که تمام مفاهیم تروریسم حقیقی از قتل کودکان، زنان، مردان و سالخوردگان و اسارت بازماندگان گرفته تا تخریب و آتش زدن شهرها و روستاها، آتش زدن درختان و محصولات کشاورزی و غارت دارایی‌ها و در اختیار گرفتن حیوانات و چهارپایان را دربردارد. در تورات عهد عتیق به تمام این امور اشاره و در متونی که در مورد جنگ بنی‌اسرائیل برضد ملت‌های دیگر است انجام آن تشویق شده است. بنی‌اسرائیل پس از پیروزی بر اهالی شهر «عای» وارد این شهر شدند و تمام ساکنان آن را با شمشیر به قتل رساندند. طبق آنچه در تورات تحریف‌شده عهد عتیق آمده، در آن روز دوازده‌هزار نفر مرد و زن در این شهر کشته شدند و گوسفندان و چهارپایان را نیز به غنیمت گرفتند: «یوشع شهر عای را آتش زد و آن را به ویرانه‌ای ابدی تبدیل کرد که تا امروز به همان صورت باقی مانده است».

در تورات عهد عتیق در توصیف نتایج جنگ علیه غیرنظامیان این‌گونه آمده است: «تمام مردان و پادشاهان مدین یکی پس از دیگری کشته شدند... بنی‌اسرائیل زنان و کودکان مدین را به اسیری گرفتند، حیوانات و چهارپایان و تمام دارایی‌های آنان را غارت کردند، و تمام شهرها، خانه‌ها و قلعه‌های آنان را به آتش کشیدند. هر غنیمتی که وجود داشت، گرفتند و هر آنچه از انسان‌ها و حیوانات باقی مانده بود، به غارت بردند».

بعدها اصل خشونت و تروریسم سنگ بنای استراتژی صهیونیسمی قرار گرفت که برپایه اصل توسعه‌طلبی و اشغالگری با هدف اسکان یافتن ـ قبل و بعد از تشکیل رژیم اسرائیل ـ به وجود آمده است؛ به گونه‌ای که تروریسم و خشونت تصویری رسمی پیدا کرده است و دولت آن را برضد مقاومت فلسطین انجام می‌دهد تا آن را از ادامه مبارزه برای بازپس‌گیری حقوق غصب‌شده ملت فلسطین بازدارد.

خشونت با زشت‌ترین صورت آن یکی از پایه‌های اندیشه استراتژیک صهیونیسم است. تئودور هرتزل در کتاب خود با عنوان دولت یهود ساخت این دولت را با استفاده از «سلاح و خشونت جمعی سازمان‌یافته» تصور می‌کند. حییم وایزمن، اولین رئیس‌جمهور رژیم صهیونیستی، روی آوردن به خشونت و تروریسم را به عنوان نیرویی که «برای تحقق وطن ملی یهودیان فوایدی دارد» ضروری می‌داند. بن‌گوریون،

رهبر سازمان هاگانا، معتقد بود: «عاملی که سرنوشت یهودیان را در فلسطین تعیین می‌کند «قدرت یهودی» است. به همین دلیل، ما (یهودیان) باید خود را برای برپایی دولت خود و دفاع از آن آماده و مجهز کنیم». او می‌گفت: «ما با قدرت با اعراب خواهیم جنگید و نتیجهٔ این جنگ را فقط قدرت اسلحه تعیین می‌کند». او هم‌چنین می‌گفت: «برنامه‌های ما نباید فقط به دفاع محدود شود، بلکه ما باید در طول جبهه و نه فقط در منطقه‌ای که طبق طرح تقسیم [فلسطین] به دولت یهودی تعلق دارد، حمله کنیم و این حمله نباید به مرزهای فلسطین محدود شود، بلکه باید به هر دشمنی حمله کنیم و هر کجا که باشد او را هدف قرار دهیم».

بن‌گوریون معتقد بود: «ملت اسرائیل چیزی جز مجموعه‌ای از جنگجویان نیست». مناخیم بگین نیز لحظه‌ای از بیان اعتقاد خود نسبت به خشونت و تروریسم غافل نبود و می‌گفت «من می‌جنگم پس هستم» یا «برادر من باش، در غیر این صورت، تو را می‌کشم». این شواهد تأکیدی بر جایگاهی است که خشونت در تفکر استراتژیک صهیونیسم دارد. این سخنان از همان آغازِ قدم گذاشتن صهیونیست‌ها بر سرزمین فلسطین به اجرا گذاشته شد.

خواسته صهیونیسم از همان آغاز تحقق «سرزمین بدون ملت برای ملت بدون سرزمین» بوده و همین امر باعث شده است تا اقدامات بسیاری زیادی برای بیرون راندن فلسطینیان از سرزمینشان و جایگزین کردن یهودیان صورت گیرد و تنها راه برای تحقق این امر، چیزی جز خشونت نیست.

می‌توان این‌گونه فرض کرد که هدف تمام کشتارهای صهیونیسم که قبل از تشکیل رژیم صهیونیستی در سرزمین فلسطین انجام گرفت، بیرون راندن فلسطینیان از سرزمینشان بوده است و چنانچه این هدف با قتل و کشتار محقق نمی‌شد، از طریق وحشت‌افکنی در بین فلسطینیان انجام و در نهایت باعث می‌شد که آنان محل زندگی خود را ترک کنند.

صهیونیست‌ها خود این حقیقت را افشا کرده‌اند. مناخیم بگین هنگام صحبت از جنایت دیریاسین ـ که در سال ۱۹۴۸ توسط گروه‌های صهیونیستی انجام گرفت ـ تأکید کرد هدف اصلی این جنایت «تخلیه کشور از ساکنان فلسطینی آن» بوده است. او در

کتاب خود با عنوان *انقلاب*، نوشت: «هدف دشمن بدنام کردن ما بوده است، اما نتیجه به نفع ما تمام شد. اعرابِ سرزمینِ اسرائیل دچار ترس شدند، زیرا روستای کولونیا را تخلیه کردند و این روستا روز بعد بدون درگیری سقوط کرد؛ در حالی که قبل از آن تنها پس از حملات هاگانا این کار انجام می‌شد. کولونیا و بیت اکسا ـ که آن هم تخلیه شد ـ مشرف بر جاده‌ای عمومی بودند و همین مسأله به ما کمک کرد که این جاده تا قدس باز بماند. اما در سایر بخش‌های کشور، اعراب قبل از اینکه برخوردی با نیروهای یهودی داشته باشند، فرار کردند».

آریه اسحاقی، تاریخ‌نگار صهیونیست، در مقاله‌ای که روزنامه *یدیعوت آحرونوت* در تاریخ ۱٤ دسامبر ۱۹۷۳ آن را منتشر کرد، نوشت: «با نگاهی کلی به حقایق درمی‌یابیم که جنگ دیریاسین در سال ۱۹٤۸ تا حد زیادی ویژگی‌های متداول در اشغال یک روستای عربی را داشت. سربازان هاگانا و پالماخ* ده‌ها مورد از این عملیات‌ها را انجام داده بودند. شیوه عملیات این‌گونه بود که به یکی از روستاهای دشمن حمله و بیشترین تعداد ممکن از خانه‌ها تخریب می‌شد و هر کجا که مقاومتی صورت می‌گرفت، تعداد زیادی از سالخوردگان، زنان و بچه‌ها کشته می‌شدند».

مئیر باعیل، تاریخ‌نگار نظامی اسرائیلی، در گزارشی درباره جنایت دیریاسین می‌گوید: «هنگام ظهر جنگ به پایان رسید و شلیک گلوله‌ها متوقف شد، اما روستا هنوز تسلیم نشده بود. جنگجویان اتسل و لیحی (اشترن) محل‌های اختفای خود را ترک و عملیات پاکسازی خانه‌ها را آغاز کردند. آنان با استفاده از تمام سلاح‌هایی که در اختیار داشتند، خانه‌ها را منفجر کردند و هر کسی را که در خانه‌ها دیدند، از جمله زنان و کودکان، کشتند. فرماندهان نیز برای جلوگیری از این کشتارهای شرم‌آور تلاشی نکردند. من و تعدادی از ساکنان قدس نزد فرماندهان رفتیم و از آنان خواستیم به سربازان خود دستور آتش‌بس بدهند، ولی بی‌فایده بود. در این بین، حدود ۲۵ مرد را از داخل خانه‌ها بیرون آوردند و به کامیون‌ها منتقل کردند و در «گردش پیروزی» [در شهر] به حرکت درآوردند. در پایان این گردش، آنها را به معدن سنگی بین غفعات

---

* پالماخ شاخه نظامی هاگانا بود که با کمک «اینتلیجنس سرویس» انگلستان و با هدف به ترس و وحشت انداختن اعراب فلسطین و حمایت مهاجران یهودی ایجاد شد.ـ م.

شاؤول و دیریاسین بردند و با خونسردی هدف شلیک گلوله قرار دادند. اما زنان و کودکانی که زنده ماندند با کامیون به دروازه مندلبوم* منتقل شدند».

بیان این سخنان علاوه بر اینکه جزئیات جنایت را مشخص می‌کند، اهدافی نیز پشت پرده دارد، به خصوص که جنایت دیریاسین جایگاه مهمی در حافظه فلسطین دارد و منعکس‌کننده وحشیگری گروه‌های صهیونیستی است و بارها نیز مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. هرچند نمی‌خواهیم وارد جزئیات تعامل رسانه‌ای و تبلیغاتی موجود در این زمینه شویم، اما باید بگوییم جنایت دیریاسین یکی از ده‌ها جنایتی است که گروه‌های اتسل، هاگانا و لیحی مرتکب شدند و این جنایت‌ها نیز در زشتی و قباحت کمتر از جنایت دیریاسین نبوده‌اند. از جمله این جنایت‌ها که تمایل به کشتار وحشیانه صهیونیسم را آشکار می‌کند، جنایتی است که در روستای «ابوشوشه» واقع در دشت بین یافا و قدس رخ داد.

بهجت ابوغریبه وقایع این جنایت را که از زبان مجروحان در بیمارستانی در رام‌الله شنیده است، این‌گونه روایت می‌کند: «در ۱۶ مـی ۱۹۴۸ برگزیدگان و بزرگان روستا جمع شدند و با بیان وضعیت خود در مورد آنچه باید انجام دهند، مشورت کردند. هیچ نیرویی از ارتش‌های عربی برای دفاع از آنان به روستا یا روستاهای اطراف نرسیده بود و اگر یهودیان به روستا حمله می‌کردند، سلاحی برای دفاع از خود در اختیار نداشتند. آیا باید قبل از تکرار جنایت دیریاسین، روستای خود را ترک می‌کردند؟ پس از مشورت به این نتیجه رسیدند که در هر شرایطی در روستا بمانند و برگزیدگان روستا همراه با تعدادی از ریش‌سفیدان به شهرک یهودی مجاور بروند و با نمایندگان آن که یکدیگر را می‌شناختند، صحبت کنند و به آنان بگویند: ما طرفدار صلح هستیم و اگر ارتش یهودی به روستای ما بیاید، مقاومت نخواهیم کرد. آنچه ما می‌خواهیم این است که از روستای خود بیرون رانده نشویم و کسی به ما تعدی نکند. نمایندگان یهودی نزد مسئولان نظامی رفتند و در بازگشت گفتند: ارتش با تمام درخواست‌های شما موافقت کرده است و شما در امنیت هستید.

* مندلبوم بین سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷ تنها گذرگاه بین دو بخش شرقی و غربی قدس بود و نام آن برگرفته از خانواده مندلبوم است که در آن منطقه املاکی در اختیار داشتند ـ م.

نیروهای هاگانا بدون هیچ مقاومتی وارد روستا شدند و تمام ساکنان روستا در خانه‌های خود باقی ماندند. پس از دو روز نیروهای دیگری از هاگانا نیز به روستا رسیدند. پس از آن فرماندهان دستور دادند تمام ساکنان روستا، خرد و کلان و زن و کودک در میدان روستا جمع شوند و تهدید کردند هر کسی در خانه‌اش بماند، کشته خواهد شد. ساکنان روستا در میدان مورد نظر جمع شدند. نیروهای هاگانا دور تا دور میدان مستقر شدند و به سمت این افراد بی‌سلاح هدف‌گیری کردند. یکی از فرماندهان هاگانا بلند شد و گفت: «این سرزمین، سرزمین اسرائیل است که اجداد دزد شما آن را از اجداد ما به سرقت بردند و امروز این سرزمین به صاحبان آن بازگردانده شده است. ما غرامت زمانی که این سرزمین را سرقت کرده بودید از شما می‌خواهیم. اما شما باید از این سرزمین بیرون بروید و این هم راه شماست». اشاره او به کوه‌های شهر رام‌الله بود و در همین لحظه شلیک گلوله یهودیان که گاهی به صورت شلیک هوایی و گاهی هم به سمت اهالی روستا بود، آغاز شد. مردم وحشت‌زده پا به فرار گذاشتند و تا فاصله‌ای بیش از پنج کیلومتری هم‌چنان پشت سر آنان تیراندازی می‌شد و کشته‌ها و مجروحان به شکل غمباری که تن انسان را به لرزه می‌اندازد، به زمین می‌افتادند. [تاکنون] ده‌ها مورد از این جنایت و رسوایی‌ها انجام گرفته است».

تروریسم دولتی

پس از اعلام تشکیل رژیم صهیونیستی، آنچه ارتش دفاعی اسرائیل (تساهال) نامیده می‌شود، تشکیل شد. این نیرو از ادغام گروه‌هایی تروریستی به وجود آمده بود که قبل از سال ۱۹٤۸ در فلسطین اشغالی فعالیت می‌کردند. اکنون نیز این نیرو به ارتشی کلاسیک تبدیل شده است که همان کارها را به صورتی وحشیانه‌تر و برای تحقق اهدافی روشن‌تر انجام می‌دهد. چنان که قبل از تشکیل رژیم صهیونیستی، خشونت و تروریسم دو ابزار برای بیرون راندن ملت فلسطین از سرزمین و وطن خود بودند، پس از تشکیل این رژیم نیز بهترین شیوه برای بازدارندگی در برابر مقاومت فلسطین و هرگونه اقدام نظامی عربی برضد رژیم صهیونیستی به حساب می‌آیند؛ حتی اگر این امر به از بین رفتن ملت مقاوم فلسطین یا ارتش مبارز عربی بینجامد. شیمون پرز مفهوم

بازدارندگی صهیونیستی را این‌گونه بیان می‌کند: «اسرائیل باید این قدرت را داشته باشد که در صورت عدم تحقق بازدارندگی دشمن آن را از بین ببرد».

مشخص کردن اهدافی معین برای تروریسم و خشونت صهیونیستی ـ که هیچ‌گاه کم نشده است ـ انگیزه‌ای برای قتل و کشتارهایی است که هدف آن به وحشت انداختن اعراب و فلسطینیان و نشان دادن هیبت رژیم صهیونیستی است. بدین ترتیب، جنایات صهیونیست‌ها میدانی برای تحقق تمام این اهداف بوده است.

اگر این سخن درست باشد که پس از جنایات وحشتناک و پی‌درپی صهیونیست در سال ۱۹۴۸ کشتارها هیچ‌گاه متوقف نشد، باید گفت جنایات بعدی هم با همین وحشیگری استثنایی انجام گرفت و در تروریسم دولتی نمودار شد.

جنایت «قبیه» اولین نمونه برجسته از این نوع تروریسم بود. این جنایت، با وجود سخنانی که در مورد اهداف سیاسی گفته شده، نشان‌دهنده گرایش و تمایل به قتل و کشتار، منعکس‌کننده عقیده صهیونیسم و تداوم‌بخش عملیات قتل و تروریسم صهیونیستی بود.

همان‌گونه که مشخص است، رژیم صهیونیستی در سال‌های پس از امضای توافق‌نامه‌های مشترک آتش‌بس با کشورهای عربی، به عملیات‌های نظامی خود شدت بخشید تا مجموعه‌ای از اهداف و در رأس آن، تحمیل صلح بر این کشورها و ایجاد موانعی از طریق تشکیل مناطقی خالی از جمعیت در طول مرزها را محقق کند. به همین علت، برخی روستاهای فلسطینی را از طریق سرکوب و کشتار یا ایجاد ترس از کشتار و در نتیجه مهاجرت ساکنان این روستاها تخلیه کرد.

عملیات‌های صهیونیست‌ها و ارتکاب جنایات برضد غیرنظامیان درصد بسیار زیادی از صدها مورد تجاوز، سرقت، شلیک گلوله به شهروندان و ربودن آنان، بمباران و بمب‌گذاری در خانه‌ها و تجاوزهای دیگر را تشکیل می‌دهد. اما در روستای قبیه چه اتفاقی رخ داد؟

روستای قبیه در فاصله ۲۲ کیلومتری شمال شرقی قدس و ٤٤ کیلومتری غرب شهر رام‌الله واقع شده است و نزدیک به ۲ کیلومتر از خط آتش‌بس بین اردن و رژیم صهیونیستی فاصله دارد. گفتنی است در زمان حادثه تعداد ساکنان این روستا دوهزار

نفر بود.

در آگوست ۱۹۵۳، ارتش صهیونیستی واحد چتربازان با نام «واحد ۱۰۱» را تشکیل داد تا هسته نیروی چترباز این ارتش باشد. رهبری این واحد به آریل شارون سپرده شد تا نیروهایش را برای قتل و ویرانگری آموزش دهد. اولین میدان تجربه‌اندوزی این نیروها روستای قبیه بود. در شب پانزدهم اکتبر ۱۹۵۳ نیرویی نظامی متشکل از ششصد سرباز به سمت این روستا به راه افتاد و پس از محاصره روستا، به صورت گسترده و بی‌هدف به سمت آن شلیک کرد. این شلیک‌ها تا زمان رسیدن نیروهای اصلی به نزدیکی روستا ادامه داشت. علاوه بر این، برخی نیروها به روستاهای مجاور از جمله روستای شقبا رفتند تا ساکنان را سرگرم کنند و مانع از هرگونه حرکت و کمکی به روستای قبیه شوند. جاده‌های مختلف نیز مین‌گذاری شد و بدین ترتیب، روستای قبیه کاملاً از مناطق دیگر جدا افتاد. نیروهای پیاده در حالی که به هر سو شلیک می‌کردند وارد روستا شدند و پس از آن نوبت به گروه آموزش‌دیده شارون رسید تا به قتل و کشتار و ویرانی روستا بپردازد. آنها کامیون‌های حاوی مواد منفجره را کنار خانه‌ها قرار می‌دادند تا خانه‌ها را به همراه ساکنان آن منفجر کند. در عین حال، چنانچه کسی برای خروج از خانه‌اش تلاش می‌کرد، به سمت او شلیک می‌شد.

این اعمال وحشیانه تا ساعت چهار صبح روز پانزدهم اکتبر ۱۹۵۳ ادامه یافت و نتیجهٔ آن ویرانی ۵۶ خانه، مسجد، مدرسه و آب‌انبار روستا بود. ۶۷ نفر از مردان، زنان و کودکان روستا نیز به شهادت رسیدند و تعداد زیادی زخمی شدند. اعضای برخی خانواده‌ها نیز به طور کامل از بین رفته بودند.

صهیونیست‌ها در توجیه این جنایت عاملان آن را شهرک‌نشینان ساکن شهرک طیرات یهودا* دانستند که برای گرفتن انتقام کشته شدن دو نفر از شهرک‌نشینان دست به این اقدام زدند. اما گزارش «فان بنیکیه» مسئول ناظران بین‌المللی به شورای امنیت نشان داد که این تجاوز صهیونیستی با برنامه‌ریزی انجام شد و نیروهای سازماندهی‌شده‌ای که یونیفرم‌های نظامی به تن داشتند، این کار را انجام دادند.

جنایت روستای قبیه آغازی بر جنایات پی‌درپی دیگری بود که ارتش اسرائیل

---

* شهرکی که بر روی خرابه‌های روستای العباسیه ساخته شد.

مرتکب شد؛ از جمله: قتل‌عام غزه در سال ۱۹۵۵، جنایت کفرقاسم در سال ۱۹۵٦ و جنایت السموع واقع در نزدیکی الخلیل. اخیراً هم پرده از جنایت‌هایی برداشته شده که در سال ۱۹۵٦ در مورد اسیران مصری و در سال ۱۹٦۷ در مورد اسیران فلسطینی و مصری انجام گرفته است.

پس از تجاوز سال ۱۹٦۷، صهیونیست‌ها در پوشش شعار «بازدارندگی» سیاست قتل و ترور را به خارج از مرزهای سرزمین فلسطین گسترش دادند. از جمله عملیات‌های تروریستی که با این عنوان انجام شد، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: حمله هوایی به روستای نجع حمادی در مصر (اول نوامبر ۱۹٦۷)؛ حمله به فرودگاه بین‌المللی بیروت (۲۸ دسامبر ۱۹۸٦) که در جریان آن سیزده هواپیمای غیرنظامی هدف قرار گرفتند؛ حمله به اردوگاه‌های وهشور، انشاص و التل الکبیر در مصر (۱۷ ژانویه ۱۹۷۰)؛ هدف قرار دادن انبارهای الخانکه (۱۳ ژانویه ۱۹۷۰)؛ کارخانه ابوزعبل (۱۲ فوریه ۱۹۷۰) و مدرسه بحرالبقر (۸ آوریل ۱۹۷۰) در جریان جنگ فرسایشی در جبهه مصر.

حملات متعدد هوایی، حملات کماندوهای رژیم صهیونیستی به اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی در لبنان و اردن و حمله هوایی به روستای داعل سوریه از جنایات وحشیانه دیگری است که در این راستا صورت گرفت.

از آنجا که نیروهای فلسطینی در لبنان متمرکز شده بودند، روستاهای جنوب لبنان و اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی به میدانی برای جنایات روزانه صهیونیست‌ها تبدیل شدند و از زمین، هوا و دریا مورد هدف قرار گرفتند اسرائیل حتی در سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۸۲ به لبنان تجاوز کرد که نتیجهٔ آن جنایات وحشیانه و پی‌درپی صهیونیست‌ها بود. این جنایات وحشتناک در روستاهای جنوب لبنان یادآور اقدامات گروه‌های جنایتکار صهیونیستی در فلسطین سال ۱۹٤۸ است. آنچه در دو روستای الزراریه و معرکه رخ داد و صهیونیست‌ها با بمب‌گذاری در حسینیه، آن را بر سر کسانی که در آن حاضر بودند، منفجر کردند، نمونه‌ای از این وقایع است.

پس از آن، جنایت هولناک قانا اتفاق افتاد تا تأکیدی بر این باشد که ذهنیت جنایتکارانه صهیونیستی هنوز پابرجاست و بر همان پایه‌هایی باقی خواهد ماند که این رژیم موجودیت تجاوزگرانه خود را بر آنها بنا نهاد. توضیحات یک افسر توپخانه

صهیونیستی پس از این جنایت نیز دلیلی بر میل صهیونیست‌ها به قتل و کشتار و نشان‌دهنده روحیه نژادپرستانه و برتری‌طلبانه آنهاست: «چه اتفاقی رخ داده است؟ آنان تنها اعراب پستی بودند که یکی از آنان کم یا به آنان زیاد شود، فرقی نمی‌کند». به موازات این جنایات، صهیونیست‌ها جنایات متعددی برضد مردم به پا خاسته فلسطین مرتکب شدند که شاید بدترین آن جنایت حرم قدس شریف در تاریخ ۸ اکتبر ۱۹۹۰ باشد که در پی آن ۲۳ شهروند فلسطینی در دفاع از مسجدالاقصی که صهیونیست‌ها قصد بی‌حرمتی به آن را داشتند، کشته شدند. هم‌چنین جنایت حرم شریف ابراهیمی در الخلیل که باروخ گولدشتاین مرتکب شد و صهیونیست‌ها بنای یادبودی برای او ساختند و قبر او را به زیارتگاهی تبدیل کردند و نیز جنایت «ریشون لتسیون»[1] که در جریان آن یک سرباز اسرائیلی کارگران بی‌سلاح فلسطینی را به رگبار بست.

از زمان آغاز انتفاضه الاقصی در سال ۲۰۰۰، اسرائیلی‌ها هر روز با خونسردی کشتارهای وحشیانه‌ای مرتکب می‌شوند. بسیاری از بازداشت‌شدگان به «استفاده بیش از اندازه صهیونیست‌ها از زور» اشاره می‌کنند. شاید برخی از این عبارت این‌گونه نتیجه‌گیری کنند که آنچه در جریان است، چیزی متفاوت است و این امر به صورت موردی دنبال می‌شود؛ در حالی که در حقیقت، اصل و اساس رفتار صهیونیستی این‌گونه است و نگاه صهیونیست‌ها به قتل و کشتار راهی برای مشخص کردن و معرفی هویت آنان است. صهیونیست‌ها این کار را برای بیرون راندن فلسطینیان از این سرزمین دنبال می‌کنند، اما فلسطینیان از دیریاسین به خوبی درس گرفتند و تجربه زیادی به دست آوردند. به همین دلیل، تروریسم صهیونیستی که در سال ۱۹۴۸ باعث بیرون راندن صدها هزار فلسطینی از سرزمینشان شد، امروز دیگر کارایی ندارد و تنها باعث می‌شود که تعداد بیشتری از مجاهدان قهرمان به میدان بیایند تا صهیونیست‌ها از همان راهی که آمده‌اند باز گردند.

صهیونیست‌ها در کنار ارتکاب این جنایات در روستاها و شهرهای فلسطینی، ترورهای فردی فعالان فلسطینی مخالف پروژه صهیونیسم را هم دنبال کردند. اما با توجه به شرایط و درگیری همه‌جانبه‌ای که در سرزمین فلسطین وجود داشت، توجهی

---

۱. شهری در مرکز اسرائیل و جنوب تل‌آویو.

کافی به این موضوع نشد و بسیاری از جوانب آن پنهان باقی ماند. ترورهای فردی رهبران، متفکران و اعضای کادر مبارزان فلسطینی باعث شکل‌گیری برجسته‌ترین شکل تروریسم دولتی شده است که صهیونیست‌ها با به کارگیری سرویس‌های تخصصی خود این نوع عملیات‌ها را انجام می‌دهند. برخی از این دستگاه‌ها عبارت‌اند از: موساد،* شین بت،** شاباک،*** امان،**** واحدهای ویژه سیریت متکال و واحدهای دوفدفان، شمشون و ایجوز که در پوشش عربی دست به اقدامات تروریستی می‌زنند.

هر چند انقلاب و مقاومت فلسطین کاری جمعی و سازمان‌یافته است و تمام مردم به ویژه پیشگامان در آن حضور دارند، اما رهبران از نقشی محوری در این زمینه برخوردارند و رهبری آنان می‌تواند بیشترین تأثیر را بر اشغالگران بگذارد. به همین علت، این افراد جزو هدف‌های مورد نظر اشغالگران هستند. دشمن صهیونیستی وقتی هدف خود را برای ترور انتخاب کرد، می‌کوشد همه جوانب مربوط به هدف را در احاطه خود داشته باشد تا با ارتکاب جنایت و نشان دادن قدرت استثنایی خود در دستیابی به هر مکانی باعث دلسردی فلسطینیان شود؛ هر چند در واقع این‌گونه نیست.

یکی از شیوه‌های صهیونیست‌ها در ترور شخصیت‌های فلسطینی استفاده از بسته‌ها و اتومبیل‌های بمب‌گذاری‌شده است؛ چنان که در ترور غسان کنفانی و انیس صایغ از این شیوه استفاده شد. اما خوشبختانه ترور صایغ ناکام ماند. در سال ۱۹۷۳ یکی از واحدهای نیروهای ویژه اسرائیلی سه نفر از رهبران فلسطینی را در منطقه فردان (بیروت) ترور کرد و پس از آن هم ابوجهاد در تونس ترور شد. علاوه بر این، می‌توان به ترور شخصیت‌های برجسته‌ای مثل فتحی شقاقی، دبیرکل جنبش جهاد اسلامی، در مالت و ترور مهندس یحیی عیاش و نیز ترور نافرجام خالد مشعل، رهبر برجسته حماس در امان اشاره کرد که توسط نیروهای سازمان جاسوسی اسرائیل انجام شد.

---

* سازمان اطلاعات و وظایف ویژه

** سازمان امنیت داخلی

*** سازمان امنیت عمومی

**** سازمان اطلاعات نظامی ـ م.

فصل چهارم
سیاست ترور در انتفاضه الاقصی

اهارون یاریف، رئیس سازمان اطلاعات نظامی اسرائیل در سال ۱۹۶۷ و مشاور گلدا مایر، نخست‌وزیر سابق اسرائیل، مدعی است اولین کسی بوده که عملیات‌های تصفیه فیزیکی و ترورهای فردی را به عنوان راهی برای مقابله با مقاومت فلسطین پیشنهاد داده است. ایهود باراک، نخست‌وزیر پیشین اسرائیل، آمنون شاحاک، وزیر و رئیس پیشین ستاد ارتش اسرائیل، دانی یاتوم، رئیس پیشین سازمان موساد، یونی نتانیاهو، برادر بنیامین نتانیاهو نخست‌وزیر پیشین اسرائیل، و خود بنیامین نتانیاهو از جمله افرادی بودند که شخصاً در عملیات‌های ترور و تصفیه شرکت داشتند.

طبق نظر یاریف، سیاست ترور سه هدف اساسی را دنبال می‌کند:

۱. تحت پیگرد قرار دادن و ترجیحاً ترور کسانی که برضد اهداف اسرائیلی و یهودی مشارکت یا به نوعی در آن نقش دارند. ترور این افراد به این علت برای اسرائیل بهتر از دستگیری و محاکمه آنان است که دیگر مجبور نیست در جریان مبادله اسیران آنان را آزاد کند.

۲. بازدارندگی سایر عناصر مقاومت فلسطین که اقدامی علیه آنان صورت نگرفته است. این امر باعث کاهش توان آنان برای برنامه‌ریزی و اجرای عملیات‌ها برضد اسرائیل می‌شود.

۳. کاستن از نیروی انسانی فلسطینی که در برابر اسرائیل مقاومت می‌کنند. در واقع، تمام فلسطینیانی که در عملیات‌های نظامی برضد اسرائیل شرکت دارند ترور می‌شوند تا

امکان اقدام دوباره علیه اسرائیل را نداشته باشند.

بر این اساس، اسرائیل از سال ۱۹۷۲ هم‌چنان به عملیات‌های ترور برضد مقاومت فلسطینی، لبنانی و عربی ادامه می‌دهد.

با آنکه اسرائیل از زمان‌های دور سیاست تصفیه‌حساب‌های فیزیکی را به عنوان گزینه‌ای نظامی و امنیتی پذیرفته است، هیچ‌گاه از عملیات‌هایی با این حجم گسترده که در جریان انتفاضه الاقصی، به ویژه در دوره شارون، صورت گرفت، صحبت نکرده است؛ زیرا علاوه بر اهداف سه‌گانه فوق، شارون این هدف را هم به طور جدی دنبال می‌کرد که عملیات‌های ترور باعث ایجاد جوی از رعب و وحشت می‌شود و این احساس ناامیدی را در بین فلسطینیان به وجود می‌آورد که تحت هیچ شرایطی امکان رسیدن به سازشی سیاسی با اسرائیلی‌ها وجود ندارد.

یکی دیگر از ابعاد این اقدامات خشونت‌آمیز، چگونگی اقدامات تبلیغاتی اسرائیل در راستای اجرای عملیات‌های ترور است، به گونه‌ای که این عملیات‌ها در خدمت به اهداف سیاسی و استراتژیک اسرائیل سه وجه پیدا می‌کند:

۱. اعلام پذیرش مسئولیت: اسرائیل زمانی به این امر پناه می‌برد که هدف ترور شناخته‌شده باشد یا از شیوه‌هایی برای ترور استفاده کند که انکار پذیرش مسئولیت آن امکان‌پذیر نباشد، مانند زمانی که از هواپیماها استفاده می‌کند.

۲. خودداری از هرگونه توضیح در مورد عملیات‌های ترور، چه در پذیرش مسئولیت ترور یا عدم پذیرش مسئولیت آن: این وضعیت زمانی رخ می‌دهد که شرایط سیاسی در صورت پذیرش مسئولیت عملیات به نفع اسرائیل نباشد؛ به ویژه زمانی که این عملیات‌ها در جریان تلاش‌های دیپلماتیک یا دیدار یک مسئول خارجی رخ دهد. بالطبع اسرائیل می‌داند که عدم توضیح در مورد عملیات به این معناست که فلسطینیان مسئول آن هستند.

۳. عدم پذیرش مسئولیت عملیات: اسرائیل زمانی دست به این اقدام می‌زند که بتواند مسئولیت خود را در قبال عملیات‌های ترور انکار کند، مانند ترورهایی که با شلیک گلوله در عملیات‌های نفوذی انجام می‌گیرد یا مواردی که ترورها در نتیجهٔ انفجار بمب‌هاست. هر گاه ترورها باعث شهادت غیرنظامیان بی‌گناه، به ویژه کودکان، زنان و سالمندان می‌شود،

اسرائیل به شکلی خاص از مسئولیت این اقدامات شانه خالی می‌کند.

آریل شارون، نخست‌وزیر پیشین اسرائیل، مشخصه‌های سیاست تبلیغاتی اسرائیل در مورد مسائل مربوط به عملیات ترور را به صورت خلاصه این‌گونه بیان می‌کند: «ما گاهی پذیرش مسئولیت خود را در مورد عملیات‌های ترور اعلام و گاهی از دادن توضیحی در مورد آن خودداری می‌کنیم و زمانی هم با آنکه عملیات‌ها را اجرا کرده‌ایم از پذیرش مسئولیت سرباز می‌زنیم.

تبلیغات اسرائیل در معرفی عملیات‌های ترور به افکار عمومی نقش برجسته‌ای ایفا کرده و می‌کند. این رسانه‌ها موضع‌گیری رسمی اسرائیل در مورد ترورها را کاملاً می‌پذیرند و در معرفی شخصی که هدف قرار گرفته به گونه‌ای عمل می‌کنند که گویی او مسئول تمام عملیات‌هایی است که در جریان انتفاضه اسرائیل در آن هدف قرار گرفته است.

شایان ذکر است که ارتش اسرائیل از زمان اشغال کرانه باختری و نوار غزه در سال ۱۹۶۷ علاقه‌مندی خود را به ایجاد رابطه بین کیفیت واحدهای فعال در مناطق اشغالی با اوضاع میدانی نشان داده است. از زمان شروع انتفاضه الاقصی در ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰، ارتش اسرائیل نسبت به آموزش‌های ویژه برای واحدهای نظامی اقدام کرده است تا بتواند با انتفاضه مقابله و مقاومت ملت فلسطین را با اقدامات خشونت‌آمیز برنامه‌ریزی‌شده و متنوع جسمی و روانی سرکوب کند.

واحدهای ویژه‌ای که در اراضی اشغالی فلسطین فعالیت می‌کنند، پس از اعلام آریل شارون مبنی بر اینکه ارتش او در مقابله با انتفاضه شیوه کماندوها را دنبال می‌کند، شکل ویژه به خود گرفته‌اند تا بتوانند با وارد کردن ضربه‌ای کاری به انتفاضه بر آن پیروز شوند. عوزی لانداو، وزیر امنیت داخلی دولت شارون، نیز این موضوع را تأیید کرد. در این شیوه از تمام راهکارها از جمله تصفیه‌حساب‌ها، ربودن افراد، تجاوز و یورش، کمین‌های مسلحانه و نفوذ به داخل مناطق تحت حاکمیت تشکیلات خودگردان فلسطین استفاده می‌شود.

تمام این واحدها با هماهنگی کامل با دستگاه اطلاعات عمومی اسرائیل (شاباک) عمل می‌کنند. به گونه‌ای که شاباک تمام اطلاعات جاسوسی لازم را برای اجرای

عملیات‌ها در اختیار این واحدها قرار می‌دهد. این اطلاعات از طریق مزدوران فلسطینی شاباک، اعترافات فلسطینیان بازداشت‌شده در زندان‌های اسرائیل و نیز با کمک‌گیری از فناوری‌های جاسوسی و شنود الکترونیک در مناطق به اصطلاح تحت حاکمیت تشکیلات خودگردان فلسطین به دست می‌آید.

واحدهای نظامی ویژه‌ای که مأموریت ترور و ربودن افراد را برعهده دارند عبارت‌اند از:

واحد دوفدفان: این واحد که تحت پوشش عربی فعالیت می‌کند، اولین واحد ویژه‌ای است که در جریان انتفاضه الاقصی در اراضی فلسطینی عمل می‌کرد. از آنجا که عناصر این گروه در میان مجتمع‌های مسکونی و مردم فلسطین اقدام می‌کنند، ضروری است از بین کسانی انتخاب شوند که ظاهری شرقی دارند تا زمانی که برای انجام مأموریت‌های خود از پوشش عربی استفاده می‌کنند، باعث ایجاد شک و شبهه در بین اطرافیان خود نشوند. تلویزیون اسرائیل فیلم مستندی درباره چگونگی آمادگی این گروه و نحوه فعالیت‌های مخفی و تحت پوشش آن نمایش داد که در آن تعدادی از کارشناسان گریم چهره برای آموزش به اعضای این گروه فراخوانده شدند.

نیروهای واحد دوفدفان بسیاری از عملیات‌های ترور با شلیک گلوله به سوی افراد مورد نظر از کادرهای شرکت‌کننده در انتفاضه را انجام داده‌اند. هم‌چنین نیروهای این واحد نسبت به ربودن فلسطینیان مورد نظر برای سرویس‌های امنیتی اسرائیلی نیز اقدام می‌کنند. این واحد فعالیت ویژه‌ای در کرانه باختری دارد. نیروهای این واحد تمایل زیادی به استفاده از پوشش سبزی‌فروشان فلسطینی دارند که از پوشش سنتی فلسطینی استفاده می‌کنند. آنها حتی از همان اتومبیل‌های مرسدسی استفاده می‌کنند که تاجران فلسطینی سوار آن می‌شوند. نیروهای واحد دوفدفان تنها از سربازان ارتش نیستند، بلکه بسیاری از نیروهای پلیس مرزی نیز در بین اعضای آن حضور دارند.

واحد شمشون: این واحد نیز تحت پوشش عربی اقدام می‌کند. واحد شمشون در جریان انتفاضه اول در نوار غزه مشغول فعالیت بود، زیرا شرایط میدانی نوار غزه و طبیعت جغرافیایی ـ جمعیتی آن به ویژه پس از ایجاد تشکیلات خودگردان به کارگیری چنین نیرویی را می‌طلبید. اما پس از توافق‌نامه اسلو این واحد منحل شد و سپس با آغاز انتفاضه

الاقصی به بازسازی خود پرداخت و و فعالیت میدانی خود را به شکلی تخصصی دنبال کرد. عملیات‌های یورش به روستاهای کرانه باختری با هدف ربودن افراد تحت پیگرد و نگهبانی از کاروان‌های شهرک‌نشینانی که شب‌ها بین شهرک‌های سرزمین اشغالی و اسرائیل در رفت و آمد هستند، از جمله اقدامات این واحد است. این واحد در عملیات‌های ترور نیز شرکت می‌کند، زیرا طبق گزارش‌های اسرائیلی، نیروهای این واحد در تاریخ ۲۳ آگوست ۲۰۰۱ موشک‌های ضدزره به سمت اتومبیل سرهنگ «جهاد المسیمی» یکی از فرماندهان جنبش فتح در نابلس شلیک کردند. هدف آنان ترور المسیمی بود، اما او به طور معجزه‌آسایی نجات یافت.

واحد ایجوز: این واحد در سال ۱۹۹٦ تشکیل شد تا نوک پیکان حمله به مبارزان حزب‌الله در جنوب لبنان باشد. شعبه عملیات ارتش اسرائیل در تشکیل این واحد نقش زیادی داشت و امکانات بسیار زیادی نیز برای آن فراهم کرد. هدف از تشکیل این واحد بازگرداندن احترام و ابهت به ارتش اسرائیل بود که متحمل شکست‌های پی‌درپی در برابر مبارزان حزب‌الله شده بود. پس از عقب‌نشینی ارتش اسرائیل از جنوب لبنان، وظیفه این واحد به نگهبانی و پاسداری از مرزهای لبنان و اسرائیل تغییر کرد، اما در مارس ۲۰۰۱ اعلام شد که این واحد برای فعالیت‌های میدانی در کرانه باختری، به ویژه در جنوب آن، به کار گرفته شده است.

نیروهای واحد ایجوز با راه انداختن گشتی‌هایی در اطراف مجتمع‌های مسکونی فلسطینی در کرانه باختری تلاش می‌کنند با گروه‌های مقاومت فلسطینی که قصد اجرای عملیات و شلیک گلوله علیه شهرک‌های یهودی یا سایر اهداف نظامی اسرائیلی را دارند، برخورد کنند. زدن کمین‌های مسلحانه از دیگر اقدامات این گروه است. آنها هم‌چنین موانع متحرکی در خیابان‌های اصلی شهرهای کرانه باختری نصب می‌کنند تا فلسطینیان تحت پیگرد سرویس‌های امنیتی اسرائیلی را دستگیر کنند. علاوه بر این، واحد ایجوز براساس دستوراتی که از دستگاه شاباک دریافت می‌کند، نسبت به ربودن و ترور شخصیت‌های فلسطینی اقدام می‌کند.

واحد سیریت متکال: در بین واحدهای مختلف ارتش اسرائیل این واحد، واحدی نخبه و برجسته به حساب می‌آید. کافی است به این موضوع اشاره کنیم که مشهورترین

نظامیان اسرائیلی مانند ایهود باراک، امنون شاحاک، موشه یعالون و دانی یاتوم، رئیس سابق موساد، از همین واحد بیرون آمده‌اند. واحد سیریت متکال در نجات گروگان‌ها، انجام عملیات‌های نظامی پیچیده پشت خطوط دشمن و عملیات ترور خارج از سرزمین‌های اشغالی تخصص دارد. گفتنی است همین واحد مسئول ترور ابوجهاد، فرد شماره دو جنبش فتح در سال ۱۹۸۸ بوده است. واحد سیریت متکال در جریان انتفاضه الاقصی نیز نسبت به ترور تعدادی از رهبران فلسطینی اقدام کرده است.

واحد حاروف: این واحد در جریان انتفاضه الاقصی تشکیل شد و مأموریت اصلی آن تأمین امنیت جاده‌هایی است که شهرک‌نشینان در حرکت خود بین شهرک‌های سرزمین‌های اشغالی و اسرائیل از آن استفاده می‌کنند. این واحد نخبه براساس اطلاعاتی که از شاباک دریافت می‌کند، عملیات ربودن و بازداشت فلسطینیان را نیز انجام می‌دهد.

واحد یمام: واحد یمام یا واحد «برگزیده مبارزه با تروریسم» وابسته به نیروی پلیس اسرائیل است و زیر نظر آن فعالیت می‌کند. هر چند فعالیت‌های این واحد به داخل اسرائیل و قدس محدود می‌شود، با توجه به نیاز به فعالیت‌های میدانی، انجام عملیات‌های ترور را هم برعهده دارد که مهم‌ترین آن ترور دکتر ثابت ثابت، دبیر جنبش فتح در طولکرم بوده است.

واحد گدعونیم: این واحد برگزیده وابسته به پلیس اسرائیل است و در شهر قدس نسبت به ربودن و بازداشت افراد مورد نظر اقدام می‌کند. هم‌چنین دست‌کم در یک مورد دست به ترور زده است.

پیشگامان اطلاعات نظامی: این واحدهای ویژه به دستگاه اطلاعات نظامی (امان) اسرائیل وابسته‌اند. انجام عملیات‌های شنود در مورد نهادها و رهبران تشکیلات خودگردان فلسطینی و نیز مدیریت سیستم‌های راداری که شهرهای فلسطینی را زیر نظر دارند، برعهده این واحدهاست و هر اتفاقی در این شهرها را مورد بررسی قرار می‌دهند.[۲۵]

از سوی دیگر، تمام واحدهای ویژه مذکور، آموزش‌های خاصی برای اقدام در پشت خطوط فلسطینی دیده‌اند که در صورت صدور دستور ارتش اسرائیل برای تجاوز به شهرهای بزرگ فلسطین، این کار را انجام می‌دهند. در تاریخ ۲۴ آگوست ۲۰۰۱ شبکه دوم تلویزیون اسرائیل به این موضوع اشاره کرد که نیروهای این واحدها آموزش‌هایی دیده‌اند

که آنان را برای یورش به مناطق تحت حاکمیت تشکیلات خودگردان آماده می‌کند. در کنار این واحدهای ویژه و نخبه چندین تیپ کامل در ارتش اسرائیل وجود دارند که با آمادگی کامل خود برای جنگ متمایز می‌شوند و از لحاظ سطح آموزش کمتر از واحدهای ویژه نیستند؛ مانند تیپ چتربازان، تیپ جفعاتی، تیپ گولانی و تیپ ناحال.

نیروهای ارتش انطوان لحد: بسیاری از شهروندان فلسطینی و محققان جمعیت‌های حقوق بشر فعال در کرانه باختری شهادت داده‌اند که نیروهای آنطوان لحد که به اسرائیل فرار کردند در عملیات‌های یورش به مناطق فلسطینی در کنار واحدهای اسرائیلی فعالیت می‌کنند. هم‌چنین در موانع نظامی اسرائیلی حضور دارند و به فلسطینیان توهین می‌کنند.

نقش دستگاه اطلاعات نظامی

سخنگویان دولت و پارلمان و نیز رسانه‌های اسرائیلی از نقش مهم و تأثیرگذار سرویس‌های اطلاعاتی اسرائیلی در جنگ رژیم صهیونیستی برای پایان دادن به انتفاضه الاقصی قدردانی می‌کنند. فرماندهان ارتش اسرائیل تأکید می‌کنند که اگر اطلاعات جاسوسی این دستگاه‌ها نبود، ارتش نمی‌توانست با نیروهای مقاومت فلسطین بجنگد.

می‌توان گفت سرویس اطلاعات عمومی معروف به «شاباک» نقش تأثیرگذاری در جنگ برضد انتفاضه الاقصی و نیروهای مختلف مقاومت فلسطین داشته و دارد. شاباک از طریق مزدورانِ در خدمتِ خود اطلاعاتی در اختیار نیروهای سیاسی اسرائیل می‌دهد که به آنان کمک می‌کند تصمیمات سیاسی مهمی اتخاذ کنند. هم‌چنین تمام عملیات‌هایی که ارتش اسرائیل انجام می‌دهد به طور کلی براساس اطلاعاتی است که این دستگاه به لطف مزدوران خود جمع‌آوری می‌کند؛ به ویژه عملیات تصفیه و ترور که نسبت به رهبران و کادرهای سیاسی و نظامی انتفاضه صورت می‌گیرد.

مسئولیت بازداشت‌ها نیز برعهده شاباک است که از این کار سه هدف را دنبال می‌کند:

۱. مجازاتی بازدارنده برای مسئولان فلسطینی در انجام عملیات‌های مقاومت؛ به گونه‌ای که شاباک کیفرخواستی برضد کادرهای انتفاضه به دادگاه‌های نظامی ارائه می‌کند تا علیه آنان حکم صادر کند.

۲. جمع‌آوری اطلاعات جاسوسی، زیرا بازجویی از بازداشت‌شدگان باعث دستیابی به اطلاعاتی از منابع موثق در مورد فعالیت‌های مقاومت می‌شود. با توجه به اینکه کسانی که مورد بازجویی قرار می‌گیرند جزو فعالان جنبش‌های مقاومت هستند، اطلاعات به دست‌آمده از آنان دقیق‌تر از اطلاعاتی است که مزدوران جمع‌آوری می‌کنند.

۳. بازداشت‌های پیشگیرانه: بسیاری از جوانان فلسطینی که شبهاتی در مورد آنان وجود دارد بدون وجود ادله قطعی علیه آنان، بازداشت می‌شوند و چنانچه چنین ادله‌ای در مورد آنان به دست آمد، بازجویی و برای محاکمه به دادگاه نظامی فرستاده می‌شوند. شاباک برای این کار خود از قانون حکومت نظامی استفاده می‌کند که زمان قیمومت انگلیس بر فلسطین به آن عمل می‌شد و براساس آن، فرمانده نظامی منطقه حق داشت بدون هیچ مجوز حقوقی دستور بازداشت فردی را صادر کند.

دستگاه اطلاعات نظامی اسرائیل (امان) نقش چندانی در فعالیت‌های اطلاعاتی کرانه باختری و نوار غزه ندارد، ولی از زمان شکل‌گیری تشکیلات خودگردان، فعالیت این دستگاه در جمع‌آوری اطلاعات جاسوسی زیاد شده است، زیرا نیروهای آن در سطح گسترده‌ای به جذب نیرو در بین فلسطینیان روی آورده‌اند. اما نقش بزرگ‌تر این دستگاه در مقابله با انتفاضه، نظارت بر عملیات‌های جاسوسی الکترونیک و شنود نهادها و مسئولان تشکیلات خودگردان فلسطین است.

در خصوص نقش اطلاعاتی موساد در کرانه باختری و نوار غزه باید گفت نقشی محدود و غیرمستقیم دارد، زیرا عرصه فعالیت موساد خارج از مرزهای رژیم صهیونیستی است. با این حال، سازمان از اطلاعات جاسوسی مرتبط با سازمان‌های فلسطینی و فلسطینیان خارج از سرزمین‌های اشغالی برای اقدامات نظامی اسرائیل در برخورد با انتفاضه استفاده می‌کند.

سلاح‌های خشونت صهیونیستی برای سرکوب انتفاضه

۱. بمب‌های گاز اشک‌آور و تحریک‌کننده پوست: طبق گزارش‌های فلسطینی و نیز گزارش‌های سازمان‌های حقوق بشر، گاز اشک‌آوری که در سرکوب انتفاضه الاقصی مورد استفاده قرار گرفت، برای اولین‌بار به کار می‌رفت و این ویژگی را داشت که بر

مساحتی وسیع تأثیر بگذارد. چهار مورد مرگ و هزاران مورد خفگی ناشی از استنشاق این گازها به ثبت رسیده است. این گاز به طور خاص تأثیر منفی روی زنان حامله و نوزادان داشت. براساس گزارش‌های پزشکی فلسطینی، گازهای اشک‌آور مورد استفاده ارتش اسرائیل در سرکوب انتفاضه الاقصی حاوی نوعی ماده شیمیایی است که باعث عقیمی زنان می‌شود. با این ویژگی این گاز از تمام انواعی که در سراسر جهان مورد استفاده قرار می‌گیرد، متمایز می‌شود.

در سال ۱۹۹۲ گروه‌های حقوق بشر فلسطینی تأکید کردند گازهای اشک‌آوری که ارتش اسرائیل مورد استفاده قرار می‌دهد تأثیری منفی روی باروری زنان می‌گذارد. در نتیجه سر و صداهایی که در آن زمان بلند شد، ارتش اسرائیل به کارگیری این نوع گازها را متوقف کرد. اما با شروع انتفاضه الاقصی بار دیگر از این گازها استفاده کرد. عوزی لاندلو، وزیر امنیت اسرائیل، در تاریخ ۸ ژوئیه ۲۰۰۱ در گفت‌وگو با رادیو اسرائیل اعلام کرد که رحم زنان فلسطینی موفق‌آمیزترین سلاحی است که فلسطینیان در جنگ خود برضد ما به کار می‌گیرند.

بر این اساس، رویکردی برای مبارزه با افزایش جمعیتی فلسطینیان به وجود آمده است و از تمام ابزارها استفاده می‌شود، از جمله استفاده از موادی در گازهای اشک‌آور که باعث عقیم شدن افراد می‌شود.

۲. گلوله‌های فلزی کائوچویی: آمارهای رسمی نشان می‌دهد ۳۳ درصد مجموع مجروحان با این گلوله‌ها هدف قرار گرفته‌اند. ارتش اسرائیل از این گلوله‌ها برای پراکنده کردن تظاهرکنندگان فلسطینی استفاده می‌کند و چنانچه از فاصله نزدیک شلیک شوند، گلوله‌ای مرگبار خواهند بود. حتی ژنرال یهودا سلمون، فرمانده پلیس اسرائیل در منطقه شمال نیز اعتراف کرد «کارایی این گلوله‌ها همانند گلوله‌های جنگی است».

۳. گلوله‌های جنگی دمدم: ۷/۳۶ درصد از مجروحان انتفاضه با این نوع گلوله هدف قرار گرفته‌اند. گفته می‌شود ارتش اسرائیل در عملیات‌های ترور خود از این نوع گلوله‌ها استفاده می‌کند. مشخص شده است که اخیراً ارتش اسرائیل از گلوله‌ای جنگی با پرهای فلزی استفاده می‌کند که سرعت شلیک آن بیشتر از گلوله‌های معمولی است. هدف از به کارگیری این پرهای فلزی ایجاد سوراخی قطور در بدن جوانان فلسطینی

است که باعث افزایش سریع خون‌ریزی می‌شود. از سوی دیگر، این نوع گلوله‌ها بافت‌های درونی بدن را از بین می‌برند که در صورت شهید نشدن مجروح، معالجه او سخت خواهد بود.

٤. سلاح‌های اتوماتیک سنگین از نوع ۵۰۰ و ۸۰۰ میلی‌متری، موشک‌های ضدزره و موشک‌های آتش‌زا که در عملیات ترور به میزان زیادی مورد استفاده قرار می‌گیرند و از طریق هواپیماها یا تانک‌ها شلیک می‌شوند.

۵. به کارگیری مدرن‌ترین سلاح‌ها در زاردخانه نیروی هوایی ارتش اسرائیل. ارتش اسرائیل از هواپیماهای اف ـ ١٦ و بالگردهای آپاچی که معمولاً در جنگ با ارتش‌های هم‌سطح خود به کار می‌روند، استفاده می‌کند.

٦. بمب‌های میخی که توسط توپخانه‌ها و تانک‌ها شلیک می‌شوند: با شلیک یک گلوله نزدیک به پنج‌هزار ترکش میخی‌شکل نوک‌تیز به صورت مخروطی‌شکل و تا فاصله طولی صد متر پرتاب می‌شوند. حجم این ترکش‌ها به اندازه یک میخ (۳ سانتی‌متر طول و ۲ میلی‌متر قطر) است و در نحوه پرتاب شدن آن هم هیچ کنترل و دقتی وجود ندارد. از این رو، شلیک آن زندگی غیرنظامیان را با خطری جدی مواجه می‌کند.

براساس گزارش روزنامه *هاآرتس*، اسرائیل در جنوب لبنان از این گلوله‌ها بسیار استفاده کرده است. این روزنامه می‌افزاید: ارتش اسرائیل از این گلوله‌ها برای شلیک به سمت اهداف حزب‌الله و مکان‌هایی خارج از روستاهای لبنانی واقع در کمربند امنیتی استفاده می‌کرد و پس از عقب‌نشینی از جنوب لبنان، این گلوله‌ها را به غزه منتقل کرد.

به رغم اینکه بسیاری از طرف‌ها اعلام کرده‌اند که این نوع گلوله‌ها برای استفاده علیه انسان طراحی نشده‌اند، ارتش اسرائیل به صورت گسترده‌ای در نوار غزه از آن استفاده می‌کند. منابع نظامی اسرائیلی نیز تأکید کرده‌اند با توجه به اینکه امکان کنترل و هدایت دقیق این نوع گلوله‌ها وجود ندارد، نباید از آنها در مناطق مسکونی غیرنظامی استفاده کرد.

به گفته روزنامه‌های امریکایی، این گلوله‌ها برای اهداف مشخصی طراحی شده‌اند که امکان هدف قرار دادن آنها از طریق سلاح‌های اتوماتیک وجود ندارد. این روزنامه‌ها اشاره می‌کنند که اسرائیل نسخه اصلاح‌شده‌ای از این گلوله‌ها را که امریکا در دهه ۱۹۷۰ در اختیار آن قرار داد، به کار گرفته است. همین منابع تأکید می‌کنند که به افسران

اسرائیلی دستوراتی داده شده است تا امکان استفاده از این سلاح‌ها را داشته باشند.

۷. دوربین‌هایی که در مناطق برخورد بین سربازان اسرائیلی و فلسطینیان مسلح مورد استفاده قرار می‌گیرند. تصویر هر کسی که در این دوربین‌ها بیفتد، به مقر اطلاعات جاسوسی اسرائیل در منطقه ارسال می‌شود. از این دوربین‌ها برای تسهیل در عملیات‌های ترور استفاده می‌شود، یعنی به محض اینکه تصویرِ فردِ مورد نظر برای ترور از جلوی دوربین گذشت، دستگاه اطلاعاتی به ارتش دستور ترور او را می‌دهد.

نظرسنجی‌ها در اسرائیل نشان می‌دهد که اسرائیلی‌ها از سیاست‌های سرکوبگرانه دولت خود برضد فلسطینیان حمایت می‌کنند و معتقدند که در این زمینه باید شدت عمل بیشتری به خرج داد. اتخاذ چنین موضعی از سوی راست‌گرایان طبیعی بود، اما نکته عجیب این است که طرفداران جناح چپ نیز از دولت حمایت می‌کنند.

شایان ذکر است ریشه توجه افکار عمومی اسرائیل به دولت شارون و سرکوب انتفاضه توسط آن به زمانی بازمی‌گردد که هیأت اسرائیلی از اجلاس سران در کمپ دیوید بازگشت. در آن زمان افکار عمومی اسرائیل، روزنامه‌نگاران و نویسندگان بر این عقیده بودند که باراک امتیازات سخاوتمندانه‌ای [به عرفات] پیشنهاد کرده است که قبل از آن هیچ نخست‌وزیر اسرائیلی چنین امتیازی برای حل قضیه فلسطین نداده بود.

در این دوره، تحولی بزرگ در رویکرد رسانه‌های اسرائیلی نسبت به برخورد با انتفاضه الاقصی به وجود آمد؛ زیرا نویسندگان و تحلیلگران اسرائیلی که از جایگاه مردمی گسترده‌ای برخوردار بودند، به رغم داشتن رویکردهای لیبرال و چپ‌گرایانه، افکار عمومی اسرائیل را علیه تشکیلات خودگردان و عرفات تحریک می‌کردند و معتقد بودند که او در رسیدن به سازشی سیاسی با اسرائیل چندان جدی نیست و اگر این‌گونه بود، امتیاز سخاوتمندانه باراک را می‌پذیرفت که براساس آن، ۹٤ درصد کرانه باختری به فلسطینیان بازگردانده می‌شد و قضیه آوارگان فلسطینی و مسأله قدس نیز به صورت توافقی و به نحوی که پایان نرمش‌های اسرائیل باشد، حل می‌شد.

انتفاضه به عنوان تلاش عرفات برای تحمیل نظریات خود بر اسرائیل معرفی شد که از طریق آنچه تروریسم می‌نامیدند، انجام می‌گرفت. به همین علت، در اسرائیل به اصطلاح «اجماعی ملی» برای مبارزه با انتفاضه به وجود آمد. اما به رغم اینکه افکار

عمومی اسرائیل از اقدامات سرکوبگرانه دولت خود حمایت می‌کند، اسرائیلی‌ها به قدرت شارون برای پایان دادن به انتفاضه فلسطین اطمینان نداشتند.

براساس یک نظرسنجی، ۷۰ درصد از اسرائیلی‌ها به توانایی شارون برای پایان دادن به انتفاضه اطمینان نداشتند و همین بی‌اعتمادی به شارون در حمایت مردمی از ایده جدایی یک‌جانبه نمود پیدا کرد. این ایده که از سوی شش نفر از سیاست‌مداران راست‌گرا و چپ‌گرای اسرائیلی مطرح شد، با حمایت ٦١ درصدی اسرائیلی‌ها مواجه شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. نورالدین مصالحة، إسرائیل الکبری و الفلسطینیون، ص ۱۵۷.

۲. الشبکة الأسلامیة، محمد الخولی، www.islam.web.net

۳. *السفیر*، ۲۰۰۲/۵/۲۳.

۴. مقاله هفتگی توماس فریدمن در روزنامه *نیویورک تایمز*، ۲۰۰۲/۴/۲۹.

۵. *هاآرتس*، ۲۰۰۱/۵/۱۸.

۶. *هاآرتس*، ۲۰۰۱/۷/۴.

۷. همان.

۸ . *هاآرتس*، ۲۰۰۲/۱۰/۲۵.

۹. *التقریر*، «انتفاضة الأقصی تعید النظر بمستقبل الکیان الصهیونی»، شماره ۱۵ ـ ۱۴، ۲۰۰۱.

۱۰. همان، ص ۱۳۰.

۱۱. عابی بخور، «الرهان الاسرائیلی الخطیر علی التصفیات»، یدیعوت *آحرونوت*، ۲۰۰۰/۱۲/۱۹.

۱۲. روزنامه *الاستقلال*، ۲۰۰۰/۱۲/۷، ص ۵.

۱۳. کمال الأسطل، «التکتیکات الإسرائیلیة فی مواجهة الشعب و القیادة الفلسطینی»، *الحیاة الجدیدة*، ۲۰۰۰/۱۱/۲۶.

۱۴. همان.

۱۵. اشراف العجرمی، «الکتاب الابیض، تکتیک باراک الاسود»، روزنامه *الایام*، ۲۰۰۰/۱۱/۲۷.

۱۶. هشام فرارجة، «انتفاضة الاقصی و أشباح اتسویات»، *الایام*، ۲۰۰۰/۱۲/۱۰.

۱۷. *الایام*، ۲۰۰۰/۱۱/۳۰.

۱۸. نگاه کنید به گزارش مرکز حقوق بشر فلسطین، شماره ۲۴، مطلب ویژه آثار اقدامات اقتصادی اسرائیل بر فلسطینیان.

۱۹. *الایام*، ۲۰۰۰/۱۱/۱۸ و نیز عمر احمد، «العدو الصهیونی یوسع دائرة الحرب»، *الرسالة*، ۲۰۰۰/۱۱/۲۳، ص ۷.

۲۰. از سخنان محمد زهدی النشاشیبی، وزیر دارایی تشکیلات خودگردان فلسطین، روزنامه *القدس*، ۲۰۰۰/۱۲/۱.

۲۱. روزنامه *الحیاة الجدیدة*، ۲۰۰۰/۱۰/۲۴.

۲۲. همان، ۲۰۰۰/۱۰/۷.

۲۳. *القدس*، ۲۰۰۰/۱۰/۲۳.

۲۴. یدیعوت *آحرونوت*، ۲۰۰۲/۵/۷، ترجمه‌شده در روزنامه *السفیر*، ۲۰۰۲/۵/۱۳.

۲۵. عبدالوهاب المسیری، الصهیونیة و العنف، پیشین، ص ۲۵۸ و پس از آن.

بخش هشتم

خشونت برخاسته از دو عقده

خودبرتربینی و حقارت

فصل اول

سرشت روانی یهودیان

یهودیان تنها کتاب عهد عتیق را به ارث نبرده‌اند، بلکه همراه با آن وارث تاریخی طولانی از ناخودآگاهی جمعی با تمام محتویات، مکنونات و عقده‌های روانی مثل احساس گناه، عقده اودیپ* و احساس پستی، احساس خودبزرگ‌بینی و... بودند.

نوشته‌های تورات عهد عتیق پر از سخنانی است که ما را به وجود چنین حالت‌هایی رهنمون می‌کند. در خصوص احساس حقارت در «سفر خروج»** آمده است: «و خداوند گفت من خواری ملت خود را در مصر دیدم، فریادهای آنان را شنیدم و دردهایشان را شناختم. پس تو را فرستادم تا آنان را از دست مصری‌ها نجات دهی و از این سرزمین به سمت سرزمینی خوب و گسترده بیرون ببری».[1] در جایی دیگر آمده است: «مصری‌ها با خشونت بنی‌اسرائیل را به بردگی گرفتند. اکنون این فریاد

---

* عقده اودیپ از نظریه‌های روان‌شناسی فروید است. طبق این نظریه، از آنجا که در جوامع بدوی پدر، زن‌های متعددی دارد، پسران خود را طرد می‌کند تا به زنان او نظری نداشته باشند. اما این پسران با یکدیگر متحد می‌شوند و پدر را به قتل می‌رسانند و زنان او را در اختیار می‌گیرند و این احتمال پیش می‌آید که پسری با مادر خویش هم‌بستر شود. فروید این عقده را که پسران در ضمیر ناخودآگاه خویش آرزوی مرگ پدر و وصال مادر را دارند، عقده اودیپ می‌نامد و علت نام‌گذاری آن هم به افسانه یونان قدیم بازمی‌گردد که فردی به نام اودیپ بدون آنکه بداند پدرش را که پادشاه شهر تبس (Thebs) بود به قتل رساند و با مادر خویش ازدواج کرد و جانشین پدر شد ـ م.

** سفر خروج دومین کتاب تورات محسوب می‌شود و روایت خروج بنی‌اسرائیل از مصر با هدایت موسی(ع) است. در این کتاب از ده فرمان و سرگردانی بنی‌اسرائیل در صحرای سینا هم سخن گفته شده است ـ م.

بنی‌اسرائیل است که به سمت من می‌آید و من هم سختی‌هایی را که مصری‌ها بر آنان تحمیل می‌کنند، دیدم». ده فرمانی که در این کتاب آمده این‌گونه آغاز می‌شود: «من خدای توام که تو را از سرزمین مصر، خانه بندگی، بیرون آورد». این داستان‌های تاریخی دینی احساس خواری دائمی را در آنان به وجود آورده است و آنان نیز این احساس را با رفتار خصمانه و وحشیانه عوض کردند. این رفتار در نوشته‌هایشان، به خصوص آنجا که از داستان جنگ در سرزمین کنعان و نگرش‌های دینی و قومی صحبت می‌شود، کاملاً مشهود است.

عقده انزواطلبی و خودبرتربینی نسبت به سایر ملل جهان به درون یهودیان راه یافته و به عاملی اساسی در تکوین شخصیت این گروه تبدیل شده است. این تحول از طریق نژاد و نسب و همین‌طور از طریق خاطرات دینی و سیاسی که با گذشت زمان به آن شاخ و برگ داده شده، به دست آمده است. اینجاست که میزان اهمیت خرافه و افسانه در ایجاد چارچوب روانی- نژادی یهودی مشخص می‌شود تا آنجا که حقایق تاریخی را هم درمی‌نوردد؛ به ویژه اینکه این خرافه و افسانه در گذر زمان رنگ قداست دینی به خود گرفته است. یهودیان می‌دیدند که در جوامعشان در سراسر جهان پراکنده و مورد نفرت ملت‌های دیگر هستند. یهودیان از زمان حکومت بابل در قرن ششم قبل از میلاد که به اسارت درآمدند تا دوره رم باستان در قرن اول میلادی که آواره شدند، با عواملی در جنگ بودند که قصد نابودیشان را داشتند، اما توانستند با همبستگی اجتماعی و دینی بر تمام پروژه‌هایی که برای نابودیشان طراحی شده بود، غلبه کنند. بنابراین، طبیعی بود که به علت این بقای دائمی دچار غرور و تکبر شوند و در سخنان خود از عباراتی استفاده کنند که تأییدی بر وجود همین غرور است و باعث افزایش همبستگی و پیوستگی‌شان می‌شود. یهودیان این پدیده را به انتخاب الهی خود از بین ملت‌های دیگر و نیز به اراده الهی ربط می‌دهند که انسان توانایی مقاومت در برابر آن را ندارد. از این زمان، یهودیان در نام‌گذاری خود به عنوان ملت برگزیده خداوند تردیدی به خود راه نمی‌دهند و معتقدند که این انتخاب و گزینش برنامه‌ای الهی است و خداوند از طریق یهودیان ملت‌های دیگر را مجازات می‌کند و آنان هستند که در آخرالزمان به تنهایی بر کل جهان مسلط می‌شوند. آنان هم‌چنین خود را «ملت ازلی» و «ملت ابدی» می‌نامند،

زیرا معتقدند که همانند خداوند آغاز و پایانی برای آنان وجود ندارد و آنان «ملت مقدس» هستند.

احساس خودبرتربینی نژادی که در ساختار روانی یهود وجود دارد به این اندازه محدود نمی‌شود، بلکه در تعابیر بسیاری نیز خود را نشان می‌دهد و منعکس‌کننده ایمان قوی یهودیان به حقارت و پستی ملت‌های جهان است. برای مثال، کلمه «گوی» (مفرد کلمه گوییم)* که به فردی غیریهودی گفته می‌شود، به معنای پلیدی و کثیفی مادی و روانی و کفر است. کلمه «عاریل» نیز به معنای شخص ختنه نشده است. چنین فردی بدوی و کثیف و کافر تلقی می‌شود. یهودیان این کلمه را در مورد مسیحیان به کار می‌بردند، زیرا ختنه در بین آنان رایج نبود. یکی دیگر از این کلمات کلمه «ممزیر» (به معنای زنازاده) است و در تورات عهد عتیق به ملت‌هایی گفته می‌شود که نَسَبشان مختلط است. یهودیان این واژه را در مورد مسلمانان به کار می‌بردند، زیرا معتقدند که اسماعیل [ع] پدر اعراب از هاجر به دنیا آمده است و هاجر در نظر آنان کنیز و بیگانه به حساب می‌آید.

بدین ترتیب، درمی‌یابیم که اندیشه دینی یهود، ذهنیت یهودی را در چارچوبی نژادپرستانه شکل می‌دهد که یهودیان را صاحب ویژگی‌های تحسین‌برانگیز می‌داند و آنان را بزرگ جلوه می‌دهد و در مقابل، سیلی از توصیف‌های نژادپرستانه و ناسزاها را نثار ملت‌های غیریهود می‌کند که تأکیدی بر برتری‌طلبی نژادی است و این موضوع پایه و اساس اعمال تمام شکل‌های خشونت برضد دیگران است.

یوسف حییم (۱۹۲۰ـ ۱۸۸۱) ادیب صهیونیستی، درباره این گرایش برتری‌طلبی نزد یهودیان ساکن گتوها می‌گوید: «نویسندگان تاریخ ما اتفاق نظر دارند که اجداد ما نسبت به غیریهودیان نوعی بزرگی و برتری داشتند، حتی زمانی که در برابر آنان تعظیم می‌کردند و دستشان را می‌بوسیدند».

به علت همین موضع برتری‌طلبانه و نژادپرستانه نسبت به غیریهودیان، بحث وجود در مورد شخصیت یهودی منتفی می‌شود و هیچ بازتابی از این شخصیت شکل

---

* در مورد معنای این واژه بین علمای زبان اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی معتقدند این کلمه به معنای جسد است. برخی معتقدند که در قسمت‌هایی از تورات به معنای شخص آمده و برخی دیگر هم معتقدند که این واژه به معنای حیواناتی که در یک گله گردهم می‌آیند یا پرندگان و حشراتی است که به صورت گروهی حرکت می‌کنند ـ م.

نمی‌گیرد. از طریق این شناخت نوعی خودآگاهی نسبت به شخصیت پدید می‌آید که تمایل به اعتراف و به رسمیت شناختن خود از سوی طرف مقابل، اساس این خودآگاهی را تشکیل می‌دهد.

تا زمانی که طرف مقابل وجود و ماهیتی برابر نداشته باشد، این به رسمیت شناختن ارزشی نخواهد داشت. برابری طرف مقابل و به رسمیت شناختن این برابری و همتایی شرط ضروری برای آزادی خود و افزایش احساس امنیت است که سنگ زیربنای رشد و توسعه هر چند انسانی به حساب می‌آید.

این برتری‌طلبی نژادپرستانه که سرشار از کینه و نفرت و عدم پذیرش برابری دیگران است، گاهی به ظلم و ستم ملت‌هایی که یهودیان در بین آنها زندگی می‌کنند، تبدیل می‌شود. چنین چیزی حتی در جوامعی که لیبرالیسم و سوسیالیسم را پذیرفته‌اند نیز دیده می‌شود. در این جوامع، هر چند برابری به صورت رسمی پذیرفته شده است، یهودیان هم‌چنان یهودی هستند و هم‌چنان مانعی روان‌شناختی آنان را از دیگران جدا می‌کند. این تناقض باعث جنایت و ظلم و ستم و فجایعی شده است که در حق یهودیان روا داشته شد. بر این اساس، جهان از درک یهودیت عاجز مانده است و هنوز درباره کنه ماهیت یهودی سؤال می‌کند.

بدین ترتیب، برتری‌طلبی نژادپرستانه یهودی هم‌چنان باعث احساس نفرت می‌شود و نفرت خود کینه را به وجود می‌آورد و کینه‌جویی هم ظلم به دیگران را تشویق می‌کند. جهان به دنبال یهودیان در یک دور باطل جهنمی از برتری‌طلبی، کینه‌ورزی، ظلم و خشونت می‌چرخد که یهودیان در طول تاریخ خود آن را به جزئی از حافظه تاریخی خود تبدیل کرده‌اند تا آتشی همیشگی را در این دایره برافروزند که در بالاترین مرحله به صورت یک عقیده یا یک اصل سیاسی و اجتماعی به نام «سامی‌ستیزی» (تنفر از یهودیان)، نمود پیدا می‌کند.

دکتر قدری حفنی در پژوهشی که درباره روان‌شناسی شخصیت اسرائیلی انجام داده است، بر این تناقضی که در رفتار شخصیتی یهودیان ساکن گتوها وجود داشت، تأکید می‌کند و می‌گوید: «دیوارهای بلند آنان را از جوامعی که در اطرافشان بود، جدا می‌کرد و ... و نشانه‌های خاصی داشتند که آنان را از دیگران متمایز می‌ساخت. یک زندگی

ایده‌آل برای بزرگ‌نمایی عنصر احساس تمایز و متفاوت بودن. اگر از زاویه‌ای دیگر نگاهی به این زندگی داشته باشیم، آن را زندگی پر از درگیری با جامعه‌ای خواهیم یافت که انزوا را بر آنان تحمیل کرده است، پرداخت مالیات را بر آنان تحمیل کرده است، برخی حرفه‌ها را تنها بر آنها تحمیل کرده است و نیز استفاده از پوشش و نشانه‌هایی را بر آنان تحمیل کرده است که راهی جز استفاده از آن وجود ندارد. این زندگی برای بزرگ‌نمایی احساس مورد ظلم و ستم واقع شدن نیز ایده‌آل است».[2]

دکتر فرج احمد در تحلیل خود از این نشانهٔ رفتاری این‌گونه اظهار عقیده می‌کند که در اندیشه یهودی مخالفت با پذیرش برابری دیگران سرمنشأ شکل‌گیری و تکوین چیزی است که جز از طریق یک آگاهی که در آن ریشه‌های احساس بیمارگونهٔ خودبزرگ‌بینی و حقارت و احساس مورد ظلم و ستم واقع شدن دیده می‌شود، به دست نمی‌آید. این دو احساس دو وجه متناقض، متحد و ضروری برای یک شیء واحد هستند.

ملت یهود ملتی بزرگ است، زیرا ملتی برگزیده، برتر، بی‌همتا و قدرتمند است و سایر ملل پست و حقیرند. اما این ملت‌های غیریهودی این موضوع را نمی‌پذیرند و چنین اجازه‌ای به یهویان نمی‌دهند، بلکه تلخ‌ترین چیز را به آنان می‌چشانند؛ از اسارت یهودیان در دوره رومی‌ها گرفته تا ظلم و ستم نازی‌ها که نتیجه آن پراکندگی، تفرقه، تبعید و آوارگی بوده است. به جای ادغام و اختلاط در ملت‌های دیگر روی زمین باید به برتری، پاک بودن و متمایز بودن از آنان تمسک جست. چنین تحلیلی هم‌چون زرهی است که این گروه‌های پراکنده در پشت دیوارهای گتوها در اروپای غربی یا در شهرک‌های اروپای شرقی به آن پناه بردند که خود باعث ظلم و ستم و در پی آن تقویت احساس مورد ظلم واقع شدن می‌شود و تنها راه گریزی که باقی می‌ماند، تمسک جستن هر چه بیشتر به بحث برتری است. بدین ترتیب، اوضاع پیچیده می‌شود، کارها به هم می‌آمیزد، علت‌ها و پیامدها در هم تداخل می‌یابد و عمل و عکس‌العمل به هم آمیخته می‌شود، به نحوی که در نهایت به سختی می‌توان فهمید کدام ریشه‌دارتر و تاثیرگذارتر است: برتری و گوشه‌گیری یهودیان یا ظلم دیگران.

دکتر قدری حقی در کتاب خود با عنوان *تجسید الوهم** سردی و بی‌احساس بودن را یکی از ویژگی‌های اصلی می‌داند که یک اسرائیلی، به ویژه آنان که در کیبوتس‌ها ساکن بوده‌اند، با آن شناخته می‌شوند: «تجاوزگری که رحم را نمی‌شناسد، در خود فرو رفته است، احساس گرمی ندارد، نسبت به هر آنچه در اطرافش وجود دارد کینه‌جو است و این‌گونه احساس می‌کند که با دیگران فرق دارد».[۳]

این موضوع تا حد زیادی درست است؛ زیرا در بسیاری موارد دیده شده که یک جوان اسرائیلی احساسات خود را کنترل و از نشان دادن هرگونه احساسی خودداری می‌کند. او عواطف انسانی خود را کنترل می‌کند؛ درست مانند رام کردن و مهار اسب‌های وحشی که از ترس چموشی و سرکشی آنها صورت می‌گیرد.

زبان جوانان اسرائیلی در موارد بسیاری تند و گزنده است و هیچ تنوع و بذله‌گویی در آن دیده نمی‌شود. آنان سخنان خود را در جملاتی کوتاه و به صورت سریع بیان می‌کنند. تنها علت این امر آن است که زبان عبری تا حد زیادی هم‌چنان به مسائل ظاهری و فرم زبان توجه دارد و از برطرف کردن نیازهای جدید زندگی روزمره دور مانده است. شایان ذکر است زبان یهودیان صباریم (اولین شهرک‌نشینان ساکن سرزمین فلسطین) با نوعی خشونت و تندی متمایز می‌شود و هم‌چنین این زبان با عادات و رسومی پیوند خورده است که سال‌های متمادی برای ایجاد یک شخصیت اسرائیلی جدید، پیشرو، قدرتمند، غیرمعتقد و آزاد که به ضعف موجود در شخصیت یهودیان پراکنده در سراسر جهان توجهی نداشته باشد، تلاش کرده است.

یاعیل دایان، دختر موشه دایان، در کتاب خود با عنوان خوش به *حال ترسوها* شخصیت کسانی را که در اسرائیل متولد می‌شوند، همانند شخصیت پدرش توصیف می‌کند و می‌گوید: «آیا می‌دانی او از چه می‌ترسد؟ او از اینکه در معرض ترس قرار گیرد هراسان است تا جایی که تمام نگرانی و ترس‌های انسانی، طبیعی و سالم را از خود دور می‌کند و بازگشتی برای این ترس‌ها وجود نخواهد داشت». این سخن تفسیری واقعی از ویژگی‌های این شخصیت سخت و خشن است که برای دور کردن احساس ترس و ضعف خود به خشونت و تجاوزگری روی می‌آورد.

---

* تجسم خیال

برونو بتلهایم، روان‌شناس اسرائیلی، در خصوص ویژگی‌های کسانی که ساکن کیبوتس‌ها هستند، می‌گوید: «فرزندان ما خجالت می‌کشند از اینکه خجالت بکشند، می‌ترسند از اینکه بترسند، می‌ترسند از اینکه دوست داشته باشند و می‌ترسند از اینکه خود را مطرح کنند. من مطمئن نیستم که این یک احساس است یا ترس از یک احساس».

در نوشته‌های جوانان اسرائیلی به معشوقه‌های خود ابراز انزجار، روی‌گردانی و بی‌احساسی دیده می‌شود. آنان به صورتی عجیب، غیرانسانی برخورد می‌کنند و گاهی در بیان واژه‌های عاشقانه و نشان دادن شور و اشتیاق خود بخل می‌ورزند تا جایی که خواننده هیچ احساس و مهربانی در این سخنان نمی‌بیند.

فصل دوم
خشونت در ساختار سیاسی و جامعه اسرائیلی‌ها

براثر وقوع دو جنگ ۱۹٦۷ و ۱۹۷۳ مسائل اساسی موجود در وضعیت اجتماعی و سیاسی اسرائیل و یهودیان و نیز مسائل مربوط به ایدئولوژی صهیونیسم کاملاً آشکار شد و اختلافات بدون اینکه راه‌حلی برای آن به وجود آید، نمود یافت. جامعه شهرک‌نشین اسرائیل بر سر دو راهی قرار گرفت و مجبور شد هویت و ماهیتی یهودی ـ صهیونیستی برای خود مشخص کند. پس از گذشت سال‌ها از جنگ شش روزه، جامعه اسرائیل هم‌چنان در روز هفتم جنگ زندگی می‌کند و هنوز چالش هویتی آن مشخص نشده است. آیا این ماهیت، اسرائیلی است، صهیونیستی است یا یهودی، یا اینکه هر سه عنصر را در خود جمع می‌کند؟

در خصوص ماهیت یهودی ـ صهیونیستی، شکل اجتماعی و اقتصادی اسرائیل، قضایای مربوط به صلح و جنگ، رابطه دین و دولت، مهاجرت و... هنوز سؤالات بسیار زیادی وجود دارد. برخی از مهم‌ترین متغیرهایی که این دو جنگ به وجود آوردند، عبارت‌اند از:

۱. شایع شدن این احساس عمومی که این پیروزی با کمک اراده آسمانی محقق شده و به یهودیان اسرائیلی در جنگ برضد اعراب (عمالیق) کمک کرده است و هم‌چون مهجزه‌ای الهی به حساب می‌آید. چنین تفسیری از سوی تمام مذهبی‌ها و بخش قابل توجهی از لائیک‌ها و به ویژه یهودیان صباری (یهودیانی که در اسرائیل به دنیا آمده‌اند) پذیرفته شده بود. آنها در جنگ شش روزه شرکت کردند و پس از اشغال

قدس با گریه در برابر دیوار ندبه (دیوار براق) احساسات خود را نسبت به کشته شدن دوستانشان نشان دادند.

۲. شایع شدن این احساس عمومی که پیروزی در جنگ ۱۹۶۷ یک معجزه الهی بوده است، آغازی بر طرح پدیده‌ای جدید در حیات سیاسی اسرائیل بود. این پدیده عبارت است از به کارگیری توجیهات دینی و ظاهر شدن نوعی خاص از گرایش دینی، یعنی گرایش قومی- دینی یا دینی- قومی. به رغم اینکه از همان آغاز فعالیتِ صهیونیسم، عنصر دین به صورت دائمی وجود داشته، مسأله جالب توجه این است که پس از جنگ سال ۱۹۶۷، اسطوره‌شناسی* یهودی برای توجیه مواضعِ سیاسیِ پراگماتیک به کار گرفته شد و رهبران لائیک به استفاده از نمادهای دینی و افکار دینی غیبی روی آوردند. به باور آنها، کسی که از توجیهات دینی استفاده می‌کند، هرچند فردی لائیک باشد، به او به عنوان کسی که به دین احترام می‌گذارد، نگاه می‌شود.

آرون یائیر در خصوص این تحول می‌گوید: «در حالی که پیشتر این‌گونه احساس می‌شد که شخص، اول اسرائیلی و سپس یهودی است، در رویکرد جدید یهودی بودن بر اسرائیلی بودن تقدم دارد. احساس وجود عناصر یهودی در هویت ما افزایش یافته است و این رویکرد در آغاز بین سیاست‌مداران و نیروهای مسئول در تشکیل ساختار آموزشی خود را نشان داد».[٤]

بدین ترتیب، دوره پس از جنگ ۱۹۶۷، تاریخِ ظهورِ «سرزمین اسرائیل بزرگ»، رهایی مسیحایی، وعده الهی، فتواهای شهرک‌نشینی و فتواهای مربوط به انجام بدترین نوعِ خشونت، از جمله کشتن اعراب فلسطینی است که فرزندان عمالیق هستند و خداوند به کشتن آنان دستور داده است. تمام این موضوعات به صورت ناگهانی از تورات خارج شد، به گونه‌ای که تنها به مطرح شدن در نمازها محدود نشد و جنبه عملی به خود گرفت.

۳. پس از جنگ ۱۹۶۷، بسیاری از یهودیان مذهبی به رویکردی گرایش یافتند که معتقد بود «تمام جهان علیه ماست». منبع اصلی که طرفداران این مقوله بر آن تأکید داشتند، درگیری دائمی جهان عرب بود که به یکی از عناصر اصلی در تعیین هویت در

* Mythology

اسرائیل تبدیل شد. این بخش از جامعه اسرائیل به اصلی تمسک می‌جوید که براساس آن، این درگیری قابل حل شدن نیست و دشمنی اعراب در برابر اسرائیل پایانی نخواهد داشت. آنان سرزمین فلسطین را میراث یهودیانی می‌دانند که مورد کینه و ظلم قرار گرفته‌اند و بر همین اساس، شعار «عیسو از یعقوب بیزار است»* را مطرح کردند.

بدین ترتیب، عناصر غیرعقلانی، نگرانی‌ها و شک و شبهه‌ها مشروعیت پیدا کرد و مورد توجه جامعه و رهبران آن قرار گرفت.

٤. سختی‌ها و ناکامی‌های یهودیت لائیک در عناصر و نیروهای آن نیز خود را نشان داد؛ از جمله در جنبش اسرائیلی کار که نماینده صهیونیسم سوسیالیستی است و ده‌ها سال قدرت اصلی در رهبری جنبش صهیونیسم، دولت و صهیونیسم لیبرال بوده است. جنبش کار نتوانست با چالش‌های پس از جنگ ۱۹٦۷ که باعث تحمیل بازنگری در اولویت‌های یهودی، اسرائیلی و صهیونیستی شد، تعامل کند. این جریان‌ها در جست‌وجوی ابزاری برای مصالحه و وارد شدن به جمع ملت‌های دیگر اندکی گشایش و فضای باز از خود نشان دادند و شعارهایی با ارزش‌های جهانی مطرح کردند. اما نفوذ موضوعی به نام «سرزمین اسرائیل کامل یا سرزمین اسرائیل بزرگ» به داخل بخش‌هایی از صهیونیسم لائیک در جنبش‌های کار و صهیونیسم لیبرال باعث شد تا جنبش کار قدرت تصمیم‌گیری و ابتکار عمل را از دست بدهد. این جنبش اعتماد به نفس خود را از دست داد و به جای تلاش برای بازسازی خود به عنصری تبدیل شد که پشت سر تحولات و حوادث حرکت می‌کرد تا اینکه دگرگونی اساسی در سال ۱۹۷۷ رخ داد و سکان قدرت به دست راست‌گریان افراطی صهیونیست افتاد. پس از آن در سال ۱۹۹٦ با پیروزی بنیامین نتانیاهو، رهبر حزب لیکود، دومین تحول سیاسی مهم اتفاق و قدرت به دست ائتلافی از راست‌گرایان با نیروهای ملی‌گرا و نیروهای افراطی مذهبی افتاد.

٥. با افزایش قدرت جریان قوی افراطی پس از شکست گروه‌های لائیک و دینی اسرائیل در سال ۱۹۷۲، شرایط به حد ملی‌گرایی کازانووایی** رسید؛ به گونه‌ای که

* عیسو و یعقوب فرزندان اسحاق پیامبر هستند که مطابق آنچه در تورات (سفر ملاخی) آمده است، چون اسحاق تنها به یعقوب برکت داد، عیسو کینه او را در دل گرفت ـ م.

** جیاکوما کازانووا (۱۷۹۸ـ ۱۷۲۵)، نویسنده ایتالیایی قرن هیجدهم، که مردی زن‌باز و همه فن حریف بود. زندگی او در سفر بین شهرهای مختلف اروپایی گذشته است ـ م.

دیگر غیریهودیان را نمی‌پذیرد و حاضر نیست حقوق طرف مقابل را به رسمیت بشناسد. بدین ترتیب، خیزشی آشکار در قدرت راست‌گرایان مذهبی و راست‌گرایان صهیونیست به وجود آمد.

عوامل متعددی باعث تمایز ایدئولوژی ملی‌گرایی افراطی می‌شود که در آن ارزشی به نام «سرزمین اسرائیل» مفهومی اصلی پیدا می‌کند. در این ایدئولوژی، کشور باید مفهوم خاص خود را داشته باشد. رابطه با کل جهان و به طور خاص با جهان عرب باعث ایجاد قدرت می‌شود، چون «قدرت هر مشکلی را حل می‌کند». عناصر اختلاف اسرائیل با جهان از طریق مقوله «ملت خود را سر پا نگه می‌دارد» نشان داده می‌شود. نیاز روزافزونی به احساس تنفر و سامی‌ستیزی وجود دارد، زیرا جزو عناصر اصلی در ایدئولوژی صهیونیسم به حساب می‌آید که براساس مقوله‌های «تمام جهان علیه ماست» و «تجربه تراژدی نازیسم ما را ملزم می‌کند که قوی باشیم» شکل گرفته است.

ملی‌گرایی افراطی نسبت به ملی‌گرایی لائیک اهمیت بیشتری به سنت‌های یهودی و دین یهود داده و تلاش کرده است از دامنه شکاف و انزوای جامعه و دولت اسرائیل از گذشته و سرنوشت تمام نسل‌های یهودی بکاهد.

این ملی‌گرایی افراطی سیاستی را در پیش گرفته است که با تعصب و افراط‌گرایی بیشتر نسبت به اعراب و به طور خاص فلسطینیان متمایز می‌شود و با تعصب خود نسبت به «سرزمین کامل اسرائیل» آمادگی خود را برای اتخاذ تمامی تدابیر ممکن (بیرون راندن، قتل و کشتار و کوچاندن) برای حل مشکل فلسطین نشان داده است. مناطقی که در سال ۱۹٦۷ اشغال شد، تنها ابزاری برای دفاع از کشور مطابق نظریه‌های امنیتی نبود، بلکه طبق این ایدئولوژی، هدفی مقدس بود و وعده الهی را به یک برنامه سیاسی الزام‌آور تبدیل کرد.

٦. افزایش قدرت رویکرد مسیحایی در یهودیت و صهیونیسم در ظهور و افزایش نفوذ مداوم جنبش‌هایی مثل «گوش آمونیم» تجلی یافت و با شعله‌ور شدن جنگ ۱۹٦۷ و به دنبال آن سیطرهٔ احساسات دینی و صهیونیستی بر مراکزی که در آن زمان متعلق به لائیک‌ها بود، به بالاترین حد خود رسید. این جنبش پیروزی سال ۱۹٦۷ را به مثابه نشانه‌ای برای رهایی در حال نزدیک شدن و نیز علامتی برای توجه به آن سوی دیوار

ندبه می‌دانست که رهایی ملت اسرائیل را رقم می‌زند. این ملت را خداوند انتخاب کرد تا «ملت برگزیده» و «ملتی باشد که خود را سر پا نگه می‌دارد». بدین ترتیب، اعضای جنبش گوش آمونیم مطابق نگرش خاصی که داشتند، خود را در کانون تاریخ یهودی قرار دادند. با توجه به اینکه یهودیت، مفهومِ اصلیِ جهان و آمدن مسیحِ منجی، کلیدِ تاریخ جهان است، آنان مسئول اجرا و پیشبرد تاریخ جهان در مسیر اصلی آن هستند. یکی از ویژگی‌های ایدئولوژیک جنبش گوش آمونیم این است که نفرت و انزجار خود را نسبت به هر آنچه غیریهودی است، نشان می‌دهد. آنان در نگاه خود به غیریهودیان تفاوت چندانی با یکدیگر ندارند. هدف این جنبش برپایی امپراتوری یهودی است که تابع مقامات دینی باشد. در این امپراتوری، غیریهودیان توسط یهودیان به بردگی گرفته می‌شوند. برخی معتقدند جنبش گوش آمونیم با این ایدئولوژی بیانگر واقعی صهیونیسم است، زیرا دیگر دلایل و انگیزه‌های وجودی خود را از دست داده و تنها به استفاده کورکورانه از خشونت و زور روی آورده است. گوش آمونیم از توهمی که در ایده صلح اسرائیلی- عربی نهفته است و نیز از احساس تنفر و انزجاری صحبت می‌کند که بهانه‌ای برای جنگ و توسعه‌طلبی است.[۵]

جرشوم شالوم، متفکر صهیونیست، درباره این صهیونیسم مسیحی می‌گوید: «من معتقدم فاجعه بزرگ زمانی رخ خواهد داد که صهیونیست‌ها یا جنبش صهیونیسم بخواهند مرزهای بین رویکردِ دینیِ مسیحایی با واقعیات سیاسیِ تاریخی را تغییر دهند یا از بین ببرند».

۷. تا ژوئن ۱۹۶۷ صهیونیسم دینی با میانه‌روی و اعتدال در سیاست‌های داخلی متمایز می‌شد؛ مانند درخواست اجرای آموزه‌های هالاخا (شریعت)* در قوانین مذهبی اسرائیل یا در آنچه با سیاست خارجی مرتبط است. پس از حوادث طوفانی سال ۱۹۶۷، این وضعیت تغییری رادیکال را شاهد بود که در نهایت به تغییراتی شگرف در صهیونیسم دینی و سپس تغییر مواضع آن و پناه بردن به ائتلاف با طرفداران تفکر ژابوتینسکی- بگین (نماینده جریان راست صهیونیستی) منجر شد. از اینجا بود که ارتباط بین صهیونیسم دینی و دولت دست‌خوش تغییر شد و این یهودیان انعطاف‌ناپذیر

---

* هالاخا بخشی از تلمود (تفسیر تورات) است که توضیح قوانین شرعی و احکام را شامل می‌شود ـ م.

در برابر ادعاهای اصلاح‌طلبان نسبت به سرزمین‌های اشغالی عربی وزن و جایگاهی لاهوتی پیدا کردند.

یهوشفاط مرکابی، رئیس اسبق اطلاعات نظامی اسرائیل، معتقد است در سال‌های پس از جنگ سال ۱۹۶۷، یهودیت سنتی مواضع خود را در داخل اسرائیل تغییر داده و به جای اکتفا کردن به دنباله‌روی خواستار ایفای نقش رهبری شده است و بر این اصرار دارد که سیاست‌های داخلی و خارجی از قوانین دینی سرچشمه می‌گیرد. از سوی دیگر، ملی‌گرایی مبارز یهودی به عامل مهمی برای رسیدن به هدف نهایی یهودیت که همان رهایی است، تبدیل و رابطه بین دین و سیاست تقویت شده است و بیشتر خود را نشان می‌دهد، به گونه‌ای که دین به سیاست ملی‌گرایی خدمت می‌کند و سیاست ملی‌گرایی برای اجرای توصیه‌های دینی به کار گرفته می‌شود.[۶]

این‌گونه بود که احزاب راست‌گرای افراطی، به ویژه حزب لیکود، در میان نیروهای سیاسی بیشتر به نیروهای دینی ملی‌گرا نزدیک شدند و اساس این نزدیکی را نیز اصل توسعه‌طلبی منطقه‌ای تشکیل می‌دهد. بر این اساس، احزاب راست‌گرا (که مفاهیم مورد نظر ژابوتینسکی و تمایل به توسعه‌طلبی و ماجراجویی در آن حاکم است)، احزاب دینی (که اندیشه وعده مقدس و اسرائیل بزرگ در مفاهیم آن نفوذ کرده است) و فرماندهی نظامی (که تمایل به جنگ و کاستن از تصویر برجامانده از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ جزو مفاهیم اصلی آن است) در کنار هم جمع شدند. هر چند نظامیان برخی مراسم دینی را نمی‌پذیرند و حتی در ارزشی بودن آن شک دارند، برخی متغیرهای ثابت در رفتار و سلوک نظامی دیده می‌شود. بدین ترتیب، عجیب نبود که احزاب دینی با راست‌گرایان افراطی و فاشیست اسرائیلی در کنار هم جمع شوند و توسط نهاد نظامی اسرائیل به هم پیوند بخورند. این پیوند، دگرگونی حقیقی در نظامِ اسرائیل به وجود آورد که از سال ۱۹۷۷ از ظاهر یک دموکراسی متداول به ظاهر فاشیستی آشکار تغییر کرد. «این ائتلاف به توافق در اهدافِ حرکت بازمی‌گردد که تمام عناصر و سطوح تعامل روانی را وامی‌دارد حول مفاهیم وابستگی و طرفداری از دولت عبری با یکدیگر پیوند بخورند.»[۷]

این سخن بدین معناست که ائتلافی حاکم متشکل از راست‌گرایانِ نژادپرستِ فاشیست و احزاب دینی صهیونیستی که مورد حمایت نیروهای دینی غیرحزبی مثل

جنبش گوش آمونیم، کاخ و ... هستند ـ مانند آنچه پس از انتخابات سال ۱۹۹۶ رخ داد ـ گرایش به سمت تروریسم صهیونیستی و تلاش برای تحقق اسرائیل بزرگ را افزایش می‌دهد. این هدف از طریق جنگ‌ها و رشد گرایش‌های خصمانه و تجاوزگرانه تحقق می‌یابد و در آن تأکید روی اصولی دینی است که از سوی نهاد نظامی حمایت می‌شود. در واقع، نهاد نظامی با نشان دادن آمادگی خود برای تقویت خودپسندی خدایی اسرائیلی‌هایی که شکست‌ناپذیرند و با تلاش برای تحمیل اراده اسرائیلی بر جهان عرب، در تفکرِ اسرائیلی، جایگزینِ منجیِ رهایی‌بخش شده است.

۸ تشدید رویکرد حریدی (تندروی دینی در تحمیل احکام شریعت یهودی) در دین که از اواخر دهه ۱۹۷۰ آغاز شده است. در سال‌های اولیه بعد از اقدامات نازی‌ها و برپایی دولت اسرائیل، جریان حریدی در حاشیه جامعه اسرائیل قرار داشت، زیرا از لحاظ نیروی انسانی ضربه سختی خورده بود و نگرش حریدی به سختی می‌توانست تعاملی با مفهوم دینی و عقیدتی درباره حوادث نازی‌ها داشته باشد.

یهودیان حریدیم پیروزی دشمن سرسخت خود را ـ منظور جنبش صهیونیسم است که توانست دولتی یهودی همراه با حاکمیت ایجاد کند ـ برپایی دولتی لائیک در سرزمین‌های مقدس می‌دانستند که به منزله پیروزی کفر یا تأیید قاطع شکست دین به حساب می‌آمد. اما با گذشت زمان و به علت نبود ارزش‌های رسمی صهیونیستی، به لطف کمک‌های بسیار زیاد جریان حریدی و خود دولت اسرائیل اعتماد به نفس و قدرت جریان حریدی افزایش یافت.

در برابر این گسیختگی که در وحدت [گروه‌های اسرائیلی] وجود داشت، پیش از شکل‌گیری کشور اسرائیل تلاش‌هایی برای کم کردن فاصله‌ها و شکاف‌ها و تشویق تسامح بین منادیان دولت جدید، از جمله «لائیک‌ها» و «کفار» صورت گرفت. پیشگام این تلاش‌ها خاخام اسحاق کوهین کوک (۱۹۳۵ـ۱۸٦۵) بود که صهیونیسم را در بین یهودیان ارتدوکس پراکنده در سراسر جهان رواج داد و مدعی تقدس عناصر سه‌گانه و سنتی دین یهود (زمین، تورات و ملت) شد. به رغم اینکه خاخام کوک در روزگار خود منادی اصلی ایجاد هماهنگی بین یهودیان بود، آموزه‌های او ـ همان‌گونه که پسرش خاخام «تسفی یهودا کوک» توضیح داده است ـ به عقیده‌ای تبدیل شده که تقسیم

اسرائیل را در پی داشته است. عاموس ایلون، یکی از برجسته‌ترین نویسندگان یهودی، این عقیده را عقیده‌ای مسیحایی توصیف می‌کند که زمین را خدایی و الهی می‌داند، به خشونت تقدس می‌بخشد و شکلی از تصوف را بر قدرت چیره‌شونده اضافه می‌کند.

اورئیل سیمون، استاد دانشگاه بار- ایلان، خاخام کوک و پیروانش را جزو کسانی می‌داند که «زیلوت‌های متعصب»* (کسانی که در برابر سیطره رومی‌ها بر فلسطین مقاومت کردند) نامیده می‌شوند: «قدرت روان‌شناسی و روحی در برابر چالش واقعیت دارای گیرایی و جذابیتی رمانتیک است... این جذابیت به همراه این افراد، تضمین‌کنندهٔ احیایِ روزگار اولیهٔ صهیونیسم است که آن را از دست داده است. این نومسیحی‌ها به خود این حق را می‌دهند که با نوعی تضمین الهی زندگی کنند که آنان را از هرگونه قید و بند اخلاقی معاف می‌کند».[۸]

اولین نشانه‌های بی‌توجهی به مسائل اخلاقی در سال ۱۹۳۳ آشکار شد که گروه‌های اصلاح‌طلب یهودیِ منادی تشکیل کشور اسرائیل بر روی آنچه سرزمین اسرائیل نامیده می‌شود، به ترور «حییم اورلوزوروف»** اقدام کردند؛ زیرا این گروه‌ها مخالف طرح او برای همکاری با اعراب فلسطینی بودند. این گروه‌ها در سال ۱۹۸۳ و در جریان راهپیمایی که با عنوان «صلح اکنون» برگزار شده بود، «امیل غرینتسافیغ» را نیز ترور کردند. هم‌چنین در تاریخ چهارم نوامبر ۱۹۹۵ در جریان آنچه «جشن صلح» نامیده شد، در میدان پادشاهی اسرائیل اسحاق رابین، نخست‌وزیر اسبق اسرائیل، به دست یکی از اعضای جنبش مخفی «ایال» به نام ایگال عمیر ترور شد. این حادثه در فضایی از تناقض و تکفیر متقابل و حتی اعتراض علیه خود اسرائیل صورت گرفت. بدین ترتیب، اسطوره «وحدت ملت اسرائیل» که آن را ثمره به اصطلاح «بیداری یهودی» نسبت به اقدامات نازی‌ها و ثمره تجربه تاریخی محاصره و دشمنی عربی می‌دانستند، فروریخت.

ترور اسحاق رابین پرده از اختلافاتی برداشت که به تازگی درون جامعه اسرائیل به وجود آمد و برخلاف افسانه‌های یهودی بود که می‌گوید: «یک یهودی دوست ندارد

---

* زیلوت‌ها از فرقه‌های قدیمی یهودی هستند که در زمان حکومت یونانی‌ها و رومی‌ها بر سرزمین فلسطین با آنان مخالفت می‌کردند- م.

** وی مدیر بخش سیاسی آژانس یهود بود که در سال ۱۹۳۳ توسط گروه افراطی بریت هبریونیم در تل‌آویو ترور شد.

یهودی دیگری را آزار دهد یا خون او را بریزد». بالطبع این اولین‌بار نبود که یک یهودی، یهودی دیگری را به قتل می‌رساند. خشونت و ترور در تورات و اسفار عهد عتیق هم وجود دارد؛ گویی این دو پدیده همراه تاریخ منازعهٔ معاصر در فلسطین هستند که قبل از تشکیل کشور اسرائیل نیز بین صهیونیسم سوسیالیستی (گروه اتسل* به رهبری بگین) و صهیونیسم ژابوتینسکی (گروه اشترن و لیحی**) وجود داشت.

در طول بیست سالی که از سال ۱۹۷۷ و هم‌زمان با به قدرت رسیدن حزب لیکود به رهبری مناخیم بگین آغاز شد و در کنار آرا و نظریاتی که شهرک‌نشینان امروزی از آن دفاع می‌کنند، در عرصه سیاسی اسرائیل «صهیونیسم زمین» برتر از «صهیونیسم ملت» بود. برای طرفداران این گرایش، تورات یکی از ابزارهای سنجش مساحت است. بر این اساس، نباید اجازه دهند زمینی که معتقدند خداوند بخشیده است به فلسطینیان باز گردانده شود و مهم نیست گذشت ده‌ها قرن چیز دیگری را نشان دهد و حقایق جمعیتی و سیاسی مانع حفظ این سرزمین‌ها شود. در واقع، حقیقت برای آنان نه در مسیر صحیح بلکه در راه اشتباه گام برمی‌دارد. امتداد فکری این نگرش به گونه‌ای است که شوونیست‌های*** راست‌گرای صهیونیست را که برای بیرون راندن فلسطینیان از اراضی اشغالی کرانه باختری و نوار غزه شعار می‌دهند، دربرمی‌گیرد. این نگرش از لحاظ جغرافیایی آن سوی رود اردن و حتی رودخانه‌های دجله و فرات را نیز شامل می‌شود؛ زیرا از این طریق می‌توانند مرزهای «سرزمین موعود» یا «مرزهای دینی و تاریخی» در عهد عتیق را تفسیر و توجیه کنند.

بدین ترتیب، از آن تاریخ اختلافات شدیدی در داخل اسرائیل به وجود آمد. خانم شولامیت هارایفن، نویسنده اسرائیلی، در توصیف این اختلاف آن را منازعه بین «مسیح و کنست» می‌نامد: «(منازعه‌ای) بین نگرشی که منادی قدسی بودن اصطلاح «کامل کردن کشور» و «سرزمین کامل اسرائیل» است و بر این عقیده است که دوره کنونی دوره مسیح است و این ارزش برتر از هر ارزش دیگری است، با نگرشی که معتقد است جوهره اساسی نسل ما تشکیل دولت دموکراتیک و امن یهودی است که برپایه حاکمیت

* سازمان نظامی ملی
** جنگجویانی که برای آزادی اسرائیل می‌جنگند.
*** کسانی که در تعصب قومی خود افراط می‌کنند ـ م.

قانون شکل می‌گیرد».[۹]

هنگامی که اسحاق رابین در سال ۱۹۹۲ حزب کار اسرائیل را به قدرت بازگرداند، نمی‌خواست آشکارا و به صراحت با رقیبان سیاسی خود برخورد کند، زیرا نه ابزار این کار را داشت و نه حزبش در کنست در اکثریت بود (تنها ٦١ کرسی). با این حال، به تدریج تغییرات سیاسی بی‌سابقه‌ای در اسرائیل ایجاد کرد؛ چون برآوردی از جدی بودن تهدیدات کسانی نداشت که آنها را «طرفداران یهودیت» یا «خودکامگان ملت یهود» توصیف می‌کرد.

راست‌گرایان اسرائیلی گسترش شهرک‌های یهودی در کرانه باختری و نوار غزه را پنهان نمی‌کردند، زیرا نمی‌خواستند بازگرداندن این اراضی ممکن شود. اما رهبران [جنبش] «سرزمین کامل اسرائیل» تنها به اجرای استراتژی عمل انجام‌شده، که یک استراتژیِ صهیونیستی قدیمی به حساب می‌آید، اکتفا نکردند، بلکه ذهن‌ها را هم در برابر عملِ انجام‌شده قرار دادند.

پس از امضای توافق‌نامه‌های اسلو (اسلو ۱ و اسلو۲) و دست دادن تاریخی یاسر عرفات و اسحاق رابین در سیزدهم سپتامبر ۱۹۹۳، حزب لیکود هم‌چنان روی ذهن و فکر شهرک‌نشینان افراطی کار می‌کرد و دولت را به خیانت به صهیونیسم و فروختن سرزمین اسرائیل به بهایی ناچیز متهم می‌کرد. از نظر آنان، این اقدام رابین به منزله «خودکشی قومی» بود. در این زمان اسحاق رابین پی در پی از سوی نیروهای مذهبی افراطی و شهرک‌نشینان افراطی طرفدار جنبش گوش آمونیم به ترور تهدید می‌شد.

رئیس فرقه «حسیدیه حباد»* در فلوریدا، که ۲۹ مؤسسه آموزشی را شامل می‌شود، اعلام کرد که اسحاق رابین، نخست‌وزیر اسرائیل، به منزله یک دشمن تلقی می‌شود و به همین علت، اصلِ «هر کس که برای کشتن تو قدم جلو گذاشت، تو پیش‌دستی کن و او را بکش» در مورد او قابل اجراست. خاخام کوریف نیز در این باره می‌گوید: «اگر نخست‌وزیر اسرائیل ترور شود، متأسف نخواهم شد». او هم‌چنین اشاره می‌کند که تاریخ، اسحاق رابین و شیمون پرز، وزیر امور خارجه او را نخواهد بخشید، زیرا این دو نفر چیزی را بازگردانده‌اند که نه به آنان بلکه به ملت یهود اختصاص داشته است.

---

* از فرقه‌های افراطی یهودی ـ م.

چند روز قبل از این ماجرا نیز راست‌گرایان صهیونیست و راست‌گرایان مذهبی افراطی تظاهرات گسترده‌ای برضد رابین به راه انداختند که در جریان آن دو نفر از اعضای فعال جنبش تروریستی کاخ دستگیر شدند؛ زیرا این دو نفر ضمن پاره کردن کلاه نخست‌وزیر، چرخ‌های اتومبیل او و بنیامین بن الیعارز، وزیر مسکن را در برابر ساختمان کنست پنچر کرده بودند.

فضای سیاسی اسرائیل به اندازه‌ای بحرانی شده بود که بنیامین نتانیاهو، رهبر حزب لیکود، بدون اینکه با کوچک‌ترین مؤاخذه‌ای روبه‌رو شود، در برابر طرفدارانش سخنرانی کرد، در حالی که آنان پلاکاردهایی در دست داشتند که اسحاق رابین را در پوشش نازی‌ها نشان می‌داد. آریل شارون نیز اظهار داشت خبرهایی که در مورد در خطر بودن زندگی نخست‌وزیر شایع شده یک تحریک استالینی است؛ شبیه همان خبرهایی که مقامات اتحاد جماهیر شوروی در اواسط دهه ۱۹۳۰ و در دوره استالین در خصوص قصد برخی افراد برای ترور استالین مطرح می‌کردند تا بدین ترتیب، او توجیهی برای سرکوب مخالفان خود داشته باشد.[۱۰]

آریل شارون در گفت‌وگویی تلویزیونی گفت: «رابین زندگی یهودیان را به خطر می‌اندازد و باعث می‌شود دولتی تروریستی شکل گیرد و اقداماتی سخت اتخاذ شود. بنابراین، اگر اقدامی علیه او صورت گرفت، نباید وحشت‌زده شود. ما همان‌گونه که کلاه از سر او گرفتیم، می‌توانیم جان او را هم بگیریم».[۱۱]

در واقع، اسحاق رابین به این بهانه ترور شد که می‌خواست به قیمت چشم‌پوشی از سرزمین‌هایی که اسرائیل در جنگ ۱۹٦۷ بر آن تسلط یافته بود، آن را به کشوری طبیعی تبدیل کند که بتواند در صلح و امنیت با همسایگانش زندگی کند. به اعتقاد ایگال عمیر، قاتل رابین، و طرفداران او، چشم‌پوشی کردن از بخشی از سرزمین اسرائیل که در تورات آمده و بخشیدن آن به فلسطینیان نه تنها امنیت اسرائیل کنونی را از بین می‌برد، بلکه روح امت و علت وجودی آن را هم تهدید می‌کند. این قضیه برای این افراد قضیه امنیت نیست، بلکه قضیه‌ای سیاسی- شرعی است که باعث شکاف در ائتلاف حزب کار به رهبری رابین از فراکسیون مخالف لیکود می‌شود، و بالاتر از آن قضیه‌ای لاهوتی است.

رابطه‌ای احساساتی- ایدئولوژیک بین ایگال عمیر و گولدشتاین- که در سال ۱۹۹٤

جنایت حرم ابراهیمی را مرتکب شدـ وجود دارد. عمیر معتقد است آنچه گولدشتاین انجام داده الهام‌بخش عمل او برای دفاع از دین و اسرائیل بوده است و هر چند با او دیداری نداشته، گولدشتاین برایش هم‌چون یک الگو محسوب می‌شود.

دکتر میخال، روزنامه‌نگار اسرائیلی، درباره این جنایت توصیفی عکس موضع جریان لائیک اسرائیل و حتی جریان دینی که عمیر به آن وابسته بود، دارد: «فتنه‌انگیزان آتش را برافروختند، درخت خون را تغذیه کردند و خون‌ریزان خون‌ریزی را جایز دانستند. آنان نهال‌های مرگ را پرورش دادند تا اینکه به ثمر نشست، اما آنان کسانی نبودند که بذرها را کاشتند. تنها «تورات سرزمین اسرائیل» دشتی بود که رؤیاند، دشتی که ضرورتاً می‌بایست ثمره‌ای بدبو و «دین سرزمین اسرائیل» می‌رویاند. آن لائیک مسخ‌شدهٔ ذلیل، آن خون‌ریز وحشی، اوست که بذرها را می‌پاشد... این قاتل، گلوله را از روی اعتقاد راسخی شلیک کرده مبنی بر اینکه خواسته اجدادش را که در آسمان هستند اجرا می‌کند... او قاتل مقدس است، صاحب رسالت... کسی که به خاطر آسمان می‌کشد».[۱۲]

آنچه گفتیم، بیانگر بخش کوچکی از اختلافات بین یهودیان است و وقتی موضوع به اعراب و به طور خاص به فلسطینیان مربوط شود، چندین برابر می‌شود. خشونتِ کلامی و فیزیکی برضد مسلمانان فلسطینی به پدیده‌ای طبیعی و حتی به نیازی روانی، اجتماعی و سیاسی تبدیل شده که جامعه اسرائیلیِ آکنده از گرایش‌های نژادپرستانه و فرقه‌ای نیازمند آن است. این خشونت در بالاترین سطوح آن دیده می‌شود. مناخیم بگین، نخست‌وزیر سابق اسرائیل، مردان مقاومت فلسطین را «حیواناتی که روی دو پا راه می‌روند» توصیف کرده است. رافائیل ایتان، رئیس اسبق ستاد ارتش اسرائیل، اهالی نوار غزه و کرانه باختری را به «سوسک‌های سمی درون شیشه» تشبیه و سرلشکر ویگدور بن‌گال، فرمانده اسبق منطقه شمالی، اعراب ساکن اسرائیل را هم‌چون «غده‌ای سرطانی در پیکره سیاسی اسرائیل» توصیف کرده است. اکنون عبارت «ای اعراب بیرون بروید» به شعار مورد استقبال شهرک‌نشینان تبدیل شده است؛ درست مانند شعار «ای یهودیان بیرون بروید» که نازی‌ها در دوره رایش سوم از آن استفاده می‌کردند. برای این گروه از یهودیان که بیش از نیمی از جامعه شهرک‌نشین یهودی اسرائیل را تشکیل می‌دهند، ساده است که شهروندان «اهل مسامحه با اعراب» را خائن بنامند که درباره

آنان جز اجرای حکم دین مطابق فتوای خاخام‌های حسیدی، چاره دیگری وجود ندارد.

عمانویل گوتمن در این باره می‌گوید: «تداوم تحولاتی که در اردوگاه دینی رخ داده است و از دست رفتن اعتماد به نفس اردوگاه لائیک این سؤال را مطرح کند که آیا وضعیت کنونی که در گذشته توانست همزیستی بین مذهبی‌ها و لائیک‌ها را حفظ کند، در آینده نیز ادامه خواهد یافت؟»[۱۳]

اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ در اسرائیل استفاده افراطی از خشونت کلامی و فیزیکی در بین طرف‌های مختلف درگیر رایج بود. یهودیان مذهبی خواهان بسته شدن سالن‌های سینما، سالن‌های تئاتر، کاباره‌ها و باشگاه‌های ورزشی بودند، زیرا این اماکن را کانون گسترش فساد اخلاقی می‌دانستند. آنان هم‌چنین تلاش کردند تا هرگونه فعالیت نهادهای دولتی در روز شنبه تعطیل شود. از سوی دیگر، لائیک‌ها نیز دست به اقدامات خشونت‌آمیز متقابل زدند که با آتش زدن کتاب‌های دینی از سوی این افراد و تجاوز به کنیسه‌های یهودی شکلی خطرناک به خود گرفت. این جنگ که بین دو گروه جریان داشت، به جنگی سراسری و شورشی مدنی تبدیل شد که خطری برای دموکراسی و حاکمیت قانون در اسرائیل بود.[۱۴] این جنگ هر از گاهی متوقف می‌شد، اما هیچ‌گاه آتش آن خاموش نمی‌شد و شعله‌های آن گسترش می‌یافت تا تمام تشکیلات، سازمان‌ها، احزاب و شخصیت‌ها را در طیف‌های مختلف چپ و راست و در سطوح مختلف سیاسی و دینی دربرگیرد.[۱۵] نگاه تفصیلی و دقیق به جنگ شعارها که با ترور اسحاق رابین، نخست‌وزیر اسبق اسرائیل، همراه بود، تصویر درست و روشنی از سطح زبان خشونت در جامعه اسرائیل می‌دهد که در پشت پرده تحولات سیاسی سریع دوره رابین (امضای توافق‌نامه‌های اسلو بین رهبری ساف و دولت ائتلافی رابین) صورت می‌گرفت.

یک فرد اسرائیلی عادی به گونه‌ای تربیت شده است که همیشه فردی پیروز و برنده باشد که استخوان‌های کوچک و بزرگ فلسطینیان را در هم می‌شکند؛ بدون اینکه در ذهن او این موضوع خطور کند که روزی از روزها مجبور خواهد شد امتیازی دهد و قطعه زمینی را به آنان واگذار کند که این امر مستقیم یا غیرمستقیم تعبیری از عقب‌نشینی این فرد و چه بسا شکست ایدئولوژیک و سیاسی او تلقی می‌شود. خشونتی

که اسرائیلی‌ها علیه انتفاضه ملت فلسطین به کار می‌گرفتند، اندک اندک تمام زمینه‌های فکری، روانی و ایدئولوژیک آنان را دربرگرفت؛ به گونه‌ای که برخی از سربازانی که در سرکوب مناطق اشغالی شرکت داشتند، اظهار می‌کردند: «برچیدن خشونت از این مناطق به سادگی امکان‌پذیر است، اما برچیدن خشونت داخلی ما سخت است».

این خشونت کل جامعه اسرائیل را دربرگرفته است و در بین تمام جریان‌ها، گرایش‌ها و سطوح دولتی و مردمی به یک اندازه وجود دارد. اسحاق رابین دو هفته قبل از ترور شدن، بنیامین نتانیاهو، رهبر لیکود، و دوستانش را با عنوان «کفتارها» توصیف کرد، چون راست‌گرایان در تظاهرات بزرگی در قدس علیه وی این‌گونه شعار دادند: «رابین خائن»؛ «با سلاح و خون خود رابین را بیرون خواهیم کرد»؛ «ما دولت جنایتکاران را سرنگون خواهیم کرد»؛ «دولت ویشی»؛* «بی‌مبالات نسبت به وطن»؛ «در تورات حکم خائن و فرد بی‌مبالات مرگ است».

اقدامات تحریک‌آمیز کلامی و فیزیکی در بین مردم عادی و اعضای کنست وجود داشت و طرفداران حزب لیکود و حامیان آنان از احزاب راست‌گرای افراطی، احزاب دینی و جنبش‌های اصول‌گرای مخفی و غیرمخفی در این اقدامات شرکت داشتند. از جمله این جنبش‌ها می‌توان به «ایال» که قاتل اسحاق رابین وابسته به آن بود، جنبش «زوارتسینو» (یعنی این سرزمین ماست)، کاخ، کاهاناحی، گوش آمونیم، تسومیت و هتحیا اشاره کرد.

رهبران سیاسی و دینیِ طرفدارانِ این احزاب و جنبش‌ها افرادی مثل نتانیاهو، شامیر، شارون، زئیفی، لیبرمن، لانداو و ایتان بودند. ایگال عمیر با الهام از افکار ملی چنین افرادی و نیز با الهام گرفتن از فتواهای خاخام‌هایی که شکل شرعی به قتل رابین دادند، دست به ترور او زد. سخنان ایگال عمیر در برابر دادگاه نیز مؤید این ادعاست: «ملتی وجود دارد که به طور کامل متوجه این نشده است که اگر دولتی فلسطینی همراه با ارتشی از خرابکاران تشکیل شود، ما مجبور خواهیم شد با آنان مبارزه کنیم». محتوای این کلام همان چیزی بود که شارون چندین مرتبه آن را بیان کرده بود: «این دولت

* دولت ویشی در فرانسه پس از سقوط آلمان به دست نازی‌های ایجاد شد و در طول جنگ از آلمان نازی حمایت می‌کرد ـ م.

فلسطینی است که در برابر چشم‌های ما شکل می‌گیرد. برای ما سخت است که در مذاکرات مانند دولت [رابین] نسبت به مجرمی در این سطح بی‌توجه باشیم».

چند ماه بعد نتانیاهو در تظاهراتی که حامیانش در آن شرکت کرده بودند، گفت: «آنچه اکنون عملاً در حال اجراست شکل‌گیری مراکز حساس دولت فلسطینی است که به طور قطع نه به شکل سازمان آزادی‌بخش فلسطین، بلکه به سیاق جنبش حماس خواهد بود». اندکی قبل از امضای توافق‌نامه اول غزه ـ اریحا، بنیامین نتانیاهو گفت: «آقای نخست‌وزیر، تو به عنوان نخست‌وزیری به تاریخ خواهی پیوست که ارتش خرابکاران فلسطینی را تشکیل داد».

رحاوام زئیفی در راستای سخنان تحریک‌آمیز و خشونت‌های کلامی داخلی اسرائیل گفت: «ای اسحاق رابین، تو مسئول مستقیم تحریک و تهییج تروریسم عربی و کشتارهایی هستی که در تل‌آویو انجام گرفته است. تو مجرم هستی و مسئولیت این خون‌های ریخته‌شده بر عهده توست».

ایگال عمیر نیز در جریان محاکمه خود گفت: «وقتی یک‌میلیون عرب در کشوری باشند، شما چه کار خواهید کرد؟ آیا این کشور را به اعراب خواهید داد؟»

بنیامین نتانیاهو در جریان دیداری که از روستاهای بادیه‌نشین منطقه نقب داشت، تصریح کرد: «من معتقدم دولت کنونی دچار جنون شده است. یک‌میلیون عرب فلسطینی در کرانه باختری زندگی می‌کنند. وقتی کسی می‌آید و آمادگی خود را برای وارد کردن یک‌میلیون عرب دیگر به این منطقه اعلام می‌کند، آیا چیزی جز این می‌توان گفت؟ در آینده‌ای خیلی نزدیک ما هیچ‌کدام از مناطق و شهرهای نقب، جلیل، عکا و یافا را نخواهیم داشت».

در بخش دیگری از سخنان ایگال عمیر آمده است: «همه از کشته شدن رابین که در برابر تمامی کشورهای جهان خوار و ذلیل بود و شرف ملی نداشت، متأثرند». رحاوام زئیفی در این باره اعلام کرد: «عرفات، رئیس سازمان آزادی‌بخش فلسطین، و رابین، رئیس سازمان آزادی‌بخش فلسطینیان است». شارون هم اظهار داشت: «هیچ‌گاه به ذهنم خطور نمی‌کرد که رابین، پرز و عرفات کنار هم قرار گیرند... من به رابین اطمینان ندارم. آیا شما به او اطمینان دارید؟» طرفدارانش نیز درپاسخ اعلام کردند: «نه، اطمینان نداریم».

یک روز قبل از امضای توافق‌نامه قاهره با عرفات در تاریخ چهارم می ۱۹۹۴، بنیامین نتانیاهو در برابر هزاران تظاهرکننده و در چارچوب آنچه آن را «ادای سوگند به خاطر سرزمین اسرائیل» نامید، گفت: «این روزی سیاه در تاریخ صهیونیسم و کشور اسرائیل است. هیچ چیز غیرقابل چشم‌پوشی وجود ندارد. اگر چنین چیزی وجود داشته باشد، همانا ذلت، ضعف و نفاق این دولت است... من مطمئن هستم که این دولت، دولتی گذرا در تاریخ ملت یهود خواهد بود...».

نتانیاهو در همان روز که توافق‌نامه قاهره امضا شد، گفت: «مجموعه امتیازهایی که رابین می‌دهد با مراسم علنی و آشکاری از خواری و خفت به پایان رسیده است. کافی است نگاهی به این مراسم بیندازیم تا ببینیم که رابین با چه کسی این توافق‌نامه را امضا می‌کند تا سطح این توافق‌نامه و سطح دولتی را که آن را طراحی و اجرا کرده است، درک کنیم...». زمولون هامر، رهبر حزب مفدال، هم می‌گوید: «دولت فلسطینی در سینی نقره‌ای به سازمان‌های تروریستی داده می‌شود و آنها بر روی خون‌های ریخته‌شده فرزندان ما جشن می‌گیرند».

همین رویکردهای فکری، اعتقادی و سیاسی ایگال عمیر را واداشت تا در برابر دادگاه بگوید: «چنین نخست‌وزیری آن کسی نیست که خواسته‌های مرا برآورده کند». بر این پایهٔ روانی، فکری و دینی، اسحاق رابین ترور شد. این امر را تنها می‌توان به کوه یخی شناور بر سطح جامعه اسرائیل تشبیه کرد که افکار، احساسات و منافع متناقض مختلفی در مورد آن وجود دارد... می‌توان این جامعه را به اتوبوسی تشبیه کرد که تعداد زیادی مسافر سوار آن شده‌اند و اتوبوس با سرعت جنون‌آمیزی در حرکت است. اما مسافران ناگهان متوجه می‌شوند در مسیری اشتباه در حرکت‌اند و چاره‌ای جز تغییر مسیر وجود ندارد. راننده باید با تمام قدرت پای خود را روی پدال ترمز بگذارد که نتیجه آن برخورد مسافران با یکدیگر و به وجود آمدن آشفتگی است که تا به امروز ادامه دارد.

بدین ترتیب، با توجه به آنچه درباره تحولات منازعهٔ سیاسی ـ ایدئولوژیک موجود در اسرائیل از توافق‌نامه اسلو تا ترور رابین و بازگشتن راست‌گرایان به قدرت گفتیم، مشخص می‌شود صلح و آشتی با محیط عربی از مسائل اختلاف‌برانگیز اصلی است که

جامعه اسرائیل را در موضوعات داخلی دچار چنددستگی می‌کند. این موضوعات پس از سال ۱۹۶۷ و در نتیجهٔ اشغال اراضی عربی و فلسطینی، «انحطاط اخلاقی» جامعه اسرائیل به حساب می‌آید. هر چند ممکن است تعداد زیادی از طرفداران حزب چپ‌گرای میرتس و جنبش صلح اکنون به علت نگرانی نسبت به سرنوشت فلسطینیان آرامش خود را از دست بدهند، اما آنچه بیشتر آنها را نگران می‌کند دیدن پیامدها و بازتاب‌های منفی اخلاقی و روانی اشغالگری بر خود یهودیان اسرائیلی است. چگونه می‌توان از کسانی که شدیدترین اقدامات خشونت‌آمیز و وحشیانه را نسبت به یکدیگر انجام می‌دهند، انتظار رفتار دیگری نسبت به اعراب و فلسطینیان را داشت؟!

وقتی این تقسیم‌بندی به دو اردوگاه به طور جزئی تقسیم شدن به راست و چپ یا یک تقسیم‌بندی اخلاقی در جامعه اسرائیل باشد، به طور دقیق‌تر با دو تصور ذهنی متضاد نسبت به مفهوم امنیت برخورد پیدا می‌کند. بدین معنا که هنوز بخشی از مردم اسرائیل تحت فشار افسانه محاصرهٔ «مسادا»* زندگی می‌کنند و در مورد امنیت اسرائیل به فکر خشونت نظامی و استراتژیک هستند. اخلاق در اسرائیل برابر با امنیت آن است و امنیت و ادامه موجودیت این کشور مستلزم وجود ارتشی قدرتمند، افسرانی برجسته، واحدهای ویژه برتر، سلاح‌های بهتر، سلاح هسته‌ای، مرزهای طبیعی، خلع سلاح دشمن و ... است. ما وقتی وضعیت ژئواستراتژیک اسرائیل را به خوبی بشناسیم، به این نتیجه می‌رسیم که چرا در این مفهوم از امنیت بر حفظ تمام اراضی اشغالی ـ بدون توجه به سرنوشت ساکنان آن ـ تأکید می‌شود. در این باره گفته می‌شود اگر قرار بود بین ثروتمند و قدرتمند بودن یا فقیر و مریض بودن یکی را انتخاب کنی، بهتر است بلندی‌های جولان، کوه‌های کرانه باختری و مرزهای طبیعی دره اردن حفظ شود و این یعنی ممانعت از بازگشت سوریه به جولان، رها نکردن کوه‌های کرانه باختری و مخالفت با این موضوع که مرزها در فاصله ۱۵ کیلومتری نتانیا ایجاد شود. اینکه تو در عصر فناوری‌های پیشرفته و موشک‌های قاره‌پیما زندگی می‌کنی، تغییری در این

---

* قلعه مسادا (متسادا) در زمان حکومت رومیان بر سرزمین فلسطین (۶۳ ق.م تا ۳۱۳ م) ساخته شد. حدود سال ۷۰ میلادی که یهودیان علیه ظلم و ستم رومی‌ها قیام کرده بودند، این قلعه آخرین پناهگاه آنان بود. حدود هزار مرد و زن و کودک یهودی که از دست رومی‌ها فرار کرده بودند در این قلعه پناه گرفتند. پس از مدت‌ها مقاومت، قلعه به دست رومی‌ها افتاد و یهودیان برای اینکه به اسارت رومی‌ها در نیایند، خودکشی کردند ـ م.

وضعیت ایجاد نمی‌کند.

دریافته‌اند که این نگاه نظامی به موضوع امنیت با درجات مختلفی در بین جامعه اسرائیل گسترش یافته است؛ به ویژه این موضوع در حزب تسومیت، به رهبری رافائیل ایتان، رئیس سابق ستاد ارتش، نمود بیشتری دارد. این حزب برخلاف سایر احزاب ملی‌گرا، هیچ نگاه رمانتیک، تاریخی یا دینی نسبت به موضوع اراضی ندارد و بر این عقیده است که به دلایل دفاعی وجب به وجب این اراضی باید حفظ شود.

اما بخش دیگری از مردم اسرائیل نگاه دیگری به مفهوم امنیت دارند. از نظر آنان، نباید تنها نگاهی نظامی به این موضوع داشت، بلکه باید مسائل سیاسی و حتی فرهنگی و روانی را نیز در نظر گرفت. گویی این افراد در پی نیازهای ضروری خود هستند تا حقوق خود را دست‌کم به صورت جزئی به دست آورند یا گویی شرایط به گونه‌ای پیش می‌رود که ابزاری برای تفاهم و زندگی مشترک با دشمن فراهم خواهد شد. بدین ترتیب می‌توان هرگونه دلیل و انگیزه‌ای را برای مبارزه به وجودِ آورد و از جنگی صحبت کرد که در بلندمدت رخ می‌دهد. چه بسا این درس اصلی باشد که برخی از اسرائیلی‌ها از صلح و آشتی فرانسه و آلمان و بازسازی اروپا پس از جنگ جهانی دوم فراگرفتند.

این نظریه در درجه اول مبتنی بر واقعیتی منطقی است که برتری نظامی اسرائیل همیشگی نخواهد بود و فاصله تکنولوژیکی موجود بین این رژیم و کشورهای عربی به وضوح در حال کاهش است. در نتیجه، پس از گذشت چند سال نظریه نظامی به تنهایی نمی‌تواند امنیت اسرائیل را تضمین کند.

شایان ذکر است در هر دو اردوگاه میزانی برابر از انسان‌ها حضور دارند که از جایگاه مهمی برخوردارند: از یک سو، ژنرال‌ها و استراتژیست‌های بزرگ نظامی و از سوی دیگر، «کسانی که از فاجعه نجات یافتند». با توجه به اینکه بسیاری از ژنرال‌های اسرائیلی از ایده چشم‌پوشی از برخی اراضی و پذیرفتن حقوق فلسطینیان حمایت می‌کنند و در برابر آنان عده دیگری کوچک‌ترین اهمیتی به فلسطینیان نمی‌دهند و از این ایده دفاع می‌کنند که بدون حفظ تمام اراضی اشغالی رسیدن به امنیت امکان‌پذیر نیست، حمایت این نظامیان از حقوق فلسطینیان و چشم‌پوشی از برخی اراضی اشغالی هیچ اهمیت و ارزشی ندارد. در این زمینه ذکر دو موضوع ضروری است:

۱. ژنرال‌های ارتش اسرائیل پیش از موعد، وضع احکام را اعلام می‌کنند و در زمان [اجرای] آن در پی کار جدیدی هستند و با توجه به اینکه حوزه کاری این افراد با طرح فریضه‌ها همراه است، جذب احزاب اصلی می‌شوند که پیوستن به فهرست‌های انتخاباتی کنست را به آنان پیشنهاد می‌کنند.

۲. ورود به حیات سیاسی بزرگ‌ترین مشوق و انگیزه هم برای افسرانی است که همیشه در رؤیای تعیین سرنوشت کشور خود هستند نه اینکه تسلیم تصمیمات دیگران شوند و هم برای کسانی که معتقدند بهتر از دیگران می‌دانند که چه کاری باید انجام گیرد. به همین دلیل، نظامیان حضور پررنگی در کنست اسرائیل دارند. از سوی دیگر، برخی از این ژنرال‌ها در طول خدمت خود در ارتش فرصت طرح دیدگاه‌های سیاسی و ایدئولوژیک خود را از دست نمی‌دهند. از این رو، به نظر می‌رسد این ایده که ارتش اسرائیل یک جسم مرده و بی‌حرکت نیست، ایده‌ای مغایر واقعیت باشد و رویکرد سیاسی افسران ارتش پس از خروج آنان از ارتش در اکثر مواقع متفاوت با آن چیزی است که در زمان خدمت خود بروز می‌دادند.

طبیعی است برخی موارد استثنایی وجود داشته باشد؛ مانند ژنرال ماتی بیلید که در جنگ سال ۱۹۶۷ عضو ستاد کل ارتش بود و بعدها در فهرست چپ‌گرای یهودی- عربی، برای ورود به کنست، قرار گرفت یا وضعیت همکار او رحاوام زئیفی که حزب راست‌گرای مولیدت را رهبری کرد. این حزب آشکارا خواهان بیرون راندن فلسطینیان از سرزمین‌های اشغالی فلسطین است.

با توجه به اینکه در تصور اکثر مردم اسرائیل «حقوق دیگران» وجود خارجی ندارد یا اگر این حقوق برای فلسطینیان وجود داشته باشد، صرفاً نظری است و از لحاظ عملی قابل تحقق نیست، به سختی می‌توان از تصور صلحی عادلانه و فراگیر صحبت کرد. ممکن است در اسرائیل تلاش‌هایی برای سازش‌های موقت یا سازش‌های اجباری صورت گیرد، اما این تلاش‌ها به هیچ وجه برای صلح عادلانه و فراگیری نیست که باعث پایان دادن به منازعه می‌شود.

بدین ترتیب، هر گونه تلاشی برای پرداختن به نظریات پیچیدهٔ چشم‌انداز سیاسیِ خشونت‌آمیزِ موجود در اسرائیل ـ و در نتیجه در منطقه ـ نمی‌تواند تلاشی واقعی و

ملموس باشد؛ به خصوص اگر تحولات اجتماعی و سیاسی مهمی که رژیم صهیونیستی در طول دو دهه شاهد آن بوده است، به صورت عمیق و دقیق مورد بررسی قرار گیرد. این تحولات از انقلاب سال ۱۹۷۷ و به قدرت رسیدن راست‌گرایان شوونیست به رهبری مناخیم بگین آغاز شد، سپس با ترور اسحاق رابین به مرحله‌ای اساسی رسید و در ادامه نیز به مرحله کنونی رسیده که با بحران شدید، خشونت و تمایل به عوام‌فریبی دولت‌های باراک، نتانیاهو و شارون نمود پیدا می‌کند.

شائول شندلر، پژوهشگر اسرائیلی در مسائل اجتماعی، تحولات خشونت‌آمیزی را که راست‌گرایان اسرائیلی از زمان به قدرت رسیدن خود تا امروز ایجاد کرده‌اند، این‌گونه توصیف می‌کند: «تحولاتی بنیادین در دو سطح اجتماعی و سیاسی زندگی ما رخ داده، به گونه‌ای که بخشی از این تحولات گرایش‌هایی پیدا کرده است که تغییر یا حذف آن امکان‌پذیر نیست». شندلر معتقد است این تحولات را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:[۱۶]

۱. جناح راست اسرائیل باعث ظهور گرایش‌هایی مثل فرقه‌گرایی و عوام‌فریبی سیاسی شده است که در عمق جامعه اسرائیل پنهان بود.

۲. رهبران مختلف این جناح (بگین، شارون، شامیر، آرنس،* ایتان، لیوی، نتانیاهو و...) نیروی محرک جدیدی به موضوع «سرزمین کامل اسرائیل» دادند و این مسأله به جریانی انعطاف‌ناپذیر و محوری پیشرو برای تفکر سیاسی حاکم در اسرائیل تبدیل شد.

۳. جنگ اسرائیل علیه لبنان در سال ۱۹۸۲ و نتایج منفی و ناکامی‌های آن باعث بی‌اعتمادی مردم، از جمله نظامیان، نسبت به قصد و نیت‌های حاکمان شد. به گونه‌ای که هر گونه اقدام برای جنگ مشکلاتی در پی داشت و سربازان در آینده از خود خواهند پرسید آیا واقعاً راه دیگری وجود نداشت؟ آیا تنها گزینه موجود یک حمله نظامی دیگر، مثل آن چیزی است که در سال ۱۹۸۲ رخ داد؟ به عبارت دیگر، جنگ لبنان باعث شد تا شهروندان اعتماد خود را نسبت به حکومت از دست بدهند.

٤. در بین اکثر مردم اسرائیل تحولی به وجود آمد، به گونه‌ای که تعصبات قومی و خوی تجاوزگری آنان بیشتر شد و برای راه‌حل‌های میانه آمادگی کمتری از خود نشان می‌دادند.

---

* موشه آرنس از رهبران لیکود و وزیر دفاع اسرائیل بود ـ م.

آنچه می‌توان به طور خلاصه از موارد فوق نتیجه‌گیری کرد حالتی دائمی از عدم اجماع ملی و یک دسته‌بندی سیاسی و ایدئولوژیک خاص در برابر ناتوانی تجاوزهای وحشیانه اسرائیل به لبنان و فلسطین در تحقق اهداف استراتژیک کامل این رژیم است که دوباره بحث و جدل‌های سیاسی و فکری را در خصوص اخلاقی بودن یا نبودن خشونت‌های نظامی و میزان توان آن در تحقق اهداف سیاسی و استراتژیک صهیونیسم برانگیخته است. در این باره کافی است به جنگ هفت روزه یا آنچه عملیات تصفیه‌حساب نامیده می‌شود (۱۹۹۳) و عملیات خوشه‌های خشم (۱۹۹۶) اشاره کنیم که باعث شد جنایات وحشیانه‌ای در حق غیرنظامیان بی‌گناه لبنانی صورت گیرد، در حالی که این افراد تحت حمایت نیروهای بین‌المللی بودند.

ایزن اشتاین، جامعه‌شناس اسرائیلی، روی آوردن به خشونت افراطی در جامعه اسرائیل را این‌گونه شرح داده است: «جامعه اسرائیل نیازمند نمادهای مشترک هویتی است تا بتواند مأموریت‌های خود را به طور شایسته انجام دهد و چنانچه این نمادها وجود نداشته باشد، مانند وضعیتی که امروز شاهد هستیم، به نظر می‌رسد انجام این مأموریت‌ها سخت باشد». به ویژه اگر این مأموریت‌ها از نوع مأموریت‌های بزرگی باشد که صهیونیسم در گذشته و قبل از تشکیل این رژیم آن را دنبال می‌کرد و به بخشی از ایدئولوژی آن تبدیل شده بود. مانند توسعه‌طلبی و تأکید بر حفظ دستاوردهای جغرافیایی به دست‌آمده در سال ۱۹۶۷ که با انتقاد جامعه عرب و بین‌الملل نیز مواجه شد. تمام این مسائل در شرایطی است که سخن از سازش‌های سیاسی درباره بحران‌های مزمن و دشوار منطقه‌ای است که در نظر تمام جامعه بین‌الملل، هم از نظر سیاسی و هم از نظر استراتژیک، بسیار بااهمیت و حساس است.

ایزن اشتاین خطر رویکردهای سیاسی موجود در اسرائیل را با اصطلاح «عملکردِ در حالِ سقوط» سازمان‌هایِ نهادی تفسیر و بر «شدت یافتن درگیری‌ها و منازعات و نبود یک ساختار مشترک برای گفت‌وگو بین فرقه‌های مختلف» تأکید می‌کند.

اما پروفسور دان هورورویچ در خصوص شدت یافتن و انفجار دوباره درگیری‌ها در جامعه اسرائیل هشدار می‌دهد؛ هرچند نوعی سهمیه‌بندی فرقه‌ای و نژادی در انتخابات سراسری وجود دارد و به آرامشی نسبی در برابر اختلافات حزبی انجامیده است، به

ویژه پس از شوک نتایجی که باعث ناامیدی نزدیک به نیمی از مردم اسرائیل شد. هوروویچ معتقد است: «در نظام سیاسی اسرائیل دستگاه‌هایی وجود داشت که به آن اجازه می‌داد منازعات را کنترل کند و به نوعی با آن سازگار شود. اما اکنون شکل منازعات فرق کرده است، به نحوی که برخی از آنها به مسائلی جوهری و اساسی تبدیل شده‌اند و نظام سیاسی [اسرائیل] هم نمی‌تواند با آنها مقابله کند».

درست است که نظام سیاسی اسرائیل تغییر کرده و در سایه انتخاب مستقیم نخست‌وزیر تا حد زیادی با نظام‌های ریاست‌جمهوری هماهنگ است، اما اختیارات نظری و حقوقی که نخست‌وزیر به دست آورده تا حد زیادی در گرو بازی‌های سیاسی داخلی و منازعات نیروها و شخصیت‌های سیاسی است. در این زمینه کافی است به روی کار آمدن سخت و مشکل دولت‌های متعدد در اسرائیل اشاره کنیم. اسرائیل اخیراً به مقتضای شرایط از نظام انتخاب مستقیم نخست‌وزیر صرف نظر کرده است تا به همان نظام قدیمی بازگردد که در آن احزاب از جایگاه برتری برخوردارند؛ زیرا براساس شواهد موجود، فاصله و شکاف بین دو جامعه سیاسی و داخلی در اسرائیل به تدریج در حال افزایش است و برای یک اسرائیلی درک تمایز بین نماینده سیاسی، طبقاتی و اجتماعی خود سخت شده است. این احساس [در بین اسرائیلی‌ها] حاکم است که فسادی حقیقی در سطح سیاسی وجود دارد، بدون اینکه افکار عمومی دلایل مستقیم نهفته در پشت این فساد را درک کند. در بین اسرائیلی‌ها هنوز افرادی از زوال عملی رؤیای اجتماعی صحبت می‌کنند؛ از جمله اینکه پس از سال‌ها جنگ برای اولین‌بار در چشم‌انداز سیاسی اسرائیل یک حزب وجود ندارد که بتوان بدون تردید در مورد آن گفت نماینده محرومان است. همین مسأله موجب افزایش بحران اجتماعی و در نتیجه، شدت یافتن گرایش به سمت اقدامات خشونت‌آمیز و انتقام‌گیری می‌شود و بر ساختار حزبی و سیاسی داخل این رژیم تأثیر می‌گذارد. ژاک دروژی* می‌گوید: «متأسفانه اسرائیلی مهربان و خدمتکار و نیز اسرائیلی شریف قرن بیستم و انسان یهودی جدید و پیشرو همه در مسیر انقراض قرار دارند. ما در هر کجای اسرائیل که باشیم، شمال یا جنوب، شرق یا غرب، خیابان، جاده‌ها، ادارات و حتی در مدارس بیش از پیش با

* Jucques Derogy

کلمات و عملکردهای زشت، خودخواهانه و خصمانه روبه‌رو می‌شویم. دانشگاه‌ها، کیبوتس‌ها و مدارس تلمودی تنها باقی‌مانده‌های خدمت، شرافت و پیشگامی ایده‌آل هستند که اسرائیلی‌ها در جست‌وجوی آرمان و ایده‌آل از دست‌رفته خود بیش از پیش به آنها پناه می‌برند».

دروژی می‌افزاید: «موضع‌گیری «شالوم علنییم» نویسنده یهودی، مربوط به گذشته دور است که یکی از اعضای طایفه او به خدمت ارتش درآمده بود و در پاسخ به افسری که به او دستور شلیک به سمت خطوط دشمن داده بود، گفته بود: اما... من نمی‌توانم این کار را انجام دهم برای اینکه آنجا چند انسان وجود دارد».[۱۷]

اسرائیلِ اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم، اسرائیلی است که به بیماری خشونت مبتلا شده و در آنجا کانون‌های جرم و بزه در جوانب مختلف زندگی روزانه در حال گسترش است. این پدیده در خارج از مرزهای اسرائیل، بالطبع به دلیل مسائل جغرافیایی و به طور خاص به دلیل مسأله زبان ناشناخته است، زیرا زبان عبری تنها در اسرائیل کاربرد دارد و اخبار مربوط به جرم و خشونت به هیچ وجه به روزنامه‌های جهان که فقط به منازعات مسلحانه و اختلافات سیاسی و مرزی توجه دارند، کشیده نمی‌شود.

اگر نگاهی به روزنامه‌های بزرگ اسرائیلی بیندازیم و اخبار مربوط به گروه‌های مافیایی و اعضای آنها را مطالعه کنیم، به فردی مثل آرییه لودوزی، مهاجر روس‌تبار، برمی‌خوریم که خلبان سابق نیروی هوایی اتحاد جماهیر شوروی، افسر دستگاه اطلاعاتی شوروی و مدیر زندان تفلیس در گرجستان بوده است. او در اسرائیل گروهی متشکل از هفده عضو ایجاد کرده است که اکثرشان مدتی را در زندان تفلیس گذرانده‌اند. این گروه در کمتر از سه سال بیش از صد مورد سرقت را مرتکب شده و میلیون‌ها شکل* به دست آورده است. آنان هر بار فعالیت خود را با یک گروه متفاوت و بدون داشتن برنامه کاری مشخص از محل اقامت خود یعنی شهر ناصره آغاز می‌کردند و از آنجا، با یک آمبولانس سراسر این کشور را می‌گشتند. آنان در بیشتر موارد حتی نام روستاهایی را که برای عملیات انتخاب می‌کردند، نمی‌دانستند. آنان شب یا روز وارد خانه‌ها می‌شدند و هر چیز باارزشی را که می‌یافتند برمی‌داشتند و پس از

---

* واحد پول اسرائیل.

آن به آمبولانسی بازمی‌گشتند که یک پرستار رانندگی آن را بر عهده داشت و یکی از آنان هم در عقب آمبولانس بر روی برانکارد کشیده می‌شد. زمانی هم که با ایست و بازرسی پلیس مواجه می‌شدند، آژیر آمبولانس را به صدا درمی‌آوردند و بدین ترتیب، بدون هیچ مشکلی عبور می‌کردند و کار خود را انجام می‌دادند. آنان کالاهای دزدیده‌شده را به مالخر می‌فروختند و سپس به این بهانه که کالاها را با قیمتی کمتر از قیمت بازار فروخته‌اند، دوباره آن را از مالخر می‌دزدیدند و بازی را به همین شکل ادامه می‌دادند. یکی از اعضای این گروه، میخائیل شویلی، یازده سال را در زندان سیبری گذرانده و پس از آن به اسرائیل مهاجرت کرده بود. همین‌طور «جورج اهارون شیلی» که شانزده سال به جرم قتل و حمله مسلحانه در سیبری زندانی بود. مهاجران روسی که از گرجستان به اسرائیل آمدند، دزدان اصلی الماس در فرودگاه بن‌گوریون هستند. آنها در طول پنج سال پنج‌میلیارد دلار دزدی کردند. بدین ترتیب، می‌فهمیم کرملین ترجیح می‌داد از دست کدام گروه از یهودیان رهایی یابد.

برخی از افسران نیروی هوایی اسرائیل با هماهنگی کارمندان نیروی هوایی از هواپیماهای نظامی به منظور وارد کردن وسایل منزل و وسایل الکترونیک به اسرائیل استفاده می‌کردند. تعدادی از سربازان اسرائیلی پس از سرقت اسلحه از زاغه‌های مهمات ارتش دستگیر شدند. گفتنی است در بازار سیاه سلاح‌های متنوعی مثل مسلسل‌های یوزی و کلاشینکوف و بمب و مواد منفجره به شهروندان عرب در ناصره فروخته می‌شود.

روزنامه‌ها هم‌چنین از وجود یک شبکه تایلندی صحبت می‌کنند که در زمینه تجارت مواد مخدر، به ویژه هروئین فعالیت دارد. افراد این گروه برای خرید هروئین به شمال تایلند می‌رفتند و پس از خرید هروئین به قیمت ۱۷ دلار برای هر گرم آن را در اسرائیل به دو برابر این قیمت به فروش می‌رساندند.

تجار منطقه مغدال هاعیمیک در شمال اسرائیل تصمیم گرفتند در اعتراض به ناکارامدی پلیس در برابر تشدید اقدامات خشونت‌آمیز و دزدی در این منطقه و درگیری بین این گروه‌ها دست به اعتصاب بزنند. هم‌چنین رئیس اتاق بازرگانی در شهر رمله در نزدیکی تل‌آویو به مقامات در خصوص گسترش بیش از حد جرم و جنایت در این

شهر هشدار داد. حملات مسلحانه به بانک‌ها و دفاتر پست در تل‌آویو، قدس، رامات گان و رمله بسیار رخ می‌دهد. دزدها با انتخابِ روزِ پرداختِ دستمزدها و حقوق افراد کار خود را انجام می‌دهند که گاهی هم درگیری‌هایی بین پلیس و دزدها رخ می‌دهد. حتی ممکن است در بین خود دزدها نیز نیروهایی از مرزبانان و یگان‌های دیگر وجود داشته باشند.

آماری که در خصوص روسپی‌گری در اسرائیل وجود دارد، نشان می‌دهد نزدیک به ده‌هزار نفر به این کار مشغول هستند که کوچک‌ترین آنان افرادی با سیزده سال سن هستند. حتی برخی از آنان از خانواده‌های شناخته‌شده‌اند. شالوم شوحام، کارشناس جرم‌شناسی در اسرائیل، می‌گوید ٥٤ درصد این افراد که در منطقه تل‌آویو هستند، اصالتی شرقی دارند، ٤٢ درصد از مغرب و سایر کشورهای افریقای شمالی هستند و ٧/١٤ درصد نیز اروپایی‌الاصل هستند. این آمارها در خصوص قوادها هم صدق می‌کند. روسپی‌گری که پس از جنگ شش روزه در سال ١٩٦٧ به کرانه باختری و قدس هم کشیده شده است، بخشی عادی از جامعه اسرائیل به حساب می‌آید. منطقه بزرگ حی الفنادق در خیابان هاریارکون در تل‌آویو، محله تل باروخ در حومه غربی [این شهر]، خیابان هرتزیلیا که کونتری اکوپ در آن واقع است و تمام خیابان‌های اصلی در اسرائیل محدوده کاری روسپی‌هاست.

شایان ذکر است در قانون اسرائیل ماده‌ای وجود ندارد که مانع انجام قدیمی‌ترین حرفه جهان شود.

فصل سوم

خشونت اسرائیلی؛ طرحی سازماندهی‌شده برای کوچاندن فلسطینیان و اشغالگری

تجاوز اسرائیل پس از انتفاضه الاقصی در اواخر سپتامبر ۲۰۰۰ نمونه‌ای از شکل‌های مختلف رویارویی و منازعه [اعراب و اسرائیل] است. این انتفاضه به دنبال حضور آریل شارون، تروریست جنایتکار، در صحن مسجدالاقصی به منظور اثبات حاکمیت اسرائیل بر آن روی داد. کسانی که به دنبال بررسی ماهیت این منازعه هستند، می‌توانند برخی نشانه‌های اقدامات نیروهای اسرائیلی برضد ملت فلسطین را ملاحظه کنند. یکی از مهم‌ترین آنها تأکید این رژیم بر هدف قرار دادن اهداف غیرنظامی و زیرساخت‌های سرزمین‌های فلسطینی و نیز ترور رهبران فلسطینی به منظور محروم کردن ملت فلسطین از رهبرانشان است. هم‌چنین اسرائیل تلاش می‌کند تا ملت به یأس و نومیدی دچار شود و در این راه از به کارگیری جدیدترین سلاح‌های کشنده برضد کودکان و زنان فلسطینی و استفاده از شیوه‌های مختلف برای محاصرهٔ فلسطینیان و گرسنه نگه داشتن آنان هیچ ابایی ندارد. با این حال، اسرائیل تا حد امکان از برخورد مستقیم با فلسطینی‌ها خودداری می‌کند و از سوی دیگر، ساده‌ترین سلاح‌ها و ابزارهای دفاع از خود را از فلسطینیان دریغ می‌دارد.

اگر برای درک هدف سیاسی- نظامی منازعه مسلحانه‌ای که با جدیت دنبال می‌شود، تلاش کنیم، درمی‌یابیم که این هدف «شکستن اراده ملت فلسطین با قرار دادن آنان در معرض شکست‌های بزرگ و مجبور کردن کشورهای عربی به عدم دخالت در این

منازعه است». اما هدف استراتژیک آن «پایان دادن به مقاومت فلسطین و سیطره بر مناطقی است که فلسطینیان در آن زندگی می‌کنند».

اجرای این هدف استراتژیک در بخش نظامی آن با مکلف کردن نیروهای مسلح به انجام مأموریتی عمومی صورت می‌گیرد که می‌توان آن را طی چندین مأموریت انجام داد. به طور کل، مأموریت نیروهای مسلح اسرائیل «از بین بردن زیرساخت‌های اساسی مقاومت فلسطین و بازداشتن نیروهای عربی از کمک نظامی به مقاومت فلسطین» است. اما برخی از مهم‌ترین مأموریت‌های فرعی عبارت‌اند از:

قتل رهبران نظامی فلسطینی، ویرانی زیرساخت‌های مناطقی که مقاومت در آن فعال است، تحمیل محاصره نظامی بر شهرها و روستاهای اصلی عربی، سیطره بر مناطق مهم فلسطینی، ویرانی مراکز رهبری امنیتی فلسطینیان، قطع خطوط کمک‌رسانی به فلسطینیان، سیطره بر مرزهای بین فلسطین و کشورهای عربی همسایه و حمایت از مناطق تحت سیطره اسرائیل در برابر مقاومت فلسطین.

رویکرد استراتژیک رهبران اسرائیل به نیروهای مسلح را می‌توان در ضرورت بازدارندگی مقاومت فلسطین جست‌وجو کرد که با به کارگیری بیشترین حد ممکن از خشونت و تندی عملی می‌شود؛ به ویژه برضد اهدافی که اهمیت سیاسی و اقتصادی دارند یا مناطقی که می‌توانند جزو مناطق امن باشند یا مناطقی که فاقد استحکامات حمایتی هستند، به گونه‌ای که فلسطینیان را به ترک مناطق خود تشویق می‌کند. بخش دیگری از این رویکرد استراتژیک در تداوم ویرانگری و کشتار با هدف اجرای کامل مأموریت ـ صرف نظر از هزینه مادی آن ـ پرهیز کردن از تلفات انسانی و باز گذاشتن دست شهرک‌نشینان اسرائیلی برای اقدام علیه فلسطینیان و حمایت از آنان در برابر مقاومت فلسطین خلاصه می‌شود.

اطلاعات اسرائیل با دستگاه‌های مختلف عمومی، امنیتی و نظامی خود نقشی مهم و اساسی در اجرای این مأموریت‌ها ایفا می‌کند. این دستگاه‌ها مأوریت خود را از طریق جمع‌آوری و پیگیری اطلاعات و نیز همکاری با نیروی هوایی و نیروهای ویژه در ترور رهبران فلسطینی و حمایت از مناطق تحت سیطره اسرائیلی‌ها، به ویژه مناطق مسکونی و پیگیری تحرکات مرزی انجام می‌دهند.

مأموریت اصلی بر عهده بالگردهای اسرائیلی است که با توانمندی خود در نفوذ به مناطق فلسطینی و نیز محروم بودن فلسطینیان از هرگونه وسیله دفاعی در برابر آن متمایز می‌شود. در نتیجه، احتمال وارد شدن خسارت به نیرو اندک است. این بالگردها اهداف مهم به ویژه زیرساخت‌های مناطق فلسطینی و مراکز متعلق به نیروهای امنیتی فلسطین را بمباران می‌کنند، با تعقیب اتومبیل رهبران فلسطینی آنان را در داخل اتومبیل‌ها ترور می‌کنند، مرزهای بین فلسطین با کشورهای همسایه را کنترل می‌کنند، محاصره تحمیل‌شده بر شهرها و روستاهای فلسطینی را زیر نظر می‌گیرند و هر کس بخواهد این محاصره را بشکند، تحت پیگرد و تعقیب قرار می‌گیرد. نیروی هوایی اسرائیل در بازدارندگی کشورهای عربی همسایه فلسطین از کمک به ملت فلسطین با حمله به اهداف نظامی و غیرنظامی و تهدید به بمباران هوایی، نقش اساسی ایفا می‌کند.

نیروی دریایی اسرائیل نیز با کنترل و نظارت بر سواحل فلسطین در اجرای مأموریت‌هایی که گفته شد، مشارکت دارد و در محروم کردن ملت فلسطین از کمک‌هایی که از طریق دریا انجام می‌شود، نقشی اساسی ایفا می‌کند. چه این کمک‌ها نظامی باشد که سلاح و مهمات را شامل می‌شود چه غیرنظامی که ادامه مقاومت و پایداری در برابر بمباران‌های اسرائیل را امکان‌پذیر می‌کند.

البته این بدان معنا نیست که مأموریت نیروی دریایی اسرائیل تنها به آنچه گفته شد محدود می‌شود، بلکه این نیرو از طریق دریا برخی اهداف نزدیک به ساحل را هدف قرار می‌دهد و برای حمله به اهداف فلسطینی نزدیک ساحل، نیروهای ویژه را در سواحل پیاده می‌کند. هم‌چنین با تهدید به بمباران از طریق دریا و محاصره دریایی، کشورهای عربی همسایه فلسطین را از کمک به ملت فلسطین باز می‌دارد.

توپخانه اسرائیل هم در اجرای مأموریت‌های تخریب نقش فعال دارد، به ویژه علیه اهداف گسترده‌ای که نیازمند دقت بالایی نیست. این نیرو مأموریت‌هایی انجام می‌دهد که تأثیر روانی دارد و باعث ترس و وحشت شهروندان فلسطینی می‌شود و زیرساخت‌های سرزمین‌های تحت کنترل تشکیلات خودگردان فلسطین را ویران می‌کند. از دیگر اقدامات توپخانه اسرائیل آماده کردن شرایط برای حمله نیروهای ویژه و نیروهای زمینی است و نیز حمایت، کمک و همکاری با این نیروها پس از کنترل و

استیلا بر مناطقی که به آن حمله می‌شود.

طبیعی است که این توپخانه در حمایت از مناطق مرزی و به منظور جلوگیری از نفوذ و تجاوز کشورهای دیگر [به اسرائیل] مشارکت داشته باشد. تانک‌های توپ‌دار اسرائیلی گاهی در اجرای این ماموریت‌ها شرکت می‌کنند؛ هر چند وظیفه اصلی آنها در چارچوب مأموریت‌های نیروهای زمینی است.

وظیفه نیروهای زمینی که نیروهای پیاده، تیپ‌های زرهی و نیروهای ویژه را شامل می‌شود، در درجه اول عبارت است از: اشغال مواضع قابل تسلط در اطراف و داخل شهرها و روستاهای فلسطینی، ایجاد ترس و وحشت در دل ساکنان فلسطینی با شلیک مستقیم به سمت اهداف غیرنظامی فلسطینی و محاصره شهرها و روستاهای فلسطینی از طریق حفر کانال در اطراف این شهرها و روستاها، ایجاد و ساخت موانع و کنترل گذرگاه‌ها و منافذی که در این موانع وجود دارد.

وظیفه نیروهای ویژه نیز ترور [شخصیت‌های فلسطینی] از فاصله نزدیک و اقدامات محدود با یورش به اهداف به نسبت کوچک است. حضور این نیروها در کنار اهداف به گونه‌ای است که از فاصله دور قابل شناسایی نیستند. از دیگر وظایف نیروهای زمینی یورش به مناطق مسکونی اردوگاه‌های پرجمعیت آوارگان است که با هدف تخریب و از بین بردن برخی زیرساخت‌ها، مراکز نیروهای امنیتی فلسطینی و مناطقی صورت می‌گیرد که مقامات اسرائیلی معتقدند تشکیلات مقاومت در این مناطق قرار دارد. این نیروها گاهی اهداف مورد نظر خود را در داخل این مناطق حفظ می‌کنند، اما کار اصلی آنان اجرای مأموریت و عقب‌نشینی با هدف دوری از خسارت‌ها، به ویژه تلفات انسانی است. اقداماتی با همین شیوه در خان یونس و رفح واقع در نوار غزه انجام گرفت.

اهدافی که توسط این نیروها حفظ می‌شود، به گونه‌ای انتخاب می‌گردد که مشرف بر تمام مناطق اطراف خود باشد. نیروهای زمینی در اجرای مأموریت‌های خود به شیوه‌ای عمل می‌کنند که فلسطینیان مجبور شوند محل سکونت خود را ترک کنند یا دست‌کم از مقاومت در برابر اشغالگران صهیونیست دست بردارند.

طبیعی است مأموریت محافظت و نگهبانی مرزها برعهده نیروهای زمینی است که با همکاری نیروهای دیگر انجام می‌گیرد؛ هم‌چنان که کنترل بنادر، فرودگاه‌ها و خطوط

تماس بین مناطق فلسطینی با سایر سرزمین‌های اشغالی بر عهده همین نیروها قرار دارد.

نیروی زمینی با مشارکت نیروهای امنیتی و پلیس اسرائیل از اهداف اسرائیلی در شهرهای یهودی‌نشین حمایت می‌کند. همان‌گونه که حمایت از شهرک‌نشینان از جمله شهرک‌نشینان افراطی که اقدامات خشونت‌آمیز و تروریستی وحشیانه‌ای برضد شهروندان فلسطینی انجام می‌دهند، از جمله وظایف این نیروها به حساب می‌آید.

بدون شک، اقدامات نظامی اسرائیل پیامدهایی برای تمام گروه‌های جامعه اسرائیل دربر خواهد داشت و طبیعی است باعث تقویت نژادپرستی و احساس برتری‌طلبی در برخی یهودیان اسرائیل به ویژه متعصب‌های ملی‌گرا و مذهبی شود. پیامدهای منفی که عملاً وجود دارد، عبارت است از: تداوم و تشدید منازعه بین مقامات اسرائیلی با ملت فلسطین و ادامه مقاومت فلسطینی در برابر اشغالگری اسرائیل که حمله به اهداف اسرائیلی را نیز دربرمی‌گیرد و نتیجه آن خسارت‌هایی است که به اسرائیلی‌ها وارد می‌شود؛ همین‌طور احساس عدم امنیت و مجبور شدن برای ادامه اقدامات احتیاطی که برای رسیدن به امنیت اتخاذ می‌شود.

اقدامات نظامی اسرائیل باعث تندروی و خشونت بیشتر عناصر افراطی و نژادپرست اسرائیلی می‌شود و آنان را تشویق می‌کند به اقدامات تروریستی خود برضد فلسطینیان و اعراب ادامه دهند. به تصور آنان، باید به مقاومت عربی پایان داد حتی اگر بیش از آنچه انتظار می‌رفت ادامه پیدا کند. براساس همین تصور، پیش‌بینی می‌شود فلسطینیان پس از گذشت مدتی نه چندان طولانی از جهاد و مقاومت خود دست برخواهند داشت و چه بسا از سرزمین‌ها و مناطق خود هم دست خواهند کشید. بدین ترتیب، رؤیای حفظ دولت عبری و چه بسا اسرائیل بزرگ محقق خواهد شد و حتی اراضی که اسرائیل در اختیار تشکیلات خودگردان فلسطینی قرار داد مجدداً تحت سیطره و استیلای اسرائیل قرار خواهد گرفت. از نظر این گروه از اسرائیلی‌ها، این وضعیت به معنای تسلیم شدن کشورهای عربی در برابر سیطره اسرائیل و عادی شدن روابط اسرائیل با آنهاست. اما اکثر این پیامدها محدود به گروه کوچکی است و اکثریت یهودیان سرزمین فلسطین را شامل نمی‌شود.

مقاومت فلسطینی برضد اهداف اسرائیلی باعث به وجود آمدن دو احساس متناقض

می‌شود: از یک سو، به تقویت تمایل به انتقام‌گیری به ویژه در بین اسرائیلی‌های متعصب می‌انجامد و از سوی دیگر، هم‌زمان موجب ناامیدی جامعه اسرائیل می‌شود، زیرا نیروهای اسرائیلی در حمایت از آنان در برابر حملات فلسطینیان شکست خورده‌اند.

بدون شک، تأثیر بزرگ‌تر قتل و کشتارها و پیامدهای آن بر جامعه اسرائیل به وجود آمدن این احساس در بین اسرائیلی‌هاست که اسرائیل تنها مکانی در جهان است که یهودیان احساس می‌کنند در معرض تهدید قرار دارند و امنیت هم ندارند یا اینکه دست‌کم اسرائیل جزو مناطق پرخطر برای یهودیان به حساب می‌آید. بدین ترتیب، جذابیت و شکوهی که برای اسرائیل تصویر می‌شد حالت معکوس پیدا کرده و باعث شده است تا اسرائیلی‌ها در حساب‌های خود تجدید نظر کنند. از این رو، احتمال مهاجرت از اسرائیل به خارج آن تقویت شده است، به خصوص که جامعه اسرائیل مهاجران جدیدی را شامل می‌شود که از مکان‌های مختلفی مثل روسیه، جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی سابق، اتیوپی و یمن به این کشور آمده‌اند و آن انگیزه‌های پیشین را ندارند.

ادامه مقاومت و اقداماتی که برضد اهداف اسرائیل انجام می‌دهد، این احساس را در جامعه اسرائیلی تقویت کرده و کاملاً مشخص است که آمادگی جوانان اسرائیلی برای کار و خدمت در نیروهای مسلح به شدت کاهش یافته است و آنها از خدمت نظامی فراری هستند. این موضوع باعث نگرانی و شکایت فرماندهان نظامی اسرائیلی نیز شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. رشاد عبدالله الشامی، عالم المعرفة، الشخصیة الیهودیة الاسرائیلیة و الروح العدوانیة، ص ۲۸ و پس از آن.

۲. همان، ص ۳۱.

۳. همان.

۴. رشاد عبدالله الشامی، «اشکالیة الهویة فی إسرائیل»، *عالم المعرفة*، ش ۲۲۴، ص ۲۲۲ و پس از آن.

۵. همان، ص ۲۲۶.

۶. یهو شفاط هرکابی، *ساعة إسرائیل المصیریة*، *الهیئة العامة للاستعلامات*، کتب مترجمة (۷۹۴)، ص ۱۷۴.

۷. رشاد عبدالله الشامی، پیشین، ص ۲۲۸.

۸. *جروزالم پست*، ۱۹۸۲/۳/۱۲.

۹. رشاد عبدالله الشامی، پیشین، ص ۲۳۰.

۱۰. همان، ص ۲۳۲.

۱۱. همان.

۱۲. همان.

۱۳. مجله *شؤون الاوسط*، ش ۴۹، فوریه ۱۹۹۶، ص ۵۵.

۱۴. *هاآرتس*، ۱۹۹۳/۲/۶.

۱۵. *دافار*، ۱۹۸۶/۶/۱۱.

۱۶. *شؤون الاوسط*، ش ۵۲، ۱۹۹۶، ص ۱۳۶.

۱۷. جاک دیروجی، المافیا فی اسرائیل، بیروت: المؤسسة الجامعیة للدراسات و النشر، ص ۲۲۲.

بخش نهم

فلسفه خشونت و کوچاندن فلسطینیان

فصل اول
پیشینهٔ تاریخی

تخلیه کردن سرزمین فلسطین از تمام یا حداکثر ساکنان آن یکی از اصول اندیشه صهیونیسم و امری منطقی و قابل درک است؛ زیرا با تسلط بر سرزمینی که ساکنانش حضور دارند، تأسیس کشور یهودی غیرممکن می‌شود و دولتی شکل می‌گیرد که ساکنانش صرف نظر از گرایش‌ها و وابستگی‌های دینی و نژادی، هویت خود را از وابستگی نژادی اکثریت این دولت به دست می‌آورند. اما چنین دولتی تحقق رؤیای صهیونیسمی که آروزی تأسیس یک دولت- گتو را دارد، نیست. بر این اساس، حذف اعراب از سرزمین فلسطین به امری ضروری تبدیل می‌شود. نژادپرستی صهیونیستی یک مسأله عَرَضی یا حذف یک خلق و خوی و عادت یا شورش یک فرد یا گروهی از افراد نیست، بلکه ویژگی بنیادینی است که رؤیای صهیونیسم را محقق می‌کند و در صورتی که ساکنان اصلی سرزمین فلسطین از آن بیرون رانده نشوند، این رؤیا تحقق نمی‌پذیرد. به همین علت، تمام صهیونیست‌ها با تمام گرایش‌های سیاسی و فرقه‌ای در این ساختار نژادپرستانه نقش دارند و برای رشد آن تلاش می‌کنند. هر شهرک‌نشین یهودی که به سرزمین فلسطین وارد می‌شود حتی اگر حامل پیام آزادی، برادری و برابری باشد، در ریشه‌کن کردن فلسطینیان از سرزمین خود و تحریف روابط اجتماعی، اقتصادی و تاریخی آنان نقش خواهد داشت و خواه، ناخواه به تقویت جامعه شهرک‌نشینی که

براساس غصب [سرزمین دیگران] شکل گرفته است، کمک خواهد کرد. این یک چالش اخلاقی حقیقی است که اسرائیلی‌های مخالف صهیونیسم و کسانی که در سرزمین فلسطین اشغالی به دنیا آمده‌اند با آن مواجه هستند. یسرائیل زنگویل با تأکید بر این موضوع می‌گوید: «اگر بخواهیم کشوری را به ملتی بدون سرزمین بدهیم، احمقانه است که اجازه دهیم ملتی در این وطن شکل گیرد».

در اکثر تجارب استعمارگرانه جایگزینی (جایگزین کردن ملتی به جای ملتی دیگر) مشکل جمعیتی به شیوه‌های مختلفی مانند کوچاندن، قتل‌عام و سرکوب، ازدواج و ادغام شدن در ساکنان اصلی یا با ترکیبی از تمام این شیوه‌ها حل شده است. اما تجربه شهرک‌نشینی صهیونیستی با اکثر این تجارب فرق دارد و تفاوت آن در موارد زیر نمود پیدا می‌کند:

۱. در اواخر قرن نوزدهم، یعنی پس از تجربه‌های دیگر، آغاز شد.

۲. در مناطقی دور از جهان قدیم (مثل امریکای شمالی و جنوبی، استرالیا و نیوزیلند) انجام نشد، بلکه در مرکز مشرق عربی و در منطقه‌ای با تراکم جمعیتی بالا حاصل شد که دارای تاریخی طولانی و تمدنی ریشه‌دار است و دامنه آن به خارج از مرزهای فلسطین هم گسترش می‌یابد.

به همین علت، راه‌حل کوچاندن فلسطینیان تا حدودی سخت بود، قتل‌عام و سرکوب آنان تقریباً غیرممکن می‌نمود و ازدواج و ادغام شدنشان هم اساساً مطرح نبود. این وضعیت باعث شد تا مسأله جمعیتی و تاریخی فلسطین به سادگی و به شیوه سنتی استعمار که در مراحل تاریخی گذشته در مناطق دیگر انجام شده بود، قابل حل نباشد. بر این اساس، تداوم بحران و خشونت امری قابل پیش‌بینی است.

با توجه به آنچه گفته شد، درمی‌یابیم که در برنامه‌ریزی صهیونیسم هدف، بیرون راندن و کوچاندن ساکنان اصلی سرزمین فلسطین و جایگزین کردن اجتماع صهیونیستی است. این موضوع امری حتمی و قطعی است تا برپایی دولت یهودی خالص که با هیچ شائبه نژادی، تمدنی و تاریخی دیگری تحریف نشود، تحقق یابد. به همین علت، شعار «سرزمین بدون ملت» مطرح شد که برخاسته از منطق صهیونیسم است و اخراج فلسطینیان را به امری قطعی و حتمی تبدیل می‌کند. شایان ذکر است زمانی که هرتزل

نامه‌ای به ژوزف چمبرلین، وزیر مستعمرات انگلیس، درباره قبرس نوشت و این منطقه را مکان مناسب دیگری برای اسکان صهیونیست‌ها توصیف کرد، در ترسیم خطوط کلی برای تخلیه ساکنان این منطقه بدون هیچ تردیدی گفت: «مسلمانان کوچ خواهند کرد، اما یونانی‌های قبرس با خوشحالی سرزمین خود را با قیمت بالایی خواهند فروخت و سپس به یونان یا [جزیره] کرت مهاجرت خواهند کرد».

یسرائیل زنگویل، متفکر صهیونیست، در نوشته‌های اولیه خود بر ضرورت اخراج اعراب و کوچاندن آنان تأکید می‌کند و می‌گوید: «نباید به اعراب اجازه داد در برابر تحقق پروژه صهیونیسم اقدامی انجام دهند. در واقع، باید آنان را قانع کرد که به صورت دسته‌جمعی مهاجرت کنند... مگر تمام جهان عرب متعلق به آنان نیست... دلیل خاصی وجود ندارد که اعراب به این چند کیلومتر بچسبند... آنان بدویان چادرنشینی هستند که خیمه‌های خود را جمع و در سکوت و خفا از مکانی به مکان دیگر نقل مکان می‌کنند».

بدین ترتیب، مشخص می‌شود هدفِ تخلیهٔ سرزمین فلسطین از ساکنان آن هدفی صهیونیستی است و آنچه آن را قطعی می‌کند، ضرورت منطق افسانه و خشونت صهیونیستی است که در شخصیت نژادپرست یهودی ریشه دارد. صهیونیست‌ها برای تحقق طرح‌های خود تاکتیک‌های مختلفی را دنبال کردند. به عبارت دیگر، خشونت مسلحانه تنها ابزار آنان نبود، بلکه به وسایل دیگری هم متوسل شدند. جو مبلوفتس، جامعه‌شناس یهودی لهستانی، هرتزل را به ساده‌انگاری سیاسی متهم می‌کند و سپس از او می‌پرسد: «آیا می‌خواهی کشوری را بدون خشونت مسلحانه و نیرنگ تأسیس کنی؟ این‌گونه ... به صورت مرحله‌ای وحشتناک؟» به طور قطع، خشونت مسلحانه و نیرنگ دو ابزاری هستند که صهیونیست‌ها از آنها استفاده می‌کنند. نیرنگ به معنای گسترش وحشت و ترور در بین اعراب و خشونت نیز به معنای مواجه شدن آنان با تروریسم عملی و واقعی است. می‌توان گفت تروریسم آشکار علیه فلسطینیان تا قبل از سال ۱۹۴۸ و همین‌طور کل دوره جنگ به کار گرفته شد، اما گسترش ترس و وحشت در بین ساکنان فلسطین، یعنی جنگ روانی، اخیراً شدت یافته است. تفاوت و تمایزی که بین خشونت مسلحانه و نیرنگ [صهیونیست‌ها] وجود دارد تنها از لحاظ تحلیلی اهمیت پیدا می‌کند؛ زیرا این دو شیوه در یکدیگر تداخل دارند و در واقع، دو عنصر

برای یک برنامه هستند و یکدیگر را تکمیل می‌کنند. برای مثال، در جنایت دیریاسین صهیونیست‌ها به شدت علاقه‌مند بودند همه فلسطینیان از آنچه اتفاق افتاد مطلع شوند تا از این طریق بتوانند ترس و وحشت را در دل آنان بکارند.

یکی از شیوه‌های رایج جنگ روانی استفاده از بلندگو و رادیو بود تا از طریق آن جوی از ترس جمعی بین ساکنان ایجاد شود و رهبران آنان به دنبال انقلاب‌های پی‌درپی نباشند. حییم وایزمن در توضیح نتایج تروریسم و نیرنگ صهیونیست‌ها می‌گوید: «خروج جمعی اعراب مأموریت اسرائیل را ساده کرد و موفقیتی دوجانبه به حساب می‌آمد: پیروزی منطقه‌ای و حل نهایی مشکل جمعیت. یک سرزمین وقتی از ساکنانش تخلیه شد به سرزمینی بدون ملت تبدیل می‌شود تا ملتی که سرزمینی برای خود ندارد وارد آن شود».

فصل دوم

نمونه‌هایی از کشتارهای صهیونیستی

خشونت صهیونیستی به طور خاص پس از پیروزی بزرگ و چشمگیر ارتش اسرائیل در برابر ارتش‌های عربی در سال ۱۹۶۷ افزایش یافته است. پس از جنگ و تسلط صهیونیست‌ها بر بخش بیشتری از اراضی فلسطینی و با وجود مخالفت اعراب با تسلیم شدن در برابر شروط صهیونیستی، اسرائیل چاره‌ای نداشت جز اینکه امنیت خود را تأمین کند. به همین دلیل، پس از سال ۱۹۶۷ جنایات متعددی مرتکب شد که برخاسته از روحیه کینه‌جویی، خشونت‌طلبی و سادیسم در عقل و قلب مهاجران یهودی بود. از مهم‌ترین این جنایت‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. کشتار کارخانه ابوزعبل (۱۲ فوریه ۱۹۷۰)

در شرایطی که جنگ فرسایشی بین مصر و اسرائیل تنها به مقرهای نظامی در جبهه‌های جنگ محدود شده بود، صبح روز دوازدهم فوریه ۱۹۷۰ بمب‌افکن‌های اسرائیلی به کارخانه ابوزعبل، متعلق به شرکت دولتی صنایع فلزی، حمله کردند. در زمان حمله ۱۳۰۰ کارگر نوبت کاری صبح در کارخانه مشغول کار بودند. نتیجهٔ این یورش کشته شدن ۷۰ کارگر، مجروح شدن ۶۹ کارگر دیگر و آتش گرفتن کارخانه بود.

۲. کشتار بحر البقر (۸ آوریل ۱۹۷۰)

این جنایت نیز تحت تأثیر جنگ فرسایشی اتفاق افتاد و در جریان آن بمب‌افکن‌های

اسرائیلی به مدرسه کوچکی که کودکان کشاورزان روستای بحر البقر در آن درس می‌خوانند، حمله کردند. این روستا از توابع استان الشرقیه است. بمب‌افکن‌های اسرائیلی بیش از ده دقیقه به طور مداوم مدرسه را بمباران کردند که نتیجه آن کشته شدن ۱۹ کودک بی‌گناه و مجروح شدن ٦۰ کودک دیگر بود. شایان ذکر است هیچ هدف نظامی در این روستا وجود نداشت.

۳. کشتار صیدا (١٦ ژوئن ۱۹۸۲)

این جنایت در جریان تجاوز اسرائیل به لبنان اتفاق افتاد و نیروهای اشغالگر اسرائیلی در یک عملیات کشتارجمعی حداقل ۸۰ غیرنظامی را که در پناهگاه‌های شهر صیدا مخفی شده بودند، به قتل رساندند.

٤. کشتار صبرا و شتیلا (١٦ آگوست ۱۹۸۲)

این جنایت پس از ورود نظامیان صهیونیست به بیروت، پایتخت لبنان، و سیطره یافتن بر بخش غربی این شهر در دو اردوگاه آوارگان فلسطینی صبرا و شتیلا رخ داد. ورود نیروهای اسرائیلی به بیروت به نوبه خود نقض توافق‌نامه‌ای بود که زیر نظر ایالات متحده امریکا امضا شده بود و براساس آن، نیروهای مقاومت فلسطین از این شهر خارج شدند.

نیروهای اسرائیلی به لطف جنایت وحشتناک نیروهای لبنانی «الکتائب» فضا را برای این کار آماده کرده بودند. نیروهای الکتائب این جنایت را در انتقام از فلسطینیان و هم‌پیمانان لبنانی آنها به علت کشته شدن بشیر جمیل، فرمانده نیروهای مسیحی لبنانی ـ که با اسرائیل همکاری می‌کرد ـ انجام دادند. با آنکه این اردوگاه‌ها از نیروهای نظامی فلسطینی تخلیه شده بودند، توپخانه و هواپیماهای اسرائیلی آنها را گلوله‌باران کردند و ورودی‌های اردوگاه‌ها هم توسط نیروهای اسرائیلی بسته شد و نیروهای الکتائب که تشنه انتقام بودند وارد اردوگاه شدند. این جنایت پیش چشم فرماندهان و سربازان اسرائیلی بیش از یک روز کامل ادامه یافت و نیروهای اسرائیلی که اردوگاه را در احاطه خود داشتند، کمک‌های جنگی و غذایی برای نیروهای الکتائب فراهم می‌کردند.

در حالی که این جنایت در طول روز جمعه و صبح شنبه ادامه داشت، رون بن‌یشای، تحلیلگر نظامی اسرائیل، آریل شارون، وزیر دفاع اسرائیل، در دولت مناخیم بگین را از خواب بیدار کرد تا خبر وقوع این جنایت را به اطلاع او برساند که او در پاسخ با خونسردی گفت: «روز خوبی است».

پس از مدتی بگین در برابر کنست حاضر شد تا بگوید «عده‌ای بیگانه بیگانگان دیگری را کشتند... ما باید چه کنیم؟» براساس گزارش کمیته اسرائیلی «کاهان»، بگین، اعضای دولت و فرماندهان ارتش او مسئول این جنایت هستند، زیرا آنان بودند که تصمیم گرفتند نیروهای الکتائب وارد اردوگاه شوند و در ارتکاب این جنایت به آنان کمک کردند. اما این کمیته به بیان اینکه نخبگان صهیونیست اسرائیل مسئول غیرمستقیم این جنایت هستند و همین‌طور به برکناری آریل شارون و عدم تمدید دوره رافائیل ایتان، رئیس ستاد ارتش، پس از پایان دوره خدمت او در آوریل ۱۹۸۳، اکتفا کرد.

اما یکی از مسئولان ناوگان دریایی امریکا که در سواحل بیروت لنگر انداخته بود، در گزارشی که به پنتاگون ارسال شده بود و به بیرون از آن درز کرد، تأکید کرده بود نخبگان سیاسی و نظامی اسرائیل مسئول مستقیم این جنایت هستند. او این سؤال را مطرح کرده بود که «اگر این اعمال جنایت جنگی نیست، پس چیست؟» متأسفانه این گزارش نیز مانند گزارش کمیته کاهان مورد توجه واقع نشد. البته این افسر امریکایی که استون برنت نام دارد، به ثبت تمام جزئیات این جنایت و جلسات متعددی پرداخت که فرماندهان الکتائب به عنوان مجریان مستقیم آن (به ویژه ایلی حبیقه) با فرماندهان و سیاستمداران اسرائیلی ـ که به آنان کمک می‌کردند ـ داشتند.

جنایت صبرا و شتیلا موجب به شهادت رسیدن ۱۵۰۰ فلسطینی و لبنانی بی‌گناه شد که در بین آنان عده‌ای زن و کودک نیز دیده می‌شدند. نیروهای الکتائب صدها نفر را به صورت نیمه‌جان رها و بارها به زنان تجاوز کردند. این جنایت در شرایطی رخ داد که مبارزان فلسطینی در اردوگاه نبودند و هیچ سلاحی هم آنجا وجود نداشت. علاوه بر این، امریکا تعهد داده بود پس از خروج نیروهای مقاومت فلسطین از لبنان از غیرنظامیان بدون سلاح فلسطینی و هم‌پیمانان لبنانی آنان حمایت خواهد کرد.

جنایت صبرا و شتیلا برای تحقق دو هدف انجام شد: اول، از بین بردن روحیه

فلسطینیان و هم‌پیمانان لبنانی آنان؛ دوم، مشارکت در برافروختن آتش فتنه و دشمنی‌های فرقه‌ای بین لبنانی‌ها.

۵. کشتار اردوگاه عین الحلوه (۱۵ می ۱۹۸٤)

اسرائیل در آستانه عقب‌نشینی قابل انتظار از شهر صیدا در جنوب لبنان، به یکی از مزدوران خود به نام حسین عسکر دستور داد که وارد اردوگاه فلسطینی عین الحلوه در مجاورت شهر صیدا شود و به دنبال او نیروهای ارتش اسرائیل، شامل ۱۵۰۰ سرباز و ۱۵۰ زره‌پوش، به سمت این اردوگاه سرازیر شدند. مهاجمان در پرتو نورافکن‌ها به قتل و کشتار و ویرانی در اردوگاه پرداختند. این وضعیت از نیمه‌های شب تا روز پس از آن ادامه یافت و در صبح این روز نیز نیروهای اسرائیلی با راهپیمایی اعتراض‌آمیز اهالی این اردوگاه برخورد کردند. آنان با محاصره اردوگاه مانع هرگونه ورود و خروجی شدند و حتی تا ساعات پایانی روز آمبولانس‌ها اجازه عبور و مرور نداشتند.

این جنایت باعث کشته و زخمی شدن ۱۵ فلسطینی شد که در بین آنان پیر و جوان و زن و کودک دیده می‌شدند. هم‌چنین ۱٤۰ خانه ویران شد و ۱۵۰ نفر از جمله تعدادی زن و کودک و افراد سالخورده بازداشت شدند.

٦. کشتار سحمر (۲۰ سپتامبر ۱۹۸٤)

در جریان این جنایت نیروهای ارتش اسرائیل به همراه مزدور آنان، آنطوان لحد، به روستای سحمر در جنوب لبنان (بقاع غربی) یورش بردند. این نیروها ساکنان روستا را در میدان مرکزی جمع کردند تا از آنان در خصوص کشته شدن چهار نفر از عناصر مزدور لحد به دست نیروهای مقاومت ملی لبنان در نزدیکی این روستا بازجویی کنند. سربازان اسرائیلی و مزدوران لحد به دستور افسران اسرائیلی و شخص آنطوان لحد به سمت ساکنان بی‌سلاح این روستا تیراندازی کردند که در نتیجه آن ۱۳ نفر شهید و ٤۰ نفر مجروح شدند.

اسرائیل تلاش کرد با این ادعا که تنها نیروهای لحد مسئول این کشتار هستند، از تبعات جنایت خود به همان شیوه‌ای که در جریان کشتار صبرا و شتیلا عمل کرد، فرار

کند. اما بسیاری از افرادی که از کشتار جان سالم به در برده بودند تأکید کردند که تعداد زیادی از عاملان این قتل‌عام به زبان عبری صحبت می‌کردند و به سختی قادر به صحبت به زبان عربی بودند. آنچه در سحمر اتفاق افتاد، نمونه‌ای از وقایع روزانه‌ای بود که لبنان و به ویژه جنوب آن در جریان حمله و اشغال این کشور توسط نیروهای اسرائیلی در ژوئن ۱۹۸۲ شاهد آن بودند.

۷. کشتار حمامات الشط (۱۱ اکتبر ۱۹۸۵)

تقریباً سه سال پس از خروج سازمان آزادی‌بخش فلسطین از بیروت، هواپیماهای اسرائیلی دفاتر رهبران این سازمان را که به تونس نقل مکان کرده بودند، هدف قرار دادند. در جریان حمله این هواپیماها به منطقه حمامات الشط در جنوب پایتخت تونس، ۵۰ نفر شهید و ۱۰۰ نفر مجروح شدند. بمب‌ها و موشک در حالی به سمت این منطقه پرجمعیت نظامی پرتاب شد که خانواده‌های فلسطینی و تونسی در آن با یکدیگر ادغام و آمیخته شده بودند.

تل‌آویو در ادامه شیوه تروریسم صهیونیستی اسرائیلی در حالی که به توان نیروی هوایی خود در ضربه زدن به اهدافی در مغرب افتخار می‌کرد، از اعلام رسمی مسئولیت خود در قبال این حمله هوایی خودداری نکرد.

فصل سوم
سازمان‌های تروریستی صهیونیستی

به نظر می‌رسد نسل جدید صابرا (شهرک‌نشین‌های متولد فلسطین) پس از سال ۱۹۶۷، با وجود خودداری از انجام خدمت نظامی، برای انجام اقدامات نژادپرستانه افراطی و رفتار خصمانه و خشونت‌آمیز در قبال اعراب و فلسطینیان آمادگی بیشتری دارند. این وضعیت باعث ظهور سازمان تروریستی صهیونیستی جدیدی شده که پرسش‌های مهمی را در داخل و خارج اجتماع صهیونیستی برانگیخته است. مسأله جالب توجه این است که نویسندگان اسرائیلی این سازمان‌ها را به از بین بردن مشروعیت کشور متهم می‌کنند. در اینجا مشروعیت معنایی تقلبی دارد، زیرا اقدامات این گروه در راستای همان مشروعیت کلی رژیم صهیونیستی است که مبتنی بر تروریسم است. تلاش برای شناخت صحیح این گروه‌های تروریستی صهیونیستی بدون قرار دادن آنها در چارچوب میراث پیشین تروریسم صهیونیستی که این گروه‌ها توجه و حس بالایی نسبت به آن دارند، امکان‌پذیر نیست. عملیات‌های تروریستی نام‌هایی داشته‌اند که تداعی‌کنندهٔ مفاهیم و معانی تاریخی نسبت به میراث تروریسم صهیونیستی قبل از سال ۱۹۴۸ بوده‌اند. برای مثال، یکی از عملیات‌های سازمان ت.ن.ت (ترور در برابر ترور) به اسم «شلومو بن‌یوسف» نام‌گذاری شد. این تروریست صهیونیست عضو سازمان اتسل بود و به علت ارتکاب اقدام مشابهی در دهه ۱۹۳۰ توسط انگلیسی‌ها اعدام شد. بسیاری از تروریست‌های گروه‌های جدید در بازجویی‌ها تأکید کرده‌اند آنچه انجام می‌دهند کاملاً با میراث گذشته تروریسم صهیونیستی ارتباط دارد. یکی از پاسخ‌های این افراد بدین

صورت است: «ما همان‌گونه عمل کردیم که سازمان‌های اتسل، هاگانا و لحی و افرادی مثل بن‌گوریون، بگین و شامیر در گذشته انجام داده‌اند».

در مصاحبه‌ای که در روزنامه‌های اسرائیلی چاپ شد، اندی گرین، تروریست صهیونیست عضو سازمان ت.ن.ت، این سؤال را پرسید: «من نمی‌توانم تعداد خیابان‌هایی را بشمارم که نام دیوید دازل دارد. وی در سال ۱۹۳۹ بمبی را در بازاری عربی کار گذاشت که باعث کشته شدن بیست نفر شد. وقتی کار او درست بوده است، چرا کار من اکنون اشتباه است؟»

نمی‌توان گفت ظهور این گروه‌ها «پدیده‌ای حاشیه‌ای» یا «غیرمنتظره» برای رژیم صهیونیستی است. ادعای ناراحتی، سرگشتگی، نادانی، جست‌وجوی توجیه روانی خاص یا دلایل اجتماعیِ استثنایی برای عملکرد این تروریست‌ها فایده‌ای ندارد. این گروه‌های خشن کاملاً با شهرک‌نشینی مرتبط‌اند و فعالیتشان همراه با افزایش فعالیت‌های شهرک‌نشینی افزایش می‌یابد. بنابراین، عجیب نیست که ببینیم شهرک‌ها زمینه جمعیتی مناسبی برای سازمان‌های تروریستی و اقدامات خشونت‌آمیز فراهم می‌کنند. شایان ذکر است که جنبش‌های فعال شهرک‌نشینی مثل «گوش آمونیم» و احزابی مثل «هتحیا» و «تسومیت» که صدایی بلند در دعوت سیاسی به شهرک‌نشینی دارند، چارچوبی سیاسی برای این سازمان‌ها فراهم می‌کنند.

وحدت دیالکتیکی که در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در رابطه بین تروریسم دولتی اسرائیل و گروه‌های تروریستی صهیونیستی وجود داشت، به عنوان دلیلی برای اختفای آرام اکثریت این گروه‌ها تفسیر می‌شود. این اختفا در چارچوب ادامه ویژگی‌های کلی تروریسم صهیونیستی اسرائیل به «ذوب و حل شدن» نزدیک بود. می‌توانیم این اختفای آرام یا ذوب شدن را که برای این گروه‌ها رخ داد به ایفای نقش مستقل در حلقه‌های میانی توسط این گروه‌ها بین تروریسم دولتی و تروریسم شهرک‌نشینان مسلح، ارتباط دهیم. جنبش‌های گوش آمونیم و کاخ جزو مهم‌ترین گروه‌های تروریستی بودند.

گوش آمونیم

جنبش گوش آمونیم یا گروه مؤمنان، جنبشی صهیونیستی و شهرک‌نشینی با ظاهری

دینی است که خواهان بالاترین حد صهیونیسم است. این جنبش یک حزب نیست، بلکه فقط جنبشی مردمی است که به چیزی غیر از حفظ سرزمین اسرائیل پای‌بند نیست. با آنکه این جنبش رویکرد دینی روشن و واضحی دارد، اما رویکرد آن در چارچوب حلولی* قرار دارد و موضوعات دینی و قومی آن با هم تداخل پیدا کرده‌اند. این جنبش به طور رسمی در زمستان سال ۱۹۷٤ و پس از شورش گروهی از اعضای حزب مفدال علیه رهبری خود که با پیوستن دولت ائتلافی رابین موافقت کرده بود، تأسیس شد. اما تأسیس عملی این جنبش در اوایل سال ۱۹٦۷ بود.

از نظر جنبش گوش آمونیم، حفظ اراضی اشغالی پس از سال ۱۹٦۷ امری ربانی و خدایی است که به دلایل سیاسی یا عملی نمی‌توان آن را کنار گذاشت. به رغم اینکه این سازمان از خیزش حیات یهودی در تمام زمینه‌ها صحبت می‌کند، تأکید فعالیت‌های آن بر فرایند شهرک‌نشینی و تقویت و گسترش آن است تا بازگرداندن کرانه باختری به اعراب امکان‌پذیر نباشد. یعنی این جنبش می‌کوشد سیاست صهیونیستی وضعیت موجود را از طریق ایجاد شهرک‌ها به وجود مادی مستحکمی تبدیل کند.

پس از به قدرت رسیدن حزب لیکود در سال ۱۹۷۷، این گروه پروژه‌ای را برای ساخت دوازده شهرک در کرانه باختری به دولت ارائه کرد. با آنکه دولت کارگری قبلی با این پروژه مخالفت کرده بود، دولت جدید آن را پذیرفت و در طول مدت یک سال و نیم این شهرک‌ها را بنا نهاد.

در سال ۱۹۷۸ نیز این گروه پروژه دیگری ارائه کرد که عبارت بود از طرحی کامل برای شهرک‌نشینی از طریق برپایی شبکه‌ای از شهرک‌های شهری و روستایی که تأکیدی بر حاکمیت اسرائیل بر این منطقه است. دولت نه تنها به طور رسمی با این طرح موافقت کرد، بلکه منابع مالی لازم را برای اجرای تدریجی آن فراهم آورد. شاخه شهرک‌نشینی «امانا» بر اجرای این طرح‌ها نظارت می‌کند و در حال حاضر هم حدود پنجاه شهرک به آن وابسته‌اند. اکثر این شهرک‌ها از نوع شهرک‌هایی است که «شهرک‌های گروه» (به عبری یشوف کهیلاتی) نامیده می‌شود. این شهرک‌ها محل خواب هستند و شهرک‌نشینان ساکن آن در شهرهای بزرگی مثل تل‌آویو و قدس

---

* اعتقاد به حلول در ذات خداوند یا آیین وحدت که به آن «پانتیسم» هم می‌گویند ـ م.

مشغول به کارند و تنها شب را برای استراحت در این شهرک‌ها می‌گذرانند. ساکنان این‌گونه شهرک‌ها بین ۱۵ تا ۵۰۰ خانواده در نوسان‌اند.

سازمان گوش آمونیم از تأیید و حمایت بخش‌های زیادی از افکار عمومی و احزاب اسرائیلی که خواهان حداکثر ممکن از صهیونیسم هستند، برخوردار بود. بسیاری از اعضای این گروه مدیران شوراهای مناطق شده‌اند و خدمات شهری به شهرک‌نشینان ارائه می‌کنند. این شوراها بودجه خود را از وزارت کشور دریافت می‌دارند.

موشه لیونگر، رهبر معنوی این گروه، تنها اندکی پس از تعیین خانم «رانییلا فایس» به عنوان دبیرکل گروه به حاشیه رانده شد. این گروه افکار و اعتقادات خود را از طریق مجله عبری *نکوداه* و مجله انگلیسی *کاونتر پوینت* بیان می‌کنند. زمانی که لیونگر و فایس خود را برای حضور در انتخابات نامزد کردند و نتوانستند آرای کافی برای حضور در کنست به دست آورند، این گروه هم تقریباً به پایان کار خود رسید. هم‌چنین نامزدی این دو نفر موجب شکست حزب هتحیا شد که از این گروه حمایت می‌کرد و نتوانست آرایی به دست آورد. گروه‌های کوچک دیگری هم ظهور کرده‌اند که به جذب شهرک‌نشینانِ خواهانِ حداکثر صهیونیسم، اقدام می‌کنند.

سازمان کاخ

کاخ کلمه‌ای عبری به معنای «این‌چنین» نام گروه تروریستی- سیاسی صهیونیستی است. نماد این سازمان دو دست است که در یک دست کتاب تورات و در دست دیگر شمشیر قرار دارد و زیر آن هم کلمه «کاخ» نوشته شده است. به عبارت دیگر، تنها راه تحقق آرمان‌های صهیونیسم تورات و شمشیر (یعنی خشونت مسلحانه و ظواهر توراتی) است. سازمان کاخ بازتاب برخی گفته‌های ژابوتینسکی است. جنبش کاخ گروهی از تروریست‌ها را جذب خود کرده است؛ از جمله افرادی مثل ایلی هزئیف که یک صهیونیست غیریهودی بود و به عنوان سرباز در ویتنام خدمت کرده بود و پس از پذیرش دین یهود در اسرائیل مستقر شد. از قرار معلوم او به اتهام قتل همسایه‌اش و حمل غیرقانونی سلاح محاکمه شد. هزئیف که به او لقب «گرگ» و «قاتل» داده بودند، در جریان یکی از عملیات‌های انتحاری کشته شد. یوئیل لیرنر، یکی از مؤسسان انجمن

دفاع بود که در سال ۱۹۷۵ به اتهام تلاش برای ترور هنری کسینجر دستگیر شد. او در سال ۱۹۸۲ نیز به اتهام سازماندهی گروهی از پسران و دختران جوان برای یورش به مسجد الاقصی دستگیر شد. فرد دیگری به نام یوسی دیان در سال ۱۹۸۰ به اتهام تلاش برای ترور یک راننده تاکسی عرب بازداشت شد. او به علت اختلافی که با کاهانا بر سر قدرت داشت از سازمان کاخ جدا شد. یکی دیگری از اعضای این گروه یهودا ریختر است که پلیس به اتهام دست داشتن در قتل یکی از اعضای جنبش «صلح اکنون» از او بازجویی کرد. مهم‌ترین شخصیت این جنبش نیز مئیر کاهانا است که این جنبش حول شخصیت او می‌چرخد و در واقع، متفکر اصلی جنبش است. البته اگر بشود کلمه فکر یا افکار را به سخنان مختلف او اطلاق کرد.

به رغم اینکه برخی از کاهانا به عنوان یک خاخام یاد می‌کنند، او هیچ آموزش دینی ندیده بود، بلکه تنها مدعی این لقب برای خود بود. کاهانا مدتی به عنوان مزدور در سازمان اطلاعات مرکزی امریکا و نیز دفتر اطلاعات فدرال امریکا فعالیت کرده بود. در سال ۱۹۶۸ نیز انجمن یهودی دفاع را در امریکا تأسیس کرد که به دو گروه تقسیم شد. او به گروه اول لقب «حیا» که کلمه‌ای عبری به معنای «حیوان وحشی» بود و به گروه دوم لقب «اهل علم و اندیشه» داده بود. کاهانا در سال ۱۹۷۱ فعالیت این انجمن را به اسرائیل انتقال داد و با صرف نظر کردن از تقسیم‌بندی دوگانه‌ای که در آن وجود داشت، اندکی قبل از انتخابات سال ۱۹۷۳ این انجمن را به سازمانی سیاسی به نام کاخ تبدیل کرد.

کاهانا در سال‌های ۱۹۷۲، ۱۹۷۷و ۱۹۸۱ نامزد انتخابات کنست شد، اما نتوانست به آرای کافی و لازم دست یابد. با تغییر فضای سیاسی، رشد افراطی ظواهر دینی و یهودی و راست‌گرایی لائیک و با افزایش احساسات ضدعربی، کاخ مجدداً حرکت خود را آغاز کرد و از حاشیه وارد متن ماجرا شد. بر این اساس، هنگامی که کاهانا در انتخابات سال ۱۹۸۴ نامزد شد، نزدیک به ۲۶ هزار رأی و یک کرسی کنست را به دست آورد. مقبولیت کاهانا رو به افزایش گذاشت تا جایی که نظرسنجی‌ها خبر از پیروزی حزب او در به دست آوردن پنج کرسی پارلمان را می‌داد. اما نهاد حاکم که به میزان خطرناک بودن او برای وجهه دولت صهیونیستی پی برده بود، دست به اصلاح قانون انتخابات زد، به

گونه‌ای که احزاب طرفدار تبعیض نژادی و احزابی که باعث ایجاد احساس کینه و دشمنی نسبت به اعراب می‌شدند، نتوانستند در انتخابات شرکت کنند.

می‌توان گفت صهیونیسم کاخ، مشکلی مردمی برای صهیونیسم ارگانیک و حلولی است. ملت یهود در تصور خاص خود ملتی برگزیده، یگانه و متمایز و حتی ملتی مقدس است که حقوقی مقدس دارد. به همین علت، به ذات خود متکی است، مرجعیت خاص خود را دارد و براساس معیارهای خاص خود عمل می‌کند و هیچ توجهی به معیارهای ملت‌های دیگر ندارد.

از نظر یهودیان، قداست سرزمین کمتر از قداست ملت نیست و خداوند در هر سرزمین و ملتی به یکسان حلول می‌کند، به گونه‌ای که این دو ارتباطی ارگانیک با یکدیگر دارند و جداناپذیرند. از سوی دیگر، ملت مقدس یهود نمی‌تواند از حقوق خود در سرزمین مقدس کوتاه بیاید و بخش‌هایی از آن را به ملت‌های غیرمقدس دیگر واگذار کند.

رویکرد سیاسی گروه کاخ همان رویکرد قدرتمند مسیحایی (مسیح منتظر) است و براساس آن، رهایی ملت مقدس یهود نزدیک است؛ اما تنها پس از انضمام و به دست آوردن مناطق اشغالی، برچیدن تمام نمادهای غیریهودی از جبل الهیکل (حرم شریف قدس و مسجد الاقصی) و بیرون راندن تمام دشمنان یهودیان از سرزمین فلسطین محقق می‌شود. در این چارچوب، کاهانا به قضیه رابطه یهودیت با صهیونیسم «یا تمدن غربی» می‌پردازد.

کاهانا در چارچوب حلولی ــ ارگانیک یک‌جانبه‌ای حرکت می‌کند و ظواهر صهیونیستی متأثر از تمدن غربی یا ارزش‌های دموکراتیک یا سوسیالیستی را نمی‌پذیرد، اما تأکید می‌کند که یهودیت دین شجاعت و قدرت است. او می‌گوید هیچ یهودی متدینی را نمی‌شناسد که برای بیان این سخن آماده نباشد که آنچه عبرانی‌ها در زمان یوشع بن نون نسبت به کنعانی‌ها انجام دادند (یعنی در روزگار سرکوب کنعانی‌ها مطابق ادعاهایی که در تورات مطرح شده است) عادلانه نبوده است. براساس تصور کاهانا، صهیونیسم زمانی که از این یهودیت شجاع و دلیر جدا شد، قدرت و توان خود را از دست داد و تنها با ارتباط دوباره این دو می‌توان این قدرت و توان را بازیافت.

بر این اساس، کاهانا خواستار تغییر کامل آموزش در اسرائیل و ادغام کامل آن در یهودیت است. از نظر او، اعضای گروه‌های یهودی باید به اسرائیل مهاجرت کنند، زیرا آینده آنان فقط در اسرائیل رقم می‌خورد. او معتقد است یهودیان جهان (ملت ارگانیک طرده‌شده) در معرض سرکوبی جدیدی قرار گرفته‌اند و سازمان‌های یهودی در سراسر جهان سازمان‌هایی فاسد و خائن‌اند، زیرا به یهودیان در خصوص خطری که آنان را تهدید می‌کند، چیزی نمی‌گویند. از نظر او، ملت یهود در حال حاضر در آستانه رهایی نهایی است و مسیح به طور قطع خواهد آمد و ملت برگزیده بر تمام ملت‌های دیگر حاکم خواهد شد.

همین افکاری که در خصوص یهودیان و یهودیت وجود دارد، در اندیشه‌ای مشخص در خصوص دولت صهیونیستی نمود پیدا می‌کند. براساس نگرش کاهانا، اسرائیل وطن امت یهود است و از سوی دیگر، برای به دست آوردن تابعیت اسرائیلی پذیرفتن آیین یهود تنها راه محسوب می‌شود. دولت صهیونیستی تنها تابع شریعت تورات است و این دولت یا دولتی یهودی و متکی به تورات است یا دولتی دموکراتیک.

دولت صهیونیستی که یهودیان از طریق آن هویت منحصر به فرد و متمایز خود را نشان می‌دهند، دولتی است که بر وحدت نسل و پاکی خود مبتنی است؛ هم‌چنان که اعلام حاکمیت مطلق یهودی بر سرزمین فلسطین از طریق حیاتی مستقل در چارچوب فرهنگ یهودی که بر تمام زوایای زندگی در اسرائیل مسلط است، از اصول بنیادین این دولت به حساب می‌آید.

به علت تمام این مسائل، کسی که یهودیت را نپذیرد، غریبه‌ای است که فاقد هرگونه حق سیاسی و فرهنگی است و دولت نژادپرست یهودی نیز اجازه افزایش جمعیت را به این غریبه‌ها نمی‌دهد، چون امنیت اسرائیل را تهدید می‌کنند. اینان تنها می‌توانند به صورت موقت و به مدت یک سال که قابل تمدید است، در این دولت صهیونیستی حضور داشته باشند و باید در پایان هر سال به طور دقیق مورد بازجویی قرار گیرند.

اعرابی که در داخل این کشور یهودی باقی می‌مانند باید بندگی را بپذیرند و هم‌چون بردگان و کسانی که مالیات می‌پردازند، زندگی کنند. اقامت در قدس، داشتن

پست‌های مهم و حضور در انتخابات کنست برای غیریهودیان (اعراب) ممنوع است. هم‌چنین در بسیاری از محل‌های عمومی مثل استخرها و مدارس اختلاط آنان با یهودیان ممنوع است و طبیعتاً ازدواج بین یهودیان و غیریهودیان نیز ممنوع خواهد بود. آنچه قابل ملاحظه است شباهت بسیار زیادی است که بین قوانین کاهانا و نورمبرگ* وجود دارد و مایکل ایتان، عضو کنست اسرائیل نیز به آن پرداخته است. شایان ذکر است که جنبش تروریستی کاخ خواهان برچیده شدن تمام آثار اسلامی است.

کاهانا نقشه اسرائیل را به گونه‌ای ترسیم می‌کرد که از نیل تا فرات امتداد داشته باشد، زیرا بدون شک، طبق آنچه در تورات آمده است «سرزمین ما از نیل تا فرات ادامه دارد». در اندیشه او عامل جغرافیا از اهمیت زیادی برخوردار است؛ چیزی که به طور عام در اندیشه صهیونیستی نیز وجود دارد. آن‌گونه که کاهانا می‌گوید، زمین ظرفی است که گروهی از انسان‌ها را در خود جای می‌دهد و آنان باید در این زمین زندگی متمایزی نسبت به سایر گروه‌های انسانی داشته باشند و رسالت قومی و مردمی خود را محقق کنند. دولت ابزاری برای تحقق این امر است تا مردم بتوانند به اهداف خود برسند. امت صاحب و سرور زمین است و مردم هویت سرزمین را مشخص می‌کنند و عکس آن صادق نیست. یک فرد با زندگی در اسرائیل، اسرائیلی نمی‌شود، بلکه زمانی اسرائیلی می‌شود که به ملت اسرائیل وابسته باشد و به بخشی از امت اسرائیل تبدیل شود.

افراطی‌گری کاهانا تنها با بازگشت به هماهنگی صهیونیستی که ریشه‌های اکثر این افکار و اقدامات را در خود دارد، قابل تفسیر است. اگر هرتزل از اخراج ساکنان اصلی (سرزمین فلسطین) به صورتی لیبرال و آزادی‌خواهانه صحبت می‌کرد، بدین علت بود که در اروپا مجبور نبود به جزئیات مربوط به این مرحله وارد شود. او سرگرم جست‌وجوی یک ابرقدرت بود تا حامی او باشد و او را به عنوان مزدوری برای خود بپذیرد. به همین علت، در این مرحله چارچوب‌های کلی مربوط به ساکنان اصلی، کاملاً مناسب این مرحله بود. اگر دولت صهیونیستی پس از سال ۱۹٤۸ ظاهر سوسیالیستی خود را حفظ کرد، بدین علت بود که سرزمین فلسطین را از اکثر اعراب پاک کند و

---

* قوانین نورمبرگ در سال ۱۹۳۵ توسط کنگره حزب نازی تصویب و به موجب آن هر گونه ازدواجی بین یهودیان و آلمانی‌ها ممنوع شد. امروزه در تبلیغات صهیونیست‌ها محافل یهودی از این قوانین به عنوان نشانه‌ای آشکار از نژادپرستی نازی‌ها و ظلم و ستم آنان بر یهودیان نام می‌برند ـ م.

بتواند اقلیت باقی‌مانده را با مجموعه‌ای از قوانین، محدود و کنترل کند و از سوی دیگر، از سوسیالیسم و برادری انسانی سخن بگوید. اما اکنون جزئیات بیشتر شده، بحران شدت یافته و مقاومت افزایش یافته است. هم‌چنین آن ظواهر قبلی فرو ریخته و آنچه در گذشته در دوره جنینی خود قرار داشته، اکنون چهره‌اش مشخص و کاملاً آشکارا شده است.

از لحاظ عملکرد، جنبش کاخ در نیمه اول دهه ۱۹۸۰ راهپیمایی‌هایی برای تعرض به اعراب ساکن اراضی اشغالی سال ۱۹۴۸ سازماندهی می‌کرد تا آنان را قانع کند که بپذیرند راه گریزی جز خروج و کوچ از سرزمین اسرائیل ندارند. این سازمان فعالیت تروریستی مخفی هم انجام می‌داد که تجاوز و حمله به افراد، آسیب رساندن به دارایی‌ها، از بین بردن درختان و کشتزارها و گاهی کشتار را شامل می‌شد. در بین اعضای برجسته کاخ کسی نیست که چندین مرتبه بازداشت نشده باشد یا در اسناد مرکز پلیس پرونده‌ای نداشته باشد.

از اواخر دهه ۱۹۸۰ کاخ فعالیت خود را به کرانه باختری که پایگاه انسانی اصلی آن محسوب می‌شد، منتقل کرد. مقر فرماندهی کاخ نیز در شهرک کریات اربع (نزدیک الخلیل) قرار داشت.

کاهانا دو مرکز برای تدریس آموزه‌های یهودی و تعالیم خویش تأسیس کرد: مرکز جبل الهیکل و مرکز اندیشه یهودی. او هم‌چنین دو سازمان مسلح مخفی تأسیس کرد: «کمیته امنیت در راه» که تعداد اعضای آن صدها نفر برآورد می‌شود. این سازمان در سال ۱۹۸۸ تأسیس شد و پس از سال ۱۹۹۳ حضوری قدرتمند یافت. این سازمان کاروان‌هایی مسلح برای جاده‌های عمومی اسرائیل و اتومبیل‌های شهرک‌نشینانی که به کرانه باختری مسافرت می‌کردند، تهیه می‌کرد. بعدها به فعالیت مخفی روی آورد و حملات انتقامی برضد فلسطینیان و دارایی‌های آنان در شهرها، روستاها و جاده سازماندهی کرد که نتیجه آن کشته و زخمی شدن عده زیادی از افراد بود.

شاید بزرگ‌ترین چالش مطرح‌شده در خصوص تروریسم اسرائیلی پس از توافق‌نامه‌های اسلو رابطه بین حکومت و شهرک‌نشینان باشد. ترور اسحاق رابین، نخست‌وزیر سابق اسرائیل، به دست یک شهرک‌نشین که در تاریخ جامعه صهیونیستی

بی‌سابقه بود، نشان می‌دهد که تروریسم شهرک‌نشینان، اگر نگوییم چالشی برای سیاست‌ها و جایگاه حکومت است، شکلی مستقل از حکومت به خود گرفته و چه بسا در راستای تقویت این موضوع باشد که شهرک‌نشینان در زمینه اقدامات تروریستی دوباره ابتکار عمل را به دست گرفته‌اند. از جمله اقدامات آنها کشتار حرم ابراهیمی در الخلیل و شلیک گلوله در بازار همین شهر است که چند روز قبل از توافق استقرار دوباره در این شهر اتفاق افتاد.

فعالیت‌های تروریستی شهرک‌نشینان پس از یک دوره کمون، اکنون بار دیگر ظهور کرده و شکلی سازمانی به خود گرفته است. به رغم اینکه دولت اسرائیل دو گروه «کاخ» و «کاهاناحی» را غیرقانونی اعلام کرده است، نام این دو گروه و رهبران آنها در اقدامات تروریستی پراکنده برضد فلسطینیان شنیده می‌شود.

شاید آشکارترین شکل سازماندهی [اقدامات تروریستی] که پس از توافق‌نامه اسلو ظهور کرد، «کمیته امنیت در راه» باشد که در سال ۱۹۸۸ تأسیس شد، اما تنها پس از سپتامبر ۱۹۹۳ حضور قدرتمند خود را اعلام کرد. به نظر می‌رسد نقش این سازمان شهرک‌نشین که از گروه‌های شبه‌مستقل تشکیل شده است، تکمیل شیوه جاده‌های کمربندی و مکانیسم محاصره جمعی باشد.

مشخص است که گروه‌های کمیته امنیت در جاده تلاش می‌کنند بیشترین میزان ترس و وحشت را در بین فلسطینیان به وجود آورند و آنان را مجبور کنند وجود حاشیه‌ای خود را بپذیرند. هدف این گروه‌ها این است که احساس عدم امنیت و سلامت فردی در خارج از مناطق حکومت خودگردان را نزد فلسطینی‌ها تقویت کنند.

دولت‌های اسرائیل از دو حزب کار و لیکود چشم خود را بر فعالیت‌های تروریستی گروه‌های کمیته امنیت در جاده می‌بندند. رهبران این گروه‌ها پی در پی از فعالیت‌های تروریستی خود در رسانه‌های اسرائیلی صحبت می‌کنند، بدون اینکه با مانعی از سوی مقامات روبه‌رو شوند. حتی این سخنان شکلی افتخارآمیز به خود گرفته و در تاریخ تروریسم صهیونیستی معروف و مشهور شده است و همه می‌دانند که نیروهای ارتش اسرائیل همیشه زمانی به محل فعالیت «کمیته‌های امنیت در راه» می‌رسند که اعضای این سازمان محل را ترک کرده‌اند.

دومین سازمان «دولت مستقل یهودا» نام دارد که اعلام شده طرفدار دولت اسرائیل است تا به کل سرزمین اسرائیل دست یابد. یعنی این سازمان همواره وابستگی خود را به دولت صهیونیستی اعلام می‌کند حتی اگر از بخشی از سرزمین اسرائیل صرف نظر کند. بدین ترتیب، این حق برای سازمان محفوظ است که با استفاده از زور بر آن بخش از سرزمین اسرائیل که در اختیار ندارد مسلط شود و تشکیل دولت یهودا را که قصد دارد از این اراضی دفاع کند، اعلام کند. نام کاخ با اسم دو سازمان مخفی دیگر یعنی ت.ن.ت (ترور در برابر ترور) و سیطاریم (حمله خنجرها) همراه بوده است.

پس از کشته شدن کاهانا در سال ۱۹۹۰ در نیویورک به دست یک شهروند امریکایی مصری‌تبار، جنبش کاخ به دو گروه تقسیم شد: یک بخش آن که بزرگ‌تر و خطرناک‌تر است، نام کاخ را حفظ کرد. تعداد اعضای ثبت‌شده این سازمان به صدها نفر می‌رسد، اما طرفداران آن هزاران نفر هستند که به قشرهای اجتماعی فقیر، کم‌سواد، ناراضیان و مخالفان حکومت وابسته‌اند و ویژگی آنان دشمنی و نفرت شدید نسبت به اعراب است. یهودیانی که از ایالات متحده امریکا به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند، هسته‌های اولیه این سازمان و رهبران آن را تشکیل می‌دهند.

اما بخش دوم سازمان «کاهاناحی» نام دارد و ریاست آن برعهده پسر مئیر کاهاناست. با اینکه این بخش فعالیت‌های تروریستی آشکار یا مخفی نیز انجام می‌داد، در مقایسه با سازمان کاخ از جایگاه پایین‌تری برخوردار است.

پس از کشتار الخلیل، دولت اسرائیل فعالیت سازمان‌های کاخ و کاهاناحی را ممنوع اعلام کرد، اما این به معنای پایان خشونت در رژیم صهیونیستی نیست؛ زیرا خشونت جزء بنیادین این رژیم است و بسیاری از افکار کاخ و کاهانا در ضمیر شهرک‌نشینی صهیونیستی رسوخ کرده و به رغم تلاش‌های حیله‌گرانه صورت‌گرفته، در گفتمان صهیونیستی نیز نفوذ کرده است.

بخش دهم

توافق نامه اسلو و عکس العمل های خشونت صهیونیستی

فصل اول
ادامه خشونت علیه فلسطینیان

توافق‌نامه «اعلام اصول» معروف به توافق‌نامه اسلو که در تاریخ ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳ در واشنگتن بین اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین امضا شد، فاقد بندی بود که به تعهد صریح و اساسی اسرائیل به کنار گذاشتن خشونت علیه فلسطینیان اشاره کند. با این حال، تصور می‌شد امضای توافق‌نامه اسلو به دلایلی که به صورت خلاصه در زیر خواهد آمد، وضعیت جدیدی در روابط بین ملت فلسطین و دولت شهرک‌نشینان صهیونیست به وجود آورد:*

۱. کاسته شدن از برخوردها بین فلسطینیان و نیروهای نظامی صهیونیستی به علت کاهش حضور اشغالگران در مناطق فلسطینی پرجمعیت در کرانه باختری.

۲. قرار بر این بود که بازار خاورمیانه‌ای و کنفرانس‌های اقتصادی مختلف به ظهور روابط اقتصادی قومی، فراتر از اختلافات اعتقادی و تاریخی پیشین، بین کشورهای عربی (از جمله تشکیلات خودگردان فلسطین) و اسرائیل بینجامد.

۳. قرار بود که تشکیلات خودگردان فلسطین با تروریسم مبارزه کند و به هرگونه مقاومتی در برابر اشغالگران صهیونیست پایان دهد و در واقع، نیروهای اشغالگر را از این مأموریت معاف کند.

تمام این موارد چیزی نیست جز تعبیری از صهیونیسم در دوره پست مدرنیسم، نظام جهانی جدید و پایان تاریخ که ترجیح می‌دهد به جای رؤیارویی و مبارزه مستقیم،

---

* عبدالوهاب المسیری، الصهیونیة و العنف، پیشین، ص ۳۰۶.

از طریق مکانیسم‌هایی غیرمستقیم به گسیختگی و فروپاشی روی آورد (تا اینکه با این نقش، افراد افراطی بتوانند از جنایت‌هایی که مرتکب می‌شوند، رهایی یابند). اما ملاحظه شد که پس از کشتار الخلیل بار دیگر روحیه جهاد به حافظه افکار عمومی عربی بازگشت و این برخلاف خواسته‌های نظام استعماری جدید بود.

به رغم تمام این مسائل، به نظر می‌رسد ساختار نژادپرستانه، شهرک‌نشین و جایگزینی رژیم صهیونیستی به گونه‌ای است که با توجه به آنچه از تروریسم در آن وجود دارد، از بین بردن و کنترل خشونت صهیونیستی ـ بدون از بین بردن ساختار و رها شدن از آن ـ امری غیرممکن است.

شایان ذکر است در گزارش‌های سازمان‌های حقوق بشر، از جمله سازمان عفو بین‌الملل، پس از امضای توافق‌نامه اسلو به خالی بودن جای بندی در این توافق‌نامه که تضمین‌کننده حقوق فلسطینیان باشد، اشاره شده است. در طول دوره انتقالی (حکومت خودگردان) اقدامات اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی در راستای تقویت این اعتقاد بود که این دولت که از عقیده صهیونیسم نژادپرستانه خود صرف نظر نکرده، مکانیسم‌های خشونت تروریستی خود را که هم‌چنان جزو اصول اساسی در برخورد با طرف مقابل (فلسطینی یا عربی) است، کاهش نداده است.

تنها چند ماه پس از توافق‌نامه‌های اسلو، اسرائیلی‌ها قتل و کشتار فلسطینیان را در سرزمین‌های اشغالی از سر گرفتند و این علاوه بر سیاست بازداشت، زندان و شکنجه همیشگی در برخورد با ملت فلسطین است.

هر چند آزاد شدن تعدادی از بازداشت‌شدگان فلسطینی باعث تلاش‌های طرفداران مذاکره و توجه رسانه‌ها شد، اما گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر در مراحل بعد از اسلو حاکی از ادامه بازداشت‌های دسته‌جمعی است. در گزارش سازمان عفو بین‌الملل که براساس آمارهای رسمی تنظیم شده، آمده است که از سپتامبر ۱۹۹۳ تا پایان سال ۱۹۹٤ بیش از شش‌هزار فلسطینی توسط اسرائیلی‌ها بازداشت شده‌اند.

دولت‌های اسرائیلی به رهبری احزاب کار و لیکود همان قوانین نظامی تبعیض‌آمیز و نژادپرستانه برضد فلسطینیان را تثبیت کرده‌اند تا بتوانند در سایه حضور فعال خود در کرانه باختری، نوار غزه و قدس آنان را تحت پیگرد قرار دهند. سیاست‌های تروریستی

اسرائیل شدیدتر هم شد، به گونه‌ای که در ۵ فوریه ۱۹۹۵ تصمیمی اتخاذ شد که براساس آن بازداشت اداری از حداکثر شش ماه تا یک سال کامل قابل تمدید بود.

پس از توافق‌نامه اسلو، در گزارش سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر تصمیم اسرائیل مبنی بر استفاده از شکنجه به عنوان سیاستی رسمی علیه فلسطینیان محکوم شد. در سال ۱۹۹۷ سازمان ملل متحد از اسرائیل خواست که شکنجه وحشیانه برضد فلسطینیان را فوراً متوقف کند. نکته جالب توجه اینکه دولت اسحاق رابین که خود را در پس پرده دعوت به صلح پنهان می‌کرد، در طول سال ۱۹۹۵ تلاش کرد با وضع قوانینی به شکنجه‌های اسرائیل مشروعیت بدهد. اما در نهایت به علت فشارهای بین‌المللی مجبور شد از موضع خود عقب‌نشینی کند. خشونت و تروریسم نژادپرستانه‌ای که در بین نهادهای اسرائیل ریشه دوانده است، دادگاه عالی اسرائیل را واداشت تا در نوامبر ۱۹۹۶ این اجازه را به بازجویان اسرائیلی بدهد که میزان مشخصی از فشار و شکنجه را برای به دست آوردن اطلاعات از فلسطینیان به آنان وارد کنند. این موضوع با عنوان «امنیت اسرائیل و حق مبارزه با تروریسم اصول‌گرای فلسطینی» انجام شد.

این خیالی بیش نبود که همراه با کاهش حضور نیروهای اشغالگر در کرانه باختری و نوار غزه و تقویت حضور تشکیلات خودگردان از میزان خشونت‌های اسرائیل ـ در تمام شکل‌های آن مثل بازداشت، زندان، شکنجه و تخریب منازل ـ نیز کاسته شود. بلکه برعکس از طریق آنچه محدودیت‌های امنیتی برای کرانه باختری و نوار غزه یا برای بخشی از آنها نامیده می‌شود، شیوه‌های مجازات جمعی شاهد تحول و پیشرفت در مسیر محاصره و گرسنه نگه داشتن مردم این مناطق بود.

تجربه سال‌های گذشته نشان می‌دهد که از زمان امضای توافق‌نامه اسلو و آغاز استقرار دوباره اسرائیل، دولت‌های تحت رهبری احزاب کار و لیکود پس از هر عملیاتی که اسرائیل را هدف قرار می‌دهد یا به منظور فشار بر طرف مذاکره‌کننده فلسطینی، سیاست تحمیل فشار و گرسنه نگه داشتن را دنبال می‌کنند. آنچه محدودیت امنیتی نامیده می‌شود، جدای از ماهیت استعماری صهیونیسم قابل درک نیست، زیرا صهیونیسم تلاش می‌کند مناطق حکومت خودگردان را به همان شیوهٔ تجربهٔ نژادپرستانه‌ای که در افریقای جنوبی وجود داشت به مکان عربی دورافتاده و منزوی تبدیل کند.

این سیاست محاصره و گرسنه نگه داشتن معمولاً با تهدیدهای تروریستی از سوی مسئولان عالی‌رتبه اسرائیلی در خصوص تجاوز دوباره به مناطق تشکیلات خودگردان برای اجرای عملیات‌هایی جهت تأدیب ساکنان آن همراه است. تروریسم دولتی اسرائیل به بهانه امنیت اسرائیل و در سایه ترویج پروژه همکاری خاورمیانه‌ای به کشورهای عربی هم کشیده می‌شود. دلایل ظالمانه و مستبدانه پروژه صهیونیسم در مقابله با مقاومت فلسطین در برابر اشغالگران نیز وجود دارد و وضعیت لبنان بیانگر این دلایل و اصول است؛ زیرا شیمون پرز، مهندس سیاست خاورمیانه‌ای، از تجاوز وحشیانه و جنایتکارانه اسرائیل به لبنان در آوریل ۱۹۹٦ ـ عملیات خوشه‌های خشم ـ و ارتکاب جنایت قانا که ۱۰۵ کشته بر جا گذاشت، ابایی به خود راه نداد.

اکنون پس از گذشت سال‌ها از امضای توافق‌نامه اسلو، رژیم صهیونیستی هم‌چنان قوانین نژادپرستانه و تبعیض‌آمیز خود را در مورد فلسطینیان در راستای مشروعیت‌بخشی به تروریسم شهرک‌نشینان دنبال می‌کند. این در حالی است که دولت‌های اسرائیل به رهبری احزاب کار و لیکود هیچ تلاشی برای تغییر وضعیت شهرک‌نشینان مسلح نکرده‌اند. به رغم رخ دادن کشتار الخلیل، مقامات اسرائیلی برای خلع سلاح شهرک‌نشینان هیچ اقدامی نکرده‌اند و حتی این موضوع نیز مطرح است که تنها چند هفته قبل از امضای توافق‌نامه اسلو، طرحی از پیش برنامه‌ریزی‌شده مبنی بر تصمیم دولت اسرائیل برای تسلیح شهرک‌نشینان و اجازه حمل آزادانه سلاح به آنها در کرانه باختری و نوار غزه (مصوبه دولت اسرائیل در مارس ۱۹۹۳) وجود داشته است.

یسرائیل شاحاک، متفکر و پژوهشگر اسرائیلی، تأکید می‌کند که پس از امضای توافق‌نامه اسلو، در قضایای امنیتی رابطه مستحکمی بین حکومت، ارتش و شهرک‌نشینان به وجود آمده است. او هم‌چنین تحول به وجودآمده در ویژگی‌های یک شهرک‌نشین مسلح یهودی را که شغل او کارگری و کشاورزی است، با اصطلاح «کارمند و سربازی برای دستگاه حکومت» توصیف می‌کند و معتقد است که شهرک‌نشینان افراطی اساساً به عنوان کارمندان غیرنظامی یا نظامیان فعالیت و به خاطر پول و حمایت دولت اسرائیل زندگی می‌کنند. در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ بیش از دوسوم شهرک‌نشینان جزء کارمندان دولتی بودند.

به نظر می‌رسد پس از توافق‌نامه اسلو دولت اسرائیل در گرو خواسته‌ها و تمایلات

افراطی و تروریستی شهرک‌نشینان است و به همین علت، هنوز برای کاستن از برخی اقدامات سرکوبگرانه و تروریستی رسمی برضد فلسطینیان و مذاکره با رهبران آنان هیچ آمادگی جدی از خود نشان نداده است.

عملیات‌های تروریستی تشکیلاتی، یعنی آنچه دستگاه‌های حکومت صهیونیستی انجام می‌دهند، هم‌چنان با شدت در حال انجام است و ترور مهندس یحیی عیاش و تلاش برای ترور خالد مشعل ـ با استفاده از یک سلاح شیمیایی ناشناخته ـ بیانگر این وضعیت است.

فصل دوم
کشتارهای پس از اسلو

امضای توافق‌نامه اسلو در ماهیت شهرک‌نشینی جایگزینی رژیم صهیونیستی یا در انگیزه‌های تاریخی و تجاوزگرانه پنهان آن تغییری ایجاد نکرد. در این راستا به دو جنایت حرم ابراهیمی و قانا به عنوان نشانه‌ای عملی برای خشونت صهیونیستی می‌پردازیم که در شخصیت مردمی و رسمی رژیم صهیونیستی ریشه دارد.

کشتار حرم ابراهیمی (۲۵ فوریه ۱۹۹٤)

پس از امضای توافق‌نامه‌های اسلو، شهر الخلیل در کرانه باختری مورد اهتمام ویژه قرار گرفت؛ زیرا شهرک‌نشینان اسرائیلی با وضعیتی بحرانی روبه‌رو بودند و این سؤال برای آنان مطرح شده بود که آیا در چارچوب مذاکرات نهایی صلح بین فلسطینیان و اسرائیلی‌ها شهرک‌ها تخلیه خواهند شد و شهرک‌نشینان آن بیرون خواهند رفت؟ اهمیت ویژه الخلیل در این نهفته بود که این شهر با توجه به اهمیت تاریخی، دینی و نمادینی که دارد، مرکزی برای برخی از شهرک‌نشینان افراطی تلقی می‌شود و شاید بتوان گفت که الخلیل پس از قدس شریف، دومین شهر مقدس سرزمین اسرائیل است.

صبح روز آخرین جمعه ماه مبارک رمضان مطابق ۲۵ فوریه ۱۹۹٤، نیروهای اسرائیلی که حفاظت از حرم ابراهیمی را بر عهده دارند اجازه دادند باروخ گولدشتاین، شهرک‌نشین افراطی معروف، با سلاح و مهمات وارد حرم ابراهیمی شود. گولدشتاین بلافاصله پس از ورود، به کشتن نمازگزاران داخل مسجد پرداخت. در پی این اقدام

شصت فلسطینی به شهادت رسیدند و ده‌ها نفر مجروح شدند و کسی زنده نماند که بتواند او را به قتل برساند.

طبق برخی سخنان، بیش از یک نفر در این کشتار شرکت داشته‌اند، اما آنچه بیشتر مطرح است اینکه گولدشتاین به تنهایی در حرم ابراهیمی شلیک کرده است. با این حال، تعامل سربازان اسرائیلی و شهرک‌نشینان مسلح با واکنش‌های غیرارادی و فوری در قبال این جنایت که به صورت تظاهرات گسترده فلسطینیان پدیدار شد، به گونه‌ای بود که در سطح بسیار زیادی از گلوله‌های جنگی استفاده شد و در کمتر از ۲۴ ساعت پس از جنایت، ۳۵ فلسطینی در مناطق مختلف از جمله در خود الخلیل شهید شدند.

دولت اسرائیل به سرعت این کشتار را محکوم و اهتمام خود را به روند صلح با فلسطینیان اعلام کرد. هم‌چنین تلاش کرد تا شخص گولدشتاین را مسئول این ماجرا معرفی کند و به بازداشت تعداد معدودی از رهبران دو گروه کاخ و کاهاناحی ـ که از جنایت گولدشتاین استقبال کرده بودند ـ اکتفا و با صدور مصوبه‌ای فعالیت این سازمان‌ها را ممنوع کرد. اما مشخص است که این اقدامات تنها اقداماتی نمایشی و ظاهری و فاقد مضمونی حقیقی بود و نخبگان اسرائیلی از جمله دولت ائتلافی حزب کار نسبت به وضعیت شهرک‌نشینان و خلع سلاح آنان هیچ توجهی نکردند.

بدون شک، شهرک کریات اربع در مرکز الخلیل که گولدشتاین از آنجا آمده بود، نمونه‌ای ایده‌آل برای نشان دادن خطر تروریسم شهرک‌نشینان است. گواه این مدعا آن است که شهرک‌نشینان هم‌چنان سلاح در اختیار داشتند و دولت‌های حزب کار و سپس لیکود علاقه‌مند به تداوم عملی کردن رؤیاهای آنان برای بقا در الخلیل بودند و برای برطرف کردن دغدغه‌های امنیتی این شهرک‌نشینان، آنان را در برابر فلسطینیان بی‌دفاع تجهیز می‌کردند. دولت‌های احزاب کار و لیکود حتی طرح استقرار دوباره را که بین فلسطینیان و اسرائیل امضا شده بود به تأخیر انداختند تا بتوانند حضور حدود چهارهزار شهرک‌نشین یهودی را تضمین کنند و از سوی دیگر، صدهزار فلسطینی هم‌چنان در معرض خطر کشتارهایی مثل جنایت گولدشتاین قرار داشته باشند.

اهمیت و جایگاه گولدشتاین در این نهفته است که او نمونه یک تروریست صهیونیست بود که امثال او را می‌توان برای مرحله پس از توافق‌نامه اسلو و به طور

خاص برای دوره شارون انتظار داشت. به رغم اینکه گولدشتاین یک پزشک بود، نظام اجتماعی و آموزشی که در آن پرورش یافته بود، باعث شده بود تا به عنوان یک شهرک‌نشین به اقدامات نژادپرستانه روی آورد. برای مثال، او از معالجه بیماران فلسطینی خودداری می‌کرد. گولدشتاین از مباح بودن ریختن خون غیریهودیان صحبت می‌کند و از خاطرات خود در جریان خدمت در ارتش اسرائیل می‌گوید که چگونه با سلاح سراغ فلسطینیان می‌رفت. او به عنوان یک شهرک‌نشین هیچ‌گاه سلاح خود را کنار نگذاشت. بدون شک، تجربه گولدشتاین می‌تواند در آینده دوباره تکرار شود؛ هم‌چنان که سه سال پس از کشتار حرم ابراهیمی، یک شهرک‌نشین دیگر در بازار الخلیل به سمت فلسطینیان بی‌گناه شلیک کرد. اکنون قبر گولدشتاین به محل مقدسی برای شهرک‌نشینان صهیونیست در کرانه باختری اشغالی تبدیل شده است.

کشتار قانا (۱۸ آوریل ۱۹۹۶)

این کشتار بخشی از عملیات تجاوزگرانه و تروریستی بزرگ به نام «خوشه‌های خشم» بود که در یازدهم آوریل ۱۹۹۶ آغاز شد و تا بیست و هفتم همین ماه ادامه یافت. پس از تجاوزهای اسرائیل به لبنان در سال‌های ۱۹۷۸، ۱۹۸۲ و ۱۹۹۳ این چهارمین عملیات ارتش اسرائیل برضد لبنان بود که طی آن ۱۵۹ شهر و روستا در جنوب لبنان و بقاع هدف قرار گرفتند.

این عملیات برای تحقق سه هدف اساسی ـ غیر از آنچه رهبران رسمی و رسانه‌ای اسرائیل اعلام کردندـ انجام شد:

اول، متوقف کردن روند تخریب هیبت و عظمت ارتش اسرائیل.

دوم، تلاش برای خلع سلاح حزب‌الله یا دست‌کم محدود کردن فعالیت‌های آن از طریق وارد کردن بیشترین فشار به رهبران لبنان و سوریه برای تحقق این هدف.

سوم، بالا بردن روحیه مزدوران اسرائیل (ارتش جنوبی لبنان)، زیرا سربازان و فرماندهان رژیم صهیونیستی در حالتی از ترس، نگرانی و آشفتگی نسبت به آینده و سرنوشت خود پس از حل نهایی موضوع لبنان به سر می‌بردند.

رهبران صهیونیست اعلام کرده بودند که هدف این عملیات امنیت شهرک‌های

شمالی و امنیت سربازان اسرائیلی در کمربند اشغالی جنوب لبنان است، اما ارزیابی تحلیلگران از سخنان وزیران دفاع و خارجه اسرائیل و نیز شخص شیمون پرز ـ نخست‌وزیر وقت اسرائیل ـ همان اهداف سه‌گانه فوق بود.

هم‌چنین نمی‌توان نزدیک بودن زمان انتخابات در اسرائیل را نادیده گرفت. در واقع، شیمون پرز، نخست‌وزیر، تمایل داشت با نشان دادن قدرت و توان خود در برابر رأی‌دهندگان اسرائیلی با انتقاداتی مقابله کند که تندروهای داخل اسرائیل پس از حرکت وی در مسیر تفاهم با اعراب به او وارد کرده بودند.

در جریان تفاهم‌نامه ژوئیه ۱۹۹۳ که پس از تجاوز اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۹۳ امضا و به «تصفیه حساب» معروف شد، دو طرف (لبنان و اسرائیل) متعهد شدند به غیرنظامیان تعرضی نکنند. طرف لبنانی به این تفاهم‌نامه پای‌بند ماند و با خودداری از حمله به شمال اسرائیل تلاش کرد جنوب لبنان را از وجود نیروهایی پاک کند که آن را در جنگ ۱۹۸۲، معروف به عملیات «سلامه الجلیل»، اشغال کرده بودند. با قدرت گرفتن و جرأت یافتن حزب‌الله در مقابله و مقاومت در برابر نیروهای اشغالگر صهیونیستی در جنوب لبنان، اسرائیل دچار ترس و وحشت شد و ضمن نقض تفاهم‌نامه، در عملیات محدودی قبل از نظامیان به غیرنظامیان حمله کرد تا اینکه کنترل خود را از دست داد. گفتنی است شیمون پرز این عملیات را عملیات نظامی وحشیانه توصیف کرد که تلاش می‌شود از طریق آن عظمت ارتش اسرائیل که در برابر پایداری مقاومت لبنان و فلسطین فرو ریخته بود و هم‌چنین وجهه نظامی حزب کار که با ترور ژنرال سابق اسحاق رابین از دست رفته بود، بازگردانده شود.

در توصیف رفتار اسرائیلی‌ها آنچه نگران‌کننده است حجم بالای مهماتی است که در مقایسه با کوچک بودن هدفِ مورد نظر استفاده می‌شود. به رغم اینکه هدف اسرائیلی‌ها، یعنی جنوب لبنان و منطقه بقاع غربی از لحاظ جغرافیایی کوچک بود، هواپیماهای ارتش اسرائیل ۱۵۰۰ حمله نظامی به این منطقه داشتند و ۳۲ هزار گلوله توپ به سوی آن شلیک کردند که میانگین روزانه آن ۸۹ پرواز هوایی و ۱۸۸۲ گلوله توپ است.

مهاجران لبنانی به سمت مقرهای نیروهای سازمان ملل در جنوب لبنان که یکی از

...رد، سرازیر شدند. نیروهای اسرائیلی این محل را بمباران کردند، در
...نانی در زیر سرپناهی سست در آنجا جمع شده بودند. اسرائیلی‌ها
آن... سازمان ملل در این خصوص اطلاعی به آنان نداده است. اما مسئولان
...در پاسخی سریع و روشن اعلام کردند که بارها به اسرائیل اعلام کرده...
...هزار آواره غیرنظامی در محل‌های وابسته به سازمان ملل حضور دارند. آنا...
...ه تمام جهان اعلام کردند که اسرائیل ۲۴۲ مرتبه به سمت نیروهای بین‌الم...
...ات سازمان ملل شلیک کرده است و علاوه بر این، در جریان بمباران قا...
...س تجاوز نیروهای اسرائیلی به مراکز نیروهای بین‌المللی هشدار داده‌اند.
در گزارش سازمان ملل تأکید شده است که دولت شیمون پرز و ارتش او...
این کشتار عمدی هستند. به رغم فشارهایی که امریکا و اسرائیل به دکتر پتر...
دبیرکل وقت سازمان ملل متحد، وارد کردند تا این گزارش را مخفی نگه دار...
جوانب این گزارش را برملا کرد. گفته می‌شود که این موضوع یکی از د...
واشنگتن برای تمدید نشدن پست دبیرکلی او برای دومین دوره بوده است...
در سال ۱۹۹۷ مجمع عمومی سازمان ملل قطعنامه‌ای صادر کرد که...
اسرائیل خواسته شد به قربانیان این کشتار غرامت بپردازد، اما تل‌آویو با...
به رغم آنچه حزب کار اسرائیل در خصوص تلاش‌های ص...
اعراب و دعوت شیمون پرز برای بازار خاورمیانه‌ای مطرح...
جهت که دولت ائتلافی حزب کار اسرائیل مسئول آن ا...
نباید فراموش شود این است که عملیات خوشه‌های...
اهداف مستقیم و غیرمستقیم خود نرسید؛ مقاومت...
و دولت شیمون پرز سقوط کرد.

بخش یازدهم

خشونت اسرائیلی و تروریسم دولتی

آنها روستای قانا بود، سرازیر شدند. نیروهای اسرائیلی این محل را بمباران کردند، در حالی هشتصد لبنانی در زیر سرپناهی سست در آنجا جمع شده بودند. اسرائیلی‌ها مدعی شدند که سازمان ملل در این خصوص اطلاعی به آنان نداده است. اما مسئولان سازمان ملل در پاسخی سریع و روشن اعلام کردند که بارها به اسرائیل اعلام کرده بودند که نه‌هزار آواره غیرنظامی در محل‌های وابسته به سازمان ملل حضور دارند. آنان هم‌چنین به تمام جهان اعلام کردند که اسرائیل ۲۴۲ مرتبه به سمت نیروهای بین‌المللی و تأسیسات سازمان ملل شلیک کرده است و علاوه بر این، در جریان بمباران قانا در خصوص تجاوز نیروهای اسرائیلی به مراکز نیروهای بین‌المللی هشدار داده‌اند.

در گزارش سازمان ملل تأکید شده است که دولت شیمون پرز و ارتش او مسئول این کشتار عمدی هستند. به رغم فشارهایی که امریکا و اسرائیل به دکتر پترس غالی، دبیرکل وقت سازمان ملل متحد، وارد کردند تا این گزارش را مخفی نگه دارد، او تمام جوانب این گزارش را برملا کرد. گفته می‌شود که این موضوع یکی از دلایل اصرار واشنگتن برای تمدید نشدن پست دبیرکلی او برای دومین دوره بوده است.

در سال ۱۹۹۷ مجمع عمومی سازمان ملل قطعنامه‌ای صادر کرد که به موجب آن از اسرائیل خواسته شد به قربانیان این کشتار غرامت بپردازد، اما تل‌آویو با آن مخالفت کرد.

به رغم آنچه حزب کار اسرائیل در خصوص تلاش‌های صادقانه خود برای صلح اعراب و دعوت شیمون پرز برای بازار خاورمیانه‌ای مطرح می‌کند، کشتار قانا از این جهت که دولت ائتلافی حزب کار اسرائیل مسئول آن است، اهمیت پیدا می‌کند. آنچه نباید فراموش شود این است که عملیات خوشه‌های خشم (کشتار قانا) به هیچ‌کدام از اهداف مستقیم و غیرمستقیم خود نرسید؛ مقاومت اسلامی لبنان ادامه یافت و پیروز شد و دولت شیمون پرز سقوط کرد.

بخش یازدهم

خشونت اسرائیلی و تروریسم دولتی

فصل اول
خشونت دانش‌آموزان و نوجوانان یهودی

استراتژی تربیت اجتماعی ـ سیاسی کودکان اسرائیلی بر تمام مؤلفه‌های نژادپرستانه و پایه‌های خصمانه و ایدئولوژیکی مبتنی است که هدف آن در درجهٔ اول نهادینه کردن احساس تعصب قومی و استقرار زوری اسرائیل در منطقه عربی است. پیامد این استراتژی، شکل‌گیری روحیه تجاوزگری و خشونت، نشان دادن چهره برتری نژادی و ترسیم نشانه‌های جلاد در ذهن اسرائیلی‌ها بود.

خشونت، تروریسم و تهدید به قتل در مظاهر مختلف آن، پدیدهٔ جدیدی در اسرائیل نیست، بلکه انعکاس و استمرار ماهیت ایدئولوژیک و صهیونیستی است که برپایه نظریه‌های نژادی و خصمانه در مورد برتری یهود، سامی‌ستیزی، ملت برگزیده و ضدیت تمام جهان با یهودیان شکل گرفته است. این وضعیت انعکاسِ اوضاع سیاسی، اقتصادی و نظامی بحرانی است که باعث می‌شود اسرائیلی‌ها یا سربازانی باشند که خوب می‌جنگند و ویران می‌کنند یا افرادی درمانده که سازگاری را سخت می‌دانند. نتیجهٔ این امر فرار به سمت جنایت یا نشان دادن واکنشی خشونت‌آمیز است که احساس غیرواقعیِ برتری و دارای قدرت قانون‌گذاری را به فرد اسرائیلی می‌دهد. بدین ترتیب، به برجسته‌ترین مجرمینی تبدیل می‌شود که دنبال خشونت هستند.

اسرائیل در درون نوجوانانش حالتی از وحشت دائمی ایجاد کرده، به این معنا که

آنان را قانع کرده است که در خطر امنیتی دائمی به سر می‌برند و اطرافشان را دشمنانی احاطه کرده‌اند که قصد از بین بردن تک‌تک آنان را دارند. گلدا مایر، نخست‌وزیر سابق اسرائیل، در این باره می‌گوید: «ما نسبت به اعراب در مجبور کردن فرزندانمان به حمل سلاح و کشتن آنان سخت نخواهیم گرفت».[۱۹۷]

این سخن تلاشی برای سرزنش نشدن نهاد صهیونیسم در به وجود آوردن روحیه تجاوزگری و انداختن آن به گردن اعراب و نیز تقویت این احساس در بین اسرائیلی‌هاست که از جانب اعراب در معرض خطری همه‌جانبه قرار دارند. از جمله مواردی که به صهیونیسم در ایجاد این احساس دوگانهٔ مورد ظلم واقع شدن و در معرض خطر همه‌جانبه بودن کمک کرده است، خلق اسرائیل به عنوان جسمی غریب در پیکرهٔ منطقه [عربی] بود که باعث شد اسرائیلی‌ها از زمان تشکیل اسرائیل در انزوایی ژئوپولیتیک به سر برند که در جهان جدید پدیده‌ای عادی نیست.

ریشه‌های خشونت و تروریسم و گرایش به ویرانگری در چارچوب‌های آموزشی اولیه رشد می‌کند و گسترش می‌یابد و سپس به سطوح عالی تحصیل می‌رسد. یکی از سربازانی که در مدرسه فرهنگی ـ نظامی «مارکوس» آموزش دیده است، می‌گوید: «من سیگار به کلاس درس می‌بردم... ما پول می‌دزدیدیم و برادرانم و دوستانم در مدرسه مرا می‌زدند». عدنا کلنسون، روان‌شناس اسرائیلی می‌گوید: «خشونت در بین جوانان ما افزایش می‌یابد، چون ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که هیچ حد و مرزی برای تمایل به خشونت قرار نداده است. خانواده‌ها نیز موانع بسیار محدودی در برابر اقدامات خشونت‌آمیز وضع کرده‌اند، زیرا تفسیر نادرستی از مفهوم دموکراسی دارند. امروزه در مدارس وضعیت بحرانی و رقابتی بسیار شدیدی وجود دارد».

دستگاه آموزشی صهیونیستی ـ اسرائیلی به شکلی غیرمحدود به فرایند سیاسی کردن نوجوانان اسرائیلی پرداخته است که اساس آن را ایدهٔ سرزمین کامل اسرائیل تشکیل می‌دهد و برخاسته از آموزه‌های یهودی و توراتی است.

هدفی که تصمیم‌گیرندگان اسرائیلی در عرصه تربیت ترسیم می‌کنند، تمجید از قدرت اسپارتی به عنوان الگویی برتر است که باعث می‌شود عبادت و پرستشِ قدرت و سنگدلی در بین نوجوانان اسرائیلی به امری شایع تبدیل شود. «عموس ایکون» نویسنده

اسرائیلی در این باره می‌گوید: «در زندگی یک جوان اسرائیلی این موضوع [پرستش قدرت] خیلی زود آغاز می‌شود و از طریق آموزش‌هایی که در گروه جدناع (گردان جوانان) می‌بینند، برای زندگی در شرایط بسیار سخت آزمایش می‌شود».

صهیونیسم و اسرائیل نوجوانان و جوانان خود را براساس پرورشی سیاسی تربیت کرده است که در آن بر روحیه تجاوزگری و نژادپرستی در قبال غیریهودیان و غیراسرائیلی‌ها تأکید می‌شود و نتیجهٔ آن به وجود آمدن فضای اجتماعی خصمانه‌ای است که از هرگونه دوستی به دور است.

صهیونیسم برای موفقیت طرح‌های استراتژیک و سیاسی خود در منطقه عربی ــ در درجه اول ــ و جهان ــ در درجه دوم ــ بر نظامی کردن فعالیت‌ها و ساختار اجتماعی خود در داخل فلسطین تأکید کرده و ارتش اسرائیل به سرچشمهٔ ارزش‌های اسرائیلی‌ها و الگوی آنان در زندگی عمومی و خصوصی تبدیل شده است. با تبدیل دولت صهیونیستی به اردوگاه و پادگانی نظامی، دیگر نقش ارتش به دفاع از مرزهای کشور یا توسعه آن محدود نمی‌شود، بلکه ارتش «مکانی است که تمدن اسرائیلی در آن متولد می‌شود و مرجع اول در بازسازی شخصیت یهودی است» تا این ارتش طبق گفتهٔ بن‌گوریون، بهترین تفسیر و تعلیق برای تورات باشد.

صهیونیسم روحیه خشونت و تجاوزگری را در بین نیروهای مسلح و جوانان خود پرورش داده که حاصل آن اقدامات خشونت‌آمیز و جنایت‌های مسلحانه در داخل است که به صورت تجاوزگری برضد اعراب نمود می‌یابد. اما توقعی که از صهیونیسم در داخل اسرائیل می‌رود فراهم کردن شرایط برای داشتن بهترین وضعیت اجتماعی، اقتصادی و روانی است. یوسی سارید، وزیر اسبق آموزش اسرائیل، به این موضوع اشاره می‌کند که در جامعه اسرائیل فشار روی ماشه بیشتر شده و زندگی تا حدودی ارزش خود را از دست داده است.

این استراتژی صهیونیستی موجب نظامی شدن ذهن دانش‌آموزان و نوجوانان شده و سیاستی خصمانه و خشونت‌آمیز را در قبال اعراب در پی داشته است؛ زیرا بسیاری از دانش‌آموزان دبیرستانی اظهار داشته‌اند که به فرماندهان دارای یونیفرم نظامی بیشتر از معلمانی که لباس غیرنظامی دارند احترام می‌گذارند و همگی نیز نظر منفی خود را

نسبت به اعراب اعلام کرده‌اند.

یکی از دانش‌آموزان می‌گوید: «من به یونیفرم نظامی و کسی که این لباس را به تن دارد، احترام می‌گذارم».

در یکی از پژوهش‌های اسرائیلی این‌گونه نتیجه‌گیری شده است که بین خشونت نسبت به خارج و خشونت داخلی ارتباط وجود دارد. برای مثال، در انتفاضه اول و بین سال‌های ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۲ بین قتل‌هایی که به دلایل قومی و سیاسی اتفاق افتاده بود با قتل‌هایی که به دلایل اجتماعی رخ داده بود، مقایسه‌ای صورت گرفت. در نتیجه‌گیری این پژوهش آمده است: انتفاضه خیری برای جامعه ما نداشته، بلکه باعث افزایش وحشیگری در جامعه اسرائیل شده است. البته انتفاضه دلیل اصلی این وضعیت نیست، بلکه حضور در مناطق اشغالی و برخورد با مردم بر این اساس که دو نوع هستند و حد و مرز گذاشتن بین آنچه اجازه دارند انجام دهند و آنچه برای آنان ممنوع است و موارد مشابه، در افزایش خشونت نقش داشته است.

پایه‌های عقیده صهیونیسم که بازتاب آن در ساختار اساسی اسرائیل، ارتش و احزاب اسرائیل دیده می‌شود، بحران اجتماعی و اخلاقی بزرگی به وجود آورده و جامعه اسرائیل را به جامعه باندها و قاتلان تبدیل کرده است.

قصد اسرائیل ایجاد پرورشی با رویکردهای تربیتی سیاسی و به شکلی خشونت‌آمیز نسبت به فلسطینیان و اعراب بوده است تا از این طریق بتواند اهداف سیاسی خود را در منطقه محقق کند. اما پس از آنکه به بخشی از این اهداف رسید، به پیامدهای این رویکردهای تربیتی خشونت‌آمیز در جامعه اسرائیل پی برد، زیرا خشونت، آشوب و جنایت به عادتی اجتماعی در بین جوانان تبدیل و خشونت بر حیات روزمره در اسرائیل مسلط شد. خشونت‌طلبان امروز اسرائیل جوانان دیروز هستند و جوانان امروز خشونت‌طلبان فردا خواهند بود.

جرم و خشونت اسرائیل را فاسد و در عمق جامعه آن نفوذ کرده است، به گونه‌ای که مظاهر جرم و خشونت در این جامعه در حال افزایش است و به سطحی رسیده که رسانه‌های اسرائیل از آن به عنوان بزرگ‌ترین خطر تهدیدکننده جامعه اسرائیل نام می‌برند.

خشونت، آشوب و جنایت کنونی موجود در اسرائیل به عادت اجتماعی رایجی در

بین گروهی از جوانان تبدیل شده است. یک استاد دانشگاه اسرائیلی می‌گوید: «خشونت بر زندگی روزمره در اسرائیل مسلط شده است. ممکن است ریشه خشونت بحرانی امنیتی و اجتماعی یا نهادینه شدن معیارهایی باشد که عامل خشونت است».[۱۹۸]

براساس یک تحقیق بین‌المللی درباره اقدامات خطرناک جوانان که ۲۸ کشور در تهیه آن شرکت داشته‌اند، اسرائیل هشتمین کشور در فهرست خشونت بین‌المللی در زمینه قربانیان اقدامات وحشیانه و یازدهمین کشور در زمینه سایر کارهای غیرقانونی است.

طبق تحقیقی که موشه هرتیل، از گروه علوم اجتماعی دانشگاه بار ایلان درباره خشونت جوانان انجام داده، مدارس اسرائیل جزو مناطق خشن جهان به حساب می‌آیند. نزدیک به ۲۵ درصد از دانش‌آموزان پسر و نزدیک به ٦ درصد از دانش‌آموزان دختر در اسرائیل با خود سلاح به مدرسه می‌برند و ۵/۱ درصد از مردان در مدارس یهودی با خود هفت تیر یا انواع سلاح‌های دیگر حمل می‌کنند.

هم‌چنین بیش از نیمی از دانش‌آموزان ۱۱ تا ۱٦ سال در اقدامات خشونت‌آمیز دست دارند و بیش از ٦۰ درصد دانش‌آموزان در اقدامات وحشیانه برضد دانش‌آموزان دیگر شرکت می‌کنند. ۱۰ تا ۱۵ درصد از دانش‌آموزانی که قربانی خشونت می‌شوند، در جریان مشاجره‌ها زخمی و به معالجه‌های پزشکی نیازمند می‌شوند.

پدیده‌ای که باعث گسترش و افزایش روحیه خشونت‌طلبی در مدارس اسرائیل شده است، به سال‌های اخیر مربوط نمی‌شود، بلکه ریشه‌های آن به چندین دهه قبل بازمی‌گردد. برای مثال، افرایم کاستر، رئیس‌جمهور اسبق اسرائیل، در ملاقاتی که در ۱۵ نوامبر ۱۹۷٦ در دانشگاه حیفا با دانشجویان داشت، به اقدامات خشونت‌آمیز و فسادی اشاره کرد که در جامعه اسرائیل شایع شده بود. او این وضعیت را نتیجهٔ دو مسأله اساسی می‌دانست:

اول، زندگی اسرائیلی‌ها در شرایط سخت و تمایل به دستیابی به بهترین امکانات مادی برای محقق کردن این ضرب‌المثل که «بخور و بنوش چرا که فردا خواهیم مرد».

دوم، شیوه معیشتی که در زمینه‌های مشخصی اسرائیلی‌ها به آن عادت کرده‌اند و علت آن فقدان مبانی عمیق و انسانی است.

گلدا مایر، نخست‌وزیر سابق اسرائیل، در گفت‌وگویی که با دانشجویان دانشگاه بار

ایلان داشته، در توضیح سطح اخلاقی بودن کار می‌گوید: «ما خجالت نکشیدیم ... و هنگامی که انسان خجالت نکشد، حق دارد هر کاری انجام دهد».

ژاک دروژه، روزنامه‌نگار یهودی فرانسوی، در کتاب خود با عنوان *مافیا در اسرائیل* به این موضوع اشاره می‌کند که اسرائیل در دهه ۱۹۸۰ به بیماری خشونت دچار شده بود، به گونه‌ای که کانون‌های بزه و جرم در تمام جوانب زندگی روزمره در آن افزایش یافته بود و خشونت در خیابان‌ها، جاده‌ها و مدارسی که جوانان و کودکان در آن تحصیل می‌کردند، دیده می‌شد.[۱۹۹]

گزارش‌های مربوط به اقدامات خشونت‌آمیز، تجاوزهای جنسی و قتل به گزارش‌هایی عادی در اسرائیل تبدیل شده است تا حدی که دانش‌آموزان در حالی پشت میزهای مدرسه می‌نشینند که در کیف‌های خود سلاح سرد و حتی سلاح گرم حمل می‌کنند. پژوهشی که به تازگی در مورد معیارهای اجتماعی و خشونت در بین جوانان و افراد بزرگسال انجام گرفته است نشان می‌دهد در مقایسه با محل سکونت و اماکن تفریحی در اسرائیل، مدرسه مکانی است که اکثر اقدامات خشونت‌آمیز و آشوب‌هایی که جوانان در آن دخالت دارند در آن انجام می‌شود. پروفسور آفی دگانی، از مؤسسه ژئوکارتوگرافی که بر امر تحصیل دانش‌آموزان نظارت دارد، می‌گوید: جامعهٔ اسرائیل باید نگران خشونت‌ها باشد. یک پژوهش اسرائیلی اشاره دارد که جرم در مدارس اسرائیلی از سطوح پایین مثل خشونت‌ها و مشاجره‌های لفظی شروع می‌شود و سپس گسترش می‌یابد و به دزدی وسایل مدرسه و کتاب‌های کتابخانه و استعمال مواد مخدر کشیده می‌شود. در این میان، پلیس اسرائیل هم چیز زیادی درباره جرایمی که در مدارس رخ می‌دهد، نمی‌داند.

براساس یک گزارش رسمی اسرائیلی، استفاده از سلاح در مدارس اسرائیل امری عادی و معمولی و میزان استفاده از آن در بین پسران پنج برابر دختران است. ۴/۱ درصد دانش‌آموزان دبیرستانی در ماه بیش از دو بار آموزش تهدید با هفت‌تیر می‌بینند و در مقابل، ۸/۲ دانش‌آموزان آموزش‌های دولتی و دینی می‌بینند. دکتر یستحاق کدمان، مدیرکل شورای ملی سلامت کودکان، می‌گوید: «اقدامات خشونت‌آمیز در وزارت آموزش و پرورش هم‌چون وبا شیوع پیدا کرده است و ما امروز ثمرهٔ جهالت‌های مداوم

و همیشگی این وزارت‌خانه را درو می‌کنیم که از اعتراف به وجود این پدیده خودداری کرد». او اضافه می‌کند: «ما نباید به بخش خطرناک این پدیده مثل استفاده از سلاح، متمرکز شویم؛ زیرا خشونت زندگی را در مدارس غیرممکن کرده است و زمانی که دانش‌آموزان در مدرسه‌ها هدف قرار می‌گیرند، به این موضوع پرداخته نمی‌شود و این خطایی بزرگ است».

کدمان در جایی دیگر می‌گوید: «بدون شک، پدیده خشونت در بین جوانان دائماً در حال افزایش است. اما لازم است از تعمیم دادن این پدیده به تمام جوانان خودداری کنیم. این پدیده‌ای خطرناک و هم‌چنان منفی است».[۲۰۰]

پدیدهٔ جرم و خشونت در مدارس اسرائیل و در بین جوانان، به شکل بسیار گسترده‌ای افزایش یافته و درصد زیادی از کل جرایمی را که در اسرائیل رخ می‌دهد، به خود اختصاص داده است.

لیفی عدام، رئیس بخش گزینش جوانان در وزارت کار و رفاه اسرائیل، می‌گوید: اقدامات خشونت‌آمیز در مدارس و در بین جوانان اسرائیل در مقایسه با ده سال گذشته افزایشی ۱۰۰ درصدی داشته است. هم‌چنین خشونت‌های فیزیکی، بی‌توجهی به نظم عمومی و جرایم جنسی در بین جوانان اسرائیلی ۳۰ درصد کل جرایمی است که این نسل مرتکب می‌شود و این میزان دو برابر ده سال گذشته است. لیفی می‌افزاید: به رغم این مسأله، جوانان خشن‌تر از قشرهای دیگر جامعه نیستند. در این جامعه خشن، خشونت از سوی رهبران سیاسی و دینیِ رسانه‌هایِ اسرائیل تشویق می‌شود. در واقع، این رسانه‌ها زمینه را برای رهبران سیاسی که مشوق خشونت‌اند، فراهم می‌کنند. با این وضعیت جوانان به این نتیجه می‌رسند که با خشونت تحقق امور امکان‌پذیر می‌شود.[۲۰۱]

صموئیل ابوداف، رئیس کمیته آموزش در آنچه مرکز حکومت محلی نامیده می‌شود، به آمارهای بسیار نگران‌کننده خشونت در مدارس اسرائیل اشاره می‌کند و می‌گوید که دستگاه آموزشی باید به آموزش، راه‌های برخورد با جوانان و کاهش رقابت در پس پردهٔ تحققِ دستاوردهای آموزشی توجه بیشتری داشته باشد.

طبق گفته‌های هوداف، اگر اسرائیل به بی‌توجهی‌های خود در مورد ابعاد و تأثیرات این پدیده ادامه بدهد، بعید نیست روزی در اسرائیل نیز مانند کشورهای غربی جرم

زیادی روی دهد.

شای لحمان، رئیس سازمان ملی معلمان، درباره افزایش بی‌سابقه پدیده خشونت در مدارس اسرائیل می‌گوید: دستگاه آموزش با اپیدمی خشونت روبه‌رو شده است و مردم با نگرانی تلاش می‌کنند خود را از این وضعیت برهانند. در مقابل، «ونیت بن آری» معتقد به وجود توطئه سکوت در برابر خشونت در مدارس اسرائیل است، زیرا امکان فرار از این موضوع وجود ندارد. طبق گفته «بن آری»، خشونت جوانان عملاً به مشکلی خطرناک تبدیل شده و در برخی گزارش‌های دریافتی نیز این موضوع ذکر شده است، زیرا کاردها به سلاح‌های شخصی تبدیل شده‌اند و دانش‌آموزان تمایل خود را به استفاده از آن نشان می‌دهند.

جرم و خشونت در مدارس اسرائیل افزایش می‌یابد و در این میان، هیچ‌یک از گزارش‌ها و مطالب متعدد موجود در این زمینه نتوانسته است از افزایش این پدیده و رسیدن آن به بالاترین سطح از خطر جلوگیری کند. مسئولان اسرائیلی هیچ راهی برای مقابله با آن پیدا نکرده‌اند، جز اینکه به وجود خشونت در مدارس و افزایش جرم در بین جوانان در مدارس اقرار کنند. متان فلنائی، وزیر علوم [پیشین] اسرائیل، در این باره اظهار می‌دارد: پدیده حمل سلاح توسط دانش‌آموزان ابعاد بسیار خطرناکی به خود گرفته و مشخص است که خشونت در هر مدرسه‌ای وجود دارد.

یوسی سارید، وزیر آموزش سابق اسرائیل، مدرسه‌های اسرائیل را مکانی بسیار خطرناک می‌داند و به وجود رابطه‌ای پنهانی بین مدیران مدارس در خصوص خشونت‌هایی که در مدارس آنان رخ می‌دهد، اشاره می‌کند. از نظر او، خشونت سیری دراماتیک را از نظر افزایش و کاهش پشت سر نمی‌گذارد، بلکه چیزی شبیه توطئه‌ای پنهان است و اگر اتفاقی رخ دهد، نمی‌توان در برابر آن سکوت کرد.

از سوی دیگر، پژوهشگران این افزایش سطح جرم در بخش آموزش اسرائیل را به هیچ وجه چیز عجیبی نمی‌دانند. از نظر آنان، طبقه پایین جامعه که درصد بالایی را هم تشکیل می‌دهند، زمینه مناسبی برای استقبال از هر آنچه در جهان جرم و جنایت جدید است، فراهم می‌کنند. این امر باعث می‌شود جامعه اسرائیل به جامعه جنایتکاران تبدیل شود که جرایم سازمان‌یافته‌ای در رأس رفتارهای مردم و ارتباط آنان با یکدیگر قرار

دارد و حتی اسرائیل به علت حضور مهاجرانی که از ۱۱۵ کشور با محیط‌های آموزشی، تربیتی و رفتارهای اجتماعی مختلف به آن آمده‌اند به «بهشت مجرمان» معروف است. مطبوعات اسرائیلی به این موضوع اعتراف دارند که امکان تغییر زندگی جوانان اسرائیلی که برای ارتش اسرائیل در اراضی اشغالی عربی خدمت می‌کنند و اقدامات تروریستی انجام می‌دهند، به زندگی غیرنظامی و تبدیل آنان به جوانانی پاک سخت خواهد بود؛ زیرا این افراد به سادگی به خشونت و تروریسم عادت کرده‌اند و به همین علت، در پیشرفت و بحرانی شدن وضعیت جرم در اسرائیل نقش دارند.

«آن مرگلیت» نویسنده اسرائیلی، دلایل افزایش خشونت و جرم در مدارس اسرائیل را به پایین آمدن اعتبار مدرسه، دور بودن از اخلاق و نظام‌های انسانی، خودخواهی‌های بیش از اندازه، عدم التزام و پای‌بندی به جامعه، ضعف روابط خانوادگی و نیز فیلم‌های خشنی که در رسانه‌های دیداری اسرائیل پخش می‌شود، نسبت می‌دهد.[۲۰۲]

یوسی سارید، وزیر آموزش سابق اسرائیل، می‌گوید در جامعه اسرائیل عده زیادی نسبت به انزوا، غربت و عدم پذیرش، حساسیت‌های زیادی دارند؛ افراد زیادی از خانواده و محیط اطراف خود قطع ارتباط کرده‌اند؛ عده زیادی از محدودیت‌هایی که راه‌حلی برای آن وجود ندارد رنج می‌برند؛ افرادی هستند که فریاد می‌کشند بدون اینکه کسی صدای آنان را بشنود؛ عده دیگری هم نسبت به توان اسرائیل برای کمک گرفتن از آن ناامید شده‌اند؛ گروهی دیگر محیط را برای خود مناسب نمی‌دانند و ... همه این امور به خشونت منجر می‌شود. پس خشونت نتیجهٔ تغییرات اجتماعی است.

وقتی از مدارس اسرائیل صحبت می‌شود، سخن از مکان‌هایی خشن در دنیا و مکان‌های وبازده و پرخطر برای ارتکاب خشونت و جرم است. آمار و ارقام رسمی و غیررسمی اسرائیلی نیز تأییدی بر این موضوع است. سخن از دست داشتن دانش‌آموزان اسرائیلی در جرم، خشونت و آشوب‌های مختلف است و حقایق روزمره اسرائیل که دائماً در حال افزایش است، بیانگر این وضعیت است.[۲۰۳]

به منظور نشان دادن وضعیت بحرانی اقدامات خشونت‌آمیز، آشوب‌ها و جرم‌ها در جامعه اسرائیل، به ویژه در بین دانش‌آموزان مدارس، به برخی آمارها و گزارش‌هایی استناد می‌کنیم که منابع اسرائیلی منتشر کرده‌اند:

۱. در سال ۱۹۹۸ نسبت پرونده‌های جرم جوانان ۷/٦ درصد افزایش یافت و از ۲٦۸۳۰ پرونده در سال ۱۹۹۷ به ۲۸٦۳۵ پرونده در سال ۱۹۹۸ افزایش یافت. پلیس اسرائیل در این دو سال بیش از نیمی از پرونده‌ها را مختومه اعلام کرد تا فرصت خودسازی دوباره‌ای به جوانان بدهد.[۲۰٤]

۲. گزارش آماری سال ۱۹۹۷ که شورای سلامت کودکان اسرائیلی ارائه کرد، نشان می‌دهد که از سال ۱۹۹٦ نسبت جرم در بین جوانان به شکل نگران‌کننده‌ای افزایش یافته است، در حالی که قبل از آن کاهش یافته بود. در سال ۱۹۹٦ تعداد جوانانی که در فعالیت‌های مجرمانه دست داشتند به ۷۳۵۰ نفر رسید، در حالی که در سال ۱۹۹٤ این آمار ۱٤۷۷ نفر بود. این افزایش جرم در زمینه مواد مخدر هم مشاهده می‌شود که از ۲٦٦ نفر در سال ۱۹۹٤ به ۸٤۰ نفر در سال ۱۹۹٦ افزایش یافت. علاوه بر این، تعداد بازداشتی‌ها که در سال ۱۹۹۵ کاهش یافته و به ۳٤۱۱ مورد رسیده بود به ۳۷۰۰ مورد افزایش یافت.

۳. از اواسط دهه ۱۹۹۰ میزان بزهکاری در بین جوانان اسرائیل ۲۳ درصد افزایش یافته است. طبق آمارهایی که از سوی صموئیل هوداف، رئیس کمیته آموزش مرکز حکومت محلی منتشر شده، تعداد پرونده‌های مربوط به بزهکاری جوانان که پلیس اسرائیل در سال ۱۹۹۷ به آن پرداخته به ۲۵۲٦۳ پرونده رسیده است.[۲۰۵]

٤. آمارهای پلیس اسرائیل حاکی از این است که از آغاز سال ۱۹۹۷ تا پایان چهار ماه اول سال ۱۹۹۸ نزدیک به ۱۱۷۰ مورد خشونت در مدارس اتفاق افتاده است و اکثر آنها جرایم سنگینی مثل درگیری بعضی از دانش‌آموزان با همکلاسی‌های خود و وارد کردن آسیب‌های بدنی به آنان و تهدید و ارعاب بوده است. در موارد دیگری معلمان قربانی خشونت‌ها می‌شوند، اما آمارها منعکس‌کننده این خطر نیست، زیرا بسیاری از معلمان از پدران برخی دانش‌آموزان خشن می‌ترسند و علاقه‌مند به حفظ جایگاه و اعتبار مدرسه‌ای هستند که در آن مشغول به کارند، به همین علت، از طرح شکایت در اداره پلیس خودداری می‌کنند.

۵. طبق آمار اداره خدمات روانی ـ مشورتی در وزارت آموزش و پرورش اسرائیل، ۱۵ دانش‌آموز در سال تحصیلی ۱۹۹۲ خودکشی کردند که از این تعداد سه دانش‌آموز

از مدارس دولتی دینی و ۱۲ دانش‌آموز از مدارس دولتی عمومی بودند. براساس آمار، از این تعداد ۱۱ نفر پسر، ٤ نفر دختر و ۳ نفر از مهاجران جدید بودند. طبق آمار، در پایان سال ۱۹۹۲، تعداد دانش‌آموزانی که خودکشی کردند به ۲٤ نفر افزایش یافت.

٦. براساس آمار موجود در بیمارستان‌ها، در سال ۱۹۹۵، ۲۹۷ مورد تلاش کودکان و جوانان برای خودکشی اعلام شد. طبق این آمار، این تحقیقات تنها در ۱۲ بیمارستان از مجموعه ۲٤ بیمارستان انجام گرفته است.

۷. براساس نظرسنجی مرکز ژئوکارتوگرافی، در سال ۱۹۹۷ نزدیک به ۳۵ هزار دانش‌آموز در مدارس براثر مشت و لگد یا ضربات چاقو دانش‌آموزان دیگر زخمی شدند و همین تعداد هم در خارج از مدارس اتفاق افتاده و موجب جراحت افراد شده است. براساس این نظرسنجی، ٤۰ درصد از دانش‌آموز اعلام کرده‌اند که فضای مدارس سخت و خشن است، ۲۵ درصد از وجود ترس و وحشت گفته‌اند، ۲۵ درصد ضربات هولناکی دریافت کرده‌اند، ٦۸ درصد شاهد تخریب اموال عمومی بوده‌اند و تنها ٤ درصد اعلام کرده‌اند که دیگران را مجروح کرده یا به قتل رسانده‌اند. سوزی بن باروخ، رئیس بخش جوانان پلیس اسرائیل، می‌گوید در چهار ماهه اول سال ۱۹۹۸ تعداد ۳۳۷۱ مورد خشونت دانش‌آموزان به پلیس گزارش شده است. این آمار نسبت به مدت مشابه سال قبل ۲۰۰ مورد افزایش داشته است.

۸ در سال ۱۹۹٤ باز شدن پرونده‌های جنایی برضد جوانان در مقایسه با سال ۱۹۹۳ به میزان ۵/۸ درصد افزایش یافت و به ۹۲۲٦ پرونده رسید. در سال ۱۹۹۳ جرم‌هایی که جوانان ـ تا سن ۱۹ سال ـ انجام داده بودند یا در انجام آن دست داشتند، ۷ درصد افزایش یافت. در این سال جوانان در ۱۸ هزار مورد جرم شرکت و یک‌سوم این افراد در اقدامات خشونت‌آمیز مختلف دست داشتند و این علاوه بر موارد بسیار خشونت و تهاجم است که در داخل مراکز آموزشی اتفاق افتاده است.

۹. براساس نظرسنجی‌ای که مرکز مبارزه با مواد مخدر «فوری» در سال ۱۹۹۵ انجام داده است، ٤۰/۵ درصد از جوانان گروه سنی ۱٤ تا ۱۸ سال در مدارس درگیر مواد مخدر بوده‌اند. براساس این تحقیق که در بین ۷٦۰۰ دانش‌آموز ۹، ۱۰ و ۱۱ ساله در تل‌آویو انجام گرفته، حدود ۲/۳ درصد از کل دانش‌آموزان دست‌کم یک‌بار از مواد

مخدر استفاده کرده‌اند.

۱۰. در اسرائیل در هر چهار دقیقه یک جرم، هر ۵۶ ساعت یک قتل، هر ۱۰۸ ساعت یک مورد تلاش برای قتل، هر ۱۲ ساعت یک مورد تجاوز، هر ۵ ساعت یک عمل زشت، هر ۲۱ دقیقه یک مورد حمله به افراد و هر ۲ دقیقه یک مورد دزدی اتفاق می‌افتد. این آمارها در سال ۱۹۹۷ و سه ماهه اول سال ۱۹۹۸ از سوی مؤسسه دموکراسی اسرائیل در مورد جرم در اسرائیل ارائه شده است.

براساس این آمار، در سال ۱۹۹۷، تعداد ۱۵۹ مورد قتل اتفاق افتاده که نسبت به سال ۱۹۹٦ به میزان ۳/۳ درصد افزایش یافته است. هم‌چنین ۸۱ مورد تلاش برای قتل، ۱۷٤۹ مورد کارهای زشت و ۱۳۰٦٤ مورد حمله به افراد رخ داده است. کودکان هم از حمله افراد که غالباً با اهداف جنسی بوده در امان نمانده‌اند و ٦۰۸۱ کودک در معرض تجاوز و تنبیه قرار گرفته‌اند که ۲٦٤ کودک در خانه و ۱۷۲۵ کودک در خارج از خانه مورد بدرفتاری قرار گرفته‌اند. ۱۳۸ کودک در خانه و ۲٦۹۲ کودک هم در خارج از خانه تنبیه شده‌اند.

افزایش پدیده خشونت و جرم در بین جوانان مدارس اسرائیل، مسئولان اسرائیلی را واداشته است تا این پدیده را در صدر توجهات خود و برنامه‌های اجتماعی قرار دهند. در این خصوص بحث‌هایی بین دولت و کنست اسرائیل صورت گرفت و نشست‌های هماهنگی بین دولت و بعضی گروه‌های مسئول از دستگاه‌های آموزشی و پلیس برگزار شد.

یکی از مسئولان اسرائیلی با بیان اینکه اگر این پدیده به مرز خط قرمز نرسیده بود مورد توجه مسئولان قرار نمی‌گرفت، گفت: «ما با شرایط جنگی روبه‌رو هستیم و لازمه آن همکاری تمام طرف‌های مسئول از طریق تحمیل قانون و حاکمیت آن برای یکسان عمل کردن در برخورد با این وضعیت است». در مقابل، یکی دیگر از مسئولان این وضعیت را ناشی از «اشتراکی بودن جامعه اسرائیل» دانست.

در آغاز آگوست ۱۹۹۹ دولت اسرائیل به رهبری ایهود باراک، جلسه‌ای خصوصی برای بررسی افزایش پدیده خشونت در مدارس اسرائیل برگزار کرد. در این جلسه یوسی سارید، وزیر آموزش، تأکید کرد که وزارت‌خانه او در سال تحصیلی آینده تلاش خواهد کرد با پدیده خشونت در مدارس مبارزه کند. وی هم‌چنین از حضور نیروهای

پلیس در داخل مدارس حمایت کرد. در طول این جلسه اسحاق کوهن، وزیر ادیان، طرحی برای ممانعت از خشونت در خانواده‌ها ارائه کرد که توسط دفاتر خاخامی، شورای دینی و دادگاه‌های خاخامی و از طریق ارشاد و راهنمایی زوج‌های جوان در خصوص چگونگی کنار گذاشتن خشونت در خانواده انجام می‌شد. شلومو بن عامی، وزیر کشور، هم تأکید کرد حل مشکل خشونت مستلزم دخالت شهروندان است: «کسی که گمان می‌کند راه‌حل مشکل خشونت و جرم در جامعه اسرائیل تنها جزو وظایف پلیس است، نگرش درستی ندارد». در این جلسه روبن اشتاین، مشاور حقوقی دولت، پیشنهاد داد که دادستانی و پلیس برای مبارزه و برخورد با پرونده‌های مربوط به خشونت، به ویژه خشونت در خانه‌ها، از اولویت برخوردار باشند. در پایان این بحث‌ها ایهود باراک توضیحاتی درباره خشونت داد که علت آن بحث و جدلی بود که بین ابراهام شوحاط، وزیر دارایی، و حییم رامون، از دیگر وزیران کابینه، درگرفت و باعث شد تا باراک دخالت کند و با مشت روی میز بکوبد و بگوید: «به این بحث و جدل پایان دهید».

موضوع به دولت باراک محدود نشد، بلکه خشونت در مدارس یکی از موضوعاتی بود که دولت نتانیاهو را نیز درگیر خود کرده بود. آویگدور کهلانی، وزیر امنیت داخلی سابق، می‌گوید: «وزارت‌خانه‌های آموزش و امور اجتماعی دولت نتانیاهو باید از خود بپرسند که چگونه منابع انسانی و اقتصادی را برای بهبود چهره جامعه اسرائیل به کار گیرند؟» کهلانی می‌پرسد آیا برای مثال وزارت آموزش توضیحی درباره درصد بالای وحشت جوانان از مدارس دارد که در زمینه ارتکاب جرایم وضعیتی بحرانی دارند؟ آیا وزارت‌خانه‌های آموزش و امور اجتماعی می‌توانند از بار مسئولیتی که در برابر پدیده خشونت روزافزون در بین جوانان و سایر قشرهای جامعه دارند، شانه خالی کنند؟ آیا برای حل این مشکلات طرحی وجود دارد؟[۲۰۶]

پس از تشکیل دولت باراک، کمیته‌ای به ریاست یوسی سارید، وزیر سابق آموزش، مسئول بررسی چگونگی کاهش خشونت در بین کودکان و نوجوانان شد. وی هزینه اجرای توصیه‌های کمیته را ۵/۲ میلیارد شکل برآورد کرد. در همین حال، متان فلنائی، وزیر علوم، در جریان بررسی فعالیت این کمیته در جلسه کابینه دولت باراک گفت:

پدیده حمل اسلحه توسط دانش‌آموزان ابعاد بسیار خطرناکی پیدا کرده است. امروز مشخص است که خشونت در هر مدرسه‌ای وجود دارد. مهم‌ترین نکاتی که این کمیته بر آن تأکید کرد عبارت بود از: ممانعت از وارد کردن اسلحه به مدرسه، کاهش تعداد دانش‌آموزان در کلاس، صدور کارت‌های شناسایی برای دانش‌آموزان و افزایش نظارت بر اوقات فراغت و استراحت دانش‌آموزان. این کمیته هم‌چنین توصیه کرد که کمیته‌ای عمومی برای بررسی شکایت‌ها علیه کادر آموزشی تشکیل شود. ابراهام بن شباب، دبیر سندیکای معلمان، در پاسخ به این توصیه‌ها گفت: «در توصیه‌های کمیته هیچ خبر خوشی وجود ندارد».

در بین دستگاه‌های اسرائیلی، کنست بیش از همه به بررسی موضوع خشونت در مدارس پرداخت و کمیته آموزش آن تصمیم گرفت به منظور تحقیق در مورد پدیده‌های خشونت در مدارس، جهت ارائهٔ توصیه‌هایی برای حل این پدیده شایع، یک کمیته تحقیق پارلمانی تشکیل شود. کمیته پارلمانی به پلیس پیشنهاد کرد با حضور سربازان در مدارسی که خشونت بیشتر رواج یافته در این راه کمک کند و برای این منظور از کادرهای آموزش‌دیده کمک بگیرد.

شلومو بنزیری، وزیر سابق بهداشت از حزب شاس، می‌گوید دلایل متعددی وجود دارد که باعث می‌شود والدین فرزندان خود را به ما بسپارند؛ از جمله ورشکستگی آموزش لائیک که با خشونت در مدارس، اعتیاد به مواد مخدر در برخی مدارس و فاصله گرفتن از ریشه‌های یهودی در برخی دیگر از مدارس نمود پیدا می‌کند. سوزی بن باروخ، رئیس بخش جوانان پلیس اسرائیل، در جلسه کمیته آموزش توضیح داد که بیش از یک‌سوم قضایای جنایی مرتبط با جوانان در داخل مؤسسات آموزشی صورت می‌گیرد. طبق گفته او، به علت افزایش اقدامات خشونت‌آمیز سربازرس پلیس با اضافه کردن فوری ۸۵ بازرس پلیس برای جوانان موافقت کرده است. اعضای کنست و نمایندگان معلمان و دانشگاهیان به شدت از عدم توانایی وزارت آموزش اسرائیل در حل مشکل پدیده خشونت در مدارس انتقاد کردند و ران آراد، رئیس سازمان معلمان، گفت: «من در بسیاری از مواردِ خشونت در مدارس، وزارت آموزش را متهم می‌دانم».

فصل دوم
جرایم اسرائیل و نقض قانون بین‌المللی انسانی

قانون بین‌المللی انسانی نتیجهٔ تحول و پیشرفت در اندیشه حقوقی درباره جنگ‌ها و حمایت از غیرنظامیان است. در تعریف این قانون آمده است: «مجموعه اصول و قواعد مربوط به حقوق طرف‌های درگیر جنگ و وظایف آنان در برابر دشمن، شهروندان و دارایی‌های آن که در صورت مخالفتِ هرکدام از طرفین، مورد بازخواست بین‌المللی قرار می‌گیرند».[۲۰۷]

براساس این تعریف و با توجه به اتفاق نظری که قانون‌گذاران در مورد نام‌گذاری آن دارند، دو معنا بر آن مترتب است: اول، قانونی بین‌المللی است زیرا احکام آن تمام کشورها را مخاطب قرار می‌دهد. دوم، قانونی انسانی است زیرا منادی اجرای اصول انسانی و پای‌بندی به آنها، حتی در جنگ‌هاست و به حقوق افراد در برابر حقوق کشورها اولویت می‌دهد.[۲۰۸]

از سوی دیگر، سازمان ملل متحد حمایت از حقوق بشر را برعهده گرفت و در تاریخ ۹ دسامبر ۱۹٤۸ توافق‌نامه «منع سرکوب نژادی» و در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹٤۹ «اعلامیه جهانی حقوق بشر» را تصویب کرد. کمیته حقوق بشر مجمع عمومی سازمان ملل به شکل ویژه‌ای به مفهوم حقوق پرداخت و توافق‌نامه‌هایی بین‌المللی را برای دفاع از این حقوق به امضا رساند که مهم‌ترین آنها دو منشور درباره حقوق بشر است که پس از سال‌ها بحث و تبادل نظر بین اعضای کمیته و دولت‌ها در تاریخ ۱٦ دسامبر ۱۹٦٦ به امضا رسیدند. اولین منشور در مورد حقوق مدنی و سیاسی و دومین منشور

درباره حقوق اقتصادی و اجتماعی است. پروتکلی اختیاری نیز به این دو منشور اضافه شده است که حقوق بشر را از توصیه‌های صرف به قواعد بین‌المللی مبتنی تبدیل می‌کند که امضاکنندگان این دو منشور به آن پای‌بند هستند.[۲۰۹]

اعلامیه حقوق بشر و این دو منشور بین‌المللی در کنار توافق‌نامه‌های چهارم ژنو و دو پروتکلِ الحاقیِ مشروعیتِ بین‌المللی، قانون بین‌المللی انسانی را تشکیل می‌دهند. کشورهای جهان این توافق‌نامه، منشورها و پروتکل‌ها را پذیرفته‌اند، زیرا به ضرورت احترام به انسان و حقوق و حفظ کرامت او اعتقاد دارند. این امر در احترام این کشورها به مشروعیت بین‌المللی و پای‌بندی آنها به اصول آن در شرایط مختلف نمود پیدا می‌کند. به نظر می‌رسد اکثر کشورهای جهان این قواعد را رعایت می‌کنند غیر از رژیم صهیونیستی که به رغم پذیرش این قواعد به آن پای‌بند نیست. جنایت‌های شنیع این رژیم در حق مردم بی‌گناه فلسطین، به ویژه نقض قانون بین‌المللی در بالاترین حد ممکن آن بیانگر این موضوع است. رژیم صهیونیستی در حالی قوانین بین‌المللی را نقض می‌کند که می‌کوشد با ادعای توخالی خود به جهانیان این‌گونه نشان دهد که در حال خدمت به قانون بین‌المللی انسانی است.

این جزء ساده‌ترین حقایق و بدیهیات است که ایجاد رژیم صهیونیستی در سرزمین فلسطین و جایگزین کردن یهودیان صهیونیست به جای ملت عرب فلسطینی اشغالگری و غصب است. ما در اینجا قصد نداریم به بررسی شکل‌گیری رژیم صهیونیستی و شرایط عربی ـ بین‌المللی آن زمان بپردازیم که به قدرت‌های استعمارگر بزرگ امکان داد قطعنامه‌های بین‌المللی به وجود آورند و ضمن دادن پوششی مشروع به آن، این رژیم ساختگی را مشروع و قانونی جلوه دهند. قصد ما فقط تبیین مختصری از وضعیت حقوقی کرانه باختری و نوار غزه است. به عبارت دیگر، می‌خواهیم بدانیم از زمان اشغال کرانه باختری و نوار غزه در سال ۱۹٦۷، تا چه اندازه نسبت به قواعد قانون بین‌المللی انسانی بی‌توجهی می‌شود، در حالی که دولت اشغالگر موظف است این قانون را اجرا کند و به آن پای‌بند باشد. بلافاصله پس از ورود نیروهای اشغالگر صهیونیست به کرانه باختری یعنی در ۷ ژوئن ۱۹٦۷، دولت اسرائیل سه اطلاعیه نظامی صادر کرد. اولین اطلاعیه اعلام ورود نیروهای این رژیم به این منطقه بود. در دومین اطلاعیه اعلام شد که

قوای مقننه، مجریه و قضاییه زیر نظر فرمانده منطقه عمل می‌کنند و سومین اعلامیه مهم به تشکیل دادگاه‌های نظامی مربوط می‌شد. تمام این اعلامیه‌ها نشان می‌داد که رژیم صهیونیستی قصد دارد مفاد معاهدهٔ ژنو را ـ صادره در سال ۱۹۴۹ـ که قبلاً پذیرفته بود، اجرا کند. در بند ۳۵ اطلاعیه شماره ۳ آمده بود: دادگاه نظامی و اعضای آن «باید احکام معاهدهٔ ژنو در تاریخ ۱۲ آگوست ۱۹۴۹ را که در مورد حمایت غیرنظامیان در زمان جنگ است در احکام قضایی خود اجرا کنند و چنانچه بین اقدامات این دادگاه و معاهده مذکور تناقضی وجود داشته باشد، اولویت با احکام این معاهده است».[۲۱۰]

با توجه به این اعلامیه‌ها ملاحظه می‌شود که اسرائیل در برابر جهانیان وانمود کرد که به اجرای توافق‌نامه‌های حقوق بشر پای‌بند است و اشغالگری آن در منطقه خارج از چارچوب قانون بین‌المللی نیست و علاوه بر این، اسرائیل خود را به عنوان کشوری نشان داد که در معرض نابودی قرار گرفته است.

اما طولی نکشید که اسرائیل در اکتبر ۱۹۶۷ یعنی چهار ماه پس از اشغال، فرمان نظامی شماره ۱۴۴ خود را صادر و به موجب آن، ماده ۳۵ از اعلامیه شماره ۳ را بدون هیچ مشکلی تصویب کرد. سه سال بعد، یعنی در سال ۱۹۷۰، اسرائیل فرمان نظامی شماره ۳۷۸ را صادر کرد که جایگزین اعلامیه شماره ۳ شد و بدین ترتیب، داستان اعلامیه‌ها و اعتراف گمراه‌کننده اسرائیل در مورد اجرای توافق‌نامه‌های ژنو به طور کامل و برای همیشه در هم پیچیده شد؛ زیرا در این فرمان نظامی هیچ اشاره‌ای به این معاهده بین‌المللی نشده بود. اسرائیل با این شیوه فریبکارانهٔ «شایلوکی»* بدون هیچ اعلامیه رسمی خود را از توافق‌نامه‌های ژنو کنار کشید و برای توجیه این کار به طرح برخی دروغ‌ها و افتراها اقدام کرد. یهودا بلوم، یک کارشناس حقوقی اسرائیلی، در مقاله‌ای که در سال ۱۹۶۷ منتشر کرد به این بهانه‌جوییِ غیرحقوقیِ اسرائیل می‌پردازد و به زعم خود، علت عدم قابلیت اجرای توافق‌نامه‌های ژنو در اراضی اشغالی ۱۹۶۷ را توضیح می‌دهد. اما این دلایل که دولت اسرائیل به عنوان اصول حقوق اساسی برای خود فراهم کرده بود، بعدها از لحاظ شکل و معنا مردود شناخته شد. دلیل اول آن است که توافق‌نامه‌های ژنو تنها زمانی اجرا می‌شوند که طرف اشغالگر جایگزین حاکم قانونی

---

* شایلوک نام یک شخصیت یهودی در نمایشنامه «تاجر ونیزی» اثر ویلیام شکسپیر است ـ م.

شود. یهودا بلوم در این باره می‌گوید: «کشور اردن که از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹٦۷ بر کرانه باختری حکومت می‌کرد، حاکمی قانونی به حساب نمی‌آمد. به همین علت، این توافق‌نامه مورد نظر این حاکم نبود و درباره آن بازخواست هم نمی‌شد».[۲۱۱]

بررسی این دلیل تأکیدی بر باطل بودن آن و بیانگر این است که هیچ سند حقوقی حتی در خود معاهده و مذاکراتی که به صدور آن منجر شد، وجود ندارد. ماده دوم از معاهده چهارم ژنو به لازم‌الاجرا بودن این معاهده تأکید دارد: «در تمام حالت‌های اشغال، جزئی یا کلی، سرزمین یکی از طرف‌هایی که این معاهده را امضا کرده است، حتی اگر اشغالگر با مقاومت مسلحانه روبه‌رو نشود».

تفسیر این ماده به حاکم قانونی یا عملی اشاره دارد و فرقی نمی‌کند که این حاکم اردن باشد یا طرف دیگری جایگزین آن شود و هر دو حالت هیچ تغییری در اجرای این معاهده به وجود نمی‌آورد. آنچه گفته شد، خط بطلانی بر دلیل یهودا بلوم است که براساس آن، اجرای معاهده ژنو مستلزم این است که دولت اشغالگر بر جایی مسلط شود که قبل از آن دولتی قانونی در آنجا وجود داشته است، اما در منابع حقوقی چیزی که این نظر را تأیید کند وجود ندارد.

دومین دلیل بلوم این است که جنگ سال ۱۹٦۷ جنگی دفاعی بوده، بنابراین، اسرائیل محق‌تر از اردن به سرزمین‌های اشغالی ۱۹٦۷ است. معنا و مفهوم این فرضیه غلط‌انداز این است که قانون بین‌الملل اجازه استیلا بر این سرزمین‌ها را که در نتیجه جنگ دفاعی حاصل می‌شود، می‌دهد. اما بند چهارم از ماده دوم منشور سازمان ملل متحد به طور مشخص «تهدید وحدت سرزمینی یک کشور و استفاده از زور علیه آن» را ممنوع کرده است، چه از طریق جنگ دفاعی باشد و چه با شیوه‌ای غیر از آن حاصل شود. بنابراین این دلیل یهودا بلوم صحیح نیست. در مورد کرانه باختری ذکر این نکته لازم است که پس از توافق‌نامه رودس در ۱۹۴۹، این منطقه به کشور اردن هاشمی الحاق شد؛ هم‌چنان که نوار غزه زیر نظر مصر قرار گرفت.

در سومین دلیل یهودا بلوم این‌گونه آمده است که اسرائیل باید از اجرای معاهده چهارم ژنو معاف شود، زیرا اشغالگری آن در نوع خود منحصر به فرد است و این اشغالگری در تمام این مدت باعث به وجود آمدن وضعیتی شده و می‌شود که اجرای

معاهده چهارم ژنو را در مورد آن امکان‌پذیر نمی‌کند؛ در حالی که در ماده دوم این معاهده به صراحت اعلام شده که این معاهده «در تمام حالت‌های اشغال، جزئی یا کلی» لازم‌الاجراست.[۲۱۲]

بنابراین با توجه به آنچه گفته شد، مشخص می‌شود توجیه و دلیل‌تراشی ساختگی اسرائیل برای جدا کردن صفت اشغالگری از خود و رها شدن از تبعات آن برپایهٔ مقوله‌های گمراه‌کننده‌ای است که در برابر کوچک‌ترین و ساده‌ترین حقایق نمی‌تواند مقاومت کند. تاکنون حتی یک کارشناس و متفکر در زمینه حقوق بین‌الملل مشروعیت استیلا بر سرزمین از طریق جنگ و اشغالگری را که با هدف سیطره عملی انجام می‌شود، نپذیرفته است، بلکه برعکس تمام این متفکران تأکید دارند که برای مثال، سیطره عملی بر یک سرزمین به هیچ وجه باعث به وجود آمدن سندی مشروع برای انجام کاری غیرمشروع نمی‌شود و ادعای سندی مشروع امری باطل است.

اسرائیل از طریق فعالیت‌های دیپلماتیک خود تلاش زیادی انجام داده و می‌دهد تا مانع برپایی کنفرانس‌های بین‌المللی و صدور قطعنامه‌های امنیتی شود که در اکثر موارد به محکومیت سیاست‌های اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی می‌انجامد. یکی از این تلاش‌های اسرائیل زمانی بود که مجمع عمومی سازمان ملل متحد پیشنهادی را پذیرفت که به موجب آن در تاریخ ۱۵ ژوئیه ۲۰۰۱ کنفرانسی در ژنو به منظور بررسی نقض مکرر توافق‌نامه‌های ژنو توسط اسرائیل به ویژه در مورد موضوع شهرک‌ها، برگزار می‌شد؛ هر چند اسرائیل از سال ۱۹۶۷ تلاش می‌کند این ادعا را مطرح کند که توافق‌نامه‌های ژنو در مورد اقدامات تجاوزگرانه آن در سرزمین‌های اشغالی قابل اجرا نیست.

اقدامات تجاوزگرانه‌ای که اسرائیل به صورت مداوم در حق ملت فلسطین و دارایی‌ها و حقوق آنان انجام می‌دهد، نقض خطرناک توافق‌نامه‌های ژنو و اعلامیه‌های حقوق بشر به حساب می‌آید. پیش‌بینی نمی‌شود که در آینده تغییری در اقدامات وحشیانه و غیرقانونی این رژیم به وجود آید، بلکه مواردِ نقضِ قانون افزایش خواهد یافت و اسرائیل بیش از پیش با هر قطعنامه بین‌المللی که از آن بخواهد از ارتکاب جنایت غیرانسانی خود صرف نظر کند، مخالفت خواهد کرد و به مخالفت خود با پذیرش اجرای حقوقی توافق‌نامه ژنو در سرزمین‌های اشغالی فلسطین ادامه می‌دهد.

بدون شک، استفاده از زور یا تهدید به استفاده از آن و نیز اشغال با زور سرزمین‌هایی که متعلق به دیگران است، جزو جرایم حقوق بین‌الملل است. بر این موضوع در بند چهارم ماده دوم منشور سازمان ملل متحد تأکید و تصریح شده است: «هیچ‌یک از اعضای سازمان ملل متحد نمی‌توانند در روابط بین‌الملل خود با استفاده از زور علیه وحدت سرزمینی یا استقلال سیاسی کشوری اقدام یا تهدید به انجام این کار کنند. این کار به هیچ وجه در راستای اهداف و مقاصد سازمان ملل متحد نیست».[۲۱۳]

در اعلامیه جهانی حقوق بشر که در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ صادر شد، از کشورهای جهان خواسته شده است به حقوق انسان‌ها چه تحت اشغال باشند چه نباشند احترام بگذارند. در ماده دوم این اعلامیه تصریح شده است: «هر انسانی حق دارد از تمام حقوق و آزادی‌هایی که در این اعلامیه آمده است برخوردار شود، بدون اینکه تبعیضی در این زمینه به علت نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، نگرش سیاسی و هر نوع نگرش دیگر وجود داشته باشد و بین مرد و زن هم فرقی نیست. علاوه بر آنچه گفته شد، هیچ‌گونه تبعیضی براساس اوضاع سیاسی، حقوقی یا بین‌المللی یک کشور و محلی که فرد به آن وابسته است وجود ندارد، چه این کشور یا محل مستقل باشد و چه تحت قیومیت باشد یا از خودگردانی برخوردار باشد یا حاکمیت آن تحت هرگونه قید و بندی باشد».[۲۱٤]

هم‌چنین در توافق‌نامه چهارم ژنو تصریح شده است احترام به غیرنظامیانی که تحت اشغال هستند، ضروری است. در ماده چهارم این توافق‌نامه آمده است افرادی که این توافق‌نامه از آنان حمایت می‌کند، عبارت‌اند از: «کسانی که خود را در هر لحظه و به هر شکلی در وضعیت منازعه و درگیری و اشغال طرف دیگر این منازعه می‌بینند، در حالی که جزو رعایا و افراد زیرمجموعه آن به حساب نمی‌آیند».

در ماده سوم همین توافق‌نامه تصریح شده است: «تمام طرف‌های درگیری ملزم هستند به عنوان حداقل، احکام زیر را اجرا کنند:

۱. افرادی که به طور مستقیم در اعمال تجاوزگرانه شرکت ندارند، از جمله آن دسته از نیروهای مسلح که سلاح خود را زمین گذاشته‌اند و افرادی که به علت بیماری، مجروحیت و محدودیت توانایی جنگیدن ندارند. در تمام حالت‌ها با این افراد

برخوردی انسانی صورت می‌گیرد بدون اینکه تبعیضی براساس نژاد، رنگ، دین، اعتقاد، جنس، ثروت یا معیارهای مشابه دیگری انجام شود.

۲. در ماده سوم اقدامات زیر نسبت به افراد مذکور در هر زمان و مکانی ممنوع اعلام شده است:

الف) تعرض به زندگی و سلامت جسمی افراد به ویژه قتل در تمام اشکال آن و نیز تجاوز، برخورد نامناسب و شکنجه افراد؛

ب) گروگان‌گیری؛

ج) تعرض به کرامت فردی، به ویژه برخوردهای اهانت‌آمیزی که کرامت افراد را نادیده می‌گیرد؛

د) صدور احکام و اجرای مجازات‌ها بدون اینکه افراد قبل از آن در برابر دادگاهی که قانونی تشکیل شده و تمام ضمانت‌های قضایی لازم را از نظر ملت‌های متمدن رعایت می‌کند، محاکمه شوند.

آنچه گفته شد، بخشی از قانون بین‌الملل و مشروعیت بین‌المللی در مورد استفاده از زور، احترام به حقوق بشر و حمایت از غیرنظامیان بود که تمام کشورهای امضاکننده این قوانین را به احترام گذاشتن به انسان‌ها و حقوق آنان ملزم و بر آن تأکید می‌کند. برخی از متون حقوقی و بندهایی با مضامین دقیق‌تر به توصیف جزئیات حقوق بشر می‌پردازند که جنایت‌های مداوم و روزافزون اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی ۱۹۶۷ نمونه‌ای از نقض آن محسوب می‌شود.

در ادامه انواع جنایت‌هایی که اسرائیل در طول مدت انتفاضه در مورد حقوق بشر مرتکب شده توضیح داده خواهد شد و همراه با آن ماده یا بندهای حقوقی ذکر می‌شود که اقدامات اسرائیل را ممنوع می‌کند. این اقدام تلاشی برای آشکار کردن میزان نقض قانون بین‌الملل انسانی است که اسرائیل مرتکب می‌شود. بیان برخی از جنایت‌ها بیانگر تمام جنایت‌های صهیونیستی نیست بلکه نشانه کوچکی از این جنایت‌ها به حساب می‌آید؛ زیرا هیچ بحثی در این موضوع نیست که اسرائیل کشوری جنایتکار است که تروریسم بین‌المللی را به خشن‌ترین شکل ممکن و با استفاده از بدترین شیوه‌ها و ابزارها دنبال می‌کند.

فصل سوم
شکل‌های اقدامات مجرمانه اسرائیل

الف) محاصره و بستن اراضی: اشغالگران در ادامهٔ سیاست محاصره و ایجاد محدودیتی که از سال ۱۹٦۷ انجام می‌دهند، از آغاز انتفاضه الاقصی محاصره هوایی، دریایی و زمینی تقریباً کاملی را نسبت به کرانه باختری و نوار غزه به اجرا گذاشته‌اند تا این دو منطقه را از اسرائیل و جهان خارج جدا و از ارتباط بین آنها هم جلوگیری کنند. محدود کردن حرکت در داخل خود مناطق فلسطینی نیز خسارت‌های اقتصادی سنگینی بر جای می‌گذارد. اسرائیل سه شیوه از محاصره و محدودیت را به صورت مداوم دنبال کرده است:[۲۱۵]

۱. محدودیت کلی که از سال ۱۹۹۳ ادامه دارد و براساس آن، چگونگی تحرک فلسطینیان بین کرانه باختری و نوار غزه با اسرائیل و بین قدس و کرانه باختری و نیز بین کرانه باختری و نوار غزه مشخص شده است.

۲. محدودیت فراگیر که براساس آن هرگونه جابه‌جایی بین یکی از مناطق ذکرشده ممنوع می‌شود.

۳. محدودیت داخلی که براساس آن، فلسطینیان نمی‌توانند در داخل کرانه باختری جابه‌جا شوند.

نمونه این محدودیت‌های مداوم بین سال‌های ۱۹۹۳ و ۱۹۹٦ بود که در ۳۲۹ روز آن (۵۲ درصد) محدودیت فراگیر و در ۲۷ روز از سال ۱۹۹٦ نیز محدودیت‌های داخلی اعمال شد.

در جریان انتفاضه الاقصی هم اسرائیل تمام این محدودیت‌ها را که برخلاف قانون

بین‌المللی انسانی است، به کار گرفته است؛ زیرا حقوق شهروندان را نقض و آزادی آنان را سلب می‌کند. این در حالی است که در ماده دوازدهم اعلامیه جهانی حقوق تصریح شده است: «زندگی خصوصی، خانوادگی، خانه، نامه‌های خصوصی و آبرو و اعتبار هیچ‌کس با دخالت‌های خشونت‌آمیز مورد تعرض قرار نمی‌گیرد و هر فردی حق دارد در برابر چنین تعرض‌هایی مورد حمایت قانون قرار گیرد».[۲۱۶]

ب) ترورها و تصفیه‌حساب‌ها: عملیات‌های ترور و تصفیه‌حساب‌های فیزیکی براساس فهرست اسامی صورت می‌گیرد که از قبل تهیه و در آن ترور و تصفیه فعالان فلسطینی خواسته شده است. این اقدام به زشت‌ترین و بدترین شکل توسط نیروهای اسرائیلی، بدون توجه به قانون بین‌الملل، انجام گرفته است.

همان‌گونه که مشخص است، حق حیات یکی از حقوق اساسی هر انسان است، اما سیاست ترور نقض آشکار این حق به شمار می‌رود. اقدامات تروریستی اسرائیل در حالی انجام می‌شود که به فرد مورد نظری که قرار است ترور شود، این اجازه داده نمی‌شود که از خود دفاع کند؛ زیرا تصمیم به ترور در اتاق‌های دربسته و براساس اطلاعات جاسوسی اتخاذ می‌شود که شک و شبهه‌هایی در مورد میزان صحت و درستی آن وجود دارد.[۲۱۷]

با همین شیوه‌ها در طول سال اول انتفاضه تصفیه‌حساب‌های فیزیکی رژیم صهیونیستی ٤١ نفر از کادرها و فعالان فلسطینی را شامل شد. هم‌چنین یازده نفر در حالی قربانی این حملات شدند که به طور اتفاقی در صحنه عملیات ترور حضور داشتند. براساس آنچه روزنامه لبنانی *الحیات* در تاریخ ١٥ می ٢٠٠١ منتشر کرد، نیروهای صهیونیست پانزده مرتبه از طریق پرتاب موشک به وسیلهٔ بالگردهای نظامی به ترور فلسطینیان اقدام کردند. علاوه بر این، شیوه‌های دیگری مثل بمب‌گذاری در اتومبیل‌ها و باجه‌های تلفن عمومی و شلیک گلوله به سمت فعالان فلسطینی نیز استفاده شد. برای مثال، در جریان ترور شهید انور حمران از شهر جنین ١٩ گلوله و در ترور شهید یوسف ابوصوی از روستای ارطاس نزدیک بیت لحم ٢٢ گلوله به سمت او شلیک شد.

در این گزارش اضافه شده است در سیاست تصفیه‌حساب‌های فیزیکی تأکید روی

کادرهای جنبش مقاومت اسلامی (حماس)، کادرهای جهاد اسلامی و کادرهای جنبش فتح است که به ترتیب ۱۲، ۱۱ و ۱۳ نفر از آنان شهید شدند. از این تعداد ٦ نفر در منطقه وادی الفارعه (در کرانه باختری) به وسیله یک بمب کنترل از راه دور ترور شدند.[۲۱۸]

مرکز حقوق بشر فلسطین در سندی با عنوان «پای‌بندی به تضمین آزادی» به این موضوع اشاره می‌کند که از آغاز انتفاضه تا زمان صدور گزارش این مرکز که در تاریخ ۵ دسامبر ۲۰۰۱ در روزنامه *القدس* منتشر شد، نیروهای اسرائیلی و شهرک‌نشینان حدود ٦۳۰ فلسطینی را در سرزمین‌های اشغالی به قتل رسانده‌اند که از این تعداد ١٦٤ نفر زیر ۱۸ سال داشتند و ۸۳ درصد از آنان هم غیرنظامی بودند. هم‌چنین تعداد ١٦٢٧٥ نفر مجروح شده‌اند. در این سند اشاره شده است که عملیات ترور و قتل خارج از چارچوب قانون انجام می‌شود، زیرا اسرائیل با این شک که فلسطینیان فعالیت‌های خصمانه علیه آن دارند، به ترور آنان ادامه می‌دهد.[۲۱۹] در این سند آمارهایی در مورد کشته‌ها و زخمی‌های فلسطینی پس از گذشت یک سال از انتفاضه، ذکر شده است. این آمارها که از منابع فلسطینی گرفته شده بدین شرح است:

ـ ۵۷۸ نفر توسط سربازان اشغالگر صهیونیست شهید شده‌اند که از این تعداد ۸۸ نفر از دستگاه‌های امنیتی بوده‌اند.

ـ ۲۳ نفر توسط شهرک‌نشینان شهید شده‌اند.

ـ ۲۸ نفر در حوادثی شهید شده‌اند که گمان می‌رود نیروهای اشغالگر در آن دست داشته‌اند.

ـ ۲۲ نفر در برخورد با موانع نظامی صهیونیست‌ها شهید شده‌اند.

ـ ۲۷ نفر در عملیات‌های شهادت‌طلبانه و فدایی که در پاسخ جنایات اشغالگران انجام داده‌اند، شهید شده‌اند.

ـ در بین شهدا ۳۰ شهید زن وجود دارد که ۱۹ نفر توسط سربازان و شهرک‌نشینان، ۸ نفر در برخورد با موانع و ۳ نفر هم در شرایط مبهمی کشته شده‌اند.

ـ تعداد کودکانی که در سال اول انتفاضه کشته شدند بالغ بر ۱۷۳ نفر بود که از این تعداد ۱٦۲ نفر با شلیک گلوله سربازان و شهرک‌نشینان شهید شدند، ۷ نفر در شرایطی مبهم و ٤ نفر هم در برخورد با موانع کشته شده‌اند.[۲۲۰]

آماری که ارائه شد، کاملاً دقیق نیست و تنها شاخص‌هایی از اقدامات

صهیونیست‌هاست. در اینجا شایسته است به برخی از شیوه‌های جنایات صهیونیست‌ها، به صورت مختصر اشاره شود:

◈ شهید حسین محمد سالم عبیات، از فرماندهان جنبش فتح در بیت لحم، به همراه رحمت رشید شاهین و عزیزه محمد دنوی در تاریخ ۹ نوامبر ۲۰۰۰ در بیت لحم با شلیک موشک از بالگردهای اسرائیلی به سمت اتومبیل حامل او و همراهانش شهید شدند.

◈ شهید دکتر ثابت احمد ثابت، دبیر جنبش فتح در طولکرم و مدیر کل وزارت بهداشت فلسطین در نابلس که در دانشکده پزشکی دانشگاه قدس استاد سخنران بود. او در ۵۰ سالگی در ۳۱ دسامبر ۲۰۰۰ به شهادت رسید. سهام ثابت درباره شهادت همسرش می‌گوید: «همسرم زمانی که موتور اتومبیل خود را خارج منزل در شهر طولکرم تعمیر می‌کرد و قصد داشت به محل کار خود در وزارت بهداشت فلسطین در نابلس برود، به شهادت رسید. منزل ما در منطقه «الف» قرار دارد که زیر نظر تشکیلات خودگردان اداره می‌شود، در حالی که گلوله‌ها از منطقه «ج» و از فاصله ۲۵۰ متری به سمت او شلیک شد. بیش از ۲۰ گلوله به سمت او شلیک شده بود».

شاهدان عینی تأکید می‌کنند یک واحد از نیروهای ویژه اسرائیلی پشت یک جرثقیل مخفی شده بودند و از آنجا به سمت دکتر ثابت شلیک کردند. هم‌چنین یک اتومبیل پلاک اسرائیل در محل دیده می‌شد که پس از هدف قرار گرفتن او آنجا را ترک کرد و نیز یک بالگرد اسرائیلی بر بالای همین محل پرواز می‌کرد.

◈ شهید ابراهیم عبدالکریم بنی عوده، از فرماندهان شاخه نظامی جنبش حماس، در ۱۳ نوامبر ۲۰۰۰ در یک عملیات از قبل برنامه‌ریزی‌شده با منفجر شدن بمبی در زیر صندلی اتومبیلش، شهید شد.

◈ شهید انور محمود احمد حمران، از فرماندهان جنبش جهاد اسلامی، در حی الضاحیهٔ شهر نابلس در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۰ با شلیک گلوله‌های متعدد از مقر نیروهای اشغالگر در جبل جزریم به شهادت رسید. در این حمله دو گلوله به سر و چندین گلوله به قسمت‌های دیگر بدن او اصابت کرده بود.

◈ شهید ستوان ابراهیم القطو، از سرویس اطلاعات فلسطین، و ستوان معتز محمد سعید السروجی، از نیروهای امنیت ملی فلسطین، در ۱۳ دسامبر ۲۰۰۰ پس از تحمل

شکنجه و اعمال غیرانسانی کشته شدند. اسرائیلی‌ها ابتدا دست و پای این دو شهید را شکستند و سپس از فاصله نزدیک به سر، سینه و پاهای آنان شلیک کردند.

◈ شهید سعید طه محمد صالح الخروف، از اعضای کادر جنبش جهاد اسلامی، در ۱۵ دسامبر ۲۰۰۰ در نزدیکی روستای حواره با شلیک گلوله گروهی از نظامیان اشغالگر به سمت اتومبیل او کشته شد.[۲۲۱]

◈ شهید مهندس هشام مکی، هماهنگ‌کننده سازمان رادیو و تلویزیون فلسطین، در ۱۷ ژانویه ۲۰۰۱ کشته شد. وی در رستورانی در غزه بود که سه فرد مسلح با چهره‌های پوشیده و با اسلحه‌های یوزی به سمت او شلیک و سپس با اتومبیل «سوبارو» از آنجا فرار کردند.

◈ شهید خالد خلیل محمد غنام، از شهر الخلیل و از اعضای کادر جنبش فتح، در ۷ ژانویه ۲۰۰۱ کشته شد. نیروهای اشغالگر اسرائیلی او و برادرش را در یک ایست و بازرسی متوقف کردند، سپس سربازان از او فاصله گرفتند و با یکدیگر به صحبت پرداختند، بعد از آن یکی از سربازان به طرف او آمد و تعداد زیادی گلوله به سمت او شلیک کرد که باعث مصدومیت شدید او شد. به رغم اینکه آمبولانس برای انتقال او در محل حضور داشت، شش مرتبه تلاش برای انتقال او به جایی نرسید. سربازان به ولید، برادر خالد، هم اجازه نزدیک شدن ندادند و پس از گذشت ۲۰ دقیقه از شلیک گلوله شهید خالد خلیل محمد غنام را با آمبولانس نیروهای اشغالگر به بیمارستان هداسا در قدس منتقل کردند.[۲۲۲]

تعدادی از مؤسسات و نهادهای فلسطینی و بین‌المللی به ثبت تصفیه‌حساب‌هایی اقدام کرده‌اند که اسرائیل به ارتکاب آن عادت کرده است و با بهانه‌های امنیتی این کار را انجام می‌دهد. در این راستا، بسیاری از مسئولان سیاسی و نظامی اسرائیلی مدعی شده‌اند که دولت می‌تواند از هر شیوه و اقدامی برای ناکام گذاشتن حملات تروریستی استفاده کند. به همین علت، آنان اعدام‌های میدانی را که بدون ارجاع به یک مرجع قضایی انجام می‌شود، یک تهدید تلقی می‌کنند. برای مثال، ایهود باراک، نخست‌وزیر سابق اسرائیل، یک روز پس از کشته شدن شهید عبیات گفت: «اگر مردم (فلسطینی‌ها) به شلیک گلوله به سمت ما ادامه دهند، ما نیز راهی نداریم جز اینکه ضاربین را

مجازات کنیم». شائول موفاز، رئیس سابق ستاد ارتش نیز در تاریخ ۹ ژانویه ۲۰۰۱ آشکارا در برابر کمیته دفاع و امور خارجه کنست اظهار داشت که وجود سیاست تصفیه‌حساب و ترور را تأیید می‌کند، زیرا این سیاست طبق گفته وکیل مناخیم فنکشتاین، سند قانونی لازم را دارد: «نیروهای دفاعی اسرائیل باید بپذیرند این حق قانونی و مشروع آنان است که با تمام اقدامات خصمانه در مناطق اشغالی در حالت‌های اضطراری و غیرعادی که هدف حمایت و نجات جان‌هاست و راه‌حل جایگزین دیگری هم وجود ندارد، مقابله کنند». رامی گرشون، از مؤسسان واحدهای مخفی ویژه ترور، به همین رویکرد مجرمانه و جنایتکارانه معتقد است و می‌گوید: «اگر من ابوجهاد (که در ۱٦ آوریل ۱۹۸۹ ترور شد) یا افراد دیگر را ترور نکرده بودم، این وظیفه من بود که با واحد «دوفدفان» ترورهای دیگری انجام دهم و اتوبوس‌ها را منفجر کنم حتی اگر این کار باعث کشته شدن ۱۷ کودک شود، چون تصفیه‌حساب و ترور جزو عملیات‌هایی است که نیروهای نخبه آن را انجام می‌دهند». واحدهای نخبه واحدهای نظامی مخفی هستند که زمینه اصلی کار آنها اجرای عملیات‌های ترور است. اعضای این باندهای ناشناخته‌اند و کارهای عادی مثل تمیز کردن مجاری آب شهرها را انجام می‌دهند.

نظر [جامعه] بین‌المللی در مورد این اعمال مجرمانه چیست و در مواد قانونی و توافق‌نامه‌های آن در این باره چه آمده است؟

ناصر الریس، استاد حقوق بین‌الملل، در این باره می‌گوید: «تمام تصفیه‌حساب‌ها، کشتارهای عمدی و اعدام‌هایی که خارج از چارچوب حقوق و قضای موجود به دست نیروهای اشغالگر در رویارویی با مردم عادی و شخصیت‌های فلسطینی انجام می‌شود، طبق احکام و قوانین قانون بین‌الملل انسانی، جزو جرایم جنگی محسوب می‌شود». استاد الریس اضافه می‌کند: «قواعد و احکام قانون انسانی عملیات‌های تصفیه‌حساب فیزیکی و اعدام افراد را که خارج از حوزه قانون و قضاوت و به صورتی ظالمانه انجام می‌شود، برای مقامات ـ چه حاکمان غیرنظامی در مناطق و کشورهای مستقل و چه مقامات نظامی در سرزمین اشغالی ـ ممنوع کرده است؛ چه این کارها به عنوان مجازاتی از سوی حاکمان برای کارها و اقدامات در نظر گرفته شده باشد چه برای قصاص و انتقام‌گیری یا برای بازداشتن و ترساندن ساکنان انجام گیرد.

محدودیت‌های حقوقی اشغالگری

اسرائیل به عنوان یک قدرت اشغالگر می‌تواند افرادی را که به دست داشتن در اقدامات خشونت‌آمیز متهم هستند دستگیر کند، به شرط اینکه آنان را در اختیار دادگاه قرار دهد. اما توافق‌نامه چهارم ژنو تحت هیچ شرایطی این اجازه را به آنان نمی‌دهد که به عملیات‌های برنامه‌ریزی‌شده ترور روی آورند؛ زیرا این کار با یکی از مهم‌ترین اصول این توافق‌نامه یعنی حقوق غیرنظامیان و تضمین برخورد انسانی با آنان در تمام شرایط و زمان‌ها منافات دارد. برخی از مواد توافق‌نامه چهارم ژنو به طور روشن و دقیق به این موضوع تصریح می‌کند:

ماده پنجم: چنانچه یکی از طرف‌های درگیری قانع شد که شک و شبهه‌هایی قطعی وجود دارد که شخصی که مورد حمایت این توافق‌نامه است در سرزمین آن دست به فعالیتی می‌زند که به ضرر امنیت کشور است، یا چنانچه ثابت شد چنین فردی به چنین اقداماتی دست می‌زند، دیگر نمی‌تواند از حقوق و مزایایی بهره‌مند شود که این توافق‌نامه به فرد می‌دهد و چنانچه این حقوق و مزایا به او داده شود، به ضرر امنیت کشور خواهد بود.

چنانچه فردی که مورد حمایت این توافق‌نامه است به علت وجود شبهه‌های قطعی در مورد فعالیت‌هایش که به ضرر امنیت کشور اشغالگر است یا به اتهام جاسوسی یا خرابکاری بازداشت شد، در شرایطی که اقتضای امنیت دوران جنگ است، محروم کردن این فرد از حقوق ارتباطات که در این توافق‌نامه بر آن تصریح شده، امکان‌پذیر است.

در هر یک از دو حالت فوق با افرادی که در این دو بند به آنان اشاره شد، برخوردی انسانی می‌شود. در شرایطی که این افراد تحت پیگرد قانونی قرار گیرند، طبق آنچه در این توافق‌نامه بر آن تصریح شده، از حقوق خود مبنی بر برخورداری از یک محاکمه عادلانه و قانونی محروم نمی‌شوند و لازم است این افراد هر چه سریع‌تر از حقوق و مزایایی بهره‌مند شوند که فرد مورد حمایت این توافق‌نامه از آن برخوردار است. هم‌چنین امنیت کشوری که از طرف‌های منازعه است یا امنیت کشور اشغالگر باید رعایت شود.

ماده بیست و هفتم: برای افراد تحت حمایت این توافق‌نامه در تمام این حالت‌ها این

حق وجود دارد که به شخصیت، شرف، حقوق خانوادگی، اعتقادات دینی و آداب و سنت‌هایشان احترام گذاشته شود. لازم است در تمام شرایط برخوردی انسانی با آنان صورت گیرد و به طور خاص از آنان در برابر هرگونه خشونت و تهدید و نیز دشنام و ناسزاگوییِ مردم حمایت شود.

حمایت از زنان به طور خاص در برابر هرگونه تعرضی به شرافت آنان، به ویژه تجاوز به آنان، وادار کردن آنان به فحشا و هرگونه هتک حرمت آنان واجب است.

با رعایت احکام مربوط به وضعیت جسمانی، سن و جنس، با افراد مورد حمایت این توافق‌نامه یکسان برخورد می‌شود و هیچ‌گونه تبعیض نژادی، دینی و سیاسی صورت نمی‌گیرد. طرف‌های منازعه باید در برابر افرادی که مورد حمایت این توافق‌نامه هستند، اقدامات نظارتی و امنیتی که به علت جنگ ضروری است، اتخاذ کنند.

ماده سی و دوم: هر گونه اقدامی که باعث آسیب‌رسانی به افراد مورد حمایت این توافق‌نامه شود، برای طرف دیگر ممنوع است. این ممنوعیت تنها به قتل، شکنجه، آزار و اذیت‌های جسمی، هتک حرمت و انجام آزمایش‌های علمی که به منظور معالجه فرد مورد حمایت صورت نمی‌گیرد، محدود نمی‌شود، بلکه هر گونه اقدام وحشیانه‌ای را که از سوی نظامیان یا غیرنظامیان انجام شود، دربرمی‌گیرد.

ماده صد و چهل و هفت: تخلف‌های بزرگی که در ماده قبل به آنها اشاره شد شامل یکی از کارهای زیر می‌شود که برضد افراد مورد حمایت یا دارایی‌های مورد حمایت این توافق‌نامه صورت می‌گیرد: قتل عمد، شکنجه و برخورد غیرانسانی از جمله آزمایش‌های علمی، وارد کردن ضربه‌های دردآور و آسیب‌هایی که برای سلامت جسمی و روانی افراد خطرناک است، تبعید، کشتارها و محدودیت‌های غیرقانونی، وادار کردن افراد مورد حمایت به خدمت در نیروهای مسلح دشمن یا محروم کردن آنان از حق محاکمه قانونی عادلانه طبق آموزه‌ها و تعالیمی که در این توافق‌نامه آمده است، گروگان‌گیری، ویرانگری و تعرض به دارایی‌ها، به نحوی که ضرورت‌های جنگی اجازه آن را ندهد. با این حال، این امر در سطحی گسترده و به شیوه‌ای غیرمشروع و ظالمانه صورت می‌گیرد. علاوه بر این در اعلامیه جهانی حقوق بشر بر حق حیات انسان‌ها تأکید می‌شود.

در ماده سوم این اعلامیه آمده است: «هر فردی از حق حیات، آزادی و سلامت شخصیتی برخوردار است». در ماده پنجم این اعلامیه آمده است: «هیچ انسانی شکنجه و مجازات نمی‌شود و با او برخوردهایی صورت نمی‌گیرد که کرامتش را زیر سؤال ببرد».

در بند اول از ماده ششم مرکز بین‌المللی ویژه حقوق مدنی و سیاسی تصریح شده است: «حق حیات حق طبیعی هر انسانی است و قانون از این حق حمایت می‌کند و هیچ فردی را نمی‌توان به شکلی ظالمانه از حق حیات محروم کرد».[۲۲۳]

نیروهای اشغالگر اسرائیلی بی‌توجه به توافق‌نامه‌های ژنو قبل از به قتل رساندن زندانیان و بازداشت‌شدگان خود، بدترین نوع خشونت و شکنجه را در مورد آنان انجام می‌دهند. برخی از موارد قتل و ترور که در آن این اعمال مجرمانه انجام گرفته عبارت است از:

◈ شهید مصطفی یوسف یاسین (۲۶ ساله) از روستای عافین در نزدیکی جنین در تاریخ ۱۲ ژانویه ۲۰۰۱ به شهادت رسید. وی در برابر منزلش و پیش چشم همسر و بچه‌اش هدف قرار گرفت، اما به نیروهای امداد اجازه داده نشد به او کمک کنند و سپس در حالی که هنوز زنده بود توسط سربازان اشغالگر به مکان دیگری منتقل شد.

◈ شهیدان جمعه السوارکه (۲۷ ساله)، صالح حسین ابودیاب (۲۲ ساله) و احمد ابو عطیوی (۲۸ ساله) که همگی از غزه بودند، در تاریخ ۸ اکتبر ۲۰۰۱ به علت خرد شدن سرشان براثر شکنجه نیروهای اشغالگر به شهادت رسیدند.

◈ شهیدان عاهد محمود فارس (۲۰ ساله)، حکم جمال شحاده (۲۲ ساله)، فایز ابراهیم (۲۰ ساله) و زاهر عبدالغنی اسماعیل (۳۰ ساله). این افراد همگی از ساکنان روستای إیبا در نزدیکی نابلس بودند. در تاریخ ۲۲ آگوست ۲۰۰۱ در حالی که سه نفر از آنان در جست‌وجوی نفر چهارمی بودند که در پی بمباران روستانشینان مجروح شده بود، توسط نیروهای اسرائیلی ربوده شدند و در حالی که سرهایشان با تبر خرد و بدن‌هایشان مثله شده بود به شهادت رسیدند.

◈ شهید مدحت ابودلال (۳۲ ساله) و شهید محمد حسن ابراهیم (۲۵ ساله) از ساکنان غزه در ۱۸ نوامبر ۲۰۰۱ به شهادت رسیدند. آنها پس از مجروح شدن به اسارت نیروهای اسرائیلی در آمدند و پس از کشته و مثله شدن جسدهایشان، تانک‌های

اسرائیلی از روی آنان عبور کردند.

◈ شهیدان یوسف السرکجی (٤٢ ساله)، سیم ابوالروس (۲۸ ساله) و جاسر سمارو. این افراد در تاریخ ۲۲ آوریل ۲۰۰۱، پس از نفوذ گروهی از واحدهای ویژه نیروهای اشغالگر به شهر نابلس و یورش به آپارتمان محل سکونتشان به شهادت رسیدند. این افراد در حالی که خواب بودند با شلیک گلوله‌های آتش‌زا و پس از آن با شلیک گلوله به سر آنان، برای مطمئن شدن از مرگشان، به شهادت رسیدند، در حالی که اشغالگران می‌توانستند آنها را بازداشت کنند.[۲۲٤]

ناصر الریس، کارشناس مسائل حقوقی، در مورد آنچه گفته شد، بر این عقیده است که فلسطینیان این حق را دارند که جنایتکاران قاتل را تحت پیگرد قرار دهند. او می‌گوید: «با توجه به احکام قانون بین‌المللی عمومی و انسانی، فلسطینیان حق دارند تمام افرادی را که به ارتکاب این جنایت‌ها دستور داده‌اند، چه نظامی و چه سیاست‌مداران، تحت پیگرد قرار دهند. این وضعیت تنها به اینجا ختم نمی‌شود، بلکه خود سربازان اسرائیلی را هم شامل می‌شود، زیرا آنان نیروهایی بوده‌اند که این جنایت‌ها را در سرزمین‌های اشغالی فلسطین اجرا کرده‌اند». استاد ناصر الریس به این موضوع هم اشاره می‌کند که موضوع گذشت زمان برای احراز حق در مورد جنایت‌های جنگی صدق پیدا نمی‌کند و این جنایت‌ها از این مصونیت برخوردار نیستند، زیرا یکی از مهم‌ترین ضمانت‌ها برای ملت‌های ستم‌کشیده و مورد ظلم واقع‌شده، امکان قصاص، با تغییر شرایط کسانی است که اعمالی را در حق آنان انجام داده‌اند که جزو مفاهیم و مدلولات جرایم بین‌المللی به حساب می‌آید.[۲۲۵]

زندانیان فلسطینی و اوضاع آنان در زندان‌های اشغالگران

آمارهای متناقضی در مورد تعداد زندانیان فلسطینی در بند زندان‌های رژیم صهیونیستی وجود دارد. اما صرف نظر از این تضادها، مسأله اصلی جایگاه و وضعیت این افراد در زندان‌های اسرائیل است؛ از جمله اینکه این افراد بازداشت اداری شده‌اند و اسرائیل از این طریق منکر هرگونه حقی برای اتخاذ اقدامات قضایی در مورد این افراد می‌شود و با این کار خود مخالف معیارهای حقوق بشر عمل می‌کند. علاوه بر این، در دادگاه‌های

این رژیم نیز معیارهای قضایی بین‌المللی رعایت نمی‌شود، زیرا وکیلان فلسطینی نمی‌توانند با زندانیان دیدار داشته باشند؛ هم‌چنان که وکلای اسرائیلی که به عنوان وکیل تسخیری برای دفاع از این افراد انتخاب می‌شوند، در برخی مواقع از زمان دادرسی مطلع نمی‌شوند. می‌توان جلسه‌های دادگاه را بدون هیچ مجوزی به تأخیر انداخت و دادگاه‌ها از اعتراف‌هایی که تحت شکنجه از زندانیان گرفته می‌شود به عنوان ادله‌ای برضد آنان استفاده می‌کند. در کنار آن بازداشت‌ها هم شرایط سختی دارد و اوضاع بهداشتی و معیشتی زندانیان فاقد حداقل‌هایی است که برای یک زندگی انسانی و باشرافت لازم است.

در گزارش مرکز حقوق و قانون غزه بر این برخوردهای غیرانسانی و غیراخلاقی، به کارگیری شیوه‌های ظالمانه و استفاده از ابزارهای سرکوب، خشونت و شکنجه علیه زندانیان تأکید شده و آمده است: زندانی فلسطینی پس از دستگیر شدن به اتاق تاریکی که نور بسیار کمی دارد انداخته می‌شود و معمولاً در ساعاتی پس از نیمه شب برای بازجویی فراخوانده می‌شود. اتاق بازجویی دارای یک میز و صندلی برای افسر بازجو است و فرد زندانی در حالی که دستانش از پشت بسته شده در مقابل او قرار می‌گیرد. این گزارش می‌افزاید: بازداشت‌شدگان به داخل سلول‌های کوچک انداخته می‌شوند و منتظر می‌مانند تا از سوی افسر امنیت داخلی فراخوانده شوند. آنان از هرگونه خشونت جسمی و روانی علیه زندانیان استفاده و تهدید می‌کنند که همسر، خواهر و مادر فرد را احضار می‌کنند و لباس‌های او را از تنش در می‌آورند یا اینکه برادران و فرزندان او را احضار کرده و شکنجه می‌کنند و گاهی هم تهدید می‌کنند به زنان آنان تجاوز خواهد شد. هدف از این تهدیدها این است که زندانیان مجبور شوند تهمت‌هایی را که به آنان نسبت داده می‌شود بپذیرند. برخی از شیوه‌های شکنجه زندانیان عبارت‌اند از:[۲۲۶]

ـ نگه داشتن فرد روی یک صندلی کوچک به مدت بیش از دوازده ساعت. گاهی این کار تا بیست روز ادامه پیدا می‌کند که باعث تورم پاها و رماتیسم زندانیان و مشکلات روانی و جسمی آنان می‌شود. در مدت زمانی که زندانی روی صندلی کوچک می‌نشیند دست و پایش بسته و سرش با کیسه پارچه‌ای ضخیمی پوشانده می‌شود، به گونه‌ای که نتواند چیزی ببیند. نتیجهٔ این امر کمبود اکسیژن و سخت شدن تنفس فرد است.

ـ تکان‌های شدید؛ افسر بازجو سینه فرد زندانی را می‌گیرد و برای دقایقی به صورت پی در پی به سمت جلو و عقب و سپس به طرف چپ و راست حرکت می‌دهد که نتیجهٔ آن سرگیجه، حالت تهوع، بیهوشی و مواجه شدن با کمبود اکسیژن است.

ـ بستن دست‌های زندانی با ریسمان پلاستیکی و آویزان کردن او در هوا برای مدتی که گاهی به یک روز و بیشتر از آن هم می‌رسد.

ـ قرار دادن فرد در داخل اتاقی که تعدادی از مزدوران فلسطینی اسرائیل که به آنان «گنجشک» گفته می‌شود، در آن حضور دارند تا از این طریق از فرد اعتراف گرفته شود. ایستادن روی یک پا و بالا نگه داشتن دست‌ها، وارد کردن ضربه‌های دردآور به گردن، ران‌ها و بیضه‌ها، پوشاندن سر با کیسه‌های خیس، قرار دادن فرد در زیر آب سرد یا ریختن آب سرد روی بدن به ویژه ستون فقرات، مجبور کردن فرد به نگه داشتن اشیای سنگین مثل میز روی سر و ایستادن با آن برای مدت زمان طولانی.

اگر با این شیوه‌ها فرد بازداشت‌شده اعتراف نکند، به بازداشت اداری سپرده می‌شود که در آن فرد براساس ماده ۱۲۲۹ قانون نظامی اسرائیل در سال ۱۹۸۸، نگهداری می‌شود. طبق این ماده، افسران نظامی اجازه دارند برای مدت شش ماه دستور بازداشت اداری صادر کنند. هم‌چنین این دستورها بدون هیچ ارجاع قضایی می‌تواند تمدید شود. بدین ترتیب به سختی می‌توان تاریخ آزاد شدن افراد را مشخص کرد یا به جزئیات و دلایل بازداشت آنها پی برد. از جمله حقوق بازداشت‌شدگان این است که می‌توانند در برابر دادگاه نظامی یا دادگاه عالی اسرائیل، به عنوان مرجعی عالی، اعتراض کنند. اما وکیل او نمی‌تواند از دلایل بازداشت شدن موکلش به این بهانه که اسرار نظامی را نمی‌توان فاش کرد، مطلع شود. این نوع بازداشت باعث افزایش فشارهای روانی می‌شود و برخوردی غیرانسانی به حساب می‌آید.

از بین شیوه‌های شکنجه و بازداشت‌های ظالمانه تنها به دو مورد اشاره می‌شود که برای مشخص شدن آنچه در جریان بازداشت رخ می‌دهد، کافی است:

◈ أیمن الحلبونی ۲۸ ساله از شهر الخلیل در بیستم فوریه ۲۰۰۰ بازداشت شد. براساس گزارش‌ها، او را به زندان عسقلان بردند و در آنجا در حالی که چشم‌هایش بسته بود به صندلی کوچکی بسته شد و در معرض شکنجه قرار گرفت و برای مدت‌های طولانی از

خواب محروم شد. او تحت فشارهای سخت روانی قرار گرفت و به مرگ تهدید شد و برای مدت پنج روز از سوی مرکز خدمات اسرائیل مورد بازجویی قرار گرفت. سپس به زندان جالا در شمال غربی شهر حیفا منتقل شد و از آنجا به یک بازداشتگاه قدیمی روسیه برده شد. او هم اکنون بدون هیچ علتی در زندان به سر می‌برد.

◈ شادی طارق العیساوی از روستای العیساویه از توابع قدس در تاریخ ۸ اکتبر ۲۰۰۰ بازداشت شد. او در سخنان خود با کمیته حقوقی می‌گوید: «در جریان بازجویی با دستانی بسته ضربات سنگین و دردآوری به سر و صورت من وارد شد. موهایم را به شدت می‌کشیدند تا جایی که احساس می‌کردم از جا کنده خواهد شد». او اضافه می‌کند برای هشت روز پی در پی از خواب محروم شده است و زمانی که بازجویی نمی‌شد در یک سلول انفرادی نگه‌داری می‌شد. او هم‌چنان به اتهام پرتاب سنگ به طرف اسرائیلی‌ها دوران بازداشت اداری را در زندان الرمله سپری می‌کند.

شکنجه‌ها و برخوردهای غیرانسانی اسرائیل نسبت به زندانی‌های فلسطینی نقض توافق‌نامه‌های ژنو و مشروعیت بین‌الملل است، در حالی که در این توافق‌نامه‌ها به احترام به انسان‌ها و حفظ حقوقشان تأکید شده است. در ماده پنجم از اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است: «هیچ انسانی مورد شکنجه، مجازات و برخورد خشن و وحشیانه قرار نمی‌گیرد و کرامت او نقض نمی‌شود».

در ماده هفتم از این اعلامیه تصریح شده است: «همه انسان‌ها در برابر قانون برابر هستند و این حق را دارند که به صورت برابر و بدون هیچ تبعیضی مورد حمایت قانون قرار گیرند. هم‌چنین همه آنان حق دارند به صورت برابر نسبت به هرگونه تبعیضی که برخلاف این اعلامیه است یا هرگونه تحریک به تبعیض مورد حمایت قرار گیرند».

در ماده نهم از این اعلامیه آمده است: «دستگیری، بازداشت و تبعید ظالمانه هیچ فردی جایز نیست». ماده دهم این اعلامیه هم تأکید می‌کند: «حق هر انسانی است که به صورت کاملاً برابر با دیگران در برابر یک دادگاه مستقل قرار گیرد و موضوع مربوط به او به صورت عادلانه و علنی مورد دادرسی قرار گیرد تا حقوق و تعهدات و نیز هر گونه اتهام جنایی که به او مرتبط است، مشخص شود».

در ماده هفتم منشور مؤسسه بین‌المللی ویژه حقوق مدنی و سیاسی تصریح شده

است: «شکنجه و برخورد سخت و غیرانسانی و توهین‌آمیز با هیچ فردی جایز نیست و به ویژه هیچ فردی را نمی‌توان بدون رضایت آزادانه‌اش بـه انجـام آزمـایش پزشـکی و علمی وادار کرد».

در بند اول ماده نهم این منشور آمده اسـت: «هـر فـردی از حـق آزادی و سـلامت شخصیتی برخوردار است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صورت ظالمانه دستگیر و بازداشت کرد؛ هم‌چنان که طبق قانون، هیچ‌کس را نمی‌توان از آزادی که دارد محروم ساخت».

در بند دوم این ماده آمده است: «تمام کسانی که دستگیر می‌شوند باید همـان موقـع از علت دستگیر شدن خود باخبر شوند؛ هم‌چنان که باید اتهام آنان ابلاغ شود».[۲۲۷] ایـن بند اشاره‌ای به بازداشت اداری دارد که نیروهای اسرائیلی اعمال می‌کنند. هـم‌چنـین در توافق‌نامه ژنو شیوه‌های شکنجه مشخص شده و آن را جزو امـور خلافـی بـه حـساب آورده که ارتکاب آن ممنوع است. در این باره در ماده ۳۷ آمده است: «تمام اقداماتی که باعث فشارهای جسمی و سرکوب افراد تحت حمایت این توافق‌نامه مـی‌شـود ممنـوع است». در ماده ٤٧ به مواردی که نباید انجام شود، اشاره شده است: «قتل عمد، شکنجه یا برخورد غیرانسانی، از جمله انجام آزمایش علمـی روی افـراد، وارد کـردن دردهـای شدید، آسیب‌های خطرناک به سلامت جسمی یا بهداشتی افراد، تبعید، انتقال نامـشروع و بازداشت غیرقانونی».

تأکید بر این موضوع لازم است که بازداشت بدون علت افراد مجاز نیست و این کار تنها طبق ضوابطی صـورت مـی‌گیـرد کـه در مـواد ٤١، ٤٢، ٤٣ و ۷۸ توافـق‌نامـه ژنـو مشخص شده است. در ادامه به برخـی از ایـن مـواد کـه بـه طـور خـاص مربـوط بـه بازداشتی‌های تحت اشغال است، اشاره می‌شود:

ماده ٤١: چنانچه کشوری که افراد تحت حمایت این توافق‌نامه، تحت سلطه آن قرار دارند، دریابد تدابیر نظارتی دیگری کـه در ایـن توافـق‌نامـه ذکـر شـده کـافی نیـست، شدیدترین تدابیر نظارتی که می‌تواند به کار گیرد تحمیل اقامت اجبـاری یـا بازداشـت طبق احکام ماده‌های ٤٢ و ٤٣ است.

ماده ٤٢: دستور به بازداشت افراد تحت حمایت یا تحمیل اقامت اجباری بر آنـان جـایز نیست، مگر زمانی که امنیت کشوری که افراد مورد حمایت در آن هستند، اقتضا کند.

ماده ٤٣: هر شخص مورد حمایت این توافق‌نامه در صورت بازداشت یا تحمیل اقامت اجباری بر او، این حق را دارد که در کوتاه‌ترین زمان ممکن در تصمیمی که درباره‌اش اتخاذ شده است، از طریق دادگاه یا کمیته اداری تخصصی تجدید نظر صورت گیرد.

چنانچه بازداشت یا اقامت اجباری ادامه پیدا کند، وظیفه دادگاه یا کمیته اداری است که موضوع مربوط به این فرد را به صورت دوره‌ای و دست‌کم دو بار در سال بررسی کند تا در صورت فراهم شدن شرایط، تصمیم اتخاذشده به نفع او اصلاح شود. هم‌چنین در ماده ۷۸ توافق‌نامه ژنو تصریح شده است: چنانچه دولت اشغالگر به دلایل امنیتی جبری به این نتیجه رسید که تدابیری امنیتی در قبال افراد تحت حمایت اتخاذ کند، حداکثر کاری که می‌تواند انجام دهد اقامت اجباری یا بازداشت آنان است. اتخاذ تصمیم اقامت اجباری یا بازداشت باید طبق اقدامات حقوقی انجام گیرد که دولت اشغالگر طبق احکام این توافق‌نامه آن را مشخص می‌کند. در این اقدامات حق درخواست استیناف برای افراد مورد نظر لحاظ شده است. درخواست استیناف در کوتاه‌ترین زمان ممکن بررسی می‌شود و در صورت تأیید، تصمیمات به صورت دوره‌ای و در صورت فراهم شدن شرایط، هر شش ماه یک بار از سوی دستگاه ویژه‌ای که دولت مذکور تشکیل می‌دهد، مورد تجدید نظر قرار می‌گیرد. افراد مورد حمایت که مجبور به اقامت اجباری هستند و به همین دلیل ناچار شده‌اند خانه‌های خود را رها کنند، بدون هیچ محدودیتی از احکام ماده ۳۹ این توافق‌نامه بهره‌مند می‌شوند.

توافق‌نامه ژنو به منظور تضمین سلامتی زندانیان از لحاظ محل نگهداری، غذا و دیدار با نزدیکان و خویشاوندان، قواعدی را وضع کرده است که باید اجرا شوند. این قواعد در ماده‌های ۸۳، ٨٤، ۸۵ و ۱۱٦ توضیح داده شده است. براساس ماده ۸۳ «کشور زندانی‌کننده نمی‌تواند بازداشتگاه‌ها را در مناطق در معرض خطرهای جنگی بنا نهد و باید تمام اطلاعات مفید مربوط به موقعیت جغرافیایی بازداشتگاه‌ها را از طریق کشورهای پشتیبان خود در اختیار کشورهای متخاصم قرار دهد و این اردوگاه‌ها با دو حرف «ق.ض» مشخص شوند و شکل قرار گرفتن آنها باید به گونه‌ای باشد که در روز کاملاً معلوم باشند». در ماده ٨٤ تأکید شده است: «بازداشت‌شدگان از لحاظ اقامت و

مدیریتی باید از اسیران جنگی و افرادی که به دلایل دیگر آزادیشان سلب شده است، جدا باشند». این در حالی است که ماده ۸۵ از کشور زندانی‌کننده می‌خواهد «تمام تدابیر لازم و ممکن را برای ضمانت افراد مورد حمایت این توافق‌نامه از آغاز بازداشت شدن آنان اتخاذ کند. این افراد باید در ساختمان‌ها یا مکان‌هایی نگهداری شوند که شرایط بهداشتی در آن فراهم باشد، سلامت افراد تضمین شود و افراد در برابر شرایط آب و هوایی و آثار جنگ مورد حمایت قرار گیرند». در این ماده هم‌چنین تأکید می‌شود وسایل و ابزارهای رفاهی و نظافت شخصی باید برای آنان فراهم شود. در ماده ۱۱۶ تأکید شده است: «به تمام افراد بازداشت‌شده باید اجازه داده شود با ملاقات‌کننده‌های خود از جمله نزدیکان خود به طور تقریباً منظم و پی در پی دیدار داشته باشند».[۲۲۸]

اطلاعات و آمارهایی که ارائه شد، بیانگر این است که نیروهای اشغالگر اسرائیل با اجرای بندهای توافق‌نامه ژنو در مورد بازداشتی‌ها و اسیران مخالفت کرده و می‌کنند و حتی با دلایل و بهانه‌های واهی با زیاده‌روی و پافشاری در این کار تنها این هدف را دنبال می‌کنند که از طریق جنایت‌های عمدی خود برضد ملت فلسطین با شیوه‌های مختلف آسیب بیشتری به آنان برسانند. شایان ذکر است که ماده سوم توافق‌نامه‌های ژنو که بین توافق‌نامه سه‌گانه‌ای که به آنها اشاره شد مشترک است، اقدامات خصمانه و مجرمانه‌ای را که نیروهای اشغالگر مرتکب می‌شوند، به طور کامل ممنوع کرده است.

فصل چهارم
جرایم نیروهای اشغالگر صهیونیست برضد کودکان فلسطینی

اشغالگران در کینه‌ورزی‌های کورکورانه و وحشیگری‌های خود بین بزرگ و کوچک فرقی نمی‌گذارند، بلکه همه هدف ماشین نظامی آنان هستند؛ چنان که در جریان انتفاضه صدها کودک کشته و زخمی شده‌اند. جنبش جهانی دفاع از کودکان شاخه فلسطین، در گزارشی که در تاریخ ۵ آوریل ۲۰۰۱ انتشار داد، تأکید کرد در طول سال ۲۰۰۰، ۱۰۵ مورد کشته شدن افراد زیر ۱۸ سال به ثبت رسیده است که اکثر قریب به اتفاق آنها در جریان رویارویی با ارتش اشغالگر و شهرک‌نشینان یا به طور مستقیم به وسیله تک‌تیراندازان اسرائیلی کشته شده‌اند.

در سه ماهه پایانی سال ۲۰۰۰ و در جریان انتفاضه، ۹۸ مورد از این کشته‌ها به ثبت رسیده است. این گزارش می‌افزاید: «کاملاً روشن است که نیروهای اشغالگر با هدف به قتل رساندن [فلسطینیان] به سمت آنان شلیک می‌کنند. تحلیل مواردی که افراد در پی شلیک گلوله به شهادت رسیده‌اند، نشان می‌دهد از مجموع افراد کشته‌شده ۲۷۵ نفر به علت شلیک مستقیم گلوله جنگی به سر آنان و ۷۲ درصد به علت شلیک گلوله به قسمت بالایی بدنشان شهید شده‌اند».

در این گزارش آمده است تعداد مجروحان در همین دوره حدود ۲۲۵۸ مورد بوده و ۷۹۳ کودک در معرض شلیک گلوله‌های فولادی با پوشش کائوچویی قرار گرفته‌اند. از این تعداد ۶۷۲ نفر در جریان انتفاضه مجروح شده‌اند.[۲۲۹]

در گزارش جنبش جهانی دفاع از کودک که در ژانویه ۲۰۰۱ در مجله *باسم* منتشر شده درباره میزان بالای کشته‌ها و مجروحان در بین کودکان آمده است: منطقی نیست که گفته شود سربازان اشغالگر در جریان رویارویی‌ها و راهپیمایی‌های مسالمت‌آمیز در معرض خطر قرار می‌گیرند. ارتش اشغالگر اسرائیل از اسلحه استفاده و به گونه‌ای با غیرنظامیان برخورد می‌کند که گویی در میدان جنگی حقیقی قرار دارد. این ارتش از هیچ شیوه پلیسی برای پراکندن تظاهرات و راهپیمایی‌ها استفاده نمی‌کند. در گزارش این جنبش تأکید شده است اکثر کودکان فلسطینی که به شهادت رسیده یا مجروح شده‌اند، در مناطق درگیری حضور داشته‌اند. تعدادی از آنان نیز در مکان‌هایی کشته و زخمی شده‌اند که می‌بایست مکان‌هایی امن باشند، زیرا از محل حوادث و درگیری‌ها دور بوده‌اند.

تعداد فلسطینیان ۱٤ تا ۱۵ ساله‌ای که از زمان آغاز انتفاضه تا پایان نیمه اول سال ۲۰۰۱ بازداشت شدند حدود ۲۵۰ نفر است. تعداد این افراد براساس مناطقی که در آن بازداشت شدند، به شرح زیر است: قدس ۱۰۵ نفر، بیت‌لحم ۳۵ نفر و غزه و سایر استان‌ها ۱۱۰ نفر. این افراد در زندان‌های زیر پراکنده شده‌اند: گوش عتسیون، بیت‌لحم، المسکوبیه، قدس، حواره نابلس، کادومیم، طولکرم، قلقیلیه سالم، جنین عسقلان، الخط الاخضر جنوب ـ الجلمه الخط الاخضر، حیفا، تلمون الاخضر و مجّدو الخط الاخضر.

برخی از کودکان بازداشت‌شده به دلایلی امنیتی(!) در کنار زندانیان جنایی اسرائیلی قرار داده می‌شوند. این کار نقض حداقل قوانین رفتار با اسیران است که سازمان ملل متحد وضع کرده و هم‌چنین خطری برای زندگی این کودکان است و سلامت روانی و جسمی آنان را تهدید می‌کند. اما آنچه در بین موارد نقض حقوق کودکان اسیر خطرناک‌تر است، تلاش برای تجاوزهای جنسی از سوی زندانیان جنایی اسرائیلی، خشونت‌های فیزیکی و سرقت دارایی‌های شخصی آنان است. نتایج پژوهشی که در مورد ۹۰ کودک فلسطینی بازداشتی در سال ۲۰۰۰ صورت گرفت، نشان می‌دهد دستان و چشمان هر ۹۰ نفر بسته شده، ٤۲ نفر در معرض ضرب و شتم قرار گرفته‌اند، ۲٤ نفر با محرومیت از خواب مواجه شده‌اند، ۲٤ نفر به سلول انفرادی انداخته شده و ۲۰ نفر هم با دستان بسته آویزان شده‌اند.[۲۳۰]

مواردی از به شهادت رسیدن کودکان فلسطینی وجود دارد که تأکید می‌کند تمام این کودکان در معرض جرایم نیروهای اسرائیلی و نقض قوانین بین‌المللی قرار داشته‌اند:

◈ محمد جمال الدره ۱۲ ساله در ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۰ به شهادت رسید. شاید جزئیات مربوط به شهادت او که در تلویزیون‌های سراسر جهان پخش شد، خلاصه‌ای باشد از آنچه اتفاق افتاد.

◈ محمد ابوعاصی ۹ ساله در ۱۰ آوریل ۲۰۰۰ با شلیک گلولهٔ سلاح خودکار ۵۰۰ میلی‌متری به شهادت رسید. او در حالی که به سمت دوراهی شهدا در نزدیکی شهرک نتساریم در نوار غزه در حرکت بود، از ناحیه سینه هدف قرار گرفت.

◈ سامی ابوجزر ۱۲ ساله از اردوگاه رفح در تاریخ ۱۰ نوامبر ۲۰۰۰ در حالی که با دوستانش از مدرسه باز می‌گشت از ناحیه سر هدف گلوله قرار گرفت. گلوله‌ای که به سمت او شلیک شد از نوع گلوله‌های انفجاری بود که با سلاح مجهز به صدا خفه‌کن شلیک شده بود.

◈ سامر طبنجه ۱۲ ساله در تاریخ ۱ اکتبر ۲۰۰۰ با شلیک گلوله یک بالگرد اسرائیلی کشته شد. او به حیاط منزل خود رفته بود تا با مشاهد بالگرد اسرائیلی نقاشی خود را که یک بالگرد بود تکمیل کند؛ اما گلوله شلیک‌شده بدن او را پاره کرد و در دم او را به شهادت رساند.

◈ مؤید اسامه جواریش ۱۲ ساله از اردوگاه عائده در تاریخ ۱٤ اکتبر ۲۰۰۰ به شهادت رسید. او در مسیر بازگشت از مدرسه در حالی که کیف مدرسه‌اش را به دوش انداخته بود و از حیاط مسجد بلال بن رباح عبور می‌کرد، از ناحیه سر هدف گلوله یک سرباز اسرائیلی قرار گرفت.

◈ ایمان حجو در تاریخ ۷ می ۲۰۰۱ در جریان گلوله‌باران اطراف شهرک‌های جانی طال و نفیه دکالیم و در اطراف حاجه التفاح و مناطق مسکونی اردوگاه خان‌یونس، محله اتریشی و محله الامل به شهادت رسید. در این بمباران که نیروهای اشغالگر از گلوله‌های توپ و سلاح‌های خودکار استفاده کرده بودند یک کودک شیرخواره چهارماهه در دامان مادرش به شهادت رسید. این دختربچه که «ایمان محمد عبدالحمید حجو» نام داشت و اهل دیرالبلح بود، به علت برخورد ترکش گلوله‌های توپ بلافاصله

به شهادت رسید.

◈ احمد القواسمی ۱۵ ساله از شهر الخلیل. اشرف جولانی از شاهدان عینی ماجرا می‌گوید: روز جمعه ۸ دسامبر ۲۰۰۰ یک سرباز اسرائیلی را دیدم که گردن یک جوان فلسطینی را با پایش فشار می‌داد و دیدم که این سرباز چگونه به پیشانی این جوان شلیک کرد.

محرومیت کودکان از آموزش و خدمات پزشکی

نیروهای اشغالگر به جرایم و جنایت‌های خود برضد کودکان بی‌گناه و محروم کردن آنان از حق حیات بسنده نکردند، بلکه تلاش کردند آنان را از آموزش و خدمات پزشکی نیز محروم کنند. در گزارش‌های وزارت آموزش و پرورش فلسطین آمده است: ۲۷۵ مدرسه فلسطینی در فاصله ۵۰۰ متری محل حضور نظامیان اسرائیلی واقع شده‌اند و این به معنای آن است که ۷/۱۳ درصد از دانش‌آموزان فلسطینی در چنین فضایی مشغول تحصیل‌اند. این وضعیت برای استان نابلس بیش از ۲۵ درصد افزایش پیدا می‌کند. در نتیجهٔ این وضعیت در فاصله زمانی ۲۹ سپتامبر تا ۳۱ دسامبر ۲۰۰۰، ۵۶ دانش‌آموز فلسطینی شهید و ۱۹۰۰ نفر هم مجروح یا معلول شدند. آمارهای دیگر حاکی از این است که ۱۷۳ مدرسه در کرانه باختری و ۲۳ مدرسه در نوار غزه در معرض حملات نیروهای اشغالگر یا بمب‌گذاری‌های شهرک‌نشینان قرار دارند. هم‌چنین در ۱۸ نوامبر۲۰۰۰، تعداد ۲۳ مدرسه فلسطینی در مناطق تحت حاکمیت تشکیلات خودگردان فلسطین در معرض بمباران و ۵ مدرسه هم هدف گلوله‌های توپ تانک‌های اسرائیلی قرار گرفتند.

مقامات اشغالگر اسرائیلی با قطع ارتباط بین اراضی اشغالی و تحمیل قوانین منع آمد و شد برای مدت‌های طولانی و نیز با محاصره و تعطیلی مدارس و تبدیل آنها به پادگان‌های نظامی و استفاده از آنها برای استقرار تانک‌ها جهت بمباران مناطق مسکونی فرایند آموزشی [در اراضی اشغالی] را با مشکل مواجه می‌کنند. آنان هم‌چنین مدارس را به بازداشتگاه‌هایی برای بازداشت و شکنجه جوانان و مردان تبدیل کرده‌اند.

در خصوص محرومیت کودکان فلسطینی از حق استفاده از خدمات پزشکی نیز

نیروهای اشغالگر مانع معالجه و ارائه خدمات پزشکی به کودکان مصدوم [فلسطینی] می‌شوند. یکی از نمونه‌های متعدد در این زمینه اقدام اشغالگران در توقیف «اشرف جولانی» شهروند فلسطینی است که کودک شهید فلسطینی «احمد القواسمی» را حمل می‌کرد. اسرائیلی‌ها به بهانه بازرسی او و در اصل برای ایجاد مانع در معالجه و کمک‌رسانی فوری به او بودند تا مصدومیتش تشدید شود و شرایط سخت‌تری پیدا کند. نیروهای اشغالگر هم‌چنین به سمت آمبولانسی که راننده‌اش تلاش می‌کرد کودک شهید محمد الدره را نجات دهد شلیک کردند که باعث شهادت «بسام البلبیسی» راننده آمبولانس نیز شد.

این جنایت‌ها و موارد مشابه آن تأثیرات روانی خطرناکی روی کودکان و جوانان فلسطینی می‌گذارد و تغییرات آشکاری در شیوه‌های رفتاری آنان پدید می‌آورد. یک پژوهش ویژه تأکیدی بر این موضوع است و نتایج نمونه‌هایی که به صورت تصادفی انتخاب شدند، نشان می‌دهد ۳۱ درصد کودکان و جوانان با تغییراتی در شیوه و میزان خوراکشان و ۲ درصد نیز دچار بی‌خوابی یا شب ادراری شده‌اند. ٥٤ درصد بازی‌های کودکان در شرکت در تظاهرات و راهپیمایی و روبه‌رو شدن با ارتش و پرتاب سنگ به سمت نیروهای اسرائیلی خلاصه می‌شود، ٤٨ درصد خواب‌های ترسناکی در مورد ارتش اسرائیل و وضعیت کنونی می‌بینند، ٥٧ درصد نسبت به ارتش اشغالگر احساس ترس و وحشت دارند و ۸۰ درصد نقاشی‌های کودکان در مورد پرچم، شهیدان، کودکانی که سنگ پرتاب می‌کنند، آمبولانس‌ها و تمام موارد مربوط به انتفاضه است. در مقابل، تصویری از کودکان فلسطینی وجود دارد که کاملاً با گذشته متفاوت است و در نشانه‌هایی از فداکاری و عشق به وطن و شهادت‌طلبی در راه آن نمود پیدا می‌کند. این مشکلات و سختی‌ها در تحقیقی میدانی که دکتر فضل ابوهین، مدیر مرکز آموزش اجتماعی و اداره بحران‌ها در غزه انجام داد، دیده می‌شود و براساس آن، ۹۰ درصد کودکانی که این تحقیق در مورد آنان اجرا شده و بین ۹ تا ۱۷ سال داشتند، آمادگی خود را برای شرکت در انتفاضه اعلام کردند و عملاً نیز ٤٢ درصد آنان در انتفاضه شرکت می‌کنند. نتایج این تحقیق روانی حاکی از «تمایل کودکان فلسطینی به اقدامات شهادت‌طلبانه» بود. ٤٥ درصد کودکانی که در انتفاضه شرکت می‌کنند مجروح می‌شوند و ۷۲ درصد آنان آرزوی شهادت دارند. کودکان فلسطینی تبلیغات اسرائیلی را یکی از

دلایلی می‌دانند که باعث کشیده شدن آنان به عرصه درگیری می‌شود، زیرا تنها ۷ درصد آنان فقر، بی‌پولی و عدم وجود فرصت‌های شغلی را دلیل شرکت خود در این درگیری‌ها می‌دانند. در حالی که ۱٤ تا ۱۵ درصد آنان عدم توانایی والدین در پاسخ به نیازهای خانواده، کوچک بودن محل سکونت و محله مسکونی را دلیلی برای کشیده شدن خود به این سمت می‌دانند، ۷۹ درصد کودکان تأکید کرده‌اند اقدامات خصمانه نیروهای اشغالگر دلیل روی آوردنشان به شهادت‌طلبی است. ۵۰ درصد کودکان نیز درک و آگاهی خود از یهودیان و طرح‌های ویرانگرانه آنان را از دلایل کارهای خود معرفی می‌کنند و ۵۰ درصد نیز نگرش مثبت جامعه نسبت به شهیدان را دلیل کار خود می‌دانند. این تحقیق یک نتیجه مهم را نیز آشکار می‌کند مبنی بر اینکه ٤۸ درصد کودکان احساس خود در مورد ناتوانی رهبران و سستی و ناکامی آنان در تحقق حمایت و امنیت برای کودکان را دلیل روی آوردن خود به شهادت‌طلبی معرفی کرده‌اند. ۵۵ درصد آنان اعلام کرده‌اند کودکان شهید فلسطینی به علت حضور در فعالیت‌های مقاومت شهید شده‌اند و ۳۰ درصد هم معتقدند تنها پیگیری حوادث باعث کشته شدن کودکان می‌شود. این کودکان تأثیرگذاری صحنه شهادت محمد الدره برای کشیده شدن آنان به سوی شهادت‌طلبی را نفی نمی‌کنند، زیرا ٦٤ درصد کودکان شرکت‌کننده در این تحقیق معتقدند شهادت محمد الدره باعث شده است تا آنان به شهادت‌طلبی روی آورند و در همین حال ٦۲ درصد هم اعلام کرده‌اند شنیدن خبر به شهادت رسیدن کودکی از آنان دلیلی برای روی آوردن به صحنه درگیری برای گرفتن انتقام شهادت او بوده است. نقش مثبت تلویزیون در تحریک کودکان و افزایش انگیزه آنان را نباید نادیده گرفت که به ۵۹ درصد می‌رسد.[۲۳۱]

پژوهشگران این تحقیق این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کنند که کودکان فلسطینی نظریه‌های روان‌شناسی مبنی بر کاهش تعداد کودکان شرکت‌کننده در فعالیت‌های انتفاضه را شکست دادند. هر چند انتفاضه روی اوضاع جسمی و روانی کودکان تأثیراتی منفی داشته، عاملی برای تقویت روانی آنان جهت خروج از بحران و وحشت و شناخت خود و جامعه بوده، به گونه‌ای که باعث تقویت جوانب مثبت این مشارکت شده است.

شیوه‌های مورد نظر در حمایت از کودکان

مسأله‌ای که باید به آن اشاره شود، حمایت از حقوق کودکان به ویژه کودکان فلسطینی است که به رغم تصویب در توافق‌نامه ژنو، اعلامیه حقوق بشر و توافق‌نامه حقوق کودک، حقوقشان نقض شده است. حمایت مناسب و مورد نظر از کودکان در موارد زیر تحقق می‌یابد:

حمایت سیاسی: حمایت سیاسی خواسته‌ای است که فراهم شدن آن برای ملت فلسطین و به طور خاص کودکان فلسطینی امری ضروری است و نهادها و مؤسسات بین‌المللی و بشردوستانه باید در انجام مسئولیت‌ها و ایفای نقش‌های خود به سطحی برسند که با محتوا و اهمیت توافق‌نامه چهارم ژنو و توافق‌نامه حقوق کودک مطابقت داشته باشد.

حمایت امنیتی و جلوگیری از بازداشت: اقدامات نیروهای اشغالگر در حق کودکان و تلاش‌های مکرر آنان برای بازداشت کودکان و مجبور کردن آنان به همکاری با اشغالگران که در این راه از کثیف‌ترین ابزارها استفاده می‌شود، دلیل دیگری بر عدم حمایت از کودکان فلسطینی است.

حمایت قانونی: این نوع از حمایت مبتنی بر قوانینی قدیمی است که در مورد حمایت از کودکان وضع شده و به هیچ وجه با وضعیت کنونی مناسب نیست. علاوه بر این، برخی بندهای موجود در قانون مجازات‌ها که مربوط به حمایت از کودکانی است که قربانی تجاوز و سوءاستفاده شده‌اند، به هیچ وجه پاسخگوی مصالح کودکان نیست و کمترین حمایت قانونی را برای آنان فراهم نمی‌کند.

حمایت اجتماعی: وضعیت اجتماعی سخت خانواده‌های فلسطینی که برخاسته از اقدامات و طرح‌های اشغالگران است، باعث تخریب و ویرانی زیرساخت‌های اجتماعی ملت فلسطین و خلق پدیده‌های اجتماعی منفی شده است که بر روان کودکان فلسطینی تأثیر می‌گذارد و باعث می‌شود که این کودکان به علت فروپاشی خانواده و با از دست دادن یکی از والدین یا هر دو آنان یا به علت کم‌توجهی‌هایی که نسبت به آنان می‌شود، در فضایی از بی‌ثباتی و ناامنی زندگی کنند. این وضعیت حمایت اجتماعی ضروری از کودکان را می‌طلبد.

حمایت فرهنگی: در سایه پیامدها و تبعات نظام بین‌المللی جدید و جهانی شدن مفاهیم و عادات رفتاری که شکل امریکایی مصرف به خود گرفته و با توجه به تحریف حقوق و اصطلاحات حقوقی که هیچ هماهنگی با وضعیت فرهنگی جامعه فلسطین ندارد، لازم است به موضوع حمایت فرهنگی توجه و اهتمام کافی شود.

حمایت اقتصادی: محاصره اقتصادی، تلاش برای ادغام و الحاق به اقتصاد اسرائیل و افزایش میزان بیکاری که ملت فلسطین از آن در رنج است، باعث شده تا کودکان فلسطینی در وضعیتی قرار گیرند که از یک سو، در برابر جاذبه پیوستن به بازار کار باشند و از سوی دیگر، در معرض سوءاستفاده، محرومیت و ظلم و ستم قرار گیرند. هم‌چنین ورود کودکان به جمع متکدیان این وظیفه را برعهده خانواده‌ها و دستگاه‌های مربوط می‌گذارد که برای تحقق حمایت اقتصادی از کودکان اقدام کنند تا از این طریق عدم ورود آنان به بازار کار که باعث سوءاستفاده از آنان می‌شود، تضمین گردد.

فصل پنجم
قوانین بین‌المللی و حمایت از کودکان

ارائه مواد قانونی مربوط به حمایت از کودکان در توافق‌نامه ژنو، اعلامیه حقوق بشر و توافق‌نامه حمایت از کودک امری ضروری است تا از این طریق موارد نقض قوانین بین‌المللی توسط اسرائیل و خطر بی‌توجهی آن نسبت به ارزش‌های انسانی در مورد کودکان مشخص شود. اعلامیه جهانی حقوق بشر خواستار حمایت از انسان به عنوان موجودی بشری است و در نتیجه، اکثر حقوقی که در این اعلامیه بر آن تصریح شده در مورد کودکان هم به عنوان عنصری از جامعه انسانی، مصداق پیدا می‌کند. اما در کنار این مواد قانونی، حقوقی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مختص کودکان وجود دارد. در بند سوم از ماده دهم این اعلامیه تصریح شده است: «لازم است اقدامات ویژه‌ای برای حمایت از تمام کودکان و افراد کم سن و سال اتخاذ و بدون هیچ‌گونه تبعیضی به آنان کمک شود. کودکان و افراد کم سن و سال باید در برابر سوءاستفاده‌های اقتصادی و اجتماعی مورد حمایت قرار گیرند. لازم است برای افرادی که از کودکان در کارهایی استفاده می‌کنند که آسیب‌های اخلاقی و جسمی به آنان وارد می‌کند یا زندگی آنان را به خطر می‌اندازد و مانع از رشد طبیعی آنان می‌شود، مجازات‌های قانونی در نظر گرفته شود. کشورها هم باید محدودیت‌های سنی وضع کنند، به گونه‌ای که به کارگیری کودکان به عنوان نیروی کار ممنوع باشد و اگر افرادی با سن کم به کار گرفته شوند، مجازات‌هایی برای این کار در نظر گرفته شود».
هم‌چنین در بند اول ماده بیست و چهارم توافق‌نامه بین‌المللی ویژه حقوق مدنی و سیاسی انسان تصریح شده است: «هر کودکی حق دارد از اقدامات حمایتی برخوردار شود و نباید

هیچ کوتاهی از جانب خانواده، جامعه و حکومت در این زمینه صورت گیرد و هیچ‌گونه تبعیض نژادی، رنگ، جنس، زبان، دین و ریشه قومی، اجتماعی، اقتصادی و خانوادگی در این زمینه وجود ندارد».

با توجه به اهمیت کودک و ارزش او در جامعه انسانی و ضرورت تأمین حقوق و تربیت او، مجمع عمومی سازمان ملل متحد توافق‌نامه حقوق کودک را صادر کرد که پس از پذیرش آن توسط کشورهای عضو و تصویب توسط اکثریت، در تاریخ ۲۰ فوریه ۱۹۹۱ به اجرا درآمد. دولت اشغالگر اسرائیل نیز در سوم ژوئیه ۱۹۹۰ این توافق‌نامه را به تصویب رساند. مهم‌ترین مواد این توافق‌نامه که در مورد کودکان فلسطینی مصداق دارد و حقوق آنان را یادآوری و نقض آن را ممنوع می‌کند، عبارت‌اند از:

ماده ٦: حق زندگی یک حق اصلی برای هر کودک است و کشورها باید زندگی و رشد کودکان را تضمین کنند.

ماده ۱۹: وظیفه کشورهاست که از کودکان در برابر تمام شکل‌های خشونت، آسیب‌ها و ضررها که ممکن است از سوی والدین یا سرپرست‌های کودکان انجام گیرد، حمایت کنند. کشورها اقدامات و تدابیر پیشگیرانه و معالجه‌ای ضروری را در این زمینه اتخاذ می‌کنند.

ماده ٢٤: حق کودکان در برخورداری از بالاترین سطح ممکن از بهداشت و خدمات بهداشتی و پزشکی با تأکید ویژه روی حمایت‌های بهداشتی، پیشگیرانه، فرهنگ‌سازی بهداشتی و کاهش میزان مرگ و میر در بین کودکان به پایین‌ترین حد ممکن برعهده دولت‌هاست. دولت‌ها اقدام برای لغو اعمال سنتی خطرناک [برای کودکان] را بر عهده می‌گیرند و متعهد می‌شوند همکاری‌های بین‌المللی را برای تضمین این حق گسترش دهند.

ماده ۲۸: دولت‌ها حق کودکان را در زمینه آموزش تضمین می‌کنند و متعهد می‌شوند که دست‌کم آموزش پایه رایگان و الزامی باشد. هم‌چنین تضمین می‌کنند مدیریت در مدارس به گونه‌ای باشد که کرامت انسانی کودکان رعایت شود. دولت‌ها برای گسترش همکاری‌های بین‌المللی در تضمین این حق تلاش می‌کنند.

ماده ۳۷: دولت‌ها متعهد می‌شوند که کودکان در معرض شکنجه، مجازات‌های سخت غیرانسانی، حکم اعدام و زندان ابد، بازداشت غیرقانونی و محرومیت غیرقانونی

از آزادی قرار نگیرند و با کودکی که از آزادی محروم شده با احترام و انسانی برخورد می‌شود، از بازداشت‌شدگان بزرگسال جدا نگه داشته می‌شود، ارتباطش با خانواده قطع نمی‌شود و کمک‌های حقوقی و سایر انواع کمک‌های مناسب برای او فراهم می‌شود.

ماده ۳۸: دولت‌ها متعهد می‌شوند به آن بخش از قانون بین‌المللی انسانی مربوط به کودکان احترام بگذارند و تحقق این احترام را تضمین کنند. کشورها متعهد می‌شوند که افراد زیر ۱۵ سال در جنگ‌ها شرکت نکنند و از پذیرش آنها در نیروهای مسلح جلوگیری می‌کنند. هم‌چنین حمایت و سرپرستی کودکانی را که تحت تأثیر درگیری‌های مسلحانه قرار گرفته‌اند، تضمین می‌کنند.

در اصل نهم از اعلامیه حقوق کودک که در ۲۰ نوامبر ۱۹۵۹ از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد صادر شد، تصریح شده است: «دولت‌ها حمایت از کودکان را در برابر انواع خشونت‌ها و سوءاستفاده‌ها بر عهده دارند».

در اصل دهم این اعلامیه تأکید شده است: «لازم است کودکان در برابر تمام اقداماتی که ممکن است به تبعیض نژادی، دینی یا هر شکلی از تبعیض منجر شود، حمایت شوند. کودکان باید براساس روحیه تفاهم، تسامح، دوستی بین دولت‌ها، صلح و برادری جهانی بزرگ شوند و باید به این درک کلی برسند که لازم است تمرکز پتانسیل و توانایی‌های خود را در جهت خدمت به برادران انسانی خود به کار گیرند».[۲۳۲]

در توافق‌نامه چهارم ژنو به کودکان توجه شده و آنان را در زمینه جسم و روان و مقابله با خطرات در شرایط مختلف مورد حمایت قرار داده و نیازهای اساسی آنان را تأمین کرده است. هم‌چنین بر مواردی که در قسمت‌های قبل در مورد حقوق غیرنظامیان گفته شد، تأکید کرد و این مواد را در مورد کودکان نیز صادق دانست. در ماده ۱۴ این توافق‌نامه در مورد ضرورت تأمین خدمات پزشکی و معالجه آمده است: «طرف‌های امضاکننده در زمان صلح و طرف‌های منازعه پس از پایان اقدامات جنگی می‌توانند برای برطرف کردن نیازها در اراضی خود یا اراضی اشغالی مناطق و محل‌هایی برای معالجه بیماران ایجاد کنند؛ همین‌طور مکان‌هایی که در آن از مجروحان، بیماران، ناتوانان، سالخوردگان، کودکان زیر ۱۵ سال، زنان حامله و مادران کودکان زیر هفت

سال حمایت شود».

ماده ۱۷ این توافق‌نامه بر ضرورت تخلیه مجروحان و بیماران تأکید و تصریح کرده است: «طرف‌های منازعه برای انجام اقدامات محلی جهت انتقال مجروحان، بیماران، ناتوانان، سالخوردگان، کودکان و زنان بچه‌دار از مناطق تحت محاصره تلاش می‌کنند و همین‌طور مناطقی که ورود روحانیان تمام ادیان و پزشکان و امدادرسانان به آن ممنوع شده است...». در ماده ۲۳ درباره تأمین غذا و دارو برای کودکان آمده است: «انتقال غذاهای ضروری، پوشاک، غذای ویژه کودکان زیر ۱۵ سال و زنان حامله و بچه‌دار آزاد است». در ماده ۲٤ این توافق‌نامه تدابیر ویژه‌ای برای کودکان وضع شده، از جمله اینکه «طرف‌های منازعه اقدامات ضروری را در مورد تضمین عدم کوتاهی نسبت به کودکان زیر ۱۵ سال که یتیم شده یا به علت جنگ از خانواده خود جدا شده‌اند، اتخاذ می‌کنند. این طرف‌ها هم‌چنین تحت هر شرایطی برای تأمین معیشت، انجام مناسک دینی و آموزشی این بچه‌ها اقدام می‌کنند». ماده ۵۰ از دولت‌های اشغالگر می‌خواهد که برای معیشت و آموزش کودکان اقدام کنند. در این ماده آمده است: «چنانچه نهادهای محلی توانایی نداشته باشند، وظیفه دولت اشغالگر است که برای تأمین معیشت و آموزش کودکان یتیم و کسانی که به علت جنگ از والدین خود جدا شده‌اند، اقدام کند. البته این امر برای زمانی است که این کودکان خویشاوند یا دوستی نداشته باشند که سرپرستی آنان را بر عهد بگیرد. این سرپرستی از سوی افرادی از نژاد، زبان و مذهب آنان نیز امکان‌پذیر است». ماده ۱۸ به چگونگی محاکمه فردی می‌پردازد که متهم به ارتکاب جرم است: «صدور حکم اعدام برای فردی که هنگام انجام جرم کمتر از ۱۸ سال داشته است به هیچ وجه جایز نیست». در این ماده منظور دولت اشغالگر است.

در ماده ۷۷ از پیوست پروتکل اول که به توافق‌نامه‌های ژنو الحاق شده درباره حمایت از کودکان به دقت و به صورت فراگیر به ضرورت حمایت از کودکان از طریق اتخاذ تدابیر کافی تصریح شده است:

۱. کودکان باید مورد احترام ویژه قرار گیرند و باید در برابر هر آنچه آبروی آنان را خدشه‌دار می‌کند، حمایت شوند. طرف‌های منازعه باید به کودکان نیازمند کمک کنند و به آنان توجه داشته باشند، چه این نیاز به علت سن کم آنان یا به هر دلیل دیگری باشد.

۲. طرف‌های منازعه باید هر تدبیری را که می‌توانند اتخاذ کنند تا کودکان زیر ۱۵ سال به طور مستقیم در اقدامات جنگی شرکت نداشته باشند. این طرف‌ها باید به طور ویژه از جذب این افراد (افراد کمتر از ۱۵ سال) در نیروهای مسلح خود جلوگیری کنند. طرف‌های منازعه در جذب افرادی که به ۱۵ سالگی رسیده‌اند و هنوز ۱۸ ساله نشده‌اند باید اولویت را به افراد بزرگ‌تر بدهند.

۳. در شرایطی که برخلاف احکام بند دوم، مواردی استثنایی رخ می‌دهد و افراد کمتر از ۱۵ سال به طور مستقیم وارد فعالیت‌های جنگی می‌شوند و به اسارت درمی‌آیند، لازم است این افراد چه اسیر جنگی باشند چه نباشند از حمایت ویژه‌ای که در این ماده بر آن تصریح شده است، برخوردار شوند.

٤. در مواردی که کودکان به علت منازعات مسلحانه دستگیر، بازداشت و زندانی می‌شوند، لازم است جدا از افراد بزرگسال نگه‌داری شوند. تنها استثنا زمانی است که افراد به صورت خانوادگی اسیر می‌شوند.

۵. اجرای حکم اعدام در مورد جرایم مربوط به درگیری‌های مسلحانه‌ای که افراد کمتر از ۱۸ سال ـ هنگام انجام جرم ـ مرتکب شده‌اند، جایز نیست.[۲۳۳]

اما نیروهای اشغالگر صهیونیست برای افزایش جرایم خود برضد کودکان، سن محاکمه کودکان را در دادگاه نظامی از ١٤ سال به ۱۲ سال کاهش داده‌اند. این در حالی است که مجازات کودکانی که سنگ پرتاب می‌کنند از چهار هفته تا چهار ماه زندانی است. صهیونیست‌ها با این کار خود تمام قوانین روشن و واضح را که هدفشان حمایت، تأمین معیشت و بهبود وضعیت معیشتی کودکان است زیرپا گذاشته‌اند و برخلاف ساده‌ترین ارزش‌های انسانی عمل می‌کنند.[۲۳٤]

فصل ششم
اشغالگران و نقض حقوق درمانی و آموزشی غیرنظامیان

نیروهای اشغالگر در محروم کردن شهروندان مجروح و بیماران فلسطینی از دریافت کمک‌های پزشکی که برای نجات آنان لازم است، زیاده‌روی کرده‌اند؛ هم‌چنان که به محروم کردن دانش‌آموزان و دانشجویان فلسطینی از رفتن به مدارس و دانشگاه‌ها ادامه می‌دهند و برای این کار از شیوه‌های مجرمانه متعددی استفاده می‌کنند.

اشغالگران در ادامه اقدامات برای نقض آشکار حقوق بشر، شهروندان فلسطینی را از حق مشروع خود برای معالجه و دریافت کمک‌های لازم برای مجروحان و بیماران محروم می‌کنند و مانع آمبولانس‌ها برای رسیدگی به مجروحان در محل حادثه و انتقال آنها به بیمارستان‌ها و مراکز درمانی می‌شوند. اشغالگران هم‌چنین به عمد به سمت آمبولانس‌ها شلیک می‌کنند و بعضی از آنها را از بین می‌برند. این موضوع باعث مرگ ده‌ها نفر از شهروندان فلسطینی شده است. در سند مرکز حقوق بشر فلسطین حمله و اقدامات انتقامی نسبت به گروه‌های پزشکی، آمبولانس‌ها و تأسیسات پزشکی نقض آشکار توافق‌نامه ژنو معرفی شده است. براساس گزارشی که در تاریخ ۲۵ دسامبر ۲۰۰۰ در روزنامه قدس منتشر شد، از زمان شروع انتفاضه ۱۵۶ مرتبه به ٦٦ آمبولانس متعلق به هلال احمر فلسطین آسیب وارد شده است، ۱۱٦ نفر از امدادرسانان مجروح و چند نفر هم شهید شده‌اند. اسرائیلی‌ها هم‌چنین دست‌کم در ۱۵۸ مورد مانع حرکت اتومبیل‌های امدادی شده‌اند. نمونه‌های این عملکرد اشغالگران زیاد است. برای مثال در

ماجرای شهید محمد الدره که به آن اشاره شد، بسام البلبیسی راننده آمبولانس کشته شد. در ماجرای کودک شهید احمد القواسمی نیز نیروهای اشغالگر به بهانه بازرسی اشراف جولانی، مانع تلاش این شهروند فلسطینی برای نجات کودک شدند. در موارد بسیار زیادی از انتقال مجروحان، بیماران و زنان حامله به بیمارستان توسط آمبولانس‌ها جلوگیری شده است.

شاید بهترین نمونه برای این اقدامات ماجرای بانویی باشد که در حال وضع حمل بود و نیروهای اشغالگر اسرائیلی در برابر یکی از بازرسی‌ها مانع از رساندن او به بیمارستان شدند. این زن در کنار همین ایست و بازرسی نظامی کودک خود را به دنیا آورد و به منظور محکومیت و ابراز خشم از وحشیگری و اقدام غیرانسانی نیروهای اشغالگر نام حاجز (مانع) را برای این نوزاد انتخاب کرد.

نیروهای اشغالگر با این اقدام خود توافق‌نامه‌های ژنو و مشروعیت بین‌المللی را نقض کرده‌اند؛ در حالی که در مواد آن بر ضرورت اجازه دریافت کمک‌های پزشکی و معالجات اورژانسی بیماران و مجروحان تصریح شده است. در ماده ۱۶ توافق‌نامه ژنو آمده است: «مجروحان، بیماران، ازکارافتادگان و زنان حامله مورد حمایت و احترام ویژه هستند». در ماده ۳۲ در مورد هر گونه اقدامی که باعث ناراحتی‌های جسمی، یا از بین رفتن افراد تحت حاکمیت دولت شود، هشدار داده شده است. در ماده ۳۳ در مورد مجازات‌های فردی هشدار داده شده و آمده است: «مجازات هیچ فرد مورد حمایتی در مورد خلافی که شخصاً انجام نداده است، جایز نیست». هم‌چنین در ماده ۱۴۷ تأکید شده است ممانعت از حرکت آمبولانس‌ها، انتقال مجروحان و محروم کردن بیماران از خدمات درمانی مجازات‌های سنگینی دارد و کسی حق ارتکاب چنین عملی را ندارد. در این باره از عبارت «ضررهای خطرناک برای سلامتی جسمی و درمانی» استفاده شده است. ماده سوم مشترک بین توافق‌نامه‌های سوم ژنو از تمام طرف‌ها می‌خواهد «مجروحان و بیماران جمع‌آوری شوند و مورد توجه قرار گیرند».

در بند سوم از ماده دوم سند مرکز ویژه حقوق مدنی و سیاسی تصریح شده است: «هر کدام از دولت‌هایی که جزو طرف‌های این معاهده هستند متعهد می‌شوند برای تمام افراد در صورت نقض حقوق و آزادی‌هایی که در این معاهده مقرر شده است، معالجه

مناسبی انجام دهند. حتی اگر این حقوق و آزادی‌ها از سوی افرادی نقض شده باشد که به عنوان یک نیروی دولتی و رسمی مشغول فعالیت‌اند». هم‌چنین در بند دوم از ماده پنجم احکام عمومی درباره استفاده از زور و سلاح در مواردی که استفاده از آن اجتناب‌ناپذیر است، از افراد مسئول خواسته شده با اجرای قوانین موارد زیر را رعایت کنند: «تضمین ارائه کمک و امدادهای پزشکی در سریع‌ترین زمان ممکن به افراد مجروح یا آسیب‌دیده».[۲۳۵]

در زمینه آموزشی هم نیروهای اشغالگر اسرائیلی در تبدیل مدارس به بازداشتگاه‌هایی برای توقیف شهروندان فلسطینی یا مقرهای نظامی برای اجرای تجاوزات خود علیه شهروندان و نیز در جلوگیری از رسیدن دانش‌آموزان و معلمان به مدارس هیچ سستی به خود راه نداده‌اند. اشغالگران با ایجاد موانعی مانع از رسیدن دانش‌آموزان به مدارس و مراکز آموزشی شده و هم‌چنین مدارس را به هدفی نظامی تبدیل کرده‌اند که با گلوله‌های توپ و مسلسل هدف قرار می‌گیرند. نزدیک به ۱۷۳ مدرسه در کرانه باختری و ۳۳ مدرسه در نوار غزه هدف حملات مختلف قرار گرفته‌اند. تنها در روز ۱۸ نوامبر ۲۰۰۰ تعداد ۲۳ مدرسه در مناطق تحت حاکمیت تشکیلات خودگردان فلسطین بمباران شد. اسرائیل با این اقدامات باعث محرومیت ۱۶۵ هزار دانش‌آموز از حق آموزش شده، ۵۶ دانش‌آموز را به شهادت رسانده و ۱۹۰۰ نفر دیگر را مجروح کرده است. گفتنی است این آمار فقط مربوط به سه ماهه اول انتفاضه الاقصی است.

در تاریخ ٦ می ۲۰۰۱ دانشگاه فنی «خضوری» [در طولکرم] نیز هدف بمباران صهیونیست‌ها قرار گرفت و ساختمان آن با چند موشک هدف قرار داده شد که باعث تخریب کلی آزمایشگاه نقشه‌برداری شد.[۲۳۶] هم‌چنین دیوارهای یکی از آزمایشگاه‌ها، واحدهای بهداشتی دختران و انبار دانشکده معماری تخریب شد. این اقدامات اسرائیل نقض آشکار توافق‌نامه ژنو، اعلامیه حقوق کودک و افراد به حساب می‌آید و با این کارها کودکان از حق خود در مورد آموزش محروم می‌شوند. در حالی که در ماده ۲۸ توافق‌نامه حقوق کودک تصریح شده است: «دولت‌ها حق آموزش کودکان را تضمین می‌کنند و متعهد می‌شوند که دست‌کم آموزش پایه رایگان و الزامی باشد». ماده ۲٤ توافق‌نامه ژنو از کشورها می‌خواهد تدابیری برای حمایت از کودکان اتخاذ کنند از

جمله: «آسان کردن معیشت و انجام مراسم دینی و آموزش آن در تمام شرایط». این موضوع در ماده ۵۰ از همین توافق‌نامه مورد تأکید قرار گرفته و از دولت‌های اشغالگر خواسته شده است برای تأمین معیشت و آموزش کودکان اقدام کنند. «هر دولت اشغالگری باید اقداماتی برای تأمین معیشت و آموزش کودکان انجام دهد». علاوه بر این، بمباران و تخریب مدارس خطایی آشکار است و در قانون بین‌المللی انسانی توجیهی ندارد. در ماده ۱۴۷ که این موارد نقض آشکار آن به حساب می‌آید، آمده است: «تخریب و غصب دارایی‌ها که ضرورت‌های جنگی آن را توجیه نمی‌کند و در سطحی گسترده و به صورتی غیرقانونی و مستبدانه انجام می‌گیرد». هم‌چنین در بند «ز» از ماده بیست و سوم آیین‌نامه جنگ زمینی که پیوست توافق‌نامه چهارم لاهه در سال ۱۹۰۷ است «تخریب و توقیف اموال دشمن جز در مواردی که این امر جزو ضرورت‌های تأثیرگذار جنگ به حساب می‌آید» ممنوع شده است. طبق متن این ماده و تفسیر معنای آن، نیروهای اشغالگر اسرائیل برای تخریب مدارس و نقض حریم و رسالت آموزشی آن هیچ توجیهی ندارند.

فصل هفتم
تجلی تروریسم در تخریب منازل و تأسیسات اقتصادی و زیست‌محیطی

تخریب منازل مسکونی شهروندان، تأسیسات زیرساختی و برخی کارخانه‌ها و کارگاه‌های کوچک، آلوده‌سازی محیط زیست، خشکاندن اراضی کشاورزی و قطع درختان از شیوه‌هایی است که نیروهای اشغالگر با هدف ترساندن، به وحشت انداختن، گرسنه نگه داشتن و محاصره اقتصادی ـ پس از محاصره جغرافیایی ـ ساکنان آن را دنبال می‌کنند.

صرف نظر از آمار حقیقی و دقیق تخریب منازل و تأسیسات که نیروهای اشغالگر در جریان تجاوز خود به مناطق تشکیلات خودگردان در آوریل ۲۰۰۲ مرتکب شدند و به طور مشخص تخریب اردوگاه جنین بر سر ساکنان بی‌گناه آن، در گزارش سازمان عفو بین‌الملل در تاریخ ۲۸ فوریه ۲۰۰۲ آمده است تخریب خانه‌های فلسطینیان باعث آوارگی صدها خانواده شده که در بین آنان هزاران کودک نیز دیده می‌شوند. از آغاز انتفاضه بیش از ۵۰۰ خانه تنها در نوار غزه تخریب شده است. اقدام بدون توجیه و ضرورت نظامی باعث آوارگی هزاران نفر از ساکنان این منطقه شده است. اسرائیل هم‌چنین بیش از یک‌میلیون و ۳۵۰ هزار دونم از اراضی کشاورزی نوار غزه را خشکانده است که نزدیک به ۹ درصد کل مساحت اراضی کشاورزی این منطقه را تشکیل می‌دهد. توجیه اسرائیل برای این اقدام این است که خانه‌های فلسطینیان پوششی برای کسانی است که حملاتی علیه اسرائیل انجام می‌دهند و در نتیجه، تخریب این خانه‌ها از لحاظ امنیتی امری ضروری است. در واقع، عملیات تخریب و خشکاندن اراضی کشاورزی همیشه به دنبال وقوع

حملاتی بر ضد اسرائیلی‌ها صورت نگرفته، بلکه در بسیاری موارد این اقدامات برای پیشگیری از وقوع حملات فلسطینی بوده است.

در فاصله روزهای ۱۸، ۱۹ و ۲۰ ژانویه ۲۰۰۱، شهرک‌نشینان تحت حمایت ارتش اسرائیل اقدام به قطع حدود ۳۰۰ درخت زیتون کردند که ۲۰۰ درخت متعلق به [منطقه] مهریوت در استان نابلس و ۱۰۰ درخت ثمری نیز متعلق به شهر مسحه در نزدیکی «سلفیت» بود.[۲۳۷]

جمعیت «قانون» در گزارش خود در دوره ۲۹ اکتبر ۲۰۰۰ تا ۲۵ ژانویه آورده است بمباران‌های اسرائیل ۲۶۳۴ ملک غیرنظامی مختلف را دربرگرفته است؛ از جمله ۱۹۲۷ منزل مسکونی که ۹۸ منزل به طور کامل ویران شده‌اند. ۲۹ تأسیسات تجاری و صنعتی و ۵ مؤسسه عمومی نیز ویران شده است. نزدیک به ۱۰۰۰ منزل، ساختمان دولتی و تأسیسات غیرنظامی دیگر به صورت جزئی صدمه دیده‌اند و در بقیه موارد ضررها بسیار بالاست.

یکی دیگر از نمونه‌های بمباران‌های اسرائیل علیه تأسیسات اقتصادی در روز ۲۱ می ۲۰۰۱ بود که آسیب‌های بسیاری به تعدادی از خانه‌های مسکونی و تأسیسات مدنی وارد شد. در این حمله دو کارخانه [ذوب] آهن و سنگ مرمر در غزه نیز هدف شلیک مستقیم موشک هواپیماهای اسرائیلی قرار گرفتند.

بدون شک، این عملیات‌های جنایتکارانه که آثار اقتصادی، اجتماعی و انسانی بر غیرنظامیان بر جای می‌گذارد، طبق توافق‌نامه‌های ژنو، جزو جرایم و مجازات‌های ممنوعه است. در ماده ۳۳ توافق‌نامه چهارم ژنو تصریح شده است: «مجازات افراد تحت حمایت این توافق‌نامه که هیچ اقدام مخالفت‌آمیزی را به صورت فردی مرتکب نشده‌اند، ممنوع است و مجازات‌های جمعی از جمله تمام اقدامات تهدیدآمیز و تروریستی نیز ممنوع است».

هم‌چنین در ماده ۵۲ تصریح شده است: «تمام اقداماتی که به بیکاری کارگران کشور تحت اشغال یا محدود شدن امکانات کاری آنان منجر شود، ممنوع است». در ماده ۵۳ نیز تصریح شده است: «کشور اشغالگر نمی‌تواند دارایی‌های خصوصی منقول و غیرمنقول افراد، گروه‌ها، حکومت، بخش عمومی یا سازمان‌های اجتماعی و تعاونی را

از بین ببرد». در ماده ۵۰ نیز آمده است: «وظیفه کشور اشغالگر است که تمام سعی خود را برای رساندن کمک‌های غذایی و بهداشتی ـ در صورتی که منابع اراضی تحت اشغال کافی نباشد ـ به ساکنان به کار گیرد». ماده ۱٤۷ اشاره به این دارد که تخریب دارایی‌ها از سوی نیروهای اشغالگر خلاف است. در ماده ٤۸ پیوست اول هم تصریح شده است: «طرف‌های منازعه برای تفاوت قائل شدن بین ساکنان غیرنظامی و نیروهای نظامی و نیز بین اهداف نظامی و غیرنظامی اقدام می‌کنند و عملیات‌های آنان تنها برضد اهداف نظامی است. این کار برای تحقق احترام و حمایت از ساکنان غیرنظامی و مناطق غیرنظامی شهر صورت می‌گیرد». در ماده ٥٤ نیز تصریح شده است: «گرسنه نگه داشتن غیرنظامیان به عنوان یکی از شیوه‌های جنگ ممنوع است. حمله، تخریب، جابه‌جایی و تعطیلی اهداف یا منابعی که برای بقای ساکنان غیرنظامی لازم است و نیز مواد غذایی، مناطق کشاورزی، حیوانات، تأسیسات آب شرب و شبکه آب‌رسانی که با هدف منع ساکنان غیرنظامی یا دشمن از آن صورت می‌گیرد به علت اهمیت و ارزش حیاتی که دارد، با هر انگیزه‌ای انجام شود، چه با هدف گرسنه نگه داشتن غیرنظامیان و وادار کردن آنان به مهاجرت یا هر انگیزه دیگری، ممنوع است».

در ماده ٦۹ پیوست اول به نیازهای اساسی مناطق اشغالی اشاره و تصریح شده است: «مقامات اشغالگر علاوه بر تعهداتی که در ماده ۵۵ توافق‌نامه مربوط به پوشش غذایی و پزشکی آمده است، باید تمام امکاناتی را که در اختیار دارند به کار گیرند تا غیرنظامیان مناطق تحت اشغال بتوانند به زندگی خود ادامه دهند».

در مواد پیوست دوم نیز ممنوعیت این اقدام‌ها اعلام و در ماده ١٤ تصریح شده است: «گرسنه نگه داشتن غیرنظامیان به عنوان یکی از شیوه‌های نبرد ممنوع است. هم‌چنین حمله، تخریب، جابه‌جایی و تعطیلی اهداف غیرنظامی یا منابعی که برای بقای ساکنان غیرنظامی لازم است و نیز مواد غذایی، مناطق کشاورزی، حیوانات، تأسیسات آب شرب و شبکه‌های آب‌رسانی ممنوع است». شایان ذکر است در ماده ١٦ پیوست دوم تصریح شده است: «ارتکاب هرگونه عمل خصمانه برضد آثار تاریخی، هنری و مراکز مذهبی و عبادی که میراث فرهنگی و معنوی ملت‌ها به حساب می‌آید در راستای تلاش‌های جنگی ممنوع است». اما نیروهای اشغالگر اسرائیلی برخلاف متن این ماده،

حرمت مساجد را نگه نداشتند و حتی به حریم آن تجاوز کردند. برای مثال، شارون تروریست در ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰ با دیدار شوم خود و لکه‌دار کردن حریم پاک مسجدالاقصی باعث شعله‌ور شدن آتش انتفاضه قهرمان شد. صهیونیست‌ها هم‌چنین مساجد را به محاصره درمی‌آورند و ویران می‌کنند و شهروندان را از نماز گزاردن در مساجد باز می‌دارند. آنها کلیسای مهد در بیت لحم را در حالی که ۲۰۰ غیرنظامی داخل آن بودند به محاصره درآوردند و در تجاوز خود در آوریل ۲۰۰۱ بخش‌هایی از آن را تخریب کردند. هم‌چنین در اولین ماه از شروع انتفاضه ۱۴ مسجد هدف گلوله صهیونیست‌ها قرار گرفتند و ضررهای هنگفتی به آنها وارد شد. تعدادی از کلیساهای استان بیت لحم نیز هدف قرار گرفتند. نیروهای اشغالگر در دسامبر ۲۰۰۰ فرمانی نظامی صادر کردند که به موجب آن، مسجد «مشهدالاربعین» در منطقه تل الرمیدة در مرکز الخلیل با نیاتی نظامی هدف قرار گرفت.

محمد سعید الحمیدی، کارشناس امور محیط زیست و مشاور فنی وزارت امور محیط زیست تشکیلات خودگردان فلسطین، در خصوص جرایم اشغالگران در اراضی اشغالی در زمینه آلوده‌سازی محیط زیست تأکید می‌کند که اسرائیل جنایت بزرگی در حق محیط زیست انجام داده است. این رژیم با منفجر کردن قایق‌ها و انبارهای سوخت در ساحل غزه توافق‌نامه حمایت در برابر مسمومیت با بنزین و توافق‌نامه منع آلوده‌سازی از طریق کشتی‌ها را نقض کرده است.

این کارشناس می‌افزاید اسرائیل جرایم متعددی در این زمینه مرتکب شده، از جمله اینکه اجازه داده است آب‌های جاری شهرک‌ها به دریای مدیترانه ریخته شود و برای رهایی از زباله‌های صنعتی و شیمیایی خطرناک آنها را به داخل اراضی فلسطینی منتقل کرده است. هم‌چنین از پروژه درخت‌کاری منطقه «السموع» که پروژه‌ای پیشگام در زمینه صحرازدایی در منطقه محسوب می‌شود، جلوگیری کرده است. این کارشناس تأکید می‌کند میلیون‌ها مترمکعب از فاضلاب شهرک‌های اسرائیلی به سمت زمین‌های کشاورزی فلسطینی سرازیر می‌شود. پیامد این اقدام افزایش فلزات سنگین در خاک کشاورزی است که ضمن تأثیرگذاری بر سبد غذایی فلسطینیان و تبدیل آن به مواد سرطان‌زا، موجب افزایش میزان آتش‌سوزی در اراضی کشاورزی و در نتیجه سمی

شدن این اراضی و از دست رفتن قابلیت کشت آنها می‌شود. اسرائیل هم‌چنین با به کارگیری بولدوزرها و تجهیزات دیگر اقدام به از بین بردن لایه سطحی خاک کشاورزی کرده است که نتیجه آن از بین رفتن امکان رشد گیاهان این مناطق برای دوره‌های بسیار طولانی و اختلال در تنوع حیاتی و حیات خشکی است.

الحمیدی، کارشناس مسائل زیست‌محیطی، معتقد است دولت اسرائیل به رهبری شارون تروریست، با نقض مداوم منشورها و معاهده‌های بین‌المللی محیط زیست ـ که مهم‌ترین آن به حیات خشکی و دریای مدیترانه و مواد سمی خطرناک مربوط می‌شود ـ جنایت خطرناکی برضد بشریت مرتکب شده است. علاوه بر این، دولت اشغالگر اسرائیل تعداد زیادی از زباله‌سوزها را تعطیل کرده و در مقابل، شرکت‌هایی را در این زمینه به کار گرفته است که بدون توجه به پیامدها و تأثیرات بهداشتی و زیست‌محیطی عمل می‌کنند. اسرائیل مقامات محلی فلسطینی را مجبور می‌کند از تجهیزات این شرکت‌ها استفاده کنند. ضمن اینکه فاصلهٔ بین محل تولید و سوزاندن زباله‌ها که بیش از ۸۰ کیلومتر است، گاهی هزینه‌های مالی بسیاری مثل دستمزد انتقال زباله‌ها را بر مقامات محلی شهرهای فلسطینی تحمیل می‌کند.

در خصوص قانون بین‌المللی انسانی هم باید گفت این قانون خود گامی بلند در جهت حمایت از محیط زیست است؛ چه در اعلامیه سن پترزبورگ که تأکید می‌کند ابزارها و شیوه‌ها اموری مطلق نیستند و چه توافق‌نامه‌هایی که ممنوعیت یا محدودیت به کارگیری برخی سلاح را بیان می‌کنند، مانند پروتکل سال ۱۹۲۵ ژنو، توافق‌نامه سال ۱۹۷۲ در مورد منع ساخت و نگهداری سلاح‌های بیولوژیک و توافق‌نامه سال ۱۹۷۶ در مورد منع به کارگیری وسایلی که با هدف‌های نظامی یا اهداف خصمانه محیط زیست را تغییر می‌دهد.

در توافق‌نامه‌های ژنو بر ممنوعیت محیط زیست و تخریب آن تأکید می‌شود. در بند سوم از ماده ۳۵ پیوست اول تصریح شده است: «استفاده از وسایل و شیوه‌هایی برای مبارزه که ممکن است به محیط طبیعی آسیب‌های گسترده و بلندمدت وارد کند، ممنوع است». هم‌چنین در ماده ۵۵ پیوست اول خواسته شده است «در جریان نبرد حمایت از محیط زیست در برابر ضررها و آسیب‌های گسترده و بلندمدت در نظر گرفته شود». این

حمایت ممنوعیت استفاده از وسایل و شیوه‌هایی را شامل می‌شود که ممکن است به محیط طبیعی آسیب وارد کند و به سلامتی و بقای ساکنان صدمه بزند. علاوه بر این، در اکثر مواد توافق‌نامه ژنو هرگونه اقدامی که باعث نقض حقوق بشر شود یا به سلامتی انسان آسیب برساند، ممنوع است و تخریب محیط زیست، تأسیسات و خانه‌ها هم یکی از موارد مهم نقض قانون بین‌المللی است که نیروهای اشغالگر مرتکب آن می‌شوند

فصل هشتم
تروریسم در اندیشه و بیان

جنایات نیروهای تروریست اشغالگر به ترور غیرنظامیان، بازداشت‌ها و تخریب تأسیسات و خانه‌ها محدود نمی‌شود، بلکه حتی اصحاب رسانه‌ها و روزنامه‌نگارانی را نیز شامل می‌شود که می‌کوشند از طریق وسایل و تریبون‌های اطلاع‌رسانی در اختیار خود صدا و تصویر جرایم صهیونیست‌ها را به اطلاع جهانیان برسانند تا آنان نیز شاهد نازیسم صهیونیستی و اقدامات غیرانسانی آن در حق ملت فلسطین باشند. در همین زمینه در گزارش جمعیت فلسطینی حمایت از حقوق بشر و محیط زیست که در ۲۲ فوریه ۲۰۰۱ در روزنامه *الحیاة الجدیدة* منتشر شد، آمده است از آغاز انتفاضه تا تاریخ صدور این گزارش، ۳۹ روزنامه‌نگار مورد ضرب و شتم یا هدف شلیک گلوله‌های ارتش اسرائیل و شهرک‌نشینان قرار گرفته و مجروح شده‌اند؛ از جمله ۲۳ روزنامه‌نگار فلسطینی و ۷ روزنامه‌نگار خارجی (دو امریکایی، دو فرانسوی، یک بلژیکی، یک ژاپنی و یک هندی) که در اراضی اشغالی فعالیت می‌کردند. این گزارش می‌افزاید در روز پنج‌شنبه ۱۲ اکتبر ۲۰۰۱ هواپیماهای اسرائیل ایستگاه رادیو و تلویزیون فلسطین در شهر رام‌الله را با موشک‌های شلیک‌شده از بالگردهای آپاچی هدف قرار دادند که خسارت سنگینی به این ایستگاه وارد کرد. در تاریخ ۲۱ نوامبر ۲۰۰۱ نیز هواپیماهای اسرائیلی ساختمان کانال دوم رادیو و دو ایستگاه تقویت پخش تلویزیونی و منطقه «المنطار» را بمباران کردند. در تاریخ ۸ فوریه ۲۰۰۱ نیروهای اشغالگر ساختمان روزنامه *الحیاة* را

بمباران کردند که باعث تخریب بخش‌هایی از دفاتر، چاپخانه و تجهیزات آن شد و به همین دلیل، «انجمن روزنامه‌نگاران خارجی در سوئد» حمله به محل این روزنامه را محکوم و اسرائیل را مسئول این اقدام معرفی کرد که می‌کوشد آزادی بیان را از بین ببرد. در روز ۷ فوریه ۲۰۰۱ تعداد ۱۱ روزنامه‌نگار که قصد پوشش خبری درگیری بین تظاهرکنندگان فلسطینی با نیروهای اشغالگر را داشتند، مصدوم شدند.

این اقدامات تروریستی نقض خطرناک توافق‌نامه‌های ژنو و اعلامیه جهانی حقوق بشر محسوب می‌شود. ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر بر حق آزادی بیان و تحقیق در مورد اطلاعات و به دست آوردن بدون واسطه و بدون محدودیت جغرافیایی تأکید و تصریح می‌کند: «هر فردی از حق آزادی عقیده و بیان برخوردار است. این حق آزادی، تمام نظریات را بدون اینکه دخالتی صورت گیرد، شامل می‌شود و اخبار بدون هیچ محدودیت جغرافیایی دریافت و پخش می‌شود». ماده ۲۹ اعلامیه تصریح می‌کند که فرد حق دارد از آزادی‌ها و حقوق خود که در قانون مشخص شده است، برخوردار باشد. در بند دوم این ماده تصریح شده است: «فرد در حقوق و آزادی‌های خود تابع تمام محدودیت‌هایی است که تنها قانون آن را مشخص می‌کند». با توجه به اینکه آزادی بیان و فعالیت مطبوعاتی کاملاً قانونمند است و در چارچوب قوانین قرار دارد، هرگونه مانع یا ممنوعیت در برابر آن نقض آشکار این حقوق است.

در همین راستا در اعلامیه «اتحادیه بین‌المللی روزنامه‌نگاران» بر ضرورت احترام به حقیقت و حق مردم در شناخت حقیقت که اولین وظیفه روزنامه‌نگار است، تأکید شده است. به همین علت، ماده ۷۹ این اعلامیه بر تدابیری در حمایت از روزنامه‌نگاران تأکید و تصریح می‌کند: «روزنامه‌نگارانی که مأموریت‌های حرفه‌ای خطرناکی در مناطق مورد درگیری‌های مسلحانه انجام می‌دهند، افرادی غیرنظامی به حساب می‌آیند. به همین علت، لازم است به مقتضای احکام این توافق‌نامه‌ها از آنان حمایت شود». ماده ۱۹ معاهده بین‌المللی ویژه حقوق مدنی و سیاسی در سال ۱۹۶۶ تصریح می‌کند که هر فردی از حق آزادی بیان برخوردار است. این حق آزادی تحقیق در مورد اطلاعات و افکار و دریافت و انتقال آن، بدون هیچ محدودیتی را نیز شامل می‌شود؛ چه این اطلاعات و افکار به صورت شفاهی باشد، چه به صورت چاپی و مکتوب و چه قالبی

هنری داشته باشد. در ماده‌های ۵۰ و ۵۱ پیوست اول تعریف و حمایت از ساکنان غیرنظامی مشخص شده است که روزنامه‌نگاران را نیز شامل می‌شود. در ماده ۵۰ آمده است: «منظور از ساکنان غیرنظامی تمام غیرنظامیان است». ماده ۵۱ نیز تصریح می‌کند: «ساکنان غیرنظامی و افراد غیرنظامی از حمایت عمومی در برابر خطرات ناشی از عملیات‌های نظامی برخوردارند و ساکنان غیرنظامی و هم‌چنین افراد غیرنظامی نباید مورد حمله قرار گیرند. اعمال خشونت‌آمیز یا تهدیدآمیزی که هدف آن ترساندن ساکنان غیرنظامی است، ممنوع است. حملات بازدارنده برضد ساکنان غیرنظامی یا افراد غیرنظامی ممنوع است». در ماده ۷۹ پیوست اول تدابیر حمایتی از روزنامه‌نگاران مشخص شده و آمده است: «روزنامه‌نگارانی که مأموریت‌های حرفه‌ای خطرناک را در مناطق درگیری‌های مسلحانه انجام می‌دهند، افرادی غیرنظامی به حساب می‌آیند که بند اول ماده ۵۰ نیز همین مضمون را دارد. این افراد به عنوان غیرنظامی باید طبق احکام توافق‌نامه‌ها و احکام این پیوست مورد حمایت قرار گیرند، به شرط اینکه کاری انجام ندهند که بر وضعیت آنان به عنوان فردی غیرنظامی تأثیر بدی داشته باشد. علاوه بر این، وضعیت این افراد با خبرنگاران جنگی که در نیروهای مسلح مشغول به فعالیت هستند، متفاوت است».

شاید آنچه گفته شد بتواند حجم موارد نقض تروریستی و خطرناک حقوق اصحاب سخن و حقیقت باشد که اسرائیل تلاش کرده است به هر شیوه‌ای بر این حقیقت سرپوش بگذارد و به همین علت، به روزنامه‌نگاران حمله می‌کند تا آنها را بترساند، به گونه‌ای که از مأموریت برملاسازی رسوایی‌ها و رفتار جنایتکارانه این رژیم چشم‌پوشی کنند.

فصل نهم
تجلی تروریسم در شهرک‌ها و جنایات شهرک‌نشینان

ساخت شهرک‌ها نیز به نوبهٔ خود اشغالگری و اقدامی جنایتکارانه و تروریستی و مخالف توافق‌نامه‌های ژنو محسوب می‌شود، زیرا با این کار شکل سرزمین اشغالی که غصب شده و ساکنان غیرنظامی آن طرد شده‌اند، تغییر می‌کند. هم‌چنین شهرک‌نشینان اسرائیلی بدون هیچ علتی جنایاتی را در حق غیرنظامیان بی‌سلاح مرتکب می‌شوند و غرایز جنایتکارانه خود را اشباع می‌کنند. وقایع و نمونه‌های متعددی وجود دارد که مؤید این موضوع است، زیرا تجاوزگری‌های آنان موجب شهادت و مجروحیت ده‌ها غیرنظامی شده و دارایی‌های آنان با سلاح‌های جنگی تخریب شده است. در گزارش جمعیت فلسطینی قانون که با عنوان «عصابات المستوطنین تشن حرباً منظمة ضدالمدنیین الفلسطینیین»* منتشر شده، آمده است اقدام شهرک‌نشینان در به کارگیری سلاح گرم در موارد متعددی با هدف قتل [فلسطینیان] بوده است. آنان از ابزارهای دیگری مثل شکنجه‌های وحشیانه تا سرحد مرگ، زیر گرفتن‌های عمدی و پرتاب سنگ برای قتل فلسطینیان استفاده می‌کنند. برخی آمارها نشان می‌دهد شهرک‌نشینان از آغاز انتفاضه تا پایان سال ۲۰۰۱ نزدیک به ٢٤ شهروند فلسطینی را به عمد به قتل رسانده‌اند و دادستانی اسرائیل هم هیچ کیفرخواستی برضد هیچ‌کدام از شهرک‌نشینان در مورد این قتل‌ها مطرح نکرده است.

---

* گروه‌های شهرک‌نشین جنگی سازمان‌یافته را علیه غیرنظامیان فلسطینی دنبال می‌کنند.

جنایات شهرک‌نشینان به قتل و کشتار محدود نمی‌شود، بلکه آنان به تخریب املاک و دارایی‌ها نیز اقدام می‌کنند. برای مثال، در روز چهارشنبه ۲۸ مارس ۲۰۰۱، دو گروه دیوانه از این افراد ساعت ۸:۳۰ عصر وارد مقر دادگاه شرع فلسطین، واقع در بخش اشغالی شهر الخلیل شدند و در برابر چشم نیروهای اشغالگر آنجا را به آتش کشیدند، به گونه‌ای که آتش کل ساختمان ۲۵۰ متر مربعی را دربرگرفت. روز دوشنبه ۳ آوریل ۲۰۰۱ نیز گروه‌های شهرک‌نشین صبح هنگام از شهرک‌های مرکز الخلیل به حرکت درآمدند و کپسول‌های گاز را در برخی محله‌های تجاری مرکز بخش اشغالی شهر منفجر کردند. این در حالی بود که در این بخش برای دومین هفته متوالی مقررات منع آمد و شد اعمال می‌شد.

شایان ذکر است نیروهای اشغالگر از شهرک‌ها به عنوان خطوط مقدم جنگ استفاده می‌کنند؛ چنان که از ۲۱ شهرک به عنوان پایگاهی برای بمباران محله‌های مسکونی غیرنظامی دیگر فلسطینی و از ١٦ شهرک به عنوان پایگاهی برای نیروهای اشغالگر استفاده شده است. دو شهرک نیز به عنوان مرکز ارتباط نظامی اسرائیل در استان‌های فلسطینی و ۱۷ شهرک هم به عنوان پایگاه و مرکز نظامی پس از شروع انتفاضه الاقصی در ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۰ بنا شده‌اند. آنچه گفتیم علاوه بر تعدادی تجهیزات متحرک نظامی مثل بالگردها، قایق‌های جنگی، تانک‌ها و مسلسل‌های سنگین قابل حمل با خودرو است.

در قطعنامه‌های سازمان ملل متحد ساخت شهرک‌ها امری غیرقانونی است. برای مثال، در قطعنامه ۳۲ مجمع عمومی سازمان ملل متحد که در ۲۸ نوامبر ۱۹۷۷ منتشر شد، آمده است: «ساخت شهرک‌ها از لحاظ حقوقی امری غیرقانونی و مانعی در برابر تلاش‌هایی است که برای تحقق صلحی عادلانه، دائم و فراگیر در خاورمیانه صورت می‌گیرد». قطعنامه مذکور از اسرائیل می‌خواهد تمام اقداماتی را که باعث تغییر وضعیت حقوقی، جغرافیایی یا ترکیب جمعیتی شهرهای عربی اشغالی سال ١٩٦٧ از جمله قدس می‌شود، متوقف کند. شهرک‌سازی مخالف قطعنامه شماره ٤٣ کنفرانس ۱۹۰۷ لاهه در مورد اشغالگری است که در آن تصریح شده است: «نیروهای اشغالگر حق ندارند کاری انجام دهند که باعث تغییر دائمی ماهیت و شکل اراضی اشغالی شود».[۲۳۸]

در ماده ۱۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر تصریح شده است: «هیچ‌کس در زندگی

خصوصی، خانوادگی، خانه و نامه‌نگاری‌ها مورد دخالت‌های ظالمانه قرار نمی‌گیرد و به آبرو و شرف او تعرضی نمی‌شود. هر فردی حق دارد در برابر چنین دخالت‌ها و تعرضاتی مورد حمایت قانون قرار گیرد».

هر چند در برخی مواد توافق‌نامه ژنو نامی از شهرک‌سازی نیامده، اما مفاد این مواد کاملاً در همین ارتباط است؛ زیرا بند پایانی ماده ۴۹ تصریح می‌کند: «حکومت اشغالگر حق ندارد بخشی از ساکنان غیرنظامی خود را به اراضی که اشغال کرده است منتقل کند یا کوچ دهد».

ماده ۵۳ نیز تخریب دارایی‌های خصوصی و منقول افراد، گروه‌ها، حکومت، بخش عمومی و سازمان‌های اجتماعی و تعاونی را برای حکومت اشغالگر ممنوع کرده است. در ماده ۱۴۷ این اقدام خلافی آشکار دانسته و تصریح شده است: «تخریب و غصب دارایی‌ها هیچ توجیهی در زمینه ضرورت‌های جنگی ندارد».

ساخت شهرک‌ها مخالف و نقض قعطنامه سازمان ملل و قانون بین‌المللی انسانی است و جنایات شهرک‌نشینان هم جزو ممنوعیت‌ها و جنایاتی است که توافق‌نامه‌ها و قوانین مذکور آنها را مشخص کرده‌اند. اما اسرائیل با عدم بازخواست از شهرک‌نشینان و ارجاع آنان به بخش قضایی، بار دیگر بر نقض مشروعیت بین‌المللی تأکید می‌کند.

فصل دهم
تجلی تروریسم در استفاده از زور و نقض معیارهای بین‌المللی

نیروهای اشغالگر در استفاده بیش از حد از زور، بی‌توجه به اصول و توجیهات این کار و بدون در نظر گرفتن شرایط و مقتضیات، اقدام می‌کنند. در حالی که براساس قوانین بین‌المللی و معیارها، استفاده از زور تنها در شرایط و اوضاع مشخص و متناسب با وضعیت موجود، جایز است. سازمان امریکایی «اینترنشنال اکشن سنتر» تأکید می‌کند گلوله‌های «دمدم» که نیروهای اسرائیلی به کار می‌گیرند، بلافاصله تأثیر بسیار زیادی روی انسان می‌گذارد، اما سلاح‌هایی که در آنها اورانیوم ضعیف‌شده، مواد رادیو اکتیو و مواد سمی به کار رفته است با گذشت زمانی طولانی تأثیر خود را بر افراد و محیط زیست نشان می‌دهد. اقدام مقامات اشغالگر در استفاده از این نوع سلاح‌ها جزو جنایات جنگی به حساب می‌آید.[۲۳۹]

اطلاعات موجود نشان می‌دهد از آغاز انتفاضه تا تاریخ ۲۵ ژانویه ۲۰۰۱ بالگردهای نیروهای اشغالگر ۸٤ موشک «لاو» به سمت اهداف غیرنظامی شلیک کردند که ۲۸ موشک به سمت کرانه باختری و ٥٦ موشک به نوار غزه شلیک شد. هم‌چنین ٤۰۰ گلوله توپ و تانک در جریان بمباران‌های روزانه محله‌های فلسطینی شلیک شد. برای مثال، نزدیک به ٥۰۰ مرکز بیش از ٥ بار و نزدیک به ۳٥۰ مرکز بیش از ۳ بار مورد هدف قرار گرفتند. بارها ساختمان‌های متعددی با گلوله‌های تانک و گلوله‌های توپخانه سنگین گلوله‌باران شدند. در تاریخ ۱۸ می ۲۰۰۱ نیروهای اشغالگر با هواپیماهای جنگی

اف ـ ۱۶ و بالگردهای آپاچی مقر پلیس فلسطین را هدف قرار دادند و به طور کامل آن را تخریب کردند. در جریان این حمله ۱۱ نفر از نیروهای پلیس و غیرنظامیان شهید شدند.

نیروهای اشغالگر انواع مختلف سلاح‌های سبک و سنگین را به کار گرفته‌اند:

۱. سلاح‌های سبک

ـ سلاح‌های کمری، مسلسل‌های کوچک و گلوله‌هایی با سرعت ۹۷۵ تا ۱۰۰۰ متر در ثانیه که در سطح گسترده‌ای توسط نیروهای اشغالگر مورد استفاده قرار می‌گیرد و استفاده از آن باعث خون‌ریزی، از بین رفتن بافت‌ها، عضلات، اعصاب و عروق بدن و شکستگی استخوان‌ها می‌شود.

ـ گلوله‌های ۹ میلی‌متری که توسط مسلسل‌های «لوگر» و یوزی شلیک می‌شود. این در حالی است که طبق توافق‌نامه ژنو، استفاده از گلوله‌هایی با کالیبر بیش از ۷/۱۲ میلی‌متری برضد انسان ممنوع است.

ـ گلوله‌های انفجاری «دمدم»: این گلوله‌ها به علت سرعت بالای برخورد به بدن باعث جراحت‌های خطرناک می‌شود و در لحظه برخورد در داخل بدن منفجر می‌شود.

۲. سلاح‌های سنگین

ـ موشک ٦٦ میلی‌متری ضدتانک «لاو»: این موشک توسط بالگردها، تانک‌ها یا به صورت دوش پرتاب می‌شود. این موشک ضدزره توانایی نفوذ به داخل بدنه تانک یا زره‌پوش را از فاصله ۳۵۰ متری دارد. اما نیروهای اشغالگر از این گلوله‌ها برضد غیرنظامیان فلسطینی استفاده می‌کنند.

ـ بالگردهای کبری: اسرائیل ۱٦ فروند از این بالگردهای جنگی را در اختیار دارد. این بالگرد دارای یک مسلسل در بالای صندلی خلبان با قطر لوله ۲۰ میلی‌متر است و در هر دقیقه به طور متوسط ٦۷۵ گلوله شلیک می‌کند.

ـ بالگردهای آپاچی: اسرائیل ۳۹ فروند از این بالگردها را در اختیار دارد. این بالگردها از لحاظ دقت در اصابت گلوله به هدف برتر از بالگردهای کبری هستند و قطر لوله مسلسل آنها ۳۰ میلی‌متر است. این مسلسل سنگین که در قسمت عقب بالگرد قرار دارد، می‌تواند از

فاصله ۱۰۰۰ متری نقطه‌ای با محدوده دقت ۳ متر را هدف قرار دهد.

- گلوله ۵۰ میلی‌متری ۴۰۷ که چنانچه به سر انسان برخورد کند، نیم‌تنه بالایی او را منفجر می‌کند.

- گلوله ۱۲۰ میلی‌متری ۱۰۰۷ که توسط تانک‌های مرکاوا و قایق‌های جنگی شلیک می‌شود.

۳. هواپیماهای اف- ۱۶

به علت استفاده بیش از اندازه و خلاف معیارهای بین‌الملل از قدرت، در برخی گزارش‌های مربوط به هدف قرار گرفتن فلسطینیان تأکید شده است که تا تاریخ ۱۶ ژانویه ۲۰۰۱ نزدیک به ۱۱۳۶۳ نفر مجروح شده‌اند که وضعیت ۶۰۶۰ نفر بدین صورت است: ۱۴۴ نفر از ناحیه سر و گردن هدف قرار گرفته‌اند، ۲۰۱۴ نفر از ناحیه سینه و شکم مجروح شده‌اند و ۲۲۷۷ نفر از نواحی دیگر بدن آسیب دیده‌اند.

این استفاده بیش از حد از خشونت، مخالف معیارهای بین‌الملل در خصوص شلیک آتش است؛ زیرا در معیارهای ویژه در مورد کسانی که مکلف به اجرای قانون هستند، تأکید شده است که باید حقوق انسانی تمام افراد رعایت، به آنان احترام گذاشته شود و به ویژه براساس دو اصل زیر از جان آنان حفاظت و حمایت گردد:

الف) تبعیض: در عملیات‌های جنگی باید بین اهداف غیرنظامی و اهداف دیگر تفاوت قائل شد. هم‌چنین در استفاده از ابزارهای قدرت، چه از حیث شیوه‌ها و چه از حیث سلاح‌های مورد استفاده باید این تفاوت در نظر گرفته شود، به گونه‌ای که حداقل خسارت‌ها، تلفات و درد و رنج‌ها تضمین شود.

ب) تناسب: لازم است اعمال نظامی و شیوه‌های مورد استفاده با اهداف نظامی مورد نظر تناسب داشته باشد. بنابراین اقداماتی که باعث تلفات و خسارت می‌شود و هیچ ارتباطی هم با عملیات‌های جنگی و نتایج احتمالی آن ندارد، باید ممنوع شود.

استفاده از سلاح‌های جنگی برای پراکنده کردن تظاهرات و راهپیمایی‌های اعتراض‌آمیز جایز نیست، بلکه برای این منظور باید از گاز اشک‌آور، باتوم، گلوله‌های پلاستیکی و ماشین‌های آب‌پاش استفاده کرد. چنانچه از سلاح‌های دیگری برای این منظور استفاده شود، اقدامی خلاف قوانین و معیارهای بین‌المللی است. این قوانین بر

احترام به حقوق بشر تأکید می‌کند و ضوابط شلیک گلوله را که نقض آن جایز نیست، مشخص می‌سازد. ماده دوم قطعنامه ١٦٩/٣٤ مجمع عمومی سازمان ملل متحد که در تاریخ ١٧ دسامبر ١٩٧٩ در مورد قانون اصول ویژه رفتار افرادی که مکلف به اجرای قانون هستند، تصویب شد، تصریح می‌کند: «افرادی که در راستای وظایف خود مکلف به اجرای قانون هستند، باید به کرامت انسانی احترام بگذارند و از آن حمایت کنند و از حقوق بشر برای تمام افراد، از جمله حق حیات، حفاظت و از آن دفاع کنند». ماده سوم این قانون بر اصل تناسب «استفاده از زور تأکید می‌کند و بر این اساس، افرادی که مکلف به اجرای قانون هستند، تنها هنگام ضرورت و آن هم به میزان لازم می‌توانند از زور برای انجام وظایف خود استفاده کنند. استفاده از سلاح‌های جنگی اقدامی افراطی و استثنایی به حساب می‌آید که شایسته است تا حد امکان برای عدم استفاده از آن به ویژه علیه کودکان تلاش شود». هم‌چنین در ماده نهم مبانی اساسی در مورد استفاده از سلاح جنگی تصریح شده است: «لازم است از سلاح‌های جنگی برضد افراد استفاده نشود، مگر در موارد دفاع از خود و دفاع از کسانی که زندگی آنان در معرض خطر قرار دارد؛ آن هم تنها در زمانی که ابزارهایی با شدت کمتر برای تحقق اهداف کافی نباشد». در همین ماده ۹ تأکید شده است: «استفاده از سلاح‌های جنگی با هدف کشتن فرد جایز نیست مگر زمانی که برای حفظ جان چاره‌ای جز آن نباشد». اقتضای این امر این است که برای استفاده قانونی از سلاح‌های جنگی، افرادِ مکلف به اجرای قانون باید به موارد زیر پای‌بند باشند:

- رساندن خسارت‌ها و آسیب‌ها به حداقل و احترام به جان افراد و حفظ آن.
- تضمین ارائه کمک‌های پزشکی به هر فرد مجروح و مصدوم در اسرع وقت (اصل پنجم اصول اساسی).

اصل ۲۲ اشاره به این دارد که «در موارد فوت یا مصدومیت‌های خطرناک باید گزارش تفصیلی خیلی سریع به مقامات متخصص و مسئول بازنگری اداری و نظارت قضایی ارسال شود».

بنابراین، بین آنچه معیارهای بین‌المللی می‌خواهد به انجام آن تشویق کند با آنچه نیروهای اشغالگر انجام می‌دهند و به استفاده افراطی و کورکورانه و بدون توجیه از

انواع مختلف سلاح‌ها روی می‌آورند، تفاوت آشکاری وجود دارد. نیروهای اسرائیلی در تمام موارد به صورت بی‌هدف و گسترده به سمت تظاهرات صلح‌آمیز شلیک می‌کنند، بدون اینکه تفاوتی بین افراد قائل شوند یا به معیارهای بین‌المللی، حتی در سطحی بسیار محدود، توجه داشته باشند.

بدین ترتیب، تصویر و چهره جنایتکارانه و خصمانه اشغالگران اسرائیلی در ارتکاب کشتارهای دسته‌جمعی و جنایت برضد بشریت و محیط زیست معلوم می‌شود؛ به ویژه در انتفاضه دوم، آن هم فقط در مراحل اولیه آن که ابعاد خطرناک موارد نقض قانون بین‌المللی را نشان می‌دهد. در حالی که قانون برای حفظ بشر و حفظ جان و حق حیات مردم وضع شده است، نه اینکه در کتابخانه‌ها نگه‌داری شود. بنابراین، لازم است در یک اقدام بین‌المللی مناسب راهی پیدا شود تا اسرائیل به ناچار به این اقدامات خود و نقض تمام اصول مشروعیت بین‌المللی پایان دهد.

پی‌نوشت‌ها

۱۹۷. مجله *الارض*، ش ۱۲، دسامبر ۱۹۹۹، ص ۱۰.

۱۹۸. روزنامه *معاریو*، ۱۹۹۹/۷/۱۶، ص ۷.

۱۹۹. همان.

۲۰۰. تمار حداد، روزنامه *یدیعوت آحرونوت*، ۱۹۹۹/۵/۲۴، ص ۲.

۲۰۱. یوفال شارلو، معاریو، ۱۹۹۸/۶/۱۱، ص ۶.

۲۰۲. روزنامه *هاآرتس*، ۱۹۹۴/۲/۱۶.

۲۰۳. *معاریو*، ۱۹۹۹/۷/۱۶، ص ۸.

۲۰۴. مجله *الارض*، ش ۱۲، ۱۹۹۹، ص ۲۳.

۲۰۵. همان.

۲۰۶. همان، ص ۲۶.

۲۰۷. احسان الهندی، «القواعد الاساسیة فی قانون الدولی الانسانی»، مجله *الفکر الاقتصادی*، س ۲۸، ش ۲۰۰۴، ص ۱۲۲.

۲۰۸. همان.

۲۰۹. احسان الهندی، *قوانین الاحتلال الحربی*، دمشق: الادارة السیاسیة، ۱۹۷۱، ص ۲۱.

۲۱۰. رجا شحادة، *قانون المحتل، اسرائیل و الضفة الغربیة*، بیروت: مؤسسة الدراسات الفلسطینیة.

۲۱۱. کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، توافق‌نامه‌های زنو در تاریخ ۱۹۴۹/۸/۱۲، چ ۵، زنو ۲۰۰۰، ص ۲۷.

۲۱۲. رجا شحاده، پیشین، صص ۷ ـ ۶.

۲۱۳. روزنامه *الحیاة الجدیدة*، ۲۰۰۱/۹/۲۴، ص ۹.

۲۱۴. *النهار*، ۱۹۹۸/۱۲/۱۰، ص ۱۰.

۲۱۵. *القدس*، ۲۰۰۲/۳/۱۴، ص ۱۷.

۲۱۶. *النهار*، همان.

۲۱۷. *القدس*، ۲۰۰۱/۵/۱۱.

۲۱۸. *الحیاة*، ۲۰۰۱/۸/۲۰، ص ۸.

۲۱۹. *القدس*، ۲۰۰۱/۱۲/۵، ص ۱۱.

۲۲۰. *الحیاة الجدیدة*، ۲۰۰۱/۱/۲۰، ص ۷.

۲۲۱. همان.

۲۲۲. همان.

۲۲۳. *النهار*، همان.

۲۲۴. *الحیاة الجدیدة*، ۲۰۰۱/۲/۲۰، ص ۷.

۲۲۵. همان، ص ۵.

۲۲۶. *القدس*، ۲۰۰۱/۱۲/۵، ص ۱۱.

۲۲۷. *النهار*، همان، صص ۱۱ ـ ۱۰.

۲۲۸. کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، پیشین.

۲۲۹. *النهار*، همان.

۲۳۰. کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، پیشین.

۲۳۱. روزنامه *الحیاة الجدیده*، ۲۰۰۰/۴/۶، ص ۴.

۲۳۲. *النهار*،پیشین.

۲۳۳. کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، دو پیوست توافق‌نامه‌های زنو ۱۹۹۷، صص ۶۲ـ ۶۱.

۲۳۴. *الحیاة الجدیده*، ۲۰۰۱/۳/۲۵، ص ۸.

۲۳۵. الرقیب، المجموعة الفلسطینیة لمراقبة حقوق الانسان، س ۴، ۲۰۰۰/۱۰/۲۰، ص ۱۲.

۲۳۶. إحسان الهندی، قوانین الاحتلال الحربی، پیشین، ص ۹۵.

۲۳۷. *القدس*، ۲۰۰۱/۱۲/۵ و نیز *الحیاة الجدیدة*، ۲۰۰۱/۱/۲۶، ص ۷.

۲۳۸. منظمة القانون فی خدمة الإنسان، إنتهاک حقوق الانسان فی الأراضی المحتلة «شهادات مشفوعة بالقسم»، ترجمه راغب أبوغوش، امان: دارالجلیل للنشر، چاپ ۱، ژوئیه ۱۹۹۴، صص ۲۰ ـ ۱۹.

۲۳۹. *الحیاة الجدیدة*، ۲۰۰۱/۵/۲۵، ص ۶.